کتاب

نزهة القلوب

تألیف

عالم فاضل حمد الله مستوفی قزوینی

طاب الله ثراه

المقالة الثالثة

در صفت بلدان و ولایات و بقاع

بسعی و اهتمام و تصحیح اقل العباد

گای لیسترانج

نـام کتاب : نزهة القلوب
نویسنده : حمداله مستوفی
نـاشر : دنیای کتاب
تیـراژ : ۳۰۰۰ نسخه
نوبت‌چاپ : اول
چـاپ : چاپخانه ارمغان
تاریخ‌نشر : ۱۳۶۲
صحافی : صحافی پیک
ایران ـ تهران ـ خیابان جمهوری ـ دنیای کتاب

مقاله سیم

در صفت بلدان و ولایات و بقاع و آن بر چهار قسم است

قسم اول، در ذکر حرمین شریفین شرفهما الله تعالی و مسجد اقصی

اگرچه آن موضع از ملك ایران نیست و بیشتر غرض از تالیف این
۰ کتاب شرح احوال ایران است اما چون افضل بقاع جهان و قبله اهل
ایمان است تیمن و تبرك را ابتدا کردن بدآن و قسمی علیحده در شرح احوال
آن بقاع نوشتن اولی است تا این کتاب اکثر احوال را شامل باشد و
در اقوال کامل و ذکر این بقاع شریفه در قرآن و حدیث بسیار آمده
منها قوله تعالی[1] سُبْحَانَ ٱلَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَی
۱۰ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَی ٱلَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِیعُ ٱلْبَصِیرُ
و در مصابیح[2] از رسول صلعم مرویست لا تشد الرحال الا الی ثلثة
مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی هذا

حرم[3] الکعبة المعظمة عظم الله قدرها خانه کعبه در مسجد حرام است
و آن مسجد در شهر مکه است و آن شهر در ولایت حجاز و از اقلیم دویم
۱۵ است و طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خط استوا کام و نیك
و مناسب افتاده که در طول و عرض مرتبه عز و کام دارد و در دره
است که طرف شرقی آن کوه ابو قبیس و کوه قعیقعان است و ابو قبیس

(1) Qurān XVII, 1. (2) Cf. Bukh. I, 299. (3) Here and throughout حرم or حرام indifferently.

بزرگتر است و طرف غربی آن کوه منی و کوه ثبیر و آن کوه بلند است مشرف بر منی و مزدلفه و کبش قربان اسمعیل عم از او فرود آمد و طرف شمالی آن کوه صفا و طرف جنوبی آن کوه مروه است شهری بزرگ است دورش زیاده از ده هزار گام بود اما در اندرونش خراب و عاطل
٥ وجبال و تلها بسیار است در شان آن کلام و احادیث بیشمار وارد است منها قوله تعالی[1] وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا و قال رسول الله صلعم ان هذا البلد حرم الله یوم خلق السموات و الارض فهو حرام بحرمة الله تعالی الی یوم القیمة و قال حین واقفا علی الحزورة[2] والله انك لخیر الارض او احب ارض الله عز و جل الی و لولا انی أخْرِجْتُ منك
١٠ ما خرجت و آن زمین محل زرع و کشت نیست کما قال الله[3] تعالی بِوَادٍ غَيْرِ ذِى زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ ٱلْمُحَرَّمِ و هرچه ایشانرا بکار آید از دیگر ولایات آورند ولایت طایف بر هشت فرسنگی آنجاست و مدار مکه بر ارتفاعات طایف است و طایف نزدیك کوه غزوان افتاده است و بر آن کوه برف و یخ میباشد و در ملك عرب غیر آنجا نبود و هوای طایف
١٥ بسبب آن کوه خوش است و اثمارش نیکو و بسیار است و در کتاب معارف[4] ابن قتیبة آمده که وهب بن منبه رضع گوید که چون آدم عم از بهشت بزمین سرندیب هبوط کرد و بعد از صد سال که تضرع و زاری کرد توبه او قبول شد و اورا بر فرقت بهشت تاسف عظیم بود حق سبحانه و تعالی خیمه از بهشت برو فرستاد آنرا بزمین کعبه فرود
٢٠ آوردند و آن خانه بود از یك پاره یاقوت با قنادیل زرین و در دیگر کتب آمده که آن خانه بیت المعمور بود و آدمرا عم بزیارت آن امر شد و آدمرا عم بدآن تسکین میبود و بروایتی بوقت طوفان و بروایتی بوقت
٢٢ وفات آدم عم آن خانه‌را بآسمان بردند و بنی آدم بفرمان شیث عم بر

(1) Qurān II. 120. (2) Yaq. II. 262. Tab. III. 2381. M. al-M. 230.
(3) Qurān XIV. 40. (4) Ibn Qut. 9.

جای آن خانهٔ از سنگ و گل بساختند و در زمان طوفان خراب شد و
کمابیش دو هزار سال خراب ماند تا چون ابراهیم خلیل عم اسماعیل‌را عم
از هاجر بیاورد و ساره‌را بر آن رشك خواست اورا الزام نمود تا هاجر
و اسماعیل‌را از پیش سارہ دور کند و او بفرمان حق تعالی ایشانرا بدان
۵ زمین عاطل برد و بگذاشت هاجر بطلب آب بر آن کوهها میدوید و
اکنون آن دویدن بر حجاج واجب شده است و اسماعیل عم میگریست
و پاشنه بر زمین میمالید از زیر پاشنه او آب زمزم پیدا شد هاجر پاره
خاك بر پیش آن آب بند کرد تا تلف نشود و نقل است که اگر هاجر
آن آب‌را بند نمیکرد رودی بودی از همه رودهای جهان بزرگتر و گفته
۱۰ اند که اگر اهل آنجا کافر نشدندی آن آب بر روی زمین بودی اما
بسبب کفرشان بزیر زمین رفت تا مانند چاهی شد چون آنجا آب پیدا
شد قوم بنی جرهم آنجا رفتند و اسماعیل در میانشان پرورش یافت چون
اسماعیل بحد مردی رسید بفرمان حق تعالی ابراهیم و اسماعیل آنجا خانه
کعبه بساختند از سنگ کوه قعیقعان و آن خانه بی سقف بود حق تعالی
۱۵ حجر الاسودرا از بهشت بدیشان فرستاد تا در رکن خانه نشاندند
و آن سنگی است بمقدار نیم گز در نیم گز تقریبا در اول سفید بود از
بس که کفار دست ناپاك بدان مالیدند سیاه شد کما قال النّبی صلعم
نزل الحجر الاسود من الجنة و هو اشد بیاضا من اللبن فسودته خطایا بنی
آدم[1] و قال صلعم فی الحجر و انه یبعث الله یوم القیامة و له عینان یبصر
۲۰ بهما و لسان ینطق به و یشهد علی من استلمه وقال صلعم ان الحجر الاسود
یحشر یوم القیامة و له عینان ینظر بهما و لسان یتکلم به و یشهد لکل من
قبله و انّه حجر یطفو علی الماء ولا یسخن بالنار اذا اوقد علیه چون ایشان
خانه کعبه‌را بساختند و بزیارت آن امر شد مردم بدآنجا مقام کردند و
۲۴ ابنیه خیر ساختند و رغبت نمودند بتدریج شهری معظم شد هوایش بغایت

(1) Cf. M. al-M. 219.

گرم است و آبش در اول غیر زمزم نبود و حکایت آن چاهرا و انباشتن آن و آن که کسی نمیدانست که کجاهست مشهوراست و عبد المطلب جد رسول صلعم در خواب دید و آنرا حفر کرد و در آنجا اهوان زرین و اسلحه یافت و قریش با او نزاع کردند و بحکم خدای باو مقرر شد و آن ۵ چاه بر طرف شرقی کعبه است و چهل گز عمق دارد و دور سرش یازده گز است و بر سرش قبهٔ ساخته اند و دو درخت مربع از چوب ساج گذرانیده و هر یک شش بکره جهت آب بر کشیدن زده و آن آب شورناکست ومکیان‌را پیوسته آب از آن چاه بود ودرعهد بنی عباس زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید در مکه کاریزی اخراج کرد بعد از او در ۱۰ زمان مقتدر خلیفه خرابی یافت و او باز جاری گردانید و بعهد قائم خلیفه باز مطموس شد و او دیگر باز بیرون آورد و باز در عهد ناصر خلیفه خرابی پذیرفت او تجدید عمارتش کرد بعد از خلفا بکلی از ریگ انباشته شده بود در عهد امیر چوپان آنرا جاری گردانید و اکنون در مکه آب روان است و مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند و بتجارت مشغول و بسر ۱۵ مذهب حنفی شهر مکه و حوالیش بدعای ابراهیم خلیل عم و فرمان حق تعالی همه حرم است و اول از راه مدینه تا سه میل که فرسنگی بود حرم است و میقاتش ذو الحلیفة[۱] از و تا مکه یازده روز است دوم از راه جده تا ده میل که سه فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش سعدیه[۲] و ازو تا مکه بیست فرسنگ سیم از راه مصر و شام تا بدو فرسنگ حرم ۲۰ است و میقاتش جحفه[۳] و ازو تا مکه سی و سه فرسنگ است و تا دریا دو میل بود چهارم از راه یمن و تهامه تا هفت میل که دو فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش یلملم[۴] و ازو تا مکه بیست و هفت فرسنگ ۲۴ بود پنجم از راه نجد تا بدو فرسنگ حرم است و میقاتش قرن[۵] و ازو

(۱) Yqb. 313. Yaq. II. 324. (۲) Only in B.L.: position unknown.
(۳) Yaq. II. 35. (٤) Yaq. IV. 1025. (٥) قرن المنازل Yaq. IV. 72.

تا مکه یکشبانه روز است ششم از راه طائف تا بازده میل که سه فرسنگ
ودو میل بود حرم است و میقانش رخاطر[1] و ازو تا مکه بازده فرسنگ
است هفتم از راه عراق و شرق تا نه میل که سه فرسنگ بود حرم است
و میقانش ذات العرق و ازو تا مکه پانزده فرسنگ و میلی بود و دور
حوالی این حرم سی و هفت میل است که دوازده فرسنگ و میلی بود و
جهة نشان در آن دور امیال ساخته اند و در این حرم درخت و رستنی
به نادر بود اما خارج حرم باغات و بساتین و زراعت و امثالش فراوان
بود و آب روان باشد و دور حوالی میقانگاه هفت صد و سی و سه میل
که دویست و چهل و چهار فرسنگ و میلی بود نهاده شد

مسجد حرام او در میان شهراست و صحن او طواف گاه حجاج و خانه
کعبه بر میان آن صحن است وآنکه در جامعهای بلاد بر میان صحن
عمارتی سازند جهة مناسبت با مسجد حرام وکعبه باشد ومسجد حرام‌را
چهار در است باب بنی شیبه بر طرف عراقی است ومایل شمال و باب
صفا مایل بطرف مغرب در عهد رسول صلعم پنج سال پیش از مبعث
قوم قریش خانه کعبه‌را عمارت کردند وبدرختهای که نجاشی پاد شاه
حبشه جهة کلیسای انطاکیه براه دریا بشام میبردند وحق تعالی آن کشتی‌را
غرق کرده آنرا بجده انداخت و مکیان باجازت او بردند و خانه کعبه
بدان مسقف گردانیدند و چهار قایه چوبین در زیر سقفش وضع کردند
وحضرت رسول صلعم براه حکمی بدست مبارك خود بتراضی قریش حجر
الاسودرا به بیرون خانه کعبه در رکن عراقی نشاند بر بلندی کم از قامتی
تا دست در آن توان مالید وآن رکن مایل شرقی است و مقام ابراهیم
و زمزم نزدیك اوست و رکنی که مایل شمال است رکن شامی گویند و
رکن که مایل غربیست رکن حبشی گویند وآنکه جنوبی است رکن یمانی
گویند و دری یك مصراعی بر در خانه کعبه نشانده اند و رویش در نقره

(1) Variants حاط ,ارحام ,از خاطر, unknown.

کوفته اند از آهوان نقره که در چاه زمزم یافته بودند در عهد عبد الله
ابن زبیر رضعهما چون بنی امیهٔ دیوار کعبه‌را بسنگ مجنیق خراب کرده
بودند او آنرا عمارت کرد وخانه‌را بزرگتر ودو در گردانید وحجرالاسود
در اندرون خانه کعبه در دیوار نشاند وگفت که چون رسول صلعم
٥ فرمود که حجر الاسود از خانه کعبه است باید که در اندرون کعبه باشد
بعد از او حجاج بن یوسف ثقفی وضع عمارت او باطل کرد و حجر
الاسود‌را بیرون آورد چنانکه رسول صلعم کرده بود بر رکن شمالی که عراقی
گویند نشاند وخانه با قدر اول برد ویك در ساخت وطول آن خانه
بیست و چهار گز وبدستی در عرض بیست وسه گز وبدستی است
١٠ مساحتش باشد پانصد وهفتاد وپنج گز ومساحت اندرون خانه کعبه
چهار صد وچهل وچهار گز است وعلو آن خانه بر بیرون بیست و
هفت گز است و بامش بقلعی اندوده وناودانش از نقره بود بطرف
راست ودر چپ خانه زمزم است[1] اول کسی که آن خانه‌را جامه
پوشانید تبع بن اسعد ابو کرب حمیری بود و او معاصر بهرام گور
١٥ ساسانی بود وقصی پنجم پدر حضرت رسول صلعم بوده است ودر این
معنی گفته‌اند[2] شعر

وکسونا البیت الذی حرم اللـــه مــلاءً معضدًا و بـــرودًا

گویند از خواص آن خانه است که هیچ مرغی بالا آن طیران نتواند
کرد و امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سرای چنـــد که امیر
٢٠ المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در حوالی مسجد خریده بود اضافت
مسجد کرد تا بزرگ شد و ولید بن عبد الملك مروانی در آن مسجد عمارت

(1) The B.M. MS Add. 7708 (f. 152b) adds this ٩٨٢ و در جنب خانه حالا که سنه
مجریه است بامش از سنگ تراشیده است سیاه و سفید و میزاب از طلا خالص و در
آن خانه معظمه دو مصراع است در نقره کوفته

(2) Mas. III, 226.

عالی ساخت و ستونهـا سنگین از شام بدآنجا نقل کرد و سقف مسجد از
چوب ساج ساخت و منصور بالله ابو دوانیق العباسی مسجد و طواف
گاهرا بزرگتر گردانید و پسرش مهدی در سنة ست و ستین و مایه بر
آن زیادتی افزود اکنون برقرار است طول طواف گاه سبصد و هفتاد
۵ گرست در سبصد و پانزده گز و دور بیرون مسجد بکهزار و پانصد و
هشتاد گز و در حوالی آن خانقاه و مدارس و ابواب خیر بسیار است
از جمله زاهد خمارتاش عمادی قزوینی رحمه الله جهة حجاج قزاونه خانقاهی
ساخته است وسی هزار دینار بحکام مکه داده است تا اجازت یافته که
پنجره از آنجا در حرم مسجد کشوده است و خانه که بدار محمد بن یوسف
۱۰ منسوب بوده و مولد رسول صلعم آنجا اتفاق افتاده بطرف مسجد حرام
است و خیزران والده هارون الرشید آنرا با مسجد مضم ساخت و سقایة
الحاج بطرف غربی خانه کعبه است در پس چاه زمزم و دار الندوة هم
در غربی مسجد است در پس دار الامارة و کوه صفا بطرف شرقی مسجد
حرام است و راه بازار در میان و از حساب کوه ابو قبیس است و کوه
۱۵ مروه بطرف غربی مسجد الحرام است گویند که صفا و مروه نام مردی
و زنی بوده است که در زمان جاهلیت در خانه کعبه زنا کردنـد حق
تعالی ایشانرا سنگ گردانید اهل مکـه مردرا بر سر کوه صفا و زنرا بر
سر کوه مروه بردند تا بینندگانرا عبرت باشد آن کوهها بدین نام
مشهور شد بعضی گویند که این نام خود آن کوهها را است و نام آن
۲۰ مرد و زن اساف و ناهله[1] بوده است و در کلام مجید ذکر صفا و مروه
بسیار آمده است منها قوله تعالی[2] إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ ٱللّٰهِ
و از رسول صلعم مرویست که دابة الارض که خروجش نشان وقوع
قیامت خواهد بود از کوه صفا بیرون خواهد آمد و مشعر الحرام و
۲۴ حطیم[3] در میان کوه صفا و مروه است مجد کوه قعیقعان و منی دره

(1) Variants نایله, نابله. (2) Qurān II. 153. (3) I. H. 25. Muq. 72.

است بغربی مسجد الحرام بدرازی دو میل و جمره[1] عقبه در آخر منی
است و مسجد خیف هم بطرف غربی مسجد الحرام است و کوه عرفات
هم در طرف غربی مسجد الحرام است و خارج حرم و ازو تا مکه سه میل
است و مسجد عایشه هم خارج حرم است و جمره اولی و حدیبیه محاذی
٥ حرم است و مازمین شعبی است در میان دو کوه که آخرش بطن
عرنه است[2] و آنجا راه حایط بنی عامر است و حجاج نماز ظهر و عصر
در آنجا گذارنـد و آنجا چشمه است بـه عبد الله بن عامر بن کریز[3]
منسوب است و مزدلفه در میان مکه و عرفات است و حجاج نماز شام
و خفتن و صبح نیز آنجا گذارند و بطن محسر وادی است میان منی
١٠ و مزدلفه[4] و کوه حرا بطرف مکـه است و رسول صلعم آنرا طواف
میکرد و آن نیز در حرکت می آمد رسول صلعم گفت اسکن یا حرا تا
ساکن شد و بوقت معجزهٔ شق القمر آن کوه از میان دو پاره قمر پدید
بود و زمین بطحا که یك فرسنگی مکه است از توابع مکه میباشد و کوه
ثور اطحل[5] که غار رسول صلعم در آنجاست در راه مدینه است و جده
١٥ فرضه اهل مکه است در راه دریا بدو مرحله از پیغمبران آدم صفی و
جفتش حوا علیهما السلام بر کوه ابو قبیس مدفون انـد و صالح پیغمبر
عم در شهر مکه آسوده و قبرش نزدیك دار الندوة است در غربی مسجد
حرام و اسماعیل با والدهاش هاجر علیهما السلام در حرم کعبه خفته اند
و دو فرزند رسول صلعم که از خدیجه بوده اند و پیش از هجره متوفی
٢٠ شدند در مقبره مکه خفته اند و آن مقبره بطرف شهر است و از صحابه
عظام قراون آنجا مدفونند اول ایشان اسعد بن زراره و آخر ایشان
ابو امامه باهلی و او در سنهٔ ست و ثمانین نماند و از علما آکابر اولیا ابو
٢٢ عبد الرحمان نسایی خامس ارباب الصحاح فی الحدیث و محمد بن علی

(1) Yaq. II. 117. (2) I. H. 25. (3) Yaq. I. 611.
(4) Yaq. IV. 426, Qaz. I. 157. (5) Yaq. I. 662, Qaz. I. 156.

کتانی[1] و ابو سعید جنابی قرمطی علیه اللعنة در عهد مقتدر خلیفه عباسی
در سنة تسع عشر و ثلثمایه در مکه بوقت حج با مسلمانان جنگی عظیم و
قتل عام کرد چنانکه چاه زمزم از کشتگان انباشته شد و در طواف گاه
سه هزار کشته پرتر افتاده بود و حجر الاسود ببرد و بدان خواری کرد
۵ و بر سر چاه مبرز انداخت و مدت بیست سال در دست قرامطه بود
تا در سنة تسع و ثلثین و ثلثمایه در کوفه به سی هزار دینار بوکلای مطیع
خلیفه فروختند و خلیفه آنرا بکعبه فرستاد و در رکن عراقی نشاند و تا
اکنون از شر دیگر مخاذیل این ماند حفظها الله تعالی الی یوم القیامة من
شر کل مخذول و مطرود و مردود

۱۰ و از مکه تا معظم بلاد ایران زمین بموجب شرح که متعاقب در
ذکر طرق خواهد آمد مسافت بر این موجب است از مکه تا سلطانیه
که دار الملك ایران است براه بغداد سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ
تبریز هم دار الملك است براه بغداد سیصد و هشتاد فرسنگ بغداد هم
دار الملك است براه نجف اشرف دویست و شصت فرسنگ است از مکه
۱۵ تا ری سیصد و پنج فرسنگ تا اردبیل دوصد و بیست و چهار فرسنگ
تا همدان دویست و هفتاد و هفت فرسنگ تا کاشان دویست و شصت
فرسنگ تا اصفهان سیصد و یك فرسنگ تا سمنان دویست و بیست و نه
فرسنگ تا شوستر دویست و سی و یك فرسنگ تا قاین دو صد و هشتاد
فرسنگ تا نیشاپور چهار صد و بیست فرسنگ تا تفلیس پانصد و یك
۲۰ فرسنگ تا بلخ پانصد و هفت فرسنگ تا مرو چهار صد و هشتاد و یك
فرسنگ تا قم دویست و نود و چهار فرسنگ تا سبزوار چهار صد و دو
فرسنگ تا یزد سیصد و چهار فرسنگ تا قزوین سیصد و هفتاد
فرسنگ تا شیراز دویست و هفت فرسنگ تا تبریز سیصد و نه فرسنگ
۲۴ تا هرموز دویست و چهار فرسنگ و تا دیگر بلاد ربع مسکون که خارج

[1] Naf. 109. N°. 215.

ایران زمین است بچهار حد مکه بقیاس بعـد در طول و عرض نجومی چنانکه در اکثر زیجات آمده و چون این قیاس هوئی بود در هر درجه بقول بطلیموس بیست و پنج فرسنگ شمردیم تا تفاوت طرق در آن عرض نشیند بر این موجب بر آمد تخمینا و تقریبا

۵ طرف شرقی ولایات هند دهلی و قنوج و سومنات ببعد سی درجه هشتصد و پنجاه فرسنگ و بزیتون ببعد سی و چهار درجه هشتصد و پنجاه فرسنگ خنسای دار الملك ماچین ببعد پنجاه و دو درجه یکهزار و سیصد فرسنگ مچین دار الملك صین ببعد پنجاه و شش درجه یك هزار و چهار صد فرسنگ خان بلیغ دار الملك ختائی ببعد چهل و شش درجه ۱۰ یك هزار و صد و پنجاه فرسنگ تیز و مکران ببعد بیست درجه پانصد فرسنگ دیبل ببعد بیست درجه پانصد فرسنگ قندهار و کشمیر ببعد سی و چهـار درجه هشت صد و پنجاه فرسنگ ما وراء النهر ببعد سی درجه هفتصد و پنجاه فرسنگ دیار ایغور و تنکت ببعد سی و دو درجه هفت صد و پنجاه فرسنگ ملك تبت ببعد سی درجه هفت صد فرسنگ ۱۵ مملکت خوارزم ببعد سی و شش درجه ششصد و پنجاه فرسنگ سقسین و بلغار ببعد سی و دو درجه هفتصد و پنجاه فرسنگ صغانیان ببعد بیست و نه درجه هفت صد و بیست و پنج فرسنگ کیاك ببعد سی و دو درجه هشتصد فرسنگ فرخار ببعد بیست و هفت درجه ششصد و هفتاد و پنج فرسنگ کابل ببعد بیست و یك درجه پانصد و بیست و پنج فرسنگ ۲۰ قرغیز و سلنگا ببعد بیست و شش درجه ششصد و پنجاه فرسنگ دیـار یاجوج و ماجوج ببعد شصت و دو درجه یك هزار و پانصد و پنجاه فرسنگ

طرف غربی حجاج این طرفرا بضرورت گذر بر مدینه باشد تا آنجا قیاس کنیم و از مدینه تا مکه هشتاد و هفت فرسنگ است مصر تا مدینه ۲۵ صد و پنجاه فرسنگ اسکندریه دویست و ده فرسنگ دمشق دار الملك

شام صد و بیست فرسنگ بلاد حبشه ببعد دواز ده درجه سیصد فرسنگ
بلاد مغرب درو عبد المومن ببعد سی درجه هفت صد و پنجاه فرسنگ
قرطبه دار الملك اندلس است ببعد چهل و هشت درجه یك هزار و
دویست فرسنگ قیروان ببعد سی و چهار درجه هشت صد و پنجاه
٥ فرسنگ ولایت بربر ببعد دوازده درجه هشتصد و پنجاه فرسنگ

طرف شمالی براه بغداد دشت قبچاق چهار صد و پنجاه فرسنگ الآن
و چرکس شیصد و پنجاه فرسنگ آس و روس چهار صد فرسنگ دیار
فرنگ پانصد فرسنگ یونان دویست فوسنگ صقلاب سیصد و پنجاه
فرسنگ بدریه و سوریه و بلند چهار صد و پنجاه فرسنگ

١٠ طرف جنوبی اهل این دیاررا اول بمکه باید آمد پس بمدینه رفت
تا مکه ثبت کنیم طایف هشت فرسنگ صنعا یمن صد و چهل فرسنگ
تهامه صد و چهل و هشت فرسنگ عدن صد و بیست فرسنگ عمان صد
و چهل فرسنگ سرندیب سیصد فرسنگ دیگر ولایت‌را که جهة تخفیف
تطویل ثبت ننهاد و چون بـا ولایتی که در آن جوار است و مثبت
١٥ شد قیاس کنند کمیت معلوم گردد تخمینا والعلم عند الله تعالی

حرم الروضة الشریفة شرفها الله تعالی

روضه رسول صلی الله علیه وآله در شهر مدینـه است وآن شهررا
اول یثرب می‌گفتند رسول صلعم اورا مدینه خواند کما قال صلعم ان الله
سمی المدینه طابـة از اقلیم دوم است طولش از جزایر خالدات سه ك و
٢٠ عرض از خط استوا که بعضی گفته‌اند که آن زمین‌را تهامه خوانند و در
صور الاقالیم گوید تهامه از ملك یمن است وآن شهر و مکه از ملك حجاز
در پای کوه احد افتاده است و طرف شرقش رود عقیق است بر یك
٢٢ فرسنگ و نیم و راه مکه از آن جانب در آید و طرف غربی کوه سلع[1]

[1] Yaq. IV. 117.

و طرف شمالی کوه احد است بـر دو فرسنگی و مدینه را از آن نزدیکتر کوه نیست رسول صلعم در وقت حرب الاحزاب بتدبیر سلمان فارسی اورا خندقی حفر فرمود و عمق آن خندق بیست ارش و عضد الدوله فنا خسرو دیلمی اورا بارو کشید شهری کوچك است بمساحت کم از نیمه ٥ مکه بود اما در آن زمین عاطل کمتر باشد هواش بغایت گرم است و درو آب روان است دزاع و باغستان و نخیلات دارد و خرمای بردی و عجوه در آنجا بهتر از دیگر بلاد بود مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند و بتجارت مشغول ودر شان مدینه احادیث بسیار وارد است منها فی مصابیح قال النبی صلعم حدیث[1] ان ابراهیم حرم مکه فجعلها حراما وانی حرمت المدینة ١٠ حراما ما بین لابتیها متفق علیه لایراق فیها دم ولایحمل فیها سلاح القتال ولایخبط فیها الاّ العلف وقال النبی صلعم علی بیبان المدینة الملائکه لایدخلها الطاعون والدجّال قال صلعم من استطاع ان یموت فی المدینة فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها وقال صلعم آخر قریة من قری الاسلام خرابًا المدینة فضل بن عباس[2] رضی الله عنهما در حق مدینه گفت شعر

١٥ وعلی طیبة التی بارك . الله علیها لخاتم المرسلینا

و صرمة انصاری گفت[3] شعر

فلما اتانـا اظهر الله دینـه . واصبح مسرورا بطیبة راضیا

پیش از وصول رسول صلعم بدآنجا حکامش از قبل مرزبان بادیـه بودندی یا از قبل حکام یمن و اکثر اوقات از قوم بنی قریظة یـا بنی ٢٠ نضیر کس بر آنجا حاکم بودی و یکی از انصار گفته بود[3] شعر

نودی الخرج بعد خراج کسری . و خرج بنی قریظـة والنضیر

---

(1) M. al M. 231 Qaz. II. 71.

(2) Read العباس بن الفضل العلوی and cf. I. K. 128. and note c.

(3) I. K. 128.

و از خواص آن شهر است که چون در او تردد کنند عرق خوشبوی از مردم حاصل شد

روضهٔ شریفه که خوابگاه مصطفی صلعم است در آن شهر است در خانهٔ عایشه همانجا که وفاتش رسید و اکنون آن مقام داخل مسجداست
۵ و در جانب یسار قبله که کنج ما بین مشرق و شمالی بود و قبله مدینه کنج ما بین مشرق و جنوب است امیر المومنین ابو بکر صدیق و عمر فاروق رضعهما هم در آنجا مدفونند و بوقت آنکه رسول صلعم بمدینه هجرة فرمود آن موضع زمین ساده بود رسول صلعم آنرا بخرید و مسجد و خانه ساخت بخشت خام و چوب نخل و عمر رضع بر آن زیادتی نمود و عثمان عفان رضع
۱۰ بر آن افزونی بسیار کرد و دیوارش بسنگ منقش بر آورد و سقف از چوب ساج ساخت و ولید بن عبد الملك مروانی بر آن عمارت فراوان افزود و المهدی بالله محمد بن عبد الله العباسی رحمه الله آنرا فراخ گردانید و مامون خلیفه رحمه الله نیز بر آن زیادتی کرد و اکنون بر آن قرار است طول آن مسجد چهارده گز است و عرض دوازده گز است و در اطراف
۱۵ آن مدارس و خانقاهات بسیار است و مبانی خیر بیشمار از جمله در این عهد امیر چوپان در غربی آن مدرسه و حمامی بساخت و پیش از آن در مدینه حمام نبود و در آن حدود مساکن مردم نیز بسیار است و در فضیلت آن مسجد در مصابیح[۱] از رسول صلعم مرویست که ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة و منبری علی حوضی و در کتاب استظهار
۲۰ الاخبار تالیف قاضی احمد دامغانی و مجموع ارباب الملك[۲] قاضی رکن الدین جوینی آمد است که حاکم اسمعیلی که ششم خلیفه بنی فاطمهٔ مغرب بود از مدینه علویرا بفریفت تا در شب از خانه او نقب بروضهٔ رسول
۲۲ صلعم میزدند تا امیر المومنین ابو بکر صدیق و عمر خطاب رضعهما از آن

(۱) Cf. Bukh. I. 300, line 10 and line 6 from below. (۲) Cf. H. Kh. Nos 609 and 11, 418.

روضه بیرون آورند و هرچه خواهند با ایشان کنند و در آن روزها در
مدینه گردباد و صاعقه و تاریکی عظیم پیدا شد مردمان بترسیدند و در
انابت کوشیدند و در حرم رسول صلعم گریختند آن حال ساکن نمی شد
تا آن علوی اظهار آن قضیه کرد حاکم مدینه نقابان‌را بگرفت و سیاست
کرد همان روز هوا خوش شد و این حال در سنه احدی عشر واربعمایه
بود واز کرامات ابو بکر و عمر رضعهما که بعد از وفاتشان بقرب چهار
صد سال چنین ظهور یافت حاکم اسمعیلی آن سال بسر نبرد

مصلی حضرت رسول صلعم که در اعیاد و ایام شریفه در او خطبه
فرمودی و آن در غربی مدینه است و داخل شهر ومقبره مدینه که بقیع
خوانند در شرقی شهر است و در او قبور ابراهیم ابن رسول صلعم وبنات
مصطفی صلعم و عثمان بن عفان وامیر المومنین حسن و عباس بن عبد
المطلب وامام زین العابدین وامام محمد باقر وامام جعفر صادق صلوات
الله علیهم اجمعین در آنجا مدفونند واکثر صحابه عظام رضی الله عنهم آنجا
آسوده‌اند اول ایشان اسعد بن زراره واو هم در آن سال وصول رسول
صلعم بمدینه درگذشت وآخرشان سهل بن سعد ساعدی واو در سنهٔ
احدی وتسعین نماند واز تابعین کرام همچنین فراوان آنجا خفته‌اند واز
کبار ائمة وعلما امام مالك بن انس الاصبحی ونافع اول قراء سبعة وعثمان
ومالك مابین گورستان بقیع وگورستان جهودان بدار البوار مدفونند وچاه
اریس که انگشتری رسول صلعم از دست عثمان بن عفان در آنجا افتاد
بود و پیدا نگشت در نخلستان قبا است بر دو میل مدینه مایل قبله و
در قبا مجموع بیوت انصاریان بوده و آن چون دیهی بوده و در حوالی
آن شهر دیهها معتبر بوده است بل قصبات مشتهر اکثر آن اکنون
خرابست منها خیبر بربیست و هفت فرسنگی و آن دیهٔ سخت بزرگ بوده
است و هفت حصار در میان هم داشته و در قرب آن قری خانه زیاد
بوده و دیه وادی القری است بر دو فرسنگی و آن بمساحت بزرگتر از

طایف بوده و دیه حجر از توابع وادی القری است بر یك روزة راه
ازو و آن مقام قوم ثمود بوده است و حق تعالی در قران در حق آن قوم
فرموده که[1] وَ ثَمُودَ ٱلَّذِینَ جَابُوا ٱلصَّخْرَ بِٱلْوَادِ زیراکه ایشان در کوه
خانها ساخته بودند چنانکه حق تعالی میفرماید[2] وَتَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا
۵ و در آنجا چاهی بوده که درگاه نزاع ایشان با ناقه صالح عم بآبشخور از
آنجا حق تعالی میفرموده قوله[3] لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ و
حصن ینبع[4] بر امیر المومنین علی مرتضی رضع وقف کرده بود بعد ازو
اولادش بتصرف داشتند و دیه فدك که رسول صلعم چون بصلح مسخر
گردانید خاص خود فرموده بوده بعد ازو فاطمة عم و امیر المومنین
۱۰ علی مرتضی رضع خواستند که بحکم میراث تصرف نمایند امیر المومنین عمر
رضع مانع شد و مسلم نداشت و گفت که پیغمبرانرا میراث نبود کما
قال النبی صلعم نحن معاش الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة و دیه سمیره
بر سی فرسنگی مدینه با قلعة قید از ولایت طی که عایشه میگفت که
رسول صلعم بمهر من داده و امیر المومنین علی رضع مسلم نداشت و مواضع
۱۵ عربیه و وجیه و نمره و حدیقه و عادی و خضره و سابره و رحبه و سیاله
و سایة و رهاط و غراب و الکحل و حمیه[5] و غیر آن دیگر قری مدینه‌اند
و دیه جار فرضه اهل مدینه است بر سه مرحله شهر و کوه رضوی که
سنگ آسان از آنجا آرند هم بر سه مرحله شهر است بر سر راه بنی طی
و دیه ابوا که مادر رسول صلعم آنجا مدفون شد بر راه مکه است بر
۲۰ چهل و چهار فرسنگ مدینه و مرحله جحفه که میقاتست بده فرسنگ
ازو بر سوی مکه است و تیه موسی عم بر راه مصر و شام است تا مدینه
بچند مرحله و آن زمین بنقل صور الاقالیم چهل فرسنگ در مثل آن است
۲۲ و بدیگر نقلها کمتر ازین

(1) Qur. LXXXIX, 8. (2) Qur. XXVI, 149.
(3) Qur. XXVI. 155. (4) Yaq. IV. 1039. (5) Cf. I. K. 129.

مسجد اقصى آن مسجد در شهر اورشلم است و آن شهررا بعربی بیت
المقدس و بعبری ایلیا خوانند از ولایت شام و زمین فلسطین و اقلیم سیم
است طولش از جزایر خالدات نول و عرض از خط استوا لان بر بلندی
افتاده است و از اطرافش برو باید رفت و در کتاب معارف[۱] ابن
٥ قتیبة آمده که وهب بن منبه گوید که اسحاق پیغمبر عم پسرش یعقوب
عمرا فرمود که دختران خال خود لابان بن ناهر بن آزررا در نکاح
آورد و او بدین مهم عازم خانه خال خود شد در آن راه شبی بمرحله
اورشلم بخواب دید که بر فوق او از آسمان دری کشوده بودی و نردبانی
بر آن نهاده و فرشتگان ازو فرو می آمدندی و برو میرفتندی پس
١٠ حق تعالی بدو وحی کردی و فرمودی انی انا الله لا اله الا انا الملك و
اله آبائك و قد ورثتك هذه الارض المقدسة و ذريتك من بعدك و
بارکت فیك و فیهم و جعلت فیکم الکتاب و الحکمة و النبوة ثم انا معك
و احفظك حتی اردّك الی هذا المکان و اجعله بیتا تعبدنی فیه و ذریتك
فهو بیت المقدس بدان سبب آن زمینرا قدس خوانند و یعقوب بعد
١٥ از ناهل در زمین کنعان مقام کرد و کنعان بر سه فرسنگی آنجاست بعد
از آن بنی اسرائیل در آنجا شهر اورشلم ساختند و تختگاه آنجا بردند و
چون روزگار بر زمان داود عمرا رسید حق تعالی اورا خلافت داد
چنانکه در کلام مجید میفرماید قوله تعالی[۲] يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً
فِي ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُمْ بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ او در بیت المقدس مقام کرد و
٢٠ مسجد اقصی بنا نهاد و بعد از او پسرش سلیمان عم باتمام رسانید و از تاریخ
اتمام عمارتش تا اکنون دو هزار و پانصد و هشتاد و سه سال گفته‌اند
گویند سلیمان عم بتماشای عمارت آن مسجد رفت و بر عصا تکیه کرد
عزرائیل بفرمان رب جلیل روحش قبض کرد او همچنان ایستاده بود تا
٢٤ بعد از یك سال که دیوار عمارت مسجد تمام کرده بودند و مورچه چوب

(۱) Ibn Qut. 20. (۲) Qur. XXXVIII. 25,

عصا خورده عصا بشکست و او بیفتاد و خبر موتش ظاهر شد و بعد از آن بخت النصر بکین یحیی پیغمبر عم بیت المقدس و آن مسجد نیز خراب میکرد و آن مسجدرا نیز خراب گردانید عزیـر پیغمبر عم را آنجا گذر افتاد و آنرا خراب یافت بر دلش سخت گران آمد و گفت آیا خدائی تعالی این مسجد و شهررا بتازگی آبادان نماید بدین سبب حق تعالی امر کرد تا روح اورا قبض کردند و او صد سال خفته بود تا ملکی از ملوك فارس که بنی اسرائیل اورا کوشك و فارسیان گودرز اشغانی خوانند آنرا بحال عمارت آورد و بعد از آن عزیر عم زنده شد و تجدید دعوت دین موسی عم اینانرا دلیل شد تا توریه که شعیا پیغمبر عم نوشته بود و در زیر ستون مسجد بیت المقدس نهاده کس نمیدانست که کدام ستون است بیرون آوردند و مصدق دعوی عزیر عم شد و اورا در میان بنی اسرائیل قبول تمام پدید آمد و ایشان در رواج دین و تزیین عمارت آن مسجد می افزودند در عهد اسلام امیر المومنین عمر خطاب رضع آن مسجدرا در قبله تابع کعبه گردانید و محراب بر سمت کعبه راست کرد و بنی امیه و خلفاء بنی عباس و سلاطین آن دیار در آن عمارت تکلفات بسیار کردند تا عدیم المثال شد و بمرتبه رسید که در تاریخ شام ومغرب آمده که در ربع مسکون بغیر حرمان عمارتی عالی تر از آن عمارت نیست و در سنه تسعین و اربعمایه هجری فرنگیان آن ملك را از تصرف مسلمانان بیرون بردند و محرابهاء اسلامی خراب کردند و تا نود و پنج سال بر این صورت بماند تا در سنه خمس و ثمانین و خمسمایه آل ایوب آنرا بتوفیق الله بحوزه اسلام گرفتند و درو شعار مسلمانی آشکارا کرده بـر درگاهش نوشتـند قوله تعالی(۱) وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ و سنگ صخره که رسول صلعم در شب اسری ازو بمعراج رفت و آن سنگ بموافقت رسول صلعم ده گزی یك طرفش از

(1) Qur. XXI, 105.

زمین بر خواست و چون رسول صلعم گفت که یقف همچنان نیم خیز بماند در آن مسجد است و اکنون زیارت گاه معتبر و اکثر مشاهیر انبیا که آنجا بوده اند هر یکرا محرابیست اما محراب داود عم از همه معتبر تراست هم بعمارت و هم بتبرك و در کتاب مسالك الممالك[1] آمده که مقام حضرت ابراهیم خلیل بر سیزده میل مسجد اقصی است که چهار فرسنگ و میلی بود و اکنون آن موضع شهرچه است که دورش سه هزار گام باشد و در کتاب صور الاقالیم آمده که بردو فرسنگی بیت المقدس دیهی است آنرا ناصرة[2] الجلیل خوانند ولادت عیسی عم آنجا بوده است و ترسایانرا بدین سبب نصرانی خوانند و الله اعلم،

۱۰ قسم دوم، در شرح احوال ایران زمین و آن مشتمل است بر مطلعی و منصدی و مخلصی

مطلع، در ذکر بخش ایران از ملك جهان و صفت طول و عرض و حدود آفاق و فیه بلاد آن

فاما شرح قسمها در شرح قسمت ربع مسکون که ایران پاره از آن ۱۵ هست اقاویل مختلف است فارسیان گویند حکیم هرمس که اورا المثلث بالحکمة خوانده‌اند و بالنعمة نیز گویند زیراکه هم حکیم و هم پیغمبر و هم پاد شاه بود و او ادریس پیغمبر عم بود زمین‌را بهفت بخش کرده است برسبیل هفت دایره یکی در میان و شش در حوالی اول از طرف جنوب کشور هندوان است دوم کشور تازیان و یمن و حبش سیم کشور شام و ۲۰ مصر و مغرب چهارم که وسط است کشور ایران زمین پنجم کشور روم و فرنگ و صقلاب ششم کشور ترك و خزر هفتم کشور چین و ما چین و ختای و ختن و تبت و بعد از آنکه فریدون مملکت خوررا بر سه پسر خود بخش میکرد بر ینها بسه قسم کرد قسم شرقی توررا داد و قسم ۲۴ غربی بسلم داد و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود به پسر کهتر

(1) I. K. 79. (2) Read بیت لحم. Yaq. I. 779.

ایرج داد و بدو باز خوانند و ایران گفتند و یکی از شعراء عرب در شرح این قسمت گفته شعر[1]

و قسمنا ملکنا فی دهرنا • قسمة اللحم علی ظهر الوضم
و جعلنا الشام و الروم الی • مغرب الشمس الی الغطریف سلم
و لتور جعل الترك لـه • و بلاد الصین یحویها ابن عم
و لایـران جعلنا عنوة • فارس الملك و فزنا بالنعم

و مشهور است که سلم و تور جهة آنکه بخش ایرج بهتر داده بود اورا بکشتند و آن کینه در میان آن ملکها بماند و بعضی گفته اند که ایران بکیومرث منسوبست و اورا ایران نام بوده و جمعی گویند بهوشنگ منسوب ١٠ است و او نیز ایران نام داشت اما اصح آنکه بایرج بن فریدون منسوب است و اهل عرب گویند که نوح پیغمبر عم ربع مسکون‌را بر درازی به سه بهره کرد بخش جنوبی حام‌را داد و آن زمین سیاهان است و بخش شمالی یافث‌را داد و آن زمین سفیدان و سرخ چهره‌گانرا است و بخش میانی‌را بسام داد و آن زمین اسمرانرا است و ایران از آن جمله است و اهل یونان ١٥ گویند که حکمای ما تقدم ربع مسکون‌را از مصر بر بدو نیم توهم کرده‌اند شرقی آنرا ایسیا خوانند و غربی آنرا دریای شام بدو نیم کرد جنوبی آنرا که ربع اصل باشد لوبیه خوانند و آن مقام سیاهان است و شمالی آنرا که ربع دیگر بود اورفی[2] گویند آن مقام سفیدان و سرخ چهره‌گان است و نیمه ایسیارا از زاویه میان شرقی و شمالی تا نیمهٔ طرف جنوب بدو بخش ٢٠ کردند طرف میان کمتر و طرف بیرون بیشتر جانب میانرا ایسیای خرد خوانند و آن ایران زمین و حجاز و یمن و خزر است و جانب بیرونرا ایسیای بزرگ خوانند و آن ختای و ختن و ما چین و چین و هند و سند و آن حدود است و حکماء هند بخش ربع مسکون‌را بصورت ٢٤ سه در سه نهاده‌اند بخش جنوبی‌را دکشن خوانند و آن زمین تازیان است

(1) I. K. 16. Mas. II. 116. (2) Variant اوربی.

و بخش شمالی‌را اوتر خوانند و آن ترکان‌را است و بخش شرقی‌را بورب
خوانند و اهل چین و ما چین‌را است و بخش غربی‌را ابجم خوانند قوم
مصر و بربررا است و بخش زاویه ما بین جنوب و شرق آگنی گویند
هندوان‌را است و بخش زاویه ما بین شرق و شمال ایشن خوانند قوم
خطای و ختن‌را است و بخش زاویه ما بین شمال و غرب بایب گویند
۵ اهل روم و فرنگ‌را است و بخش زاویه ما بین غرب و جنوب نیرت
گویند اهل قبط و بربر و افریقه و اندلس‌را است و بخش در بین
مدویش خوانند یعنی میانه مملکت ایرانیان‌را است غرض آنکه بهمه
قولی ایران میانه ربع مسکون است و خلاصهٔ دیار و اکناف و امصار
۱۰ و اطراف آن

اما طولها و عرضها ملك ایران زمین بموجب شرح ما قبل در واقع
بر میان ربع مسکون است مایل بغرب چنانکه در طول اکثر آن از
نصف غربی و اقلش از نصف شرقی است و در عرض بیشتر بلاد آن
از اقالیم سیم و چهارم است و اندکی از اقالیمهای دویم و پنجم افتاده
۱۵ است و شرحش برین موجب طولش از قونیه روم است و آن‌را نول
طول است تا جیحون بلخ و آنرا صا طولست مسافت ما بین الطولین که
طول ایران زمین است بحسب اصطرلاب لدل باشد که بحسب بطلیموس
هشتصد و پنجاه و شش فرسنگ بود و بشمار پیمانی هفتصد و شصت و
یك فرسنگ و تسعی و بقیاس ابو ریحان ششصد و چهل و هفت فرسنگ
۲۰ از جیحون بلخ تا سلطانیه سیصد و چهل و شش فرسنگ و از سلطانیه تا
قونیه روم سیصد و یك فرسنگ است و عرضش از عبادان بصره است
و آن‌را کطك عرض است تا بـاب الابواب تمور قپو و آنرا مه عرض
است مسافت ما بین العرضین که عرض ایران زمین است باصطرلاب
یه م باشد که بحساب بطلیموس سیصد و پنجاه و هشت فرسنگ و بشمار
۲۵ پیمانی سیصد و هجده فرسنگ و چهار تسع و ثلثان تسعی بود و بقیاس ابو

ریحان دویست و هفتاد و یك فرسنگ باشد و بحسب پیمانش طرق از
عبادان تا سلطانیه صد و شصت فرسنگ باشد و از سلطانیه تا باب
الابواب تمور قاپو صد و یازده فرسنگ باشد و ساحتش بحسب طول و
عرض پیمانش به اصطرلابی تم و این اعلاء طول و عرض ایران زمین
۵ است و لا شك تمامت ایران زمین در طول و عرض مربع مستقیم الاضلاع
واقع نیست و در آن تفاوت بسیار است اما همچنانکه در شرح ربع
مسکون اعتبار موضع خط استوا است و آن در مرتبه اعلا است آنجا نیز
آنچه در اکثر زیجات متفق علیه است مرتبه اعلا دارد ثبت افتاد و
صورت طول و عرض اقالیم و بلاد ایران آنچه در اکثر زیجات متفق
۱۰ علیه است بر این موجب است که در این جدول نهاده میشود و اگرچه
طول ربع مسکون صد و هشتاد درجه و در عرض نود درجه است و
طول اقالیم سبعه اولش صد و شصت درجه و آخرش شصت درجه
است و عرضش تقریبا سی و هشت درجه اما چون از این شرح طول
و عرض غرض وصف ایران زمین است و آن در وسط اقالیم سبعه
۱۵ افتاده است سهولترا از آنچه از حد ایران دور بود اجتناب واجب نمود
بدآن سبب طول از شصت و سیم درجه تا صد و دوازدهم که پنجاه
درجه باشد و عرض از شانزدهم تا چهل و پنجم که سی درجه بود ثبت
افتاده است و هذا شرحه و بالله التوفیق[1]

و اما حدود اقاصیها ایران زمین‌را حد شرقی ولایت سند و کابل
۲۰ و صغانیان و ما وراء النهر و خوارزم تا حدود سقسین و بلغار است و
حد غربی ولایت نیکسار و سیس و شام و حد شمال ولایت آس و روس
و مگیر و چرکس و برطاس و دشت خزر که آنرا نیز دشت قپچاق
خوانند و الان و فرنگ است و فارق میان این ولایت و ایران زمین
۲۴ فلجه اسکندر و بحر خزراست که آنرا بحر جیلان و مازندران نیز گویند

[1] A rough Map of Irān is given in the MSS at this place.

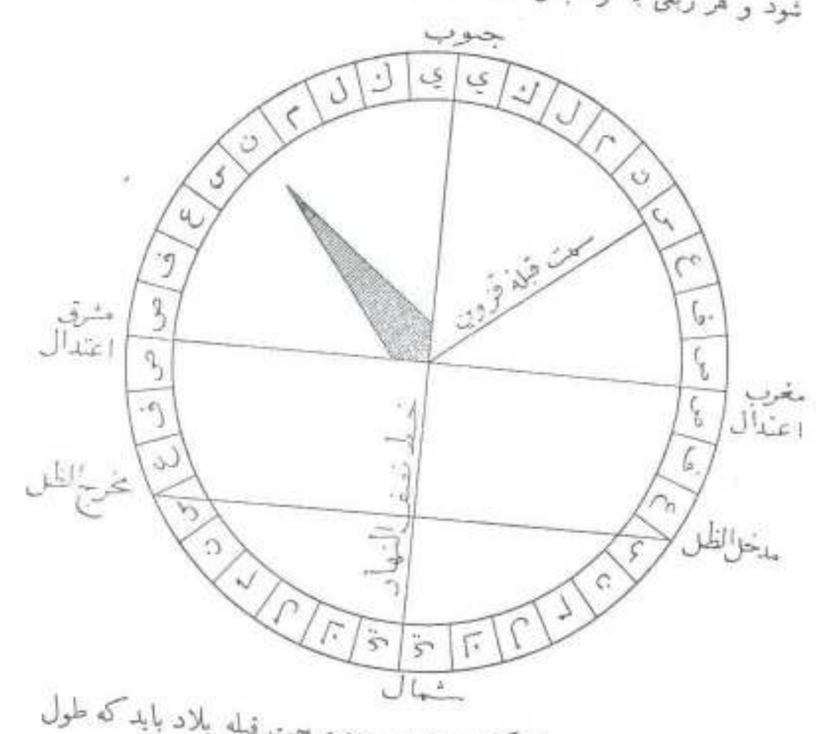
و حد جنوبی از بیابان نجد است که براه مکه است و آن بیابان‌را طرف یمین با ولایت شام و طرف یسار با دریای فارس که متصل دریای هند است و پیوسته است و تا ولایت هند میرسد و آگرچه از این ولایت بیرونی بعضی احیانا در تصرف حکام ایران بود است و چند موضع از ۵ آن خود حکام ایران ساخته اند اما چون از این حدود غرض شرح ایران بود واجب شد از ذکر آنها تجاوز نمود

و اما قبلهٔ بلدانها قبله تمامت ایران زمین‌ما بین مغرب و جنوبست و روی بحایط کعبه دارد و این طرف بدان سبب که در دخول کعبه بر آنجاست و حجر الاسود در رکن آن موضوع است بر آن سه طرف دیگر ۱۰ شرف دارد و حدیث نبوی بر این معنی دلیل است قال صلعم[1] ان الرکن و المقام یاقوتتان من یواقیت الجنة طمس الله نورهما و لو لم یطمس نورهما لاضاء اماء ما بین المشرق و المغرب و کعبه از خط نصف النهار وسط ربع مسکون به سیزده درجه در جانب مغرب افتاده است و لا شك بحسب افق طول و عرض بلدان قبلهٔ هر موضعرا با دیگر ولایت تفاوتی باشد و ۱۵ ولایت عراقین و اذربایجان و اران و موغان و شیروان و گشتاسفی و بعضی گرجستان و تمام کردستان و قومس و مازندران و طبرستان و جیلانات و بعضی خراسان‌را باید که چون روی بقبله آرند قطب شمالی از پس پشت سوی گوش راست بود و عیوق‌را طلوع از پس قفا باشد و قلب العقرب‌را غروب در پیش قبله بود و در وقت اعتدال ربیعی و خریفی ۲۰ مغرب بر دست راست و مشرق بر دست چپ نزدیك بود و ولایت ارمن و روم و دیار بکر و ربیعه و بعضی گرجستان‌را از آنچه شرح داده شد میل بطرف مشرق باید کرد و ولایت بصره و خوزستان و فارس و شبانکاره و کرمان و دیار مفازه و قهستان و بعضی خراسان‌را میل بجانب ۲٤ غرب این شرح باید کرد تا روی بقبله درست آید و مکران و هرمز و

(1) M. al. M. 219.

قبس و بحرین‌را روی بمغرب مطلق باید کرد و صورت هریك‌را در
جدولی که در ما قبل ذکر رفت بتخمین روشن است و بتحقیق طالب
سمت قبله باید که بحسب خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب در
شهر مطلوب بیرون آورد و استخراج آن بطرق بسیار میتوان کرد و از همه
٥ مشهورتر دایره هندی است و طریق دایره هندی آنکـه زمین‌را بغایت
مستوی و هموار گردانند چنانکه درو قطعا انحراف و تقعیر و علو نباشد
و بحیثیتی بود که اگر قدری آب برآن زمین چکانند از جمیع جوانب یکسان
رود بی آنکه بهیچ جانب میل زاید کند پس برآن زمین ببعدی که خواهد
دایره بکشد و به بلندی ربع قطر دایره عمود مخروط سازند چنانکه سرش
١٠ بغایت باریك و تنش موازی بقعر باشد تا آسان بر زمین نشیند و آن
عمودرا بـر مرکز دایره نهند و محکم گردانند چنانکه از جای خود نتوان
رفت و باید که بعد سر عمود بدایره هندی زیادت از سه جای مساوی
باشد و محقق گردد کـه عمود مخروط بر مرکز دایره هندی است پس
بوقت چاشت ظل عمودرا گوش دارند تا چون از بیرون دایره در
١٥ اندرون دایره خواهد آمد بر خط دایره موضع ملتقی آن ظل نشان کنند
و هم چنین در وقت عصر که ظل بطرف دیگر از اندرون دایره هندی به
بیرون خواهد رفت موضع ملتقای ظل بر دایره هندی نشان کند و برین
هر دو نشان در میان دایره خطی کشند و آن خطرا تنصیف کنند و از
این تنصیف و نقطه مرکز دایره هندی خطی کشند چنانکه بجانبین دایره
٢٠ هندی برسد این خط نصف النهار بلد مطلوب باشد و از این خط در
آن دایره از هر دو جانب دو قوس حاصل شود هر دو ٔوس‌را تنصیف
کنند و خطی برآن کشند لا شك آن خط بر نقطه مرکز د ره هندی گذرد
و این خط مشرق و مغرب بلد مطلوب باشد و ابـ خط بزرگ چهار
نقطه بر دایره هندی حاصل باشد دو نقطه که بر - رق و مغرب بود
٢٥ شرقیش نقطه مشرق زمان اعتدال بود و غربیش نقطه مغرب زمان اعتدال

بود و دو نقطه که بر خط نصف النهار باشد جنوبیش نقطه جنوب و شمالیش نقطه شمال بود و دایره هندی ازین خطوط بچهار قسم مساوی منقسم شود و هر ربعی به نود بخش باید کرد و هر بخشی درجه بود و صورت



دایره هندی اینست که کشیده شده پس جهت سمت قبله بلاد باید که طول و عرض مکه و بلد مطلوب معلوم بود و گفته شد که طول مکه شرفها الله ۵ تعالی عز و عرض آن کام پس اگر طول بلد مطلوب مساوی طول مکه باشد شهر مطلوب و مکه بر یك خط نصف النهار افتاده باشد بر تقریر مساوات طولین و اگر عرض شهر مطلوب بیش از عرض مکه بود سمت قبله آن شهر بر خط نصف النهار باشد از جانب جنوب یعنی چون روی ۱۰ بقبله آرد شمال بر پشت ایشان بود و بر همین قیاس اگر عرض شهر مطلوب

کمتر از عرض مکه بود سمت قبله برخط نصف النهار بود بجانب شمال
یعنی در توجه بقبله روی بجانب شمال داشته بود و اگر عرض بلد مطلوب
و عرض مکه مساوی بود و طول مختلف سمت قبله بر خط مشرق و
مغرب بود و اگر طول بلد مطلوب از مکه بیشتر بود در توجه بقبله
۵ روی بمغرب بود و اگر کمتر باشد روی بمشرق باشد و درین چهار صورت
حاجت بترکیب جدول نیفتد و بمعرفت مقدار قوس انحراف احتیاج نباشد
اما دایره هندی جهت معرفت خطوط نصف النهار و شرق و غرب در
خور بود و آنکه طول و عرض بلد مطلوب مخالف طول و عرض مکه
باشد در بلادی که طول و عرض آن زیادت از طول و عرض مکه
۱۰ باشد سمت قبله ما بین جنوب و مغرب بود و اگر طول و عرض آن
کمتر از طول و عرض مکه باشد سمت قبله ما بین شمال و مشرق باشد
و اگر طول بلد مطلوب بیشتر از طول مکه و عرضش کمتر از عرض مکه
بود سمت قبله ما بین شمال و مغرب افتد و اگر طول بلد مطلوب کمتر
از طول مکه و عرضش بیشتر بود سمت قبله ما بین جنوب و مشرق باشد
۱۵ و درین چهار صورت ضرورت افتد بمعرفت سمت قبله و جهت سهولت
تا در عمل آن زحمت نباید کشید شیخ زاهد عبد الرحمن خازنی جهت
سلطان سنجر سلجوقی جدولی ترکیب کرده است که سمت قبله اکثر مواضع
ایران بیزحمتی از آنجا معلوم میتوان کرد و عمل بدین جدول جهت
معرفت سمت قبله درین چهار صورت آخرین چنان بود که تفاضیل
۲۰ ما بین طول مکه و طول شهر مطلوب بگیرند و همچنین تفاضیل ما بین
عرض مکه و عرض شهر مطلوب بگیرند و فضل ما بین الطولین در
طول جدول و تفاضیل ما بین العرضین در عرض جدول در آرند آنچه
برابر هر دو یابند در موضع ملتقاء هر دو در جدول انحراف سمت قبله
باشد از خط نصف النهار و آن قدر درجه و دقیقه بود پس اگر طول
۲۵ و عرض بلد مطلوب از طول و عرض مکه بیشتر بود بمقدار آن انحراف

از تقاطع دایره هندی بخط نصف النهار که نقطه جنوب است از دایره
هندی بشمارند و در جانب مغرب بموضعی که برسند میان آن نقطه و
مرکز خطی وصل کنند آن خط سمت قبله آن موضع باشد محراب بـر آن
خط راست کنند و اگر طول وعرض بلد مطلوب کمتر از طول و عرض
٥ مکه باشد بقدر انحراف سمت از نقطه شمالی در دایره هندی بجانب مشرق
باید شمرد تا خط سمت قبله بیرون آید و اگر طول بلد مطلوب از طول
مکه بیشتر بود و عرضش از عرض مکه کمتر از نقطه شمال بجانب مغرب
باید شمرد و اگر طول بلـد مطلوب از طول مکه کمتر بود و عرضش از
عرض مکه بیشتر از نقطه جنوب بجانب مشرق باید شمرد و این قدر در
١٠ معرفت سمت قبله تمام است و جهت معرفت طریق این عمل تمثیل را معرفت
سمت قبله قزوین یاد میرود تا بر این قیاس در جمع بلاد عمل توان کرد
قزوین را طول فه و عرض لو و مکه را شرفها الله تعالی طول عز و عرض
کام تفاوت ما بین الطولین ح و ما بین العرضین بدك تفضیل ما بین الطولین
از طول جدول در آمدیم و تفضیل ما بین العرضین از عرض جدول
١٥ بموضع ملتقا هر دو بعد تدقیق حساب کرده شـد کح لو بیست و هشت
درجه و سی و شش دقیقه بر آمد این مقدار انحراف سمت قبلهٔ قزوین
است از نقطه جنوب و چون طول و عرض قزوین زیادت از طول و
عرض مکه است در دایره هندی از نقطه جنوب در جانب مغرب بقدر
انحراف شمردیم و خطی میان مرکز دایره هندی و آن نقطه کشیدیم سمت
٢٠ قبله قزوین شد چنانکه در دایره هندی مسطور است و جدول این است
که بر این صفحه نگاشته شد و الله اعلم بالصواب

مقصد، در ذکر ولایات و بلاد ایران زمین و چگونگی آب و هوا
و بنیاد عمارت و وصف ساکنان هر ولایت و آن بیست باب است هر
یك در وصف مملکتی

٢٥ و در تمامت ایران زمین قری شهربست بیرون ولایات مفرد، حقوق

دیوانی آن پیش از این فترات بیرون خراسان که آنرا سلطنت علیحده
است و حساب آنجا در عهد مغول داخل جمع ایران نمیکردهانـد و
جداگانه نوشتندی بچند نوبت که جامع الحساب ممالك نوشتیم تا اول عهد
غازان خان تغمده الله بغفرانه یکهزار و هفتصد و چند تومان بوده است و
۵ بعد از آن بسبب عدل غازان خان که در ولایت روی بآبادانی نهاده
بوده بمبلغ دو هزار و صد ثمان و کسری میرسید و اکنون همانا نیمه آن
نباشد چه اکثر ولایات از این محکات و تردد لشکرها بر افتاده است
دست از زرع باز داشتند و در مسالك الممالك[1] آمده که در مجدهم
سال از پادشاهی خسرو پرویز که آخرین سال زمان کفر بود زیرا که
۱۰ در نوزدهمس حضرت رسول صلعم بشرف وحی مشرف شد جامع الحساب
مملکت او نوشتند چهار صد بار هزار هزار و بیست هزار دینار زر سرخ
بوده است که اکنون آنرا عوامل میخوانند و بقیاس این زمان هشتاد هزار
و چهار تومان رایج باشد و در رساله ملك شاهی آمده که در عهد سلطان
ملك شاه سلجوقی بیست و یکهزار و پانصد و چند تومان زر سرخ بوده
۱۵ است و دیناری زر سرخرا دو دینار و دو دانك حساب کردندی که
پنجاه هزار تومان و کسری بودی خرابی و آبادانی جهان از این قیاس
توان کرد و شك نیست که خرابی که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد
و قتل عام که در آن زمان رفت اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع
نشدی هنوز تدارك پذیر نبودی و جهان بدان حال اول نرفتی که پیش
۲۰ از آن واقعه بود علی الخصوص در این زمانه از کثرت وقوع حدثان

بیت

هر روز که بگذرد خوشا امده دی
هر سال که نو شود خوشا غارت پـار

۲۱ ورد خلایق شده، حق سبحانه و تعالی نظـر مرحمت و رافت فرموده

[1] But cf. I. K. 15.

ایران زمین مملکت و سایر بلاد مسلمین‌را تا ابد الدهر از نکبات زمان
در حفظ و امان خود نگاه داراد و آمانی کامل و رخصتی شامل و
عدلی تمام و ثباتی بر دوام کرامت کناد بمنه و جوده و سعة لطفه و کرمه

باب اول، در ذکر بلاد عراق عرب،

در مسالك الممالك آمده که عراق عرب‌را دل ایران شهر خوانده
۵ اند و چون دل سلطان وجود است ابتدا بشرح آن اولی بود و در
صور الاقالیم گوید که چون عراق عرب در قبله ایران زمین افتاده است
آنرا مقدم داشتن اولیتر است و بحقیقت چون امیر المومنین علی مرتضی
عمرا[1] دار الملك بوده و آنجا آسوده و پانصد و چهل سال مقر خلافت
۱۰ بنی عباس گشته آنرا تقدیم واجبست حدودش تا بیابان نجد و دریا
فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر پیوسته است طولش
از تکریت تا عبادان صد و بیست و پنج فرسنگ و عرض از عقبه حلوان
تا قادسیه محاذی بیابان نجد هشتاد فرسنگ مساحتش باشد ده هزار
فرسنگ و در عهد خلافت عمر خطاب رضع که عراق عرب‌را بر مسلمانان
۱۵ وقف نمود بمساحت جریان اشارت کرد بعد از احتیاط سی و شش بار
هزار هزار جریب بر آوردند و بدین حساب که ده هزار فرسنگ مساحت
دارد هر فرسنگی چهل هزار جریب می باشد و هر جریبی شصت کز در
شصت کز چنانکه این ده هزار فرسنگ چهار صد بار هزار هزار جریب
باشد اما جهت آنکه این مساحت ده هزار فرسنگ آن طول و عرض
۲۰ مستطیل راست اضلاع حاصل تواند شد و این معنی در واقع صورت
نه بندد چه ما لا کلام جائی فراختر و جائی تنگ‌تر اتفاق افتاد و بیشتر
آن دیار خود بیابانها و بطایح است که خراب و عاطل تواند بود و آن
مساحت که در عهد عمر رضع کرده انـد لا شك بر زمین مزروع و

(1) The Paris Ms., Anciens fonds 139, here and elsewhere has رضع

مغروس بوده باشد که آب بران مشرف شود و بدان سبب این تفاوت
دارد و عمر رضع بر یك جریب زمین گندم کار چهار درم و بر زمین جو
کار دو درم و بر نخلستان هشت درم و چهل نخل‌را جریبی شمرده اند
و بر رز و میوه شش درم خراج معین گردد و اهل ذمت‌را شمار کرده
۵ پانصد هزار آدمی بر آمدند ایشانرا سه مرتبه معین کرد اعلی‌را چهل و
هشت درم اوسطرا بیست و چهار درم و ادنی‌را دوازده درم جزیه
متعین کرد تا سال بسال میدادند مبلغ آن خراج و جزیه صد و بیست
و هشت بار هزار هزار درم بود که باصطلاح این زمان دو هزار و
صد و سی و سه تومان و کسری باشد و در عهد حجاج بن یوسف بهجده
۱۰ بار هزار هزار درم آمد که سیصد تومان این زمان باشد تفاوت عدل
عمری و ظلم حجاجی چندین اثر کرد اگر چه سنیان عمررا عادل دانند
و الا شیعه ظالم شمرند و هرچه از آن ترتیب اکنون بر قرار است خراج
راتب میخوانند و داخل متوجهات دیوانیست و حقوق آن ملك در
سنه خمس و ثلاثین خانی سیصد و چند تومان رایج بود و از آن نیز
۱۵ بسبب ظلم حکام بسیاری منکسر میشد و اگر آن مقدار زمین که در عهد
عمر رضع مساحت کرده اند معمور و مزروع و مغروس بودی اضعاف
این قدر پیش حاصل داشتی چه اگر همه‌را جوکار شمریم که هر جریبی دو
درم دهد دوازده بار هزار هزار دینار رایج بود که یکهزار و دویست
تومان رایج باشد و من در بغداد بوقت آنکه تقریر اموال آنجا میکردم
۲۰ نسخه قانونی دیدم که در عهد ناصر خلیفه نوشته بودند عراق عرب‌را
زیادت از سه هزار تومان حاصل بوده است و لیکن در آن وقت اهتمام
حکام بکار زراعت و عمارت بمرتبه بوده است که ذبح گاورا مانع بوده‌اند
و شاعری گفته است[1] شعر
شکونا الیه خراب السواد . فحرم جهلا لحوم البقر ۲۱

[1] I. K. 15. Yaq. III. 178.

آکنون چون حکامرا اهتمام بآبادانی جهان تمامه است چنانکه باب المال
بعضی ولایت عراق از نهیب عوامل و مواشی و غیر آن معین فرموده
اند لا شك محصول آن وقتی تا این زمان چنین باشد حق سبحانه و تعالی
از فضل و کرم خود همه ملك ایران زمین و دیگر بلاد مسلمین‌را حکام
۵ عادل منصف نصب گرداناد انه علی ما یشاء قدیر و اکنون بشرح
ولایت و بلاد مشغول شویم و اگرچه به نسبت حروف اول حرف الف
باید نوشت و شهر کوفه از حرف کاف و بغداد از حرف با است اما
چون کوفه دار الملك و مدفن حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضع
است و بغداد ام البلاد آن مملکت و مقر خلافت بنی عباس بوده و مشهد
۱۰ امام موسی الکاظم ع و امام محمد التقی ع بوده ابتدا بدان هر دو کرده
بار دیگر ترتیب حروف نگاه داریم و در تمامت ابواب همین قاعده مقرر است
که اول دار الملك هر ملك‌را یاد کنیم بعد از آن بترتیب حروف آوردیم
کوفه از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و طولش از جزایر خالدات
عط لب و عرض از خط استوا لا له و از روی اتفاق چون این طول و
۱۵ عرض بحسب تجنیس عطلت ولا له است لا جرم از اهل آنجا کاری نیاید
و قولشان اعتمادرا نشاید کرد و قضیه ایشان با اهل بیت رسول صلعم
شاهد این معنی است و عرب‌را مثل بود الکوفی لا یوفی هوشنگ
پیشدادی ساخته بود و خراب شده سعد ابی وقاص تجدید عمارتش کرد
بعهد عمر رضع طالع عمارتش برج دلو بود و قصبه هاشمیه در جنب آن امیر
۲۰ المومنین علی مرتضی رضع بنیاد فرمود و ابو دوانیق عباسی خلیفه باتمام
رسانید و آنرا و کوفه‌را بارو کشید دور آن بارو هجده هزار گام است هوا
آنجا گرمتر از بغداد است و شمالش نیز بیشتر ورزد آبش از نهر ناحیه
است که از فرات بر گرفته اند نخلستان فراوانی دارد و قصب آنجا نیکوتر
و بزرگتر از دیگر ولایت میباشد و غله و پنبه و دیگر ارتفاعات حاصل
۲۵ نیکو دارد و تنوری که آب طوفان در عهد نوح ع اول از آنجا بر آمد

و کلام مجید[۱] وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ شاهد است و بر زمینی بوده که اکنون داخل
مسجد است در کنج ما بین قبلی و غربی و چون امیر المومنین علی مرتضی
رضعرا در آن مسجد زخم زدنـد او دست بر ستونی زد اثر دست مبارك
آن حضرت در آن ستون پدید شد اکنون از بس که مردم از جهت
۵ تبرك دست در آن مالیده اند گوی شده است و حضرت امیر المومنین
رضع در آنجا چاهی حفر فرمود و در همه کوفـه بغیر از آنجا چاه آب
شیرین نمیباشد و در دیگر چاهها آب شور و تلخ بود و بیشتر شهر کوفـه
اکنون خراب است و مردم آنجا اکثر شیعه اثنی عشری اند و زبان
ایشان عربی مغیر گردانیده است و در او مزارات صحابـه بسیار است
۱۰ آخرین ایشان عبد الله بن بکر و او در سنه ست و ثمانین نمانـد و از
اکابر علما و مشایخ قبر ابو عمرو[۲] ثالث قراء سبعه و ولایات بسیار از
توابع کوفه است و حقوق دیوانی آن شهر بتمغا مقرر است و در این عهد
پاره بادیه بر شیوه تمامت دیار عراق عرب باغستانرا خراجی مقرر است
بعضی راتب و بهری حادث میخوانند و از زراعت شتوی و صیفی ثلثی
۱۵ دیوان و ثلثی بانی[۳] یعنی زراعت فرماینده و خرج دهنده و ثلثی بزرگ
تصرف نماید و این ولایترا در این زمان مقرر بدیوان است و بطرف
قبله بدو فرسنگی کوفه مشهد حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضع است
و آنرا مشهد غروی[۴] خوانند جهت آنکه چون امیر المومنین‌را در مسجد
کوفه زخم رسید وصیت کرد که بعد از وفات جسد مبارکش‌را بر شتری
۲۰ بار کنند و آنرا سر دهنـد و مشمر گردانند هر جا شتر فرود آید آنجـا
دفن نمایند و همچنین کردند آن شتر بر آنجا که اکنون مشهد است فرود
آمد اورا آنجا دفن کردند و در عهد بنی امیه قبر مبارکش‌را آشکار نمی
توانستند کرد تا در عهد بنی عباس هارون الرشید خلیفه رضع در سنـه

(۱) Qur. XI, 42. (۲) Khall. N°. 516. (۳) Variants ثانی، ماقی، ثانی.
(۴) غزوی، عروی، عربی، غرقی.

خمس و سبعین و مایـه در آن حدود شکار میکرد نخچیری از بیم او پناه
بآن زمین برد او چندانکه جهد نمود اسپش در آن زمین نمیرفت و از
آن زمین شکوهی در دل او آمد از اهل آن حدود پرسش نمود قبر
حضرت امیر المومنین رضع خبر دادند امر کرد زمین‌را کاویدند حضرت‌را
۵ خفته و زخم رسیده یافتند مقبره اورا ظاهر کردند و مردم بـر آنجا مجاور
شدند بعد از صد و نود وچند سال عضد الدوله فنا خسرو دیلمی در
سنه ست و ستین و ثلثمایه آنرا عمارت عالی ساخت چنانکه اکنون هست
و آن مقام شهرچه شد دورش دو هزار و پانصد گام است و غازان خان
در آنجا دار السیاده و خانقاه ساخت سلطان ملك شاه سلجوقی در رساله
۱۰ آورده است که در راه کوفه بمشهد مناری کج شده دید چنانکه نیمی از زمین
بر خاسته و نیمی افتاده از حال آن پرسید گفتند که حضرت امیر المومنین
علی مرتضی رضع اینجا می گذشت این منار بجهت تواضع کج شد حضرت
امیر المومنین اشارت کرد که بایست همچنین بماند و بطرف غربی کوفـه
بهشت فرسنگی در بیابان کربلا امیر المومنین حسین بن علی رضعهماست
۱۵ آنرا مشهد حایری خوانند جهت آنکه چنان ذکر رفت که بعهد متوکل
خلیفه اب در او بستند تا خراب شود آب حیرت آورد و زمینی که
ضریح حضرت است خشك ماند عمارت آن مشهد نیز عضد الدوله فنـا
خسرو دیلمی ساخت و آن موضع نیز شهرچه شده است که دورش دو هزار
و چهار صد گام است و بر ظاهر آن قبر مجدهم جدم حر ریاحی[1] است
۲۰ و اول کسی که جان‌را جهت امیر المومنین حسین فدا کرد و در آن
جنگ شهید شد او است از طرف یزید علیـه اللعنة و از رسول صلعم
مرویست که من زار الحسین لیلـة النیة غفر الله لـه السنة و شب نیـة
گفته شد که غره شهر رجب است و بر طرف شمالی بـر چهار فرسنگی
۲۴ بنزدیك دیه بیر ملاحه مشهد ذو الکفل پیغمبر است[2] و بنی اسرائیل

(1) Yaq. II. 350. (2) Yaq. I. 594.

گور اورا چون مسلمانان کعبه‌را زیارت کنند زیارت کردندی اولجایتو سلطان مغول تولیت آن مشهدرا از بنی اسرائیل بـاز گرفت و بمسلمانان داد و آنجا مسجد و منبر ساخت و بطرف شرقی مقام یونس پیغمبر عم است و مشهد حذیفـه بن الیمان است[1] مصاحب رسول صلعم

بغداد ازاقلیم سیم است و ام البلاد عراق عرب و شهر اسلامی است و برطرف دجله افتاده است طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خط استوا لج در زمان اکاسره پسر آن زمین بطرف غربی دیهی کرخ نام بود شاپور ذو الاکتاف ساخته و بطرف شرقی دیهی ساباط نام از توابع نهروان و کسری انوشروان خفف الله عنه بر صحاری آن دیه باغی ساخته بود و باغ ۱۰ داد نام کرده بغداد اسم علم آن شد وعرب آنرا مدینه السلام خوانند و عجم زورا گویند امیر المومنین المنصور بالله ابو جعفر عبد الله بن محمد بن علی ابن عبد الله بن عباس رضهم که دوم خلیفـه عباسی بود و بابو دوانیق مشهور در سنه خمس و اربعین و مایه بنا کرد و بر جانب غربی عمارت بیشتر ساخته طالع آغاز عمارت آن برج قوس پسرش المهدی بالله محمد بن ۱۵ عبد الله رضع دار الخلافـه باطرف شرقی آورد و در آنجا عمارت بسیار کرد و چون نوبت خلافت بپسرش هارون الرشید رسید در اتمام آن سعی بلیغ نمود و بمرتبه رسانید که طولش چهار فرسنگ و عرض یك فرسنگ و نیم عمارت و احواش بود و در عهـد پسرش المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید رضعها جهت آنکه اورا غلامان بسیار بودند و بغدادیان ۲۰ از ایشان بزحمت بودند دار الخلافه بسامره بردند و آنجا عمارت عالیـه ساختند و بعد از او اولاد و احفادش هفت خلیفـه واثق و متوکل و منتصر و مستعین و معتز و مهتدی و معتمـد بسامره دار الخلافه آنجا داشتند تا المعتضد بالله احمد بن الامیر الموفق طلحه بن المتوکل علی الله ۲۴ که شانزدهم خلیفه بود دار الخلافت باز ببغداد آورد و بعد از او تمامت

(1) Naw. 199.

خلفا متابعت او کردند و دار الخلافه آنجا داشتند و پسرش المکتفی بالله علی بن المعتضد دار الشاطبیة[1] و جامع طرف شرقی ساخت و چون خلافت بمستظهر بالله احمد بن المقتدی رسید آنرا بارو و خندق بآجر ساخت دور بارو بطرف شرقیش که آنرا حرمین خوانند هجده هزار گام است و ه چهار دروازه دارد باب خراسان[2] و باب خلج[3] و باب الحلبه و باب السوق السلطان و محلهی است بطرف غربی که آنرا کرخ خوانند بارو او دوازده هزار گام است و اکثر عمارت شهر از آجر است و آب و هوا او درست دارد و بگرمی و تری مایل است و شمالش کشوده و غریب و شهریرا سازکار بود و با مزاج زنان سازکار تر بود و موافق تر ۱۰ از مردان و اکثر اوقات در آنجا ارزانی بود و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد و در آن وقت نیز تا بافت کلی نبود اما گران باشد میوههای آن هرچه گرمسیری باشد بسیار و نیکو است چون خرمای مختوم و حسنوی و نار دراجی و انگور مورقی مثل آن در دیگر جای نیست اما آنچه سردسیری باشد سخت نیك نماید پنبه و غله بود و دیگر حبوبات ۱۵ بغایت نیکو ی آید چنانکه در اغلب اوقات یك من تخم بیست من ربع میدهد و از این گونه نشو و نما در آنجا درخت گز چنان بزرگ میشود گه دو سه باغ دور ستونش میباشد و درخت خروع[4] چنان میگردد که مردی بر شاخش ی نشیند و نی شکند شکارگاههای فراوان و نیکو دارد و شکار بسیار و زمین هموار وعلف خوارهاش سازکار بود و غلــه آن ۲۰ ملك را از قوت نشو و نما تا نخورانند ربع نیکو ندهد و بدین سبب چهار پایان آنجا نیك فربه باشند آب دجله بر میان شهر میگذرد و از فرات نهر عیسی[5] م در شهر بدجله میپیوندد و در زیر شهر بدو فرسنگی

(1) Variants السلطنیه ,الشاطبة ,الشاطبیة ,السلطنه ,الشباطیه ,الشاطیه.

(2) باب طریق خراسان. (3) خلج ,الخلج ,الحلج ,الخلع ,الحلع.

(4) Or ضروع which is a kind of grape vine. (5) عیسی بن مریم.

آب نهروان با هر دو می پیوندد و بواسط میرسد و آب شط از کثرت
زورقها تماشای کمانرا خوش آید مصرع
چو در شب ز انجم ره کهکشان ٭ نماید و عظیم خوش در نظر آید
اما بحقیقت آن خوشی بـه مهلکه غرق شدن نمی ارزد آب چاهش تلخ و
۵ شور باشد و کابیش پانزده گز فرو رود و بجهت ریختن و جامه شستن
بکار دارند مردم آنجا سفید چهره و خوب روی و خوش خوی و کم غم
باشد اما کسالت بر طبیعت ایشان غالب باشد و پیوسته روزگار خودرا
بذوق میگذرانـند اغنیارا غایت تنعم کردن بآسانی میسر گردد و هرچه
از اسباب تنعم طلبند مهیا توان کرد و فقرارا بفلسی چند قناعت نمودن
۱۰ کفاف حاصل بود و اکثر مردم ایشان ضخیم الجثه باشند و ضخامت جثه
ایشان بمرتبه که در زمان اولجایتو سلطان بفرمان او خبازیرا که در بازار
نظامیه نششتی وزن کردنـد هفت صد و چهل رطل بغدادی بود زبان
ایشان عربی مغیر است وچون آن شهـر مصر جامع است از مسلمانان
تمامت مذاهب در آنجا بسیارند امـا غلو اهل سنة و شافعیه‌را است و
۱۵ قوت حنابله‌را و از اقوم دیگر ادیان هم اعداد بیشمارند و در او مدارس
و خانقاه بسیار است منهـا نظامیه که ام المدارس است و مستنصریه که
خوشترین عمارت آنجا است گویند که از خواص بغداد است که تا غایت
هیچ خلیفه و حاکمرا آنجا وفات نرسیده بـر ظاهر آن مشاهد و مزارات
متبرکه بسیار است بـر جانب غربی مشهد حضرت امام موسی کاظم و
۲۰ نواده او حضرت امام محمد تقی الجواد رضعهما است و آن موضع اکنون
شهرچهی است دورش شش هزار گام بود و مزارات ایمه و مشایخ و اولیا
مثل احمد حنبل رضع و ابراهیم ادهم و جنید بغدادی و سری سقطی و
معروف کرخی و شبلی و حسین منصور حلاج و حارث محاسبی و احمـد
مسروق و ابن محمد مرتعش و ابو الحسن حصری و ابو یعقوب بویطی
۲۵ صاحب وجه مذهب شافعی رضع و دیگر علما و مشایخ رحمهم الله و در جانب

شرقی مشهد امام اعظم ابو حنیفه و در رصافه که شهرچه بوده مزارات
خلفای بنی عباس رضعم و در شهر مزار شیخ شهاب الدین سهروردی و عبد
القادر گیلانی و بر چهار فرسنگی بر جانب شمال مزارات شیخ مکارم و شیخ
سکران و دیگر مشاهد است که شرح تمامت تطویلی دارد و از بغداد تا
۵ دیگر بلاد عراق عرب مسافت بر این موجب است انبار یازده فرسنگ
بصره هفتاد فرسنگ یعقوبا هشت فرسنگ تکریت سی و دو فرسنگ
نهروان پنج فرسنگ نعمانیه هشت فرسنگ حله هجده فرسنگ حدیثه پنجاه
و هشت فرسنگ حلوان سی و پنج فرسنگ سامره بیست و دو فرسنگ
کوفه بیست و چهار فرسنگ مداین شش فرسنگ جبل ده فرسنگ واسط
۱۰ چهل فرسنگ و در این وقت محصول دیوانی آنجا بجمعا مقرر است و
تقریبا هشتاد تومان میباشد و ولایت بغداد هرچه در حوالی شهر است
افرجه[1] و مقاطعات گویند و دیگر اعمال هر یك متعاقب خواهد آمد و
در حق بغداد اشعار از شعرای عرب و عجم بسیار است از آنچه بر خاطر
است شمه ثبت میرود ومنها قول اثیر الدین الاومانی[2] بیت

گر تو خواهی که جهان جمله بیك جا بینی
۱۵ و آن جهانرا همه در عیش مهیا بینی
همه سر دبه چو خورشید شو اندر بغداد
و انگهش همچو فلك گرد ثریا بینی

و این قصیده مطولست و از قول الانوری شعر

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر
۲۰ کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور

این نیز قصیده مطولست و در عرب گفته اند شعر

۲۲ بغداد دار لاهل المال طیبة • و للمفالیس دار الضنك و الضیق

(1) Variants افرجه و مقاطعات. (2) Cf. Dawlat Shāh, 172.

و من گفته ام شعر

بغداد خوش است لیکن از بهر کسی • کورا بمراد دل بود دست رسی
با همنفسی بسر برو عمر عزیز • ضایع نگذارد از جوانی نفسی

اگرچه اوصاف بغداد فراوان گفته اند و بسیار در خاطر بود بدین قدر
۵ قناعت کرد، انبار از اقلیم سیم برکنار آب فرات بجانب مشرق افتاده است
لهراسف کیانی ساخت جهت زندان اسیران که بخت النصر از بیت المقدس
آورده بود بدین سبب انبار گویند شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارت آن
کرد وسفاح خلیفه اول بنی عباس در آنجا عمارت عالی کرد و دار الملك
ساخت و دور باروش پنج هزار گام است و آب وهوا و محصول و خوی
۱۰ و طبع مردم او مانند بغداد است حقوق دیوانش یك تومان میباشد و
داخل تمغای شهر بغداد است، بابل از اقلیم سیم است و از مداین سبع عراق
است و بر کنار فرات بجانب شرقی افتاده است قینان بن انوش بن شیث
بن آدم ع ساخت طهمورث دیوبند پیشدادی تجدید عمارتش کرد و شهری
سخت بزرگ و دار الملك نمرود و ضحاك علونی[1] بوده است و ضحاك در
۱۵ آنجا قلعه ساخته بود آنرا کنگ دز گفتندی اکنون تلی مانده و در آن شهر
جادوان بسیار بوده اند و بعد از ضحاك ملوك کنعان آنرا دار الملك
داشته اند و بعد از انکه خراب شد اسکندر رومی تجدید عمارتش کرد
اکنون باز خراب است و از توابع شهر حله است و بر سر تلی که قلعه
آن شهر بوده است چاهی عمیق است و در عجایب المخلوقات[2] گوید
۲۰ هاروت و ماروت در آنجا محبوس اند و در دیگر کتب آمده که در چاه
گوگرد بکوه دماوند محبوس اند، براز الروز حقوق دیوانش دو تمان است
و اقلیم سیم و مال او بتمغا مقرر است، بصره از اقلیم سیم است شهر اسلامی
است طولش از جزایر خالدات عد و عرض از خط استوا ل امیر المومنین
۲۴ عمر خطاب رضع ساخت در سنه خمس عشر هجری و معمار در آن عتبه

(۱) Tab. I. 202. ابن علوان (۲) Qaz. II. 202.

ابن غزوان بود مسجد جامع آن عبد الله بن عامر از خشت خام ساخته بود
زیاد بن ابیه بآجر کرد و امیر المومنین علی مرتضی رضع آنـرا بزرگ
گردانید مرویست که جهت تحقیق سمت قبله بنارا بدست مبارك خود بر
بالا داشت تا بنور کرامت او ولایت کعبه‌را در نظر آورد و قبله بر سمت
۵ آن راست کرد گویند که هر جامع که از آن بزرگتر ساخته اند بتمام معمور
نمیباشند و هـر چند جهد در عمارتش کنند یك جانبش خراب میشود و
شاهد این معنی مسجد جامع جدید شیراز است که پیوسته یك طرفش
خراب میباشد و در مسجد بصرة مناریست که گویند هر که آنجا رود و
آنرا بحق علی سوگند دهد که جنبان شو یا ساکن باش چنان گردد و این
۱۰ معنی اگرچه عقل پذیر نیست امـا در حقیقت کرامت حضرت امیر
المومنین علی رضع‌را عقل در آن مدخل ندارد و در آنجا مزار طلحه و زبیر
رضعهما است و آنـرا شهرت و شکوه تمام است و مزارات صحابه بسیار
است آخرین ایشان انس بن مالك و او در سنه احدی و تسعین نماند
و از تابعین کرام مثل حسن بصری و ابن سیرین معبر و سفیان ثوری و
۱۵ ابو داود سجستانی ثالث ارباب الصحاح فی الحدیث و غیرهم بیشمار است
هوای آن شهر روز بغایت گرم است اما شب به نسبت خوشتر بود آب
چاهش شور است اما از شط العرب جوی خوش آنجا روان است آنرا
نهر ابله خوانند قرب چهار فرسنگ طول دارد و ملك بصرة باغستان
بیشمار دارد و زمین باغستان بلـند است و آب شط العرب در گو اما
۲۰ بوقت مد دریا همه روزه آب شط بلند شود و باغستان بصره‌را مسقی
کند طول آن باغستان قریب سی فرسنگ در عرض دو فرسنگ و در
اکثر مواضع از غلبه درختان کابیش صد گز زیادت دیدار ندهد و
نزهتی آن مقام از مشاهیر جهان است و خرماهای خوب دارد و خرمای
آنجارا تا هند و چین و ماچین میبرند اهل آنجا اکثر سیاه چهره اند و
۲۵ بر مذهب اثنی عشری و زبانشان عربی مغیر است و فارسی نیز گویند

ولایات بسیار از توابع آنجا است و معظم ان بلاس و زکیه و میسان که
مهبط ابلیس علیه اللعنة شد و بهمن بن اسفندیار ساخت و اسکندر تجدید
عمارتش کرد[؟] و عبادان که ورای آن عمارت نیست و در این معنی
گفته‌اند مصراع لیس قریة وراء عبادان طول عبادان از جزایر خالدات
۵ فد ك و عرض از خط استوا كط ك و فضیلت عبادان حدیث بسیار
وارد است اورا از ثغور شمارند که سرحد مسلمانی است با کنار هند
حقوق دیوانی بصره و ولایت چنانچه در این عهد پیش از این فترات
بود چهل و چهار تومان یك هزار دینار رایج بود، بندنیجین[1] در دفاتر
دیوانی آنرا لحف می نویسند و در تلفظ بندیان[2] میخوانند شهرکی کوچك
۱۰ است و بآب و هوا و محصولات مقابل بیات حقوق دیوانش هفت تومان
و شش هزار دینار است، بیات قصبهٔ است و بادرایا و باکسایا دو قصبه
دیگر است و با چند موضع از طوایع بیات است و در محصول و آب
و هوا مانند دیگر ولایات عراق عرب است و در بیات آب روان
نیز تلخ است اما آب کاریزش که سر یك فرسنگی بیات است خوش
۱۵ طعم بود و حقوق دیوانی آن چهار تومان و شش هزار دینار رایج است
و در بادرایا قسب بسیار است، تکریت از اقلیم چهارم است طولش از
جزایر خالدات عزك و عرض از خط استوا لدل برکنار دجله افتاده
است بجانب غربی شهری وسط بوده است دورش ششهزار و یك صد
گام است و قلعه محکم دارد هم بر کنار دجله هوایش درست است از
۲۰ میوهاش خربزه‌اش نیکو باشد گویند که در یك سال سه نوبت زرع
کنند، تل عقرقوف[3] کی کاوس ساخت بعضی اورا نمرود شمارند آنرا
بسبب آن ساخت که چون ابراهیم عم را در آتش انداخته بود آنجا بر رفت
۲۲ و اورا اختیار کرد، حدیثه از اقلیم چهارم است و بآب و هوا و محصول

[1] Variants بندجین بندنجین [2] مندیان، وندیان، وندسان، بندیان
[3] Or عقرقوب

مقابل تکریت، حربی شهری وسط است و آب از دجله خورد و باغستان
بسیار دارد و حقوق دیوانیش دو تومان و پنجهزار و یك صد دینار
است، حله از اقلیم سیم است شهر اسلامی طولش از جزایر خالدات عط م
و عرض از خط استوا لا ن امیر سیف الدولة صدقه منصور بن دبیس
۵ اسدی ساخت بزمان قایم خلیفه در سنه ست و ثلاثین و اربعمایه[1] آب
فرات بر میان شهر میگـذرد و غلبه شهر بر جانب غربی بود و بطرف
شرقی عمارت اندك است و نخلستان بسیار دارد و بدین سبب هوایش
متعفن است اکثر اوقات ارزانی باشد ارتفاعاتش مانند بغداد است اهل
آنجا شیعه اثنی عشری انـد سفید چهره ضخیم جثه همچون اهل بغداد و
۱۰ زبان عربی مغیر است و در کار مذهب بغایت متعصب باشند و در آنجا
مقامی ساخته اند و اعتقادشان آنکه امام المنتظر المهدی محمد بن حسن
العسکری رضع که در سامره در سنه اربع و ستین و ماتین غایب شد
باز از آنجا بیرون خواهد آمد حقوق دیوانی آن شهغا مقرر است، حلوان
از اقلیم چهـارم و از مداین سبعه عراق عرب است طولش از جزایـر
۱۵ خالدات فب نه و عرض از خط استوا لد قباد بن فیروز ساسانی ساخت
اکنون خراب است و بقدر مختصر مزرعه مانده و درو از مزارات آکابر
قبر حمزه سادس قرای سبعه است ولایتش کایش سی پاره قریه است
حقوق دیوانش ششهزار و صد دینار است، حیره از اقلیم سیم است و
از مداین سبعه عراق است شهری بزرگ بود و بر یك فرسنگی کوفه اکنون
۲۰ خراب است سدیر و خورنق که ذکر آن در اشعار و اسمار و افواه مشهور
است دو کوشك بوده است در آنجا نعمان بن منذر جهت بهرام گور
ساخته اطلالش بر جاست و عمارتی بس عالی بوده است و شاعری در شعر
۲۲ حق او گفته[2]

(1) Read A. H. 495, Yaq. II. 323, and Caliph Mustaẓhir.

(2) Quoted I. K. 162. Some MSS give other verses, namely those attributed

و بنت مجدها قبائل قحطا ٠ ن و اقوالها بیهرام جور
و بایوانــه الخورنق فیهم ٠ عرفوا رسم مکلهم و السدیر

خالص ولایت حالا خراب است بر آب نهروان اما مرتفع تمام است و سی پاره دیه بود حقوق دیوانش هفت تومان و سه هزار دینار است، ٥ خانقین قصبه بوده است و آکنون بقدر دیهی مانده است آب حلوان بر آنجا گذرد و بیست موضع از مواضع آنجا است حقوق دیوانش یك تومان و دو هزار و دویست دینار است، دجیل ولایت معتبر است و از دجله آب میخورد و بدین سبب دجیل میخوانند قصبه وانه شهرستان آنجا است و دیههای معتبر دارد و قریب صد پاره دیه باشد و جای نیك مرتفع ١٠ است انار دراجی آنجا بهتر از دیگر ولایت بغداد است حقوق دیوانی آن ولایت سه تومان و پنج هزار دینار است، دقوق[١] از اقلیم چهارم است و شهری وسط و آب و هوای خوشتر از ولایت عراق عرب بوده و در حوالی آن چاههای نفط است حقوق دیوانش هفت تومان و هشت هزار و ششصد دینــار است، دیر عاقول شهرکی است در میان واسط ١٥ و بغداد و هوا متعفن دارد بسبب نخلستان، رومیه از اقلیم سیم است و از مداین سبعه عراق عرب بود انوشروان عادل ساخت نزدیك مداین بر شکل انطاکیه آکنون خراب است، راذان و بین النهرین دو ولایت است بر آب نهروان محصولات نیکو دارد حقوق دیوانش پنج تومان زنگیاباد ولایت است در غربی خانقین حقوق دیوانش یك تومان و یك ٢٠ هزار و پانصد دینار است، سامره از اقلیم چهــارم است بر جانب شرقی دجله افتاده است و باغات و بعضی عمارات و قری آن بر جانب غربی است طولش از جزایر خالدات عط نح و عرض از خط استوا لد ٥ در

a) Adiyy ibn Zayd, quoted by I. F. 178 and Yaq. II. 492, on Khawarnaq.

(١) Variant دقیق (٢) Rādhān I. K. 6. Bayn-an-Nahrayn unknown.

اول شاپور ذو الاکتاف ساخته بود و چون به نسبت آب و هوا خوشترین بلاد عراق عرب بود آنرا سر من رای خواندند بعد از خرابیش امیر المومنین المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید رضعهما تجدید عمارت آن شهر کرد و دار الملك ساخت و بمرتبه رسانید که هفت فرسنگ طول
۵ عمارات و احواش آن بود و در عرض یك فرسنگ و فرمود تا بتوبره اسپان او خاك آورده تلی ساخته و آنرا تل المخالی خوانند و بر آنجا کوشکی بلند ساخت و در سامره مسجد جامع عالی بنا کرد و کاسه سنگی که دورش بیست و سه گز در علو هفت گز و حجم نیم گز یکپاره در میان آن مسجد نهادند آنرا کاسه فرعون خوانند و در آن حدود زیادت از سی فرسنگ
۱۰ چنان سنگ نیست و در آن مسجد مناری ساخت بلندی صد و هفتاد گز چنانکه ممرش در بیرون بود بدین صورت منار پیش ازو کسی نساخته بود و در پیش مسجد قبر امام معصوم علی النقی نواده امام علی الرضا و از آن پسرش امام حسن عسکری رضعهما و متوکل خلیفه عباسی در سامره عمارات افزود بخصیص کوشکی عالی بنا کرد که در ایران زمین از
۱۵ آن عظیم تر عمارتی نبود و بنام خود جعفریه خواندی اما بشومی آنکه قبر امیر المومنین حسین بن علی رضعهمارا خراب کرد و مردم‌را از مجاور شدن بر آنجا مانع شد بعد ازو آن کوشك بشکافتند چنانکه اثرش تکلی ناچیز شد آکنون از سامره مختصری معمور است، صدرین ولایتی است غله و خرما و حبوبات بسیار در آنجا حاصل شد و آب از فرات میخورد و
۲۰ حقوق دیوانش سه تومان است، طریق خراسان ولایتی معتبر است و شهرش قصبه بعقوبا و آنرا دختری از تخم کسری قوبا نام ساخت و بیعت قوبا خواند بمرور زمان بعقوبا شد بر کنار آب نهروان است و جوی از آن در میان شهر میگذرد و تمامت دیهها بر آن نهر زراعت میکنند باغستان و نخلستان بسیار دارد نارنج و ترنج بیشمار میباشد چنانکه سیصد و چهار
۲۵ صد نارنج بیك درم میدهند هوای آن مانند بغداد است اما بسبب

بسیاری نخلستان بعفونت مایل است و شهرهای باجسری و شهرابان[1] که دختری ابان نام[2] از تخم کسری ساخته و اعمال طابق و مهرود[3] از توابع آن عمل است و آن اعمال هشتاد پاره دیه است حقوق دیوانی آن شانزده تومان و چهار هزار دینار در دفتر مثبت است، عانه از اقلیم چهارم
٥ است طولش از جزایر خالدات عول و عرض از خط استوا لد ه شهری وسط است و شهرستان بسیار دارد و آب و هوا و محصول مقابل دجیل، عکبرا[4] شاپور ذو الاکتاف ساخت شهر بود و اکنون خراب است، قصر شیرین از اقلیم سیم است خسرو پرویــز ساخت جهت منکوحــه اش[5] شیرین و آن قلعه بزرگ بوده است از سنگ لاشه و گچ دورش دو هزار
١٠ گام است و در غربی آن قلعه جهت خسرو پرویــز باجگاهی[6] ساخته بود و رباطی سخت عالی جهت آینده و رونده و از آن رباط اندکی معمور است آب حلوان از آنجا میگذرد و هوای عظیم بد دارد و بهنگام گرما اکثر اوقات آنجا باد سموم آید جویی که گویند شیر درو میرفت جهت باجگاه ساخته اند که بر بلندی است تــا آب روان بر باجگاه باشد و
١٥ یکن که خیك شیر در آن جوی افگنده باشند تــا بباجگاه و قلعه برده اما آنجا که ام جوی است زیراکه زهــر گیاه است چراگاه گله نیست[7] قادسیه شهر وسط بوده و از مداین سبعه عراق عرب و اکنون خراب است، قوسان[8] شهری وسط است و قرب صد پاره دیــه از توابع آن حقوق دیوانش نه تومان و چهار هزار دینار است، محول شهرچه است بر
٢٠ دو فرسنگ بغداد بر جانب غربی بطرف نهر عیسی افتاده باغستان اش بباغات بغداد پیوسته و درو خلفا عمارات خوب ساخته اند و بر سر او

(1) Variant شهربان. (2) کلبان ,کلهبان ,کله باقی. (3) Yaq. I. 813. III. 486. IV. 700. (4) عکبره ,عسکربه ,عکره ,عسکره. Cf. Yaq. III. 675. عسکر المعتصم. (5) هخوابه (6) تاجگاهی (7) For a more comprehensible text, cf. Qaz. II. 296. (8) Or قوران but see Yaq. IV. 200.

کوشکی که جهت معتصم خلیفه ساخته بودند جهت آنکه در میان باغستان است در او پشه بسیار میبود بافسون پشه‌را بسته اند چنانکه در آن عمارت یك نمیباشد حقوق دیوانی محول داخل عمل شهر عیسی است، مداین از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خط استوا لح نا
٥ طهمورث دیوبنـد پیشدادی ساخت و گرداباد خوانـد و جمشید باتمام رسانید و طیسفون گفت معظمترین مداین سبعه عراق بوده است و بدین سبب اورا مداین گفته اند و شش شهر دیگر قادسیه و رومیه و حیره و بابل و حلوان و نهروان بوده است و هر هفت شهر اکنون خراب است و جمشید پیشدادی در مداین بر دجله از سنگ و آجـر قنطره ساخته
١٠ بود و اسکندر رومی گفت کـه اثری عظیم است ملوك فرس‌را و آنرا خراب کرد اردشیر بابکان تجدید عمارت شهر کرد و دار الملك ساخت خواست فول نیز همچنان بسازد و دستش نداد و از زنجیر جسر بست و بعد ازو اغلب اکاسره آنرا دار الملك ساختند شاپور ذو الاکتاف در آن شهر عمارت کرد و انوشروان عادل درو ایوان کسری ساخت و آن
١٥ سرای بوده است از گچ و آجر و از آن عالیتر عمارت آجری کس نکرده بود بحتری در وصف آن گفته[1] شعر

و کان الایوان من عجب الصنـعة جوب فی جنب ارعن جلس
مشمخر تعلـو لـه شـرفات . رفعت فی رؤوس رضوی وقدس
لیس یدری اصنع انس لجن . سکوه ام صنـع جن لانس
٢٠ صحن آن سرای صد و پنجاه گز خباطی در صـد و پنجاه گز بوده و در آنجا صفه بزرگ دهانش چهل و دو گز و دو گز در طول هشتاد و دو گز و در علو شصت و پنج گز و در اطراف این سرای و عمارات فراوان که در خور آن باشد و در نیکو کاری بانیش و استحکام آن عمارت بیت
٢٤ گفتهٔ اند

(1) I. K. 102.

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز
خراب می نکند بارگاه کسری‌را

ابو دوانیق خلیفه بوقت که شهر بغداد میساخت خواست که آن ایوانرا
خراب گرداند و بدان آلت بغدادرا بسازد و با وزیر خود سلیمان بن
٥ خالد مشورت کرد وزیر خلیفه‌را مانع شد گفت بروزگارها باز گویند
که پادشاهی خواست که شهر بسازد تا دیگری خراب نکرد شهر خود
نتوانست ساخت خلیفه مسموع نداشت گفت هنوز ترا دل بکسری میکشد
و نمیخواهی که اثار کبر آن ناچیز شود و در خرابی شروع نمود دید آلت
که از آن حاصل میشود بخرج مخرب و اجرت نقل آن وفا نمیکند خواست
١٠ ترك گیرد وزیرش مانع شد و گفت الشروع ملزم چون در خرابی شروع
کردی بتمام خراب باید کرد و اگر نه مردم گویند که پادشاهی ساخت
و دیگری نتوانست خراب کرد اما طاق ایوان که در شب ولادت
حضرت رسول صلعم بمعجزه او شکسته شده بگذار که آن اثری عظیم است
و شاهدی عدل بر نبوت پیغمبر[1] محمد مصطفی صلی الله علیه و تا آن
١٥ طاق بر جا بود آن معجزه از دیدها پنهان نبود و نیز همکانرا معلوم شود
که آن کسی که او آن خانه کرد چون در آنجا بپای بایستادی سرش
بسقف رسیدی بیرون آید و خاندان چنین کس‌را که این عمارات کرد بر
اندازد و کارش خدائی بود نه هوائی اکنون شهر مداین خراب است بر
طرف غربی قصبه مانده است و بر جانب شرقی بخلاف مزار سلمان فارسی
٢٠ که محاذی ایوان کسری است هیچ عمارتی نیست در آن زمین آب چاه
مانند بغداد تلخ و شور است و از کرامات سلمان گویند که چون اورا
وفات رسید و غسلش میدادند دلو در چاه افتاد و دیگری حاضر نبود
آب بر سر چاه آمد و شیرین شد تا غسل او تمام کردند باز آب بجای
٢٤ خود رفت اما همچنان شیرین مانده است و در آن حدود جز آن یك

(1) Variant عزاده ات.

چاه آب شیرین میدهد، معبادیه از اکابر اولیا سیدی احمد کبیر و سیدی ابو الوفا[1] در آن زمین مدفونند، نهر عیسی عیسی بن موسی بن علی بن عبد الله بن عباس که عمزاده ابو دوانیق خلیفه بود از فرات ببرید و بدان دیها و مزارع ساخت و آن هفتاد پاره دیه باشد و مرتفع تمام ٥ ولایت مستنصری[2] و شرب دیها که محاذی بغداد است از توابع نهر عیسی است حقوق دیوانی نهر عیسی با توابع هشتاد و هفت تومان و ششهزار و پانصد و پنج دینار مقرر است، نهر ملك بعضی گویند که سلیمان بن داود عم حفر کرد و بعضی گویند منوچهر پیشدادی و برخی گویند اسکندر رومی و اصح آنکه شاپور بن اشك بن دارا که اورا شاپور بزرگ ١٠ خوانند از فرات اخراج کرد و بر آن دیها ساخت و زیادت از سیصد دیه و مزرعه باشد و مرتفع تمام حقوق دیوان آنجا پنج تومان بوده است، نهروان شهر بزرگ است و از مداین سبعه عراق عرب است از اقلیم سیم بر کنار آب تامره افتاده است و آن آبرا آنجا نهروان خوانند و آن شهر اکنون بکلی خراب است و آن زمین از حساب بر جلولا و توابع ١٥ بعقوبا باشد، نعمانیه قصبه است میان بغداد و واسط بر طرف دجله افتاده است و نخلستان بسیار دارد، نیل ولایت است چند پاره دیه از توابع آن و غله خیز عظیم است و نخلستان و باغستان بسیار دارد، هیت شهر است و درو قلعه محکم بر کنار غربی فرات و سی پاره دیه و توابع دارد از قریه جبه[3] که بقیع است تا هیت پانزده فرسنگ باغستان ٢٠ متصل است و بر هر دو کنار آب فرات باغات است و نخلستان بسیار دارد و میوها میباشد و در قریه جبه که از توابع آن میباشد هوا معتدل است چنانکه درخت جوز و بادام و خرما و نارنج در همه باغی باشد و

(1) He died at Baghdad. See *Safînat-al-Awliyâ* N°. 313.

(2) Variant مستظهری . (3) جبه .

از میوههای سردسیری و گرمسیری حاصل میشود اما در هیت از بوی گند چشمه قیر نمیتوان بود، واسط شهر اسلامی است از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فال و عرض از خط استوا لا ك حجاج بن یوسف ثقفی ساخت در سنه ثلاث و ثمانین به طرف دجله افتاده است و غلبه
٥ او بر طرف غربی است و نخلستان بسیار دارد بدین سبب هوایش بعفونت مایل باشد و حقوق دیوان آن شهر بتمغا مقرر است چهل و چهار تومان و هشتهزار و پانصد دینار است

باب دوم، در ذکر ولایت عراق عجم

و آن نه تومان است و در او چهل پاره شهر و اکثر بلادش هوا
١٠ معتدل دارد و بعضی بگرمی و بعضی بسردی مایل است حدودش با ولایات آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و مفازه و قومس و جیلانات پیوسته است و طولش از سفید رود تا یزد صد و شصت فرسنگ در عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ و در ما قبل از بلاد عراق چهار شهر معتبر بوده است و درین معنی گفته اند شعر

١٥ چهار شهراست عراق انر ره تخمین گویند
طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود
اصفهان کاهل جهان جمله مقرند بدان
در اقالیم چنان شهر معظم نبود
همدان جای شهان کز قبل آب و هوا
٢٠ در جهان خوشتر از آن بقعه خرم نبود
قم بنسبت کم ازیناست ولیکن آن نیز
نیك نیك ارچه نباشد بد بد هم نبود
معدن مردمی و کان کرم شاه بلاد
ری بود ری که چو ری در همه عالم نبود

٢٥ حقوق دیوانی ولایت عراق در سنه خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان

بجامع الحساب در آمد و نسخه دیدم بخط پدر جدم مرحوم امین الدین نصیر[۱] مستوفی که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاطین عراق بوده و عراق عجم‌را دو هزار و پانصد و بیست[۲] تومان و کسری این زمان حاصل بوده است و اکنون جهت تخریب ولایات باین قدر آمد؛

تومانین اصفهان درو سه شهر است اصفهان و فیروزان و فارفان،

اصفهان از اقلیم چهارم شمرده انـد اما بحسب طول و عرض حکما از اقلیم سیوم گرفته انـد طولش از جزایر خالدات عوم و عرض از خط استوا لب که در اصل چهار دیه بوده است کران و کوشك و جوباره و دردشت آنرا با چنـد مزرعه بعضی گویند طهمورث پیشدادی و چندی ۱۰ جمشید و ذو القرنین ساخته بودند و چون کیقباد اول کیانیان آنرا دار الملك ساخته کثرت مردم آنجا حاصل شد بر بیرون دیهها عمارت میکردند بتدریج با هم پیوست و شهر بزرگ شد رکن الدوله حسن بن بویه اورا بارو کشید و دور باروش بیست و یکهزار گام باشد طالع عمارتش برج قوس چهل و چهار محله و دروازه دارد و هوای او معتدل است در ۱۵ تابستان و زمستان سرما و گرما چنان نبود که کسی‌را از کار باز دارد و زلزله و بارندگی و صاعقه که موجب خرابی باشد درو کمتر اتفاق افتد خاکش مرده‌را دیر ریزاند و هرچه بر آن بسازند از غله او غیر آن نیکو بکار دارد و تا چند سال تباه نکند و درو بیاری مزمن و وبا کمتر بود آب زنده رود بر جانب قبله بر ظاهر شهر میگذرد و ازو نهرها در ۲۰ شهر جاری باشد و آب چاهش در پنج شش گزی بود و در گوارندگی و خوشی بآب رود نزدیك بود و هر تخم که از جای دیگر آنجا برند و زرع کنند اکثر بهتر از مقام اول بود و در ربع نیز کمتر نباشد الا انار ۲۲ که آنجا نیکو نیاید و آن نیز از نیکوی آب و هوا است که انار در هوای

(۱) Variants ناصر، نصر (۲) شصت و هشت

متعفن نیك آید و تسعیر غله و دیگر ارزاق پیوسته وسط باشد اما نرخ میوه در غایت آرزانی باشد و غله و صیفی نیکو آید و میوههای او بغایت خوب و نازك بود بتخصیص سیب و بِه و امرود بلخی و عثمانی و زردآلو و سرمش و ترغش نیکوی باشد و خربزه اش تمام شیرین است و ۵ ازین میوهها از شیرینی که دارد بی آنکه شکم آب خورد نتوان خورد و کثرت خوردن آن مضرتیست و میوههای او تا هند و روم برند و علفزارهای نیکو دارند و هر چهار پائی که آنجا فربه شود دو چندان توانائی داشته باشد که بجای دیگر فربه شود و در آن ولایت مرغزارهای است بزرگترین مرغزارشان بلاشان و شکارگاههای فراوان و نیکو دارد ۱۰ چون گاوخانی و هر شکاری درو باشد و در آن شهر مدارس و خانقاهات و ابواب خیر بسیار است از جمله مدرسه که خوابگاه سلطان محمد سلجوقی است بجمله جلباره بتی سنگین بوزن کایش ده هزار من که مهتر بتان هند بوده و از سلطان آنرا برابر مروارید عشری باز می خریدند نفروخت و نداد و بیاورد و ناموس دین‌را در آستانه آن مدرسه بسر در افگند و ۱۵ مردمان آنجا سفید چهره و مردانه باشند و اکثر سنی و شافعی مذهب و در طاعت درجه تمام دارند اما بیشتر اوقات بـا هم در محاربه و نزاع باشند و رسم دو هوای هرگز از آنجا بر نیفتد و همه خوشیهای آن شهر در هنگام اظهار دو هوائی با ناخوشی آن فتنه مقابل نمی توان کرد و بدین سبب گفته اند بیت

۲۰ اصفهان شهرکیست پر نعمت • جز جوانی درو نمی بایـد
همه چیزش نیکوست الا آنکه • اصفهانی درو نمی بایـد

و کمال الدین اسمعیل اصفهانی گفت[1] شعر

۲۲ تا دردشت هست و جوباره • نیست از کشتن و کشش چاره

(1) Dawlat-Shāh p. 149. The three latter couplets are quoted by him p. 152. The MSS give several unimportant variants.

ای خداونــد سبــع سیــاره . لشکری‌را فرســت خونخواره
تا دردشت‌را چو دشت کند . جوی خون راند او ز جوباره
عدد هر دو شان بیفــزایــد . هر کسی‌را کند دو صــد پاره

از رسول صلعم مرویست بروایت عبد الله بن عباس رضعهما یخرج الدجال من یهودیة الاصفهان حتی یاتی الکوفة فیلحقه قوم من المدینة و قوم من الطور و قوم من ذی یمن و قوم من قزوین سئل یا رسول الله ما قزوین قال قوم یکونون باخرة یخرجون من الدنیا زهدا فیها یرد الله بهم قوما من الکفر الی الایمان و حقوق دیوانی اصفهان بتمغا مقرر است و در سنه خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان حاصل داشت ولایتش هشت ناحیه است و چهار صد پاره دیــه بیرون مزارع که داخل دیها باشد اول ناحیت جی در نواحی شهر باشد هفتاد و پنج پاره دیه و طهران و ماربانان و جادوان[1] و شهرستان که آنرا شهر نو اصفهان خوانده انــد و اسکندر رومی ساخته و فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده معظم قرای آن است دوم ناحیت ماربین پنجاه و هشت پاره دیه است خوزان و فرطان و رنان[2] و اندوآن معظم قرای آن و بحقیقت این ناحیت همچون باغی است از پیوستگی باغستان و دیهها با هم متصل و در این معنی گفته اند شعر

ماربینی کــه نسخه ارم است . افتاب انــدر او درم درمست

و در این ناحیت قلعه بوده است که طهمورث دیوبند ساخته است آنرا آتشگاه گفته اند و در او بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود سیوم ناحیت کرارج[3] سی و سه پاره دیه است دشته و اشکاوند و فیزادان[4] از معظم قرای این ناحیت است و نیز همچو باغی است از پیوستگی اشجار دیهها با هم چهارم ناحیت قهاب چهل پاره دیــه است و هنشویه[5] و

---

(۱) Variants ماربانان and ماربایان . جاوان ،جادان ،جاودان. (۲) ربان ،رمان.
(۳) کراروج (۴) فیراوان ،فیراوان ،قرادان.
(۵) معثویه ،سعشویه ،شعثویه.

رازنان[1] و قهجارستان[2] معظمترین قرای این ناحیت است و آب کاریز
میخورند بدان سبب قهاب[3] میخوانند پنجم ناحیت برخوار است سی و
دو پاره دیه است دیه جز معظم قرای آن و این ناحیترا نیز آب از
کاریز است و دیگر نواحیرا آب از زنده‌رود و بدین ناحیت بدیه جز
بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود ششم ناحیت لنجان[4] بیست پاره
دیه است گوتان[5] و قهدریجان[6] و گلبشاد معظم قرای آن هفتم ناحیت
براآن[7] هشتاد پاده دیه است و اسکنان[8] و برسبان و رنین[9] و
سمارت[10] و جوزدان و فساران و کومان[11] و کاخ و دادمان[12]
معظم قرای آن هشتم ناحیت رودشت[13] شصت پاره دیه است فارفاآن
قصبه آن و قولطان و ورزنه[14] و اسکران[15] و کندان معظم قرای آن
و این دیهها را که معظم قرای میخوانند از آنها است که در دیگر ولایت
شهر خوانند زیراکه در هر یك از آن دیهها کمابیش هزار خانه باشد
و بازار و مساجد و مدارس و خانقاه هست و حمامات دارد حقوق دیوانی
آن ولایت اصفهان پنجاه تومان است و از اکابر شیخ علی سهل اصفهانی‌را
تربت آنجا است و از اصفهان تا دیگر ولایات عراق عجم مسافت بر این
موجب است اردستان سی و چهار فرسنگ ایدج لر بزرگ چهل و پنج
فرسنگ بروجرد لر کوچك شصت و شش فرسنگ جربادقان سی و یك
فرسنگ و نیم دلیجان سی و پنج فرسنگ ری هشتاد و شش فرسنگ شهر
فیروزان شش فرسنگ ساوه شصت وچهار فرسنگ سلطانیه صد و شش

---

(1) Variant رادان، راران. (2) Often written قه جارستان or قه جاورسان.
(3) On margin of one MSS قنوات, in explanation. (4) الغبان (5) کومان.
(6) Often written قه دریجان. (7) براوان. (8) اشکینان.
(9) هریشان، هرسبان، دیرستان، ترسن. (10) تمارت، سمناورد، فسارت.
(11) فشاران، فتاران and کوهان. (12) وادیان، کاخ و or دادتان.
(13) رودشتی، رودشتین. (14) قورطان and درزنه. (15) اسکهران. For
other variants cf. J. N. 291.

فرسنگ ونیم قزوین نود و دو فرسنگ قم بنجاه و دو فرسنگ قومشه فارس
چهارده فرسنگ کرج چهل و پنج فرسنگ کاشان سی و دو فرسنگ
لوردگان لر بزرگ سی و پنج فرسنگ نطنز بیست و یك فرسنگ نائین
بیست و شش فرسنگ نهاوند هفتاد و چهار فرسنگ همدان شصت و دو
۵ فرسنگ یزد شصت و دو فرسنگ، فیروزان شهری است بدو قسم بسر
کنار زنده رود بالای اصفهان از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فو ج
و عرض از خط استوا لب کد اکنون داخل اصفهان است کیومرث ساخت
در آب و هوا و غله و میوه و پنبه و غیر آن و طبع و خوی و مذهب
اهل آنجا مانند اصفهان حقوق دیوانی آن سیزده تومان و چهار هـزار و
۱۰ پانصد دینار است،

تومان ری این تومانرا شهری سوای ری نبوده است اکنون که ری
خراب است ورامین شهر آنجا است و مواضع دیگر که ذکرش متعاقب
میآید هر یك قصبه شده و حقوق دیوانی آنجا هفت صد تومان بوده و ملك
ری بعظمتی بوده که حکومتش در اول عمر سعد علیه اللعنة باعث قتل
۱۵ امیر المومنین حسین بن علی رضعهما شد و آن حکایت مشهور است،
ری از اقلیم چهارم است و ام البلاد ایران و بجهت قدمت آنرا شیخ البلاد
خوانند طولش از جزایر خالدات عوك و عرض از خط استوا له.ل شهر
گرمسیر است و شمالش بسته و هواش متعفن و آبش ناگوارنده و در او
وبا بسیار بود و در این معنی گفته اند شعر

دیـدم سحر گهی ملك الموترا بخواب
۲۰ بی کفش می گریخت ز دست وبای ری
گفتم تو نیز گفت چورے دست بر کند
بو یحیی ضعیف چه سنجـد بپـای ری

و در مضحکات آمده کـه اصفهانی و رازیرا در باب خوشی شهر با هم
۲۵ مناظره شد هر یك هنر شهر خود عرض میکرد اصفهانی گفت خاك اصفهان

مرده‌را تا سی چهل سال نریزاند رازی گفت خاك ری مرده سی چهل
ساله‌را بر در دکان بغداد و سند دارد و نمی راند و بدین مضحکه اصفهانی‌را
ملزم گردانید شهر ری‌را شیث بن آدم پیغمبر عم ساخت هوشنگ پیشدادی
عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد بعد از خرابی منوچهر بن ایرج[۱]
ابن فریدون تجدید عمارتش کرد بـاز خراب یافت امیر المومنین المهدی
بالله محمد بن ابو دوانیق عباسی احیای عمارت آن کرد و شهر عظیم شد
چنانکه گویند سی هزار مسجد و دو هزار و هفت صد و پنجاه مناره در آن
بود دور باروش دوازده هزار گام است طالع عمارتش برج عقرب اهل
شهررا بر سر سنگی با هم مخاصمت افتاد زیادت از صد هزار آدمی بقتل
آمدند و خرابی تمام بحال شهر راه یافت و در فترت مغول بکلی خراب
شد و در عهد غازان خان ملك فخر الدین رئی بحکم برلیغ درو اندك
عمارتی افزود و جمعی‌را ساکن گردانید قلعه طبرك بجانب شمال در پای
کوه افتاده است ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است و دیگر
نواحی چون مرجی و فها[۲] که در صحرا است و تمامت ولایت سیصد
و شصت پاره دیه است و دیه دولاب و قوسین و قصران و ورزنین
و فیروزرام که فیروز ساسانی ساخت و اکنون فیروزبران[۳] میخوانند
ورامین و خاوه قرای بهنام و سبور فرج است و قوهه[۴] و شندر[۵] و
طهران و فیروزان از معظم ناحیت غار است[۶] این ولایت بچهار قسم
است ناحیت اول بهنام و در او شصت پاره دیه است ورامین و خاوه
از معظم قرای آن ناحیه است دوم ناحیت سبور فرج و در او نود پاره
دیه است قوهه[۷] و شندر و ایوان کیف از معظم قرای آنجاست سیوم

(۱) Variant مینوچهررا. (۲) Yaq. IV. 208. 490. (۳) Yaq. II, 622. III, 928. IV, 105. 921. (۴) Or قوهد. Yaq. IV, 53. 205. (۵) Yaq. III. 329 possibly we should read شنشت. (۶) The paragraph following is given in the British Museum MS. Add. 23543 f. 176a. (۷) Or قوهد.

ناحیت فشابویه است و در او سی پاره دیه است کوشك و علیاباد و
کیلین[۱] و جرم و قوج اغاز معظم قرای آنجاست چهارم ناحیت غار است
و سبب تسمیه غار آن است که امام زاده از فرزندان امام موسی کاظم علیه
السلامرا در ری قصد کشتن او کردند و او از آن ظالمان فرار نموده در
٥ نواحی جال کولی غاری پدید آمـد امام زاده پناه بدان غار برده غایب
شد و الحال آن ناحیترا جهت غایب شدن آن بزرگوار بناحیت غار
نامیده شد و در او چهل پاره دیه است طهران و مشهد امامزاده حسن
بن الحسن علیه السلام که به جهان مشهور است و فیروز بهرام و دولت
اباد از معظم قرای آن ناحیت است[۲] و غله و پنبه آنجا سخت نیکو آید
۱۰ و بسیار بود و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلا از
روی ندرت اتفاق افتد و از آن ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیار
ولایات برند و از میوههاش انـار و امرود و عباسی و شفتالو و انگور
نیکوست اما خورنده میوههای آنجا بر مسافران از تب ایمن نبود و اهل
شهر و اکثر ولایات شیعه اثنی عشری اند الا دیه قوهه[۳] و چند موضع
۱۵ دیگر که حنفی باشند و اهل آن ولایت آن موضع بدین سبب قوهه خران[۴]
میخوانند و در ری اهل بیت بسیار مدفون انـد و از اکابر و اولیـا
آسوده اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابع قرا السبعه[۵] و محمد بن
الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابو الفتوح و جوانمرد قصاب و

(۱) Yaq. IV. 334. (۲) The above paragraph is also given by C. Schéfer in his extracts from the *Nuzhat*, and he has added here a long passage, on the districts of Ray, the original of which is not to be found in the Paris MSS or, apparently, elsewhere. In his *Siasset Nameh Supplément* it runs from p. 173, 4 lines from below, to p. 176, line 10. Its language is verbose and it would appear to have been a marginal note by some later writer.

(۳) Or قوهد. (۴) Yaq. IV. 205. (۵) Naf. p. 153. Nº. 153. Khall. Nos. 444, 578.

حقوق دیوانی آن ولایت با آنچه داخل آن تومان است پانزده تومان و یکهزار و پانصد دینار است، طهران قصبه معتبر است و آب و هوایش خوشتر از ری است و در حاصل مانند آن و در ما قبل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته اند، ورامین در ما قبل دیهی بوده است و اکنون قصبه ٥ شده و دار الملك آن تومان گشته طولش از جزایر خالدات عزکه و عرض از خط استوا له کط در آب و هوا خوشتر از ری است و در محصول پنبه و غله و میوهها مانند آن اهل آنجا شیعه اثنی عشری اند و تکبر بر طبعشان غالب بود،

تومان سلطانیه و قزوین اگرچه در اول این تومان بقزوین منسوب ١٠ بود اما چون در این چند سال شهر سلطانیهرا انشا فرمودند و دار الملك ایران شد آنرا مقدم داشتن اولی بود و درین تومان نه پاره شهر است، سلطانیه از اقلیم چهارم است شهر اسلامی طول از جزایر خالدات قد و عرض از خط استوا لط ارغون خان بن ابقای خان بن هولاگو خان مغول بنیاد فرمود پسرش اولجایتو سلطان تغمده الله بغفرانه باتمام رسانید و ١٥ بنام خود منسوب کرد طالع عمارتش برج اسد و دور باروش که ارغون بنیاد کرده بود دوازده هزار گام و آنکه اولجایتو سلطان میساخت و بسبب وفات او تمام نا کرده مانـد سی هزار گام و درو قلعه است از سنگ تراشیده که خوابگاه اولجایتو سلطان است و دیگر عمارات در آنجاست و دور آن قلعه دو هزار گام بود هوایش بسردی مایل است و ٢٠ آبش از چاه و قنوات است ونیك هاضم و چاه آنجا از دو سـه گزی است تا ده گز و ولایات سردسیر و گرمسیر در حوالیش یك روزه راه است و هرچه مردمرا بکار آید در آن ولایات موجود و بسیار است و علفزارهای بغایت خوب و فراوان دارد و شکارگاههاے نیکو و اکنون چندان عمارات عالی که در آن شهر است بعد از تبریز در هیچ شهری دیگر ٢٥ نباشد مردم آنجا از هر ولایات آمده اند و آنجا ساکن شده اند از همـه

ملك و مذاهب هستند و زبانشان هنوز یك رویه نشده اما بفارسی ممزوج
مایلتر است و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و در این سالها اگر
اردوها در آنجا می بودی سی تومان و الا بیست تومان حاصل داشت و از
سلطانیه تا دیگر بلاد عراق عجم مسافت بـر این موجب است ابهر نـه
٥ فرسنگ اندر طارم ده فرسنگ اصفهان صد وشش فرسنگ استاباد سی و
هفت فرسنگ ری پنجاه فرسنگ زنجان پنج فرسنگ ساوه چهل و دو
فرسنگ سجاس پنج فرسنگ قزوین نوزده فرسنگ قم پنجاه وچهار فرسنگ
کاشان هفتاد و چهار فرسنگ همدان سی فرسنگ یزد صد و چهل و پنج
فرسنگ تا دیگر بلاد مشهوره ایران زمین بـر این صورت بغداد صد و
١٠ هجده فرسنگ گواشیر بکرمان دویست و سه فرسنگ نیشابور بخراسان صد
وهفتاد وهشت فرسنگ هری بخراسان دویست و پنجاه ویك فرسنگ بلخ
بخراسان سیصد و چهار فرسنگ مـرو بخراسان دویست و پنجاه وشش
فرسنگ جرجان بمازندران صد و چهل و پنج فرسنگ دامغان بقومس صد
و ده فرسنگ لاهجان بجیلان چهل و چهار فرسنگ تبریز اذربایجان چهل
١٥ و شش فرسنگ قراباغ و اران هفتاد و دو فرسنگ شیراز صد و هفتاد
و شش فرسنگ،

قزوین از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خط
استوا لو از حساب ثغور است جهت آنکه پیوسته با دیالمه و ملاحده در
محاربه بوده اند احادیث بسیار که در فضیلت آن بقعه وارد است و
٢٠ مشهور است در تدوین رافعی مسطور منها عن جابر بن عبد الله الانصاری
رضی الله عنه قال النبی صلی الله علیه وآله اغزوا قزوین فانه من اعلی
ابواب الجنة و بدین سبب اورا باب الجنة خوانند و احوال آن اگرچه در
کتاب گزیده مشروح گفته ام از اینجا نیز مجملا ربط سخن‌را یاد کنم در
٢٤ کتاب التبیان آمده[1] که شاپور بن اردشیر بابکان ساخته است و شادشاپور

(1) H. Kh. N°. 2404, *Fihrist* 221.

نام نهاده و همانا آن شهری بوده که در میان رودخانهای خر رود
وابهر رود میساخته اند و آنجا اطلال بارو پدید است و مردم آنجا در
دیه سرجه که باردشیر بابکان منسوب باشد مسکون ماند و مشهور است
و در کتاب تدوین مسطور است که حصار شهرستان قزوین که اکنون
۵ محلتی است در میان شهر شاپور ذو الاکتاف ساسانی ساخته تاریخ عمارت
آن ماه ابار سنه ثلاث و ستین و اربعمایه اسکندری طالع عمارتش برج
جوزا اطلال آن بارو هنوز باقی است بزمان امیر المومنین عثمان رضع
برادر مادریش ولید بن عقبه الاموی سعید بن العاصی الامویرا[1]
بایالت آن ثغر فرستاد او حصاررا بمردم مسکون گردانید و شهری شد و
۱۰ امیر المومنین الهادی بالله موسی بن مهدی در آن حوالی شهرستانی دیگر
کرد و مدینه موسی خواند و غلامش مبارك ترکی شهرستان دیگر ساخت
و مبارکاباد خواند چون خلافت بهارون الرشید رسید اهالی مداین مذکوره
از تغلب دیالمه و ارتعاج و پریشانی خود بدو شکایت کردند او باروی
که محیط مداین ثلاثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود و جهت وفات او
۱۵ باتمام نرسید تا در عهد معتز خلیفه موسی بن بوقا در سنه اربع و خمسین
و مائتین هجری عمارت آن بارو باتمام رسانید و بمردم مسکون گردانید و
شهری عظیم شد و بعد از آن صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رازی
وزیر فخر الدوله دیلمی در سنه ثلاثه و سبعین و ثلثمایه جهت آنکه خرابی
بحال بارو راه یافته بود و او در کتب احادیث دیده بود فانه یکون فی
۲۰ آخر الزمان بلدة بقرب الدیلم یقال لها قزوین هی باب من ابواب الجنة
من عمل فی عمارة سورها و لو بقدر کف من الطین غفر الله له ذنوبه صغیرها
و کبیرها تجدید عارت بارو کرد و جهت آنکه هم در کتب احادیث خوانده
بروایت عمر بن عبد العزیز مروانی رضع ستفتح علی امتی مدینتان احدیهما
۲۴ من ارض الدیلم یقال لها قزوین و الاخر من الروم یقال لها الاسکندریه

(1) Bil. 322.

من رابط فی احدیهما یوما او قال یوما و لیلة وجبت له الجنة و قال عمر
ابن عبد العزیــز اللهم لا تمتنی حتی تجعل لی فی احدیهما دارا و منزلا و
جهت خود در آنجا عمارت عالی ساخت در محله جوسق و اکنون آن
زمین‌را صاحب اباد خوانند و در سنه احدی عشر و اربعمایه جهت نزاعی
۵ که میان سالار ابراهیم بن مرزبان دیلمی خال مجد الدولة بن فخر الدوله
با اهل قزوین بود خرابی بحال بارو راه یافت امیر ابو علی جعفری مرمت
آن خرابیها کرد و در سنه اثنی و سبعین و خمسمایه وزیر صدر الدین محمد
بن عبد الله ملك مراغی تجدیـد عمارت باروش کرد و اکثر روی بارو
بآجر بر آورد و شرفهای آن از آجر ساخت و معار در آن عمارت امام
۱۰ جمال الدین بابویه رافعی بود اشکر مغول آن بارورا خراب کردند و دور
باروش‌ده هزار و سیصد گام بود بخلاف ادوار بـروج هوایش معتدل
است و آبش از قنواتست و درو باغستان بسیار است و در هر سال
یك نوبت بوقت آب خیز سقی کنند انگور و بادام و فستق بسیار ازو
حاصل شود بعد از سقی سیل خربزه و هندوانه بکارند بی آنکه آب دیگر
۱۵ یابد بر نیکو دهد و اکثر اوقات آنجا ارزانی غله و انگور باشد نانش نیکو
است و از میوهاش انگور و آلو بزعج[1] خوب است شکارگاهها و علفزارها
نیکو دارد بتخصیص علف اشتر بهتر از دیگر ولایات بود و شتر قزوینی
بقیمت تر از شتران دیگر بر ســه فرسنگی آنجا چشمه است اورا انکول[2]
خوانند و در روزهـا گرم تابستان آب آن چشمه یخ بندد و اگر روز
۲۰ خنگ باشد یخ کمتر باشد چون یخ شهر تمام شود یخ از آنجا آرند و مردم
آنجا بیشتر شافعی مذهب اند و در کار دین بغایت صلب و زیرك اندکی
حنفی و شیعی نیز باشد و با وجود قرب و جوار هرگز ماسور ملاحده
نشدند و در آنجا مشهد امام زاده ســین پسر امام علی بن موسی الرضا
۲۴ عم و قبر یکی از صحابه و مزار اولیاء کبار بسیار است مثل خواجه احمد

(1) Variant ربج. (2) Variants بکول، مکول.

غزالی و رضی الدین طالقانی و ابـو بکر شادانی و ابراهیم هروی و خیر النساج سامری و ابن ماجه محدث و علك و فالك قزوینی[1] و نور الدین و جمال الدین جیلی و امام الدین رافعی و غیرهم و حقوق دیوانی آنجا بمقا مقر راست و بمبلغ پنج تومان ونیم بدفتر در آمـده و ولایتش کابیش ٥ سیصد پاره دیه و مزرعه است بهشت ناحیه و در آن دیهای معتبر است چون فارسجین و خیارج[2] و فریستن[3] و شال و سگراباد و سیاه‌دهان[4] و سومبقان[5] و شهر سیاهك[6] و شرفاباد و فراك[7] و مارین[8] و امثال آن ولایات‌را نیز پنج تومان و نیم حقوق دیوانی است، ابهر از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فد ل و عرض از خط استوا لوم ١٠ کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت و در آنجا قلعه گلین است داراب بن داراب کیانی ساخته و برادرش اسکندر روی باتمام رسانید و بر آن قلعه قلعه دیگر بها الدین حیدر از نسل اتابك نوشتگین شیرگیر سلجوقی ساخت و بحیدریه موسوم کرد دور بارو آن شهر پنجهزار و پانصد گام است هواش سرد است و آبش از رود خانه که بر آن شهر موسوم است و از حدود ١٥ سلطانیه بر میخیزد و در ولایت قزوین میریـزد و غله و میوه آن بسیار است و نیك میباشد اما نانش سخت نیك نبود و پنبه کم آید از میوهاش امرود سجستانی و الوی بو علی و گیلاس نیکو است مردم سفید چهره و شافعی مذهب اند اما تملق بر طبیعت ایشان جاری بود بر ظاهر آن شهر

(1) Naf. p. 150, N°. 150. Khall. N°. 625, The *Haft Iqlim* (India Office MS N°. 724 folio 430b) gives among the list of Sūfī Saints buried in Qazvīn the name of Shaykh 'Alak, and quotes some of his sayings.

(2) Variants جارج ،صارج (3) فرفسن ،فرفسین ،فرنشین (4) سیادیهی، (5) سوسقان ،سوئیقان ،سوشمان ،سومغان ،سویغان ،سومقان ،سویقان ،سیونمان، (6) شهرستانك ،ستانك ،سیامك (7) فوك ،فرك ،قوك ،سوهقان ،سومبقان (8) زنازین ،مأمزین ،دیه‌ساوه ،دیه‌قزوین ،دیه‌ماوه ،دیه‌مارین ،ماربین ،ماقزین، ماعین and cf. Yaq. III. 835.

مزار شیخ ابو بکر بن طاهر طیار(١) ابهری است ولایتش بیست و پنج پاره
دیه است حقوق دیوانی آن شهر با ولایتش یك تومان و چهار هزار دینار
است، اشکور و دیلمان و ولایت طوالش و خرکان و خستجان(٢) ولایات
بسیار است ما بین عراق و جیلانات در کوهستان سخت افتاده است وهر
٥ ولایتی در حکم حاکم علیحده باشد و آن حاکم خودرا پادشاهی شمارد و مردم
آنجا جنگی و مردانه باشند اما چون از آن ولایت بیرون آیند سخت زبون
شوند و چون کوهی اند از مذاهب فراغتی دارند اما بقوم شیعه و بواطنه
نزدیکتر انــد و هوا آن ولایت سرد است و آبش از عیون و ادویه آن
جبال حاصلش غله بسیار بود و پنبه و میوه کمتر باشد و در او گوسفند
١٠ نیکو آید و شکار بسیار بود و علف خوارها بسیار بود و سازکار باشد،
اوه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه نه وعرض از خط
استوا لد م بانی آن معلوم نیست طالع بنائش سنبله دور باروش قریب پنجهزار
گام است هواش معتدل است و آبش از رودخانه گاوماها(٣) که بما بین
بره میاید و در آن شهر زمستان یخ آب در چاه میبندند بچند کرت تــا
١٥ فرو میخورد و در تابستان همچنان یخ آب باز میدهد و چون آن قدر که
آب یخ فرو خورده باشد باز دهد بعد از آن آب ساده مانند دیگر چاهها
دهد وغله و پنبه در آنجا بسیار نیکو بود اما نانش سخت نیك نبود از
میوهاش انجیر نیکو بود مردم آنجا سفید چهره و شیعه اثنی عشری اند و
در آن مذهب بغایت متعصب انــد و باهم اتفاق نیکو دارنــد و حقوق
٢٠ دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و ده هزار دینار ضمانی آن باشد و از آن
ولایتش که چهل پاره ده است هفت هزار دینار است و شهر و ولایتش
داخل بلوك ساوه است، رود بار ولایت است که شاه‌رود بــر میانش

(١) Variant طیران ,طایر ,طاهران. See Qaz. II. 191. Yaq. I. 106.

(٢) خوکان ,خرکام ,جرکان and خسبجان ,حشیجان

(٣) Or کاوماسا

میگذرد و بدان باز میخوانند و در شمالی قزوین بشش فرسنگی افتاده است
در آنجا قریب به پنجاه قلعه حصین مستحکم است و بهترین آن قلاع الموت
و میمون‌دز و لنبسر[1] بوده و معتبرترین همه قلعه الموت که دار الملك
اسمعیلیان ایران زمین بود و صد و هفتاد و یك سال مقر دولت ایشان
٥ بود و آن قلعه از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات فه‌لز و
عرض از خط استوا لوکا الداعی الی الحق حسن بن زیـد الباقری در
سنه ست و اربعین و مائتین ساخت و در سنه ثلاث و ثمانین و اربعمایه
حسن صباح بر آن مستولی شد و بدعوت بواطنه مشغول شد و آن قلعه‌را
در اول اله اموت گفته اند یعنی اشیانه عقاب که بچگانرا برو اموزش[2]
١٠ کردی بمرور الموت شد و حروف اله اموت بعدد جمل چند سال صعود
حسن صباح است بر آن قلعه و این از نوادر حالاتست در سنه اربع و
خمسین و ستمایه بفرمان هولاکو خان آن قلعه‌را خراب کردند و ولایت
رودبار اگرچه اکثرش گرمسیر است امـا سرد سیرش نیز چنان نزدیك
است که در دو موضع که آواز هم توان شنید و در یکجا جو بدروند و در
١٥ دیگری هنگام زرع جو باشد و حاصل نیکو باشد و غله و پنبه و انگور
و میوه بسیار نیکو بود و از میوهاش سیب کم بکار آید و امرود کم از
اصفهان نبود و نانش نیکو باشـد و مردم آنجا مذهب بواطنه داشته اند
و جمعی‌را که مراغیان خوانند بزدکی نسبت کنند اما اهل رودبار تمامت
خودرا مسلمان شمارند و اکنون پاره پا براه دین میآیند حقوق دیوانیش
٢٠ هشتهزار دینار است، زنجان از اقلیم چهام است طولش از جزایر خالدات
فج م و عرض از خط استوا لو ل اردشیر بابکان ساخت و شهین خوانـد
دور باروش ده هزار گام است در فترت مغول خراب شد هواش سرد
است و آبش از آن رودخانه که بر آن شهر منسوب است و از حدود
٢٤ سلطانیه بر میخیزد و در سفید رود میریزد و از قنوات ارتفاعات آنجا اکثر

(1) Variant لنبسر (2) Or پرورش

غله بود و در رودخانه جالیز و برنج نیز کارند اما در آن شهر و ولایتش میوه نیست و از طارمین آورند و مردم آنجا سنی شافعی مذهب اند و بر طنز و استهزا بسیار اقدام نمایند و در صور الاقالیم گوید که غفلت بر ایشان غالب است و زبانشان پهلوی راست است و از مزار اکابر و ۵ اولیا در آن شهر بسیار است مثل قبر شیخ اخی فرج زنجانی و استاد عبد الغفار سکاك و عیسی کاشانی و غیره و حقوق دیوانیش بتمغا مقرر است و دوازده هزار دینار ضمانی آن و از ولایتش که کابیش صد پاره دیه است هشت هزار دینار متوجه است که جمله دو تومان باشد، ساوه از اقلیم چهارم است و شهرکی اسلامی طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خط استوا ۱۰ له و در اول در آن زمین بحیره بوده است در شب ولادت رسول صلعم آب آن بحیره بزمین فرو شد و آن از مبشرات بود و بر آن زمین شهری ساختند بانی آن معلوم نیست بطالع جوزا در این عهد خرابی بحال باروی او راه یافته بود صاحب سعید خواجه ظهیر الدین علی بن ملك شرف الدین[1] ساوجی طاب ثراها آنرا عمارت کرد و شرف و فرش آجر ساخت ۱۵ دور آن بارو هشت هزار و دویست ذراع خلقی است پسرش صاحب اعظم خواجه شمس الدین عز نصره دیه رود آبانرا[2] نیز که پیوسته شهر است بارو کشید و داخل شهر گردانید و دور آن قرب چهار هزار ذراع خلقی بود هوا آن شهر بگرمی مایل است اما درست است و آبش از رود خانه مزدقان و قنوات در آنجا نیز همچون آوه بزمستان یخ آب در چاه ۲۰ بندند تا بهنگام گرما باز دهد ارتفاعاتش پنبه و غله بسیار بود اما نانش سخت نیکو نبود از میوهاش انجیر و سیب و به و انگور مرق[3] و انار خمراباد بغایت خوب است مردم آنجا و اهل شهر شافعی مذهب پاك اعتقاد باشند و اهل ولایت بخلاف الوسجرد[4] که سنی اند تمامت دیها

(1) Variant شمس الدین (2) رود ابادان (3) مرم
(4) دلودسجرد ،ولوسجرد

شیعه اثنی عشری باشد حقوق دیوانی آن بتمغا مقرر است و دو تومان ونیم ضمانی آن ولایت و ولایتش چهار ناحیت است و صد و بیست وپنج پاره دیه است اول ساوه[1] چهل و شش پاره دیـه است خرم آباد و سراشبون و طبریز ناهید[2] و ورزنه و انجیلاونـد و طردجرد[3] معظم ۵ قرای آن و دوم آوه[4] هفده پاره دیه است و سرو حمبرقان[5] و قبلع بالع و نوذر[6] و کهندان و ابردز و کاسواه[7] معظم قرای آن و سیم جهرود[8] بیست و پنج پاره دیه است و خبو[9] و دستجرد و نامـه معظم قرای آن و چهارم بوسین جهل و دو پاره دیه است و راودان و ازناوه[10] و شمرم و مرق[11] و دمس[12] و خججین معظم قرای آن و حقوق دیوانی این نواحی ۱۰ چهار تومان و نیم مقرر است جو و کاه این ولایت یا چهار پایان سازکار نبود تا بمرتبه گفته اند که کاه قم بهتر از جو ساوه و از مزار آکابـر و اولیا تربت شیخ عثمان ساوجی و بر ظاهر آن بجانب شمال مشهد[13] سیدی اسحاق بن امام موسی الکاظم رضعهما است و بر چهار فرسنگی بجانب مغرب در حدود خرقان مشهدی که باشمویل پیغمبر منسوب میگویند ، ساوج بلاغ[14] ۱۵ ولایتی است که در اوان سلاجقه مال بری میداده و در عهد مغول سوی شده هوا بغایت خوب دارد اکثر آبش از قنوات است میوه و غله بسیار میباشد و نانش در غایت نیکو و حقوق دیوانی او دوازده هـزار دینار مقرر است و مردم انجا چون اکثر صحرا نشین اند مقید بمذهب نیستند و ۱۹ از اعظم قرای انجا خراو و نجماباد[15] و سنقراباد و در سنقراباد سادات

---

(1) Variant سیاه (2) طبرنوماهید and سرابشنون (3) طهرود ،طروجرد
(4) قداوه ،وزواه (5) جیرقان ،جمزقان and صدر ،منیور ،نیر
(6) بالع ،قلع ،قلغ بالغ and نوبر (7) کاساو (8) حیرود ،جهر (9) حبو
(10) دراوران ،وراوران and ارماوه ،ارناده (11) شموم ،شمرم and برق
(12) دقسن ،وقسن (13) احمد ابو اسحق (14) Wanting B. L. from B. M. Add. 23543 f. 176b and Cambridge N°. 2624 f. 204a and N°. 3146 f. 257a.
(15) نجراباد ،تخراباد and خرا

عالی نسب و حسب اند و الحال خراب است، سجاس و سهرورد در اول
دو شهر بوده است و در فترت مغول خراب شد اکنون بهر یك از قدر
دیهی مانده و چند دیهی دیگر و نواحی جرود[1] و انجرود از توابع آن
است بر جنوبی سلطانیه بیك روزه راه افتاده است از اقلیم چهارم است
٥ طولش از جزایر خالدات فجرك و عرض از خط استوا لو ولایت سردسیر
است و حاصلش غله و اندك میوه باشد زیاده از صد پاره دیه است و
اکثرش مغول نشین قبر ارغون خان در کوه سجاس است و چندانکه عادت
مغول بود نا پیدا کرده بودند و آن کوه‌را قورغ[2] گردانیده و مردم‌را از
حدود گذشتن زحمت رسیدی دخترش اولجای[3] خاتون قبر پدررا اشکار
١٠ کرده آنجا خانقاه ساخت و مردم بنشانید و اهل آن ولایت بسر مذهب
امام اعظم ابو حنیفه اند رحمه الله و در ولایت انجرود قصبه است مغول
آنرا ستوریق[4] خوانند بر سر پشته است کیخسرو کیانی ساخته است و در
آن قصبه سرای است بزرگ و در صحن سرای چشمه است بشکل حوض
بزرگ بلکه درباچه ملاحان بقعرش نمیتوانند رسید دو جوی آب هریك
١٥ بمقدار آسیا گردانی دایم از آنجا بیرون می آید و چون در می بندند آب
حوض زیادت نمیشود و چون میگشایند بر قرار جاری است و در هیچ
موسم کم و بیش نمیباشد و این از نوادر است ابقای خان مغول آن
سرای‌را با حال عمارت آورد و در آن حوالی علف زاری خوب است حقوق
دیوانی آن دو تومان و نیم است، سرجهان قلعه بود بر کوهی که محاذی
٢٠ طارمین است بر پنج فرسنگ سلطانیه بجانب شرقی است و کابیش بنجاه
پاره دیه از توابع آن بوده و تمامت در فترت مغول خراب شده بود و
دیه قهود که مغول آنرا صاین قلعه میخوانند و ام القری آنجا است و اکنون
٢٢ بسبب همسایگی سلطانیه ان موضع ابادانی میشود ولایت سردسیر است

(1) Variant خرود (2) قوریغ (3) اولجایتو ,الجیاه ,الجای cf. Habib pt. III. p. 76 top line. (4) سقوریق ،سقوریق ،سخروق

حاصلش غله و پالیز باشد چون بر جاده علم واقع است و اخراجات بسیار
دارند از حقوق دیوانی معافست، طارمین ولایت گرمسیر است بر شمال
سلطانیه بر یك روزه راه و درو ارتفاعات بسیار نیکو میباشد و اکثر میوه
سلطانیه از آنجاست در اول آنجا شهری فیروزاباد نام بزمین طارم[1] سفلی
دار الملك بود آکنون بکلی خراب است و قصبه اندر بطارم علیا شهرستان
آنجا شده طول آن از جزایر خالدات فند وعرض از خط استوا لومه
مردم آن ولایت سنی شافعی مذهب اند و آن ولایت پنج عمل است اول
طارم علیا از توابع قلعه تاج بوده است قریب صد پاره دیه است و جزلا
و شورزد[2] و دیلم و حیات و قلات و رزید و شید[3] از معظم قرای
آن است دوم بطارم سفلی توابع قلعه شمیران پنجاه پاره دیه و مزرعه بوده
است الون و خورتق[4] و شرزوراد و کلج[5] از معظمات آن است سیم هم
بطارم سفلی توابع قلعه فردوس بیست پاره دیه است و سروان[6] معظم
آن چهارم نسار[7] و بریدون دو دیه معتبر است و هشت دیه دیگر از
توابع آن پنجم درزاباد[8] سفلی بیست و پنج پاره دیه است و گلهار و گلجین
و بلهل[9] از معظمات آن حقوق دیوانی آن ولایت با باغات قلات و ارد
و هیکل[10] شش تومان و چهار هزار دینار است، طالقان ولایت سرد سیر
است در شرقی قزوین طولش از جزایر خالدات فه مه وعرض از خط
استوا لو ی در کوهستان افتاده است و کلاتها بوده و دیهها معتبر کمتر
باشد حاصل آنجا غله و اندکی جوز و میوه بود و مردم آنجا دعوی مذهب
سنه کنند اما به بواطنه مایلتر باشند ولایت سرانرود و جرود و قپایه و
کن و کرخ[11] از توابع آنجا است و در این ولایت دیهها معتبر بود حقوق

(1) Often written طرم (2) Variants جزلاد and سورزه (3) زرند and شند
(4) الرن and حروتق (5) شروزلر and کلیج (6) شیروان ،سردان
(7) نسارز ،نسار (8) دراباد (9) کلها ،کاکهیت and ملهل ،بهل
(10) دارد و هیکل ،ارد ملك ،وارد هبلك (11) سرابرود ،سرارود ،سراندود ،
قهانه ،جیرود ،جود

دیوانی طالقان با این ولایت یك تومان است، کاغذ کنان شهر وسط بوده
است امیر میشود[1] زنجانی که جد مادری شروین بوده است ساخته بود
و خونج نام کرده است چون در آنجا کاغذ خوب میکردند کاغذ کنان
مشهور شد اکنون خراب است و مقدار دیه وسط مانده مردم آنجا شافعی
۵ مذهب باشند هوایش سرد است و آبش از چشمهائی که از آن کوهها بر
میخیزد و به سفید رود میریزد حاصلش غیر از پنبه[2] نبود مواضعی که در
اول از توابع آنجا بوده قریب بسی و پنج موضع است در فترت مغول
خراب شده و اکنون چون مغول نشین است و ایشان زراعت میکنند آنرا
مغولیه میخوانند ولایت هردقان[3] و درآباد علیا هم از توابع آنجاست و
۱۰ قرب هفتاد موضع بوده و در این ولایت پنبه و میوه نیز میباشد حقوق
دیوانی کاغذ کنان و این ولایت پنج هزار دینار است، مزدقان شهر وسط
است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فد ن و عرض از خط
استوا له دورش سه هزار گام بود و هوایش بسردی مایلست وآبش از
رودی که بدان شهر منسوبست از حدود سامان میآید غله و انگورش نیکو
۱۵ بود و میوه اندکی باشد و مردم آنجا سنی شافعی مذهب اند حقوق دیوانی
آن و ولایتش که قرب شیزده پاره دیه است یکتومان است و در حکومت
داخل بلوك ساوه است، تبرك و مرجمان و اندجن[4] تبرك قصبه است
از اقلیم چهارم در شمال ابهر افتاده سی پاره دیه از توابع آن است هوایش
سرد است ودر درستی چنانکه بیشتر ساکنان آنجا معمر باشند آبش از همان
۲۰ کوهها بر میخیزد وبسفیدرود میریزد وحاصلش انگور و غله و میوه سردسیری
بود مردم آنجا شافعی سنی مذهب انـد حقوق دیوانیش چهار هـزار
دینار است مرجمان و اندجن و ولایت کایش بیست پاره دیه است و

(۱) Variants برمشود ,امیره میشور: and for Sharwin cf. Yaq. IV. 520 line 14.
(۲) غله
(۳) درآباد and مزدقان ,ومردمان ,وهزوقان
(۴) ترك ,تبرك, هرك: مرجنان ,مرجمان ,اندجی ,اندی ,اندخوی ,اندخس: Cf. Yaq. I. 372.

در آب و هوا و حاصل مانند تبرك و آن هر دورا ششهزار دینار متوجه دیوانیست و از حقوق دیوانی این ولایت وتبرك نیمی بدیوان قزوین برود و نیمی بدیوان طارمین، ولایت پشکل دره ولایتیست در شرقی قزوین و جنوبی طالقان چهل پاره دیه باشد هوایش معتدل است و آبش از کوهها
٥ بر میخیزد حاصلش غله و میوه و جوز بود و مردمش بطبع و مذهب اهل طالقان نزدیك باشد حقوق دیوانیش سه هزار دینار است و آن ولایت وقف جامع قزوین بود اکنون بتغلب مغول متصرف شدند ،

تومان قم و کاشان قم از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه یه و عرض از خط استوا لد مه طهمورث ساخت طالع عمارتش برج جوزا دور
١٠ باروش زیادت از ده هزار گام است گویند بچهل گام بر باروی قزوین زیادتست و هوایش معتدل است و آبش از رودی که از جربادقان میآید و در آنجا همچون آوه زمستان یخ آب در چاه ها بندند تا بهنگام گرما باز میدهد و آب چاهش در پانزده گزی بود و اندکی بشوری مایل بود از ارتفاعاتش غله وپنبه بسیار بود و از میوههایش انار و فستق و خربزه و
١٥ انجیر سرخ نیکوست و در آن شهر درخت سرو سخت نیکو میباشد و مردم انجا شیعه اثنی عشری اند و بغایت متعصب و اکثر آن شهر اکنون خراب است اما باروش بیشتر بر جاست و حقوق دیوانی آن بتمغا مقرر است و از آن شهر و ولایت چهار تومان باشد ، کاشان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فوم و عرض از خط استوا لد زبیده خاتون منکوحه هارون
٢٠ الرشید ساخت بطالع سنبله و بر ظاهر آن قلعه گلین است که آنرا فین خوانند هوا آن شهر گرمسیر است و آبش از کاریز فین و رودی که از قهرود و نباستر[1] آید و بزمستان سرما چنان بود که یخ بسیار بگیرند و آنجا نیز همچو آوه یخ آب در چاه میگیرند تا بهنگام گرما باز میگردد و
٢٤ ارتفاعاتش وسط بود و از میوهایش خربزه و انگور نیکوست مردم شیعه

(1) Variant باسر

مذهب اند و اکثرشان حکیم وضع و لطیف طبع و در آنجا جهال و بطال کمتر باشد و از حشرات در آنجا عقرب بسیار بود و قتال باشد و گویند که در آنجا غریب‌را کمتر زخم زنند و حقوق دیوانی آن بتمغا مقرر است و در ولایتش کاپش هجده پاره دیه است و اکثرش معظم و اهل آن ولایت سنی اند و در ولایتش بدیه قصر حشیش نادر بوده حقوق ۵ دیوانی شهر و ولایت یازده تومان و هفتهزار دینار است، اردستان ولایت است قرب پنجاه پاره دیه و در محصول بکاشان مناسب و درو بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود، نفرش ولایت است که از هر طرف که بدو روند بگریوه فرو باید رفت سیزده پاره دیه است قم و طرخوران[1] ۱۰ از معظمات اوست هوایش معتدل است و آبش از چشمها و کاریز که از آن کوهها بر میخیزد و ارتفاعاتش غله و پنبه و میوه بود و اکثر اوقات انجا ارزانی بود و مردم آنجا شیعی اثنی عشری اند حقوق دیوانیش شش هزار دینار است، جربادقان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه‌لب و عرض از خط استوا لد م همای بنت بهمن کیانی ساخت و بنام ۱۵ خود سمره خواند که در اول همایرا سمره گفتندی دخترش آنرا تجدید عمارت کرد و گلبادگان[2] گفت عرب معرب کردند جربادقان خواندند و هوایش معتدل است و آبش از رودی که بدان شهر منسوب است و بقم میرود و از محصولش غله بهتر بود و مردم آنجا اکثر شافعی اند و ولایتش قرب پنجاه پاره دیه است و تیمور[3] و دلیجان هم از توابع اوست ۲۰ حقوق دیوانی آنجا چهار تومان و دو هزار دینار مقرر است، دلیجان در اول شهر وسط بوده است طولش از جزایر خالدات فه م و عرض از خط استوا لح به و این زمان خراب است و بیست پاره دیه توابع دارد و در محصولات نزدیک بجربادقان، زواره از اقلیم چهارم و بر سر مفازه

(1) Variant نرخوران (2) گرباذگان (3) تیمور، تیمور، نیمور، نیور

زواره برادر رستم دستان ساخت وسی پاره دیه نوابع آن بود حقوق دیوانیش هشت هزار دینار است، فراهان و درو دیهها معتبر بود و دیه ساروق دار الملك آنجاست و طهمورث ساخت آکنون زلفاباد و ماسیر[1] عظیم قرای آنجاست طولش از جزایر خالدات فد ك وعرض از خط استوا لد ن هوایش معتدل است و آبش از کاریزها ارتفاعاتش غله و پنبه و انگور و میوه نیکو میباشد و پیوسته در آن ولایت ارزانی بود و مردم شیعه اثنی عشری انـد و بغایت متعصب و در آن بحیره است که آنرا مغول چغان ناوور خوانند و در آن حوالی شکارگاه خوب است حقوق دیوانی آن ولایت سه تومان و هفت هزار دینار است، کرج و گرهرود[2] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فدمه وعرض از خط استوا لد ابو دلف عجلی بعهد هارون الرشید ساخت کوه راسمند بر طرف شمال آنجاست و در پای آن کوه چشمه بس بزرگ است آنـرا چشمه کیخسرو خوانند مرغزاری طویل و عریض دارد شش فرسنگ در سـه فرسنگ آنرا مرغزار کبتو[3] خوانند و در آن حدود قلعه محکم بوده آنرا فرزین[4] خوانند حقوق دیوانی آن یك تومان و یك هزار دینار است، نطنز از اقلیم چهارم است شهری وسط و قریب سی پاره دیه از توابع آن حقوق دیوانی آن ده تومان و دو هزار و پانصد دینار است، نیسور[5] از اقلیم چهارم است جمشید پیشدادی ساخت و در آنجا جهت خود قصری عالی کرده بود اطلال و اثار آن هنوز باقیست و گشتاسف درو آتشخانه ساخت هوایش خوب و معتدل است و در محصول و ارتفاعات مانـند نطنز، مراودین[6] ولایت است بیست پـاره دیـه از توابع آن و حقوق دیوانیش سه هزار و دویست دینار است، وشاق[7] قلعه است در ولایت

(1) Variants دولتاباد ,دلفاباد and ماستر ,ماسر ,مابس
(2) گرمرود
(3) کبسو
(4) فزین ,فرزین
(5) تیهور ,نیهور ,نیسور
(6) مراودتین, هرادومن ,مرادومن ,هرادوین
(7) وشق ,وساق

نطنز در اول آنرا کرت گفتندی چون وشاق بر آنجا حاکم شد بوشاق
معروف گشت نجیب الدین جربادقانی در حق او گفته شعر
چه سرکشی که بهر صبحدم بگاه طلوع • در آید از کرت پای آفتاب بسنگ
تومان لر بزرگ ولایتی معتبر است و درو چند شهرها شولستان فارس و
۵ کردارکان فهایه المستان[1] از حساب آنجاست حقوق دیوانی که باتابك
میرود میگویند بیش از صد تومان میباشد اما آنچه اتابك بدیوان مغول
میدهد نه تومان و یکهزار دینارست و مفصل آنکه از هر ولایت اورا
حاصل چند است معلوم نیست، ایدج از اقلیم چهارم است شهر کوچك و
گرمسیر است هوای بد دارد جهت آنکه شمالش بسته است امـا آبش
۱۰ گوارنده بود زیراکه تا کوه برف چهار فرسنگ است، عروج[2] یعنی جابلق
شهر سوس‌را گویند شهری کوچك است بر دو جانب آب نهاده باغستان
بسیار دارد و نارنج و ترنج و لیمو و درخت گرمسیری بسیـار دارد،
اردگان[3] شهر کوچك است و هوای بد دارد و آبش ناگوارنده حاصلش
انگور بسیار دارد، تومان لر کوچك ولایتی معتبر است حقوق دیوانی آنجا
۱۵ که اتابك میرفته گویند صد تومان بوده است اما آنچه بدیوان مغول
میدهند نه تومان و یکهزار دینار بدفتر در آمده است، بروجرد از اقلیم
چهارم است و شهر بزرگ طولانی و درو دو جامع عتیق و حدیث بوده
است آب و هوایش وسط است و شرابش نیکوست و درو زعفران
بسیار بود، خرماباد شهر نیك بود اکنون خرابست و خرما بسیار است،
۲۰ سمها[4] ولایتی است از حساب مابرود[5] بوده سی پاره دیه است و درو

(۱) Variants المثان ,الملتان ,مهایه للستان ,کور وارکان and که وارکان Cf. Qaz. II. 308. (۲) عروه and سوس In many MSS Jābaliq, Sūs and Arūh are given in separate articles each name followed by a blank. (۳) لورگان ,لوردگان, لرگان. Before this in some MSS are the following names, but with blanks بیرون ,مارود ,قلعة مرو ,قلعة ما بجست ,کدمان (۴) سهها ,سهپا (۵) مارود ,ماترود

قلعه است درسیاه خوانند ، صیمره[1] شهری نیك بوده است و اکنون خراب است و در همه کوهستان غیر از آنجا خرما نمیباشد ، گردلاخ[2] قشلاق شجاع الدین خورشید ، کورشت[3] شهر بزرگ بوده و اکنون خراب است[4]

٥　تومان همدن درو پنج شهر است

همدان از اقلیم چهام است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خط استوا له ی جمشید پیشدادی ساخت بطالع حمل و درو قلعه گلبن است در میان شهر شهرستان خوانند دارا بن داراب ساخت اکثر آن قلعه اکنون خراب است و همدان در اول شهری سخت بزرگ بوده است چنانکه ١٠ در کتاب طبقات گوید[5] دو فرسنگ طول داشته است و بازار زرگرانش بر زمین دیه بوده چون خرابی بحال آن یافت جمشید پیشدادی تجدید عمارتش کرده آنرا بارو کشید و دور آن دوازده هزار گام است هوایش سرد است و آبش گوارنده از کوه الوند[6] و در اندرون شهر چشمها بسیار است هم در طبقات آمده که یك هزار و ششصد و چند چشمه از ١٥ آن کوه روانست و در اندرون شهر بوده است باغستان بسیار دارد و میوهاش در غایت ارزانی باشد و غله فراوان خیزد اما نانش نیکو نبود و مردم آنجا اکثر معتزله و مشبهه انــد و در او مزارات متبرکه مثل قبر خواجه حافظ ابو العلای همدانی و بابا طاهر دیوانه و شیخ عین القضات و غیره بسیار حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و بمبلغ ده تومان و نیم ٢٠ حاصل دارد و ولایتش پنج ناحیه دارد اول فریوار[7] و در حوالی شهر

(1) Before this many MSS give the two following names, but with blanks: سیلاخور ، شابور ، خواست　(2) Variant کروملاخ　(3) لورشت　(4) In many MSS there are also the following names, but all with blanks after them مارود or ، مابرود ، مارو ، مابرود ، قلعة ماتکره or قلعه ماکیر ، قلعه کبریت

(5) H. Kh. No. 7032.　(6) Or اروند　(7) کریوار ، قریوار

است با دو فرسنگی هفتاد و پنج پاره دیه است و شهرستانه و لانجین[1]
و فخراباد و قاسماباد و کوشك باغ معظم قرای آن و ولایت ماشانرود[2]
که نسخه خلد برین و رشك نگارخانه چین است از حساب قریبوار است
و نه پاره دیه همچون یك باغ زیراکه قطعا معلوم نتوان کرد که زمین هر
۵ دیه کدام است از پیوستگی باغات باهمدیگر و در آن از کثرت درختان
آفتاب نمی تابد طول ماشانرود دو فرسنگ است و عرضش از نیم
فرسنگ و شهر در نظر باشد و در دیه ماشان[3] مزار ابو دجانه انصاری
صاحب رسول صلعم ناحیه دوم ازماوین[4] چهل و یك پاره دیه است و
دیه درودا و اقاباد و تیغاباد[5] و گرداباد و مارمهان و قامیتی[6] معظم
۱۰ قرای ان ناحیه سیم شراهین[7] چهل پاره دیه است و اورمن و قامره[8]
و کومجان و میلادجرد[9] و اسطه و اشود[10] معظم قرای آن ناحیه چهارم
اعلم سی و پنج پاره دیه است اشوند و ادمان و استوزن[11] و نوار و
فروکه[12] معظم قرای آن ناحیه پنجم سردرود و برهندرود[13] است که
بیست و یك پاره دیه است دیه کرکهریه و پیروز[14] معظم قرای آن حقوق
۱۵ دیوانی آن ولایت در این سالها سیزده تومان و ششهزار دینار است،
اسداباد از اقلیم چهارم است و شهر کوچك و هوایش معتدل است و
آبش از کوه اروند و قنوات حاصلش غله و پنبه و میوه و انگور بود و
اهل آنجا سفید چهره اند حقوق دیوانیش یك تومان و پنج هزار و پانصد

(۱) Variants لالجین ،لانجین ،لانجی (۲) نامشابرود ،ماشامرود (۳) مامشان (۴) ازمابین ،ازباردین ،ارماروین ،ازماردین ،ارنادرین (۵) داد و تاباد، (۶) دروافاباد ،تیغاباد ،درود و داوقاباد ،دروذاداباد ،مارنجان ،مادجهان ،فارفهان (۷) شرامین ،شراهن (۸) قامیتی ،قامنی ،قارمنین ،قاسین ،ماسین ،اودرمن (۹) قامره ،قامرین ،فزین ،فارین and ادردعین ،ادرین ،ادرعین ،کرنجان (۱۰) سبلاجرد and کوجهان ،اومان ،ادبان ،اشنو (۱۱) اشورد ،اشودر ،واسط (۱۲) اسورن ،استوان (۱۳) فرود ،فروط ،فروط and لوار ،نوادر ،برهنردرود (۱۴) برمنه‌رود ،بربنه‌رود ،برهنه‌رود ،سرورق ،هرود and کرکهربد

دینار است و ولایتش سی و پنج پاره دیه است، ماجعلو و تمسار[1] موضع
چند است اما علفزارهاست و شکارگاههای خوب دارد، خرقانین ولایتی
است چهل پاره دیه است و از اقلیم چهارم هوایش بسردی مایل است
و آبش از چشمهای آن کوه بـر میخیزد و درو غله و میوه باشد و پنبه
۵ کمتر باشد مواضع آبه و اردان و الیشار و گلچین[2] و طیشکری و تبرك و
الوبر و سیف اباد[3] از معظمات قرای آن حقوق دیوانی آن نه هزار و
پانصد دینار است، درگزین در ما قبل دیهی بوده است از ناحیت اعلم
اکنون قصبه است وچند موضع دیگر بدان باز میخوانند زمینی مرتفع دارد
و درو باغستان بسیار است غله و پنبه و انگور و میوه نیکو می آید مردم
۱۰ آنجا سنی شافعی مذهب پاك اعتقادند و منابع شیخ الاسلام شرف الدین
درگزینی منع الله المسلمین بطول بقایه حقوق دیوانیش یك تومان و دو
هزار دینار است، رودراور[4] قصبه است از قصبات سکان[5] و نوی و
دیه سرکان با هفتاد موضع دیگر به پنج ناحیت موضع چون هندرود و
سرکان رود و کرزان رود[6] و لامجانرود و بـرزمهین[7] از توابع آن
۱۵ هوایش معتدل است و آبش از کوه الوند جاریست و زمینش مرتفع تمام
باشد و در آنجا زعفران بسیار باشد و بدین سبب آن زمین‌را زعفرانی
خوانند حقوق دیوانیش دو تومان و سه هـزار و پانصد دینار است،
سامان دیهی بزرگ است و در حوالی خرقانین[8] هوایش بسردی مایلست
و آبش هم از آن کوه و بآب مزدقان پیوسته بساوه رود حاصلش غله و
۲۰ انگور و اندکی میوه بود حقوق دیوانیش یك هزار و دویست دینار است،

---

(1) Variants تلیار و باجعلو ، بیسان ، باجاو و بیسامه (2) اردوان ، اروان ، الیشار،
کلیخین ، کاغین ، کلیجین (3) طیلشکری ، ترك ، الدبر ، سیاباد (4) رودارور،
مسکان ، منکان ، شکان (5) روداورد ، رودرود ، رودارد ، روداور ، رودراورد
(6) هند رود ، هفته رود ، کرزانه رود
(7) لامی رود ، برزمهن (8) خرقان

شبدبهر و فولا[1] ولایتی است و چند مواضع از توابع آن، نهاوند از اقلیم
چهارم است طولش از جزایر خالدات فج به و عرض از خط استوا لد ك
شهری وسط است و هوایش معتدل و آبش از کوه الوند می آید و درو
باغستان بسیار است و زمینی مرتفع دارد و مردم آنجا آکراد اند و بر
٥ مذهب شیعه اثنی عشریند غله و انگور نیکو بود و پنبه اندکی ولایتش
قریب صد پاره دیه است بسه ناحیه ملایر و اسفیدهان و جیقوق[2] و
حقوق دیوانیش سه تومان و هفتهزار دینار بود و در خیل آکراد صحرانشین
بسیار است و هر ساله دوازده هزار گوسفند مقرری ایشانست، تومان یزد
سه شهر است یزد در کتب ما تقدم از کوره اصطخر فارس گفته اند و از
١٠ اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فط و عرض از خط استوا لب
هوایش معتدل است و آبش از کاریزها و قنوات ضیاع بسیار در میان
شهر گذرد ومردم بر آن سردابها و حوض خانها ساخته اند چنانکه بدو
فرو باید رفت اکثر عمارات ظاهری آن از خشت خام بود جهت آنکه درو
بارندگی کم باشد و گلش بغونست و شهری نیکست و پاك و مضبوط
١٥ حاصلش پنبه و غله و میوه و ابریشم بود اما چندان نباشد که اهل آنجارا
کافی شود و از دیگر ولایات نیز بسیار بدآنجا برند از میوههایش انار
بغایت نیکوست مردم آنجا اکثر بمذهب شافعی اند پیشه وران شان و دست
کار ایشان سخت نیکو مرد و سلامت‌رو باشند و عمل پیشگار ایشان اکثر
بغایت متعجب و متکبر و طامع ومفسد اهل آنجارا بسستی طبع نسبت کنند
٢٠ و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و از آن شهر و ولایتش بیست وپنج
تومان و یکهزار دینار است، میبد شهری کوچك است و بآب و هوا و
حاصل مانند یزد، نائین شهر کوچك است از اقلیم سیم است دور قلعه اش
چهار هزار قدم است حقوق دیوانیش دو تومان و دویست دینارست،

(١) Variants شبدبهر و فولا ,سبدبهر و فولاد ,شبدی و نهر فولاد ,شبدی نهر و فولاد
(٢) جیوق ,محوق

باب سوم، در ذکر بلاد اذربایجان ،

و آن نه تومان است و بیست و هفت پاره شهر آکثرش‌را هوا بسردی مایل است و اندکی معتدل بود حدودش با ولایت عراق عجم و موغان و گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته است طولش از باکویه ۵ تا خلخال نود و پنج فرسنگ وعرض از باجروان تا کوه سینا[1] پنجاه و پنج فرسنگ دار الملك اذربایجان در ما قبل مراغه بوده است و اکنون شهر تبریز است و آن نزه‌ترین و معظم‌ترین بلاد ایران است حقوق دیوانی اذربایجان در زمان سلاجقه و اتابکان قریب دو هزار تومان این زمان بوده است، تومان تبریز سه شهر است، تبریز از اقلیم چهارم ۱۰ است و شهر اسلامی و قبه الاسلام ایران طولش از جزایر خالدات فب وعرض از خط استوا لح زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه رحمها الله ساخت در سنه خمس و سبعین و مایه بعد از شصت ونه سال در سنه اربع و اربعین و ماتین بعهد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب شد خلیفه آنرا باحال عمارت آورد بعد از صد و نود سال در رابع عشر ۱۵ صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمایه باز بزلزله بکلی خراب شد و در مجمع ارباب الملك قاضی رکن الدین خوبی آمده که در آن وقت ابو طاهر منجم شیرازی در آنجا بود و حکم کرده که در فلان شب آن شهر بزلزله خراب شود و حکام بالزام مردم‌را از شهر بیرون و بصحرا بردند تا در زیر خاك هلاك نشوند و آن حکم راست آمده آن شهر در آن شب بکلی خراب شد ۲۰ چنانکه کابیش چهل هزار مرد در آن واقعه هلاك شدند امیر وهسوذان بن محمد بن رواد الازدی که از قبل قایم خلیفه حاکم آن دیار بود در سنه خمس و ثلثین و اربعمایه باختیار منجم مذکور بطالع برج عقرب بنیاد عمارت تبریز کرد و منجم مذکور مبالغه کرده است که من بعد تبریزرا از ۲٤ زلزله خرابی نبود مگر از سیل خوف باشد و تا غایت که تبریزرا سیصد

(1) Variant سیبان

سال است که حکم کرده است و راست آمده است و هر چند در آن
شهر زلزله بسیار اتفاق افتاده است اما خرابی عظیم نکرده و سببش آنکه
اکنون در آن زمین قنوات بسیار اخراج کرده اند و جاها کنده و منافذ
زمین کشوده شده است لا جرم ابخره قوت قوی نمیتواند کرد و زلزله سخت
٥ اتفاق نمی افتد دور باروی تبریز شش هزار گام بوده است و ده دروازه
دارد ری و قلعه و سنجاران[1] و طاق و دروب[2] و جوه سرد و در
دستی شاه[3] و نارمیان[4] و نوبره و موکله[5] محله است چون در عهد
مغول ان شهر دار الملك گشت کثرت خلایق در آنجا جمع شدند و بر
بیرون شهر عمارات کردند تا بمرتبه که بر هر دروازه زیادت از اصل شهر
١٠ ابادانی پیدا شد غازان خان آنرا بارو میکشید چنانکه تمامت باغات و
عمارات و دیهها و ولیان کوه و سنجاران نیز داخل آن بارو بود جهت
وفات او تمام نشد و دور باروی غازانی بیست و پنج هزار گام است وشش
دروازه دارد اوجان و اهر و شروان[6] و سردرود و شام و سراورود[7] و
تبریز در زیر شهر بموضعی که شام میخوانند خارج باروی غازانی غازان خان
١٥ شهرچه بر آورده است و جهت خوابگاه خود در آنجا عمارات عالیه کرده
چنانکه مثل آن در تمامت ایران نیست و در بالای شهر وزیر سعید خواجه
رشید الدین طاب ثراه بموضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهرچه دیگر
ساخته و آنرا ربع رشیدی نام کرده و درو عمارات فراوان وعالی بر
اورده و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر آن
٢٠ عمارت بسیار افزوده و وزیر خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی در تبریز
در خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگ ساخته که صحنش دویست و پنجاه

---

(1) Variant سخان
(2) سرد and درجو، دور جو
(3) سرده سی شاه، سر دوی شاه
(4) شارمیان، سارمسان، مارمیان
(5) بوبره، نومره and موکله
(6) هرسوران، و برشروان، مرشروان
(7) Some Mss. add. وچرنداب
(8) رشیدیه

گز در دویست گز و درو صفه بزرگ از ایوان کسری بمداین بزرگتر اما
چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات
بتقدیم رسانیده اند و سنگ مرمر بیقیاس درو بکار برده و شرح آنرا زمان
بسیار باید و اکنون چندان عمارت عالی و خوب که در تبریز و این دو
٥ شهرچه است در تمامت ایران نیست شهـر تبریز باغستان بسیار دارد و
آب مهران رود که از کوه سهند می آید و نه صد و چند کاریز که
ارباب ثروت اخراج کرده انـد که در آن باغات صرف میشود و هنوز
کافی نیست و آب این کاریزها و رود همه ملك است الا کاریز زاهد[1]
بدروازه ری و کاریز زعفرانی بدروازه نارمیان و دو دانك از کاریـز
١٠ رشیدی که بر شش کیلان سبیل است هوای تبریز بسردی مایل است و
آبش گوارنده و آب رودش بهتر از کاریز و کاریز بهتر از چاه بود و در
تبریز چاه سی گز کمابیش بآب رسـد و در شام بده گز برسد و در ربع
رشیدی از هفتاد گز بگذرد ارتفاعش غله و سایر حبوب و بقول بغایت
نیکو می آید و میوهایش در غایت خوبی و بسیاری و ارزانی بود بتخصیص
١٥ امرود تخم خلف و پیغمبری و سیب سلاقی[2] و زرد الوی حلوانی و تخم
احمد و انگور خورده رازقی و ملکی وطبرزد و خربزه مجد الدینی و باقوتی
و ملکی و الوی زرد مثل آنجا دیگر نیست و مردم سفیـد چهره وخوش
صورت و متکبر و صاحب نخوت باشند و اکثرشان سنی و شافعی مذهبند
و از مذاهب و ادیان دیگر بیشمارند و درو معاشران بغایت لطیف و شرین
٢٠ سخن و صاحب جمال هستند و در حق ایشان گفته اند که ان الکبیر احلی
من الشاب و فقیر و غنی از کسب خالی نباشند و در آن دیار متمول بسیار
است و ایشان در صحبت و دوستی سخت سست نهادند و گفته اند رباعی
هرگز نشود بطبع تبریزی دوست • مغزند همه جهان وتبریزی پوست
٢٤ آنرا که بدوستی نیابی صادق • گر نیز غریبست که تبریزی خوست

(1) Variant زاهده (2) میلاقی ،میلاقی

مولانا همام الدین تبریزی در جواب گفته است رباعی
تبریز نکوو هرچه ز آنجاست نکوست . مغزاند مپندار تو ایشانرا پوست
بـا طبع مخالفان موافق نشونـد . هرگز نشود فرشته با دیوان دوست
و من این دو رباعی گفته ام رباعی
۰ تبریز چو جنتست و قومش ز صفا . چون آینه اند پاك از زنگ جفـا
گفتی که بدوستی نه صادق باشند . از آینـه جـز عکس نگردد پیدا
و ایضا
تبریز بهشتست و گروهش چو حور . حوری بود از لطف زبد فعلی دور
بـا ناکس و ناجنس نمی آمیزنـد . زیرا نشود جمع بهم نتن و بخور
۱۰ و رنود[۱] آنجا سخت خیره کش باشند و این حال حالی ناخوش است بر روی خوشیهای آن شهر و در آنجا مقابر بچند موضع متفرق است چون سرخاب و جرانداب و گجیل و شام و ولیان کوه و سیاران[۲] و غیره ذالك و در این مقابر مزارات متبرکه بسیار است مثل فقیه زاهد و امام جمعه و ابراهیم کواهان و بابا فرج و بابا حسن خواجه ضیاء الدین و
۱۵ کمالینی و بالینی تبریزی و حسن بلغاری و شیخ نور الدین سارستانی و در مقبره الشعرا بسرخاب انوری و خاقانی و ظهیر الدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی[۳] شیروانی و دیگر شعرا و بدیه کجوجان مزار خواجه محمد کجوجانی است و بدیه شاداباد پیر شیروان و اکابر بسیار است و از صحابه رسول صلعم بکوه سهند مزار اسفسالار اسامه بن شریك و بر کنار سراورود
۲۰ مزار ابو المحجن کرد و بمقبره سرد رود مزار قیس و در باویل رود مزار عجل برادر حمزه و بمقبره سرخاب مزار امیه بن عمرو بن امیه و مزارات اکابر در شهر و ولایات بسیار است و ذکر تمامت ملالت افزاید حقوق دیوانی آن بتمغا مقرر است و در سنه اربعین خانی مبلغ هشتصد و هفتاد
۲٤ تومان و پنجهزار دینار در دفاتـر مثبت است و هفت ناحیه است اول

(۱) Some MSS give زنان (۲) Variants سیاوان ،سیارستان (۳) ملکی

ناحیه مهرانرود و بطرف شرقی شهر است از در شهر تا آنجا پنج فرسنگ و کندرود[1] و اسفنج و سعداباد از معظمات آن است دوم ناحیه سردرود[2] و صحرا بطرف جنوبی مایل بغرب بیکفرسنگی شهر افتاده است و دیههای سردرود و باغات شهر متصل است و اکثر باغستان آن موضع باهم پیوسته است چنانکه فرق نتوان کرد از توابع کدام دیـه است و میوهای خوب دارد و سردست و دوشت و جولاندرق[3] و الغانیدر[4] و کجاباد و لاکدرج از معظمات آن ناحیه صحرا غله روست آب سراو رود بر زراعت آنجا می نشیند سیم ناحیه باویل[5] رود مشهور است و در زاویه غرب و جنوب است و بـر چهار فرسنگی شهر افتاده است و ولایتی سخت نزه است و بحقیقت همچون یك باغ و ناسخ نسخه سغد سمرقند و غوطه دمشق و رشك شعب بوان و ماشان رود همدان است و بیست و پنج دیه است و باویل و خورشاه[6] و میلان و اسکونه[7] از معظمات آن ناحیه است چهارم ناحیه ارونق بر غرب شهر است اغازش سه فرسنگی شهر است تا پانزده[8] فرسنگی و عرضش پنج فرسنگ باشد و حاصل نیکو باشد و از غله و انگور و میوه مدار تبریز بر ارتفاعات آنجا باشد وسی پاره دیه است و اکثرش معظم که هر یك قصبه است چون سنر و سنست و سلسورود[9] و دابغان[10] و کوزه کنان و صوفیان و غیره پنجم ناحیه رودقاب[11] در پس کوه سرخاب بر شمال بریك فرسنگی تا چهار فرسنگ شهر است و غله روی تمام دارد آنجا ده من آرد شانزده من نان کند و قریب چهل پاره ده است و رودهنـد و سارو[12] و النجق و اوفرید[13] از معظمات آن ششم ناحیه خانم[14] رود و هفتم ناحیه بدوستان هم بر شمال شهر است خلف رود

(1) Variant کدر (2) سروود ،سرورود (3) جولاندروق (4) ,الغابند القابندر (5) تایل ،ساویل ،تاویل ،باویل رود و بدهر (6) خودشان ،خروشاه ,خودشاه (7) بیلان ،و اسکویه ،قلعتدلس ،قیمنبدیس (8) Or دوازده (9) شبستر ،سلسبر ،سلرود (10) وایقان ،رابقان (11) رودقات ،رودبار (12) اروند و بسار (13) و ادفرید (14) خانیم ،جام

قاب سی پاره ده است و مادرگاو و اوریشاق[1] از معظمات آن حقوق
دیوانی این نواحی صد هزار دینار و کسری است و مواضع اعجوم[2] در
این نواحی که بوقف خاص غزانی تعلق دارد صد و هشتاد و پنجهزار
دینار مقرری دارد و تمامت حقوق ولایت بیست و هفت تومان و نیم
۵ میباشد و با تمغای شهر هم صد و پانزده تومان میشود از تبریز تا دیگر
ولایات اذربایجان مسافت بر این موجب است اوجان هشت فرسنگ
اردبیل سی فرسنگ اشنویه سی فرسنگ ارمیه بیست و چهار فرسنگ آهر
چهارده فرسنگ پیشکین هجده فرسنگ خوی بیست فرسنگ سلماس هجده
فرسنگ و براه مراغه بیست وشش فرسنگ سراو بیست فرسنگ مراغه بیست
۱۰ فرسنگ دهخوارقان هشت فرسنگ مرند پانزده فرسنگ نخجوان بیست و
چهار فرسنگ، اوجان از اقلیم چهارم است و در دفاتر قدیم آنرا از توابع
ناحیه مهرانرود شمرده اند و نامناسب است بیژن بن گیو بن گدرز ساخت
غزان خان تجدید عمارتش کرد از سنگ و گچ بارو کشید و شهر اسلام
خواند و دار الملك ساخت دور باروی غزانی سه هزار قدم بود هوایش
۱۵ سرد است و آبش از کوه سهند است حاصلش غله و بقول بود و میوه
و پنبه نباشد و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و درو از
عبسویان[3] جمعی باشند حقوق دیوانیش بتمغا ده هزار دینار مقرر است و
ضیاعش که بعضی در حوزه حکام است ارتفاعی است و غله نیکو حاصل
دارد و با حاصل شهر بهم بوقف ابواب البر غازانی تعلق دارد و آنچه از
۲۰ معظمات قرای آن حدود است چون سرمان و جنقان،[4] طسوج[5] قصبه
است بر دو مرحله تبریز بجانب غربی و در شمالی بحیره چیچست افتاده
است باغستان بسیار دارد و میوهاش نیکو و بسیار بود هوایش از تبریز
گرمتر است و بجهت قرب بحیره چیچست بعفونت مایل و آبش از رودی

(1) Variants باورکا، ارمینان or ارسان (2) ایجوم (3) عبسوان
(4) سرہسان، سربان and جیمان (5) طروج، طمسوج

که از آن جبال آید و از عیون سُکّانش از تـرك و تاجیك ممزوج اند
حقوق دیوانیش کابیش پنجهزار دینار بدفتر در آمده است و بوقف ابواب
البرّ ابو سعیدی تعلّق دارد

تومان اردبیل در این تومان دو شهر است اردبیل و خلخال،

اردبیل از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فب ك و عرض
از خطّ استوا لح کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت در پای کوه سبلان
افتاده است هوایش در غایت سرد است چنانکه غلّه در آن سال که
بدروند بتمام خورد نتوان کرد بعضی با سال دیگر بماند و آنجا خلاف غلّه
چیزی دیگر حاصل نباشد آبش از کوه سبلان جاریست و نیك گوارنده
۱۰ است و بدین سبب مردم آنجا اکول تام باشند و اکثر بـر مذهب امام
شافعی اند و مرید شیخ صفی الدین علیه الرحمة اند ولایتش صد پاره دیه
است و همه سردسیر است و بر سر کوه سبلان قلعه محکم بوده است آنرا
دز بهمن و روبین دز[1] خوانده اند و در شاه نامه[2] گوید بوقت نزاع
پادشاهی میان کیخسرو و فریبرز بر فتح آن قرار دادند و فریبرز از فتح آن
۱۵ عاجز شد و کیخسرو فتح کرد و پادشاهی بدو مقرّر شد اکنون خراب
است و دز شیدان[3] که مقابل بابك خُرّم دین بوده درکوه اردبیل
است بجانب جیلان حقوق دیوان اردبیل هشتاد و پنجهزار دینار بر روی
دفتر است، خلخال شهر وسط بوده است و اکنون دیه است کابیش صد
موضع بچهار ناحیه و خامه بیل[4] و سجسرود و انجیلاباد از توابع اوست
۲۰ و میجین[5] در سابق شهر فیروز اباد نام که بـر سر گریوه بردلیز بوده
حاکم نشین آن دیار بوده است و حکامش‌را اقاجریان[6] می گفته‌انـد و

(۱) Qaz. II. 350, 358. (۲) *Shāh-Nāmah* II. 543. (۳) Variants دز شدن، دز شدان، دز رشیدان (۴) آمده، اسه، ابهد، اسد، خامه میل، خابنة بیل (۵) ستجرود، سخرود، ستجید، سحهر and زرنجلاباد، زنجلاباد and مشحون؛ خابنه میل (۶) قاجرمان

بعد از خرابی فیروز آباد خلخال حاکم نشین شد و اکنون آن نیز خراب
است در آن ولایت بحدود دیه کوئی[1] دره است بطرف آفتاب روی آن
دره چشمه است که آبش بتابستان یخ میبندد و بر طرف قاة که قزاونه
یسار[2] خوانند چشمه دیگر که در آبش بیضه می پزد و بریك فرسنگ
٥ خلخال کوهی است همچون دیواری راست شاهولی بر آمده کابیش دویست
گز بر بلندی او و بر فرازش بشکل مخرجه کوهی تقریبا پانزده گز بیرون
آمده و آن مخرجه ذهاب است لا یزال قطرات از او فرو میریزد چنانکه
دو آسیا گردان آب از آنجا حاصل میشود و بنیاد زروع خلخال از این
آبست و در حدود علفزار نیکو است و بدین سبب ماست آنجا آنچنان
١٠ می بندد که مانند پنیر بکارد می برند و شکارگاههای فراوان و پر شکار
دارد و شکارش سخت فربه بود و حقوق دیوانیش سی هزار دینار است،
دارمرزین[3] ولایت است و صد پاره دیه باشد فول[4] و جامکو و زهر[5]
از معظمات آن و حقوق دیوانیش بیست و نه هزار دینار بـر روی دفتر
است، شاهرود ولایتی است متّصل طوالیش کابیش سی پاره دیه است از
١٥ معظماتش شال و کلور وحمص و درود[6] و کیلوان هوایش معتدل است
و بگرمی مایل حاصلش غلّه نیکو باشد و اندکی میوه دارد و مردمش گویند
که شافعی مذهب اند اما مذهبی ندارند و بدترین طوایف اند حقوق
دیوانیش ده هزار دینار بروی دفتر است، تومان پیشکین[7] در این تومان
هفت شهر است پیشکین و خیاو و اناد و ارجاق و آهر و تکلفه و کلنبر،
٢٠ پیشکین از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فب ك و عرض از
خط استوا لزم و در اول وراوی می خوانند چون پیشکین گرجی حاکم
آنجا شد بدو معروف گشت هوایش بعفونت مایل جهت آنکه شمالش را

(1) Variant لوی (2) تسار، تسا (3) دارمردین، دارمرز، دارمزو (4) قولی، فول، تول، طول (5) جویگور، جامکور and رامو، زهرا (6) دور (7) مشکین، میشکین

کوه سبلان مانع است و آبش از کوه سبلان می آید و غلّه و میوه بسیار
باشد و اهل آنجا شافعی مذهب اند و بعضی حنفی باشند و بعضی شیعه
حقوق دیوانیش پنج هزار و دویست دینار است و ولایتش باقطاع لشکر
مقرّر است کمایش پنج تومان مقرّری دارد، اناد و ارجاق[۱] دو قصبه است
۵ در قبله کوه سبلان افتاده قصبه اناد فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور
ساسانی ساخت و در اول بعضی شادار بعضی شاد فیروز خواندندی و
ارجاق پسرش قباد بن فیروز ساخت هوای هر دو معتدل است و آب
از کوه سبلان جاری باغستان نیکو و فراوان دارد و میوه و انگور و
خربزه و جوز بسیار بود و قریب بیست موضع از توابع آنجاست حقوق
۱۰ دیوانیش هشت هزار دینار مقرّر اشت، آهر شهر کوچك و هوایش سرد
است و آبش از رودی که بدآنجا منسوب است از جبال اشکنبر بسر
میخیزد و از عیون و قنوات نیز آب دارد حاصلش غلّه و اندك میوه بود
و مردمش شافعی مذهب اند و حقوق دیوانیش تمغا مقرّر است و قریب
ده هزار دینار حاصل دارد و ولایتش قریب بیست پاره دیه بود و قریب
۱۵ پنجهزار دینار متوجّه دارد، تکلفه[۲] قصبه بوده است و آکنون خرابست
حاصلش غلّه و زمینی مرتفع باشد، خیاو[۳] قصبه است در قبلی کوه سبلان
افتاده چون سبلان در شمال اوست هوایش بگرمی مایل است و آبش از
آن کوه جاریست باغستان اندك دارد حاصلش غلّه بیشتر بود و مردمش
آکثر موزه دوز و چوخاگر باشد حقوق دیوانیش دو هزار دینار است،
۲۰ دراورد در زمان سابق قصبه بوده و آکنون ولایتی است و قشلاق جمعی
از مغول حاصلش از غلّه و پنبه و شلتوك میباشد، قلعه کهران پیشتر از
این قلعه محکم بوده و آکنون خراب است حاصلش غلّه و پنبه نیکو باشد،

(۱) Variants اباد ; Yaq. I. 367 gives انار : اخاق

(۲) یکار ،مکه ،یکابه ،تکلمه ،تکله

(۳) جبار ،حاد ،حصار ،جیاد ،خباف ،خیا ،خیاو

کلنبر[1] قصبه است در میان بیشه افتاده و کوهستان بزرگ و قلعه نیکو دارد و در پای آن قلعه رودی روان است هوایش معتدل است و آبش از رود مذکور و حاصلش غلّه و انگور و میوه باشد و مردمش از ترك و طالش ممزوج اند و شافعی مذهب حقوق دیوانیش مبلغ سه هزار دینار بر
۵ روی دفتر است، کیلان فصلون[2] ولایتی است قریب پنجاه پاره دیه طوالیش اند و مردم دهری راه انسانیّت در ایشان بغیر از اسم موجود نه حاصلش غلّه و پنبه و شلتوك نیکو میباشد، مردان نقیم[3] ولایتی است کوانی[4] و کلاله و جرم از معظمات آن حاصلش غله و انگور و میوه نیکو باشد و بعضی مواضع در کنار ارس واقع شده حقوق دیوانیش هشت هزار
۱۰ و هفت صد دینار است، نودز[5] قلعه خرابیست بر سر کوهی که رود خانه آهر در زیر او جاریست و بیست و چند موضع از توابع او است و هول و بول[6] و هندوان از معظمات ان است و دیه هول حاکم نشین است و در آنجا آثار محمّد مصطفی صلعم دارند و تاثیری نیکو دارد و هوای آن ولایت بگرمی مایل است و آبش از آن رود و عیون و حاصلش غله و پنبه و برنج
۱۵ بود و باغستان بسیار دارد و از میوههایش انگور نیکو بود حقوق دیوانیش یازده هزار دینار است و آن ولایت‌را در دفاتر بلوك انجو نویسند، بافت[7] ولایتی است و قریب بیست پاره دیه است در میان بیشه و هوایش بگرمی مایل است حاصلش غلّه و اندکی میوه حقوق دیوانیش مبلغ چهار هزار دینار مقرّر است، تومان خوی چهار شهر ایست خوی و سلماس و ارمیه و اشنویه،
۲۰ خوی از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عطم و عرض از خط استوا لزم شهر وسط است و دورش شش هزار و پانصد گام

---

(1) Variants کلیر ,کلیبر ,کلاین ,کلانر ,کلنبه

(2) ,کلمان وصلون ,کیلان فصلون ,کیلان تیصلویه

(3) مردان نعیم ,مرادنعیم ,مردانعم

(4) جزم ,کوالی ,کوافی

(5) Cf. Yaq. IV. 822.

(6) بول ,لول

(7) یافت ,مافت

است هوایش بگرمی مایل است و آبش از جبال سلماس آید و بارش
ریزد و باغستان بسیار دارد و از انگور و امرود پیغمبری مانندش جای
دیگر نیست بشیرینی و بزرگی و آبداری مردمش سفید چهره وختای نژاد
وخوب صورت اند و بدین سبب خوی‌را بترکستان ایران خوانند قریب
٥ هشتاد پاره دیه از توابع آن است مشاهیرش خرس و بذلاباد حقوق
دیوانیش پنجاه وسه هزار دینار است، سلماس از اقلیم چهارم است طولش
از جزایر خالدات عط ید و عرض از خط استوا لزم شهر بزرگ است و
باروش خرابی یافته وزیر خواجه تاج الدین علیشاه تبریزی آنرا عمارت
کرد دورش هشت هزار گام است هوایش بسردی مایل است و آبش از
١٠ اودیه جبال کردستان میخیزد و ببحیره چیچست ریزد باغستان بسیار دارد
میوه و انگورش نیکو باشد غلّه و دیگر حبوبات نیکو آید مردمش سُنّی
پاك دین اند و پیوسته با اکراد در محاربه باشند خصومت همیشه در
میانشان قایم بود و چون ذاتی و موروثی است اصلاح پذیر نمیباشد حقوق
دیوانیش سی ونه هزار و دویست دینار است، ارمیه اقلیم چهارم است
١٥ طولش از جزایر خالدات عط مه و عرض از خط استوا لزمه شهری بزرگ
است دورش ده هزار گام باشد بر کنار بحیره چیچست افتاده هوایش گرم
است و بعفونت مایل و آبش از عیون آن جبال بر میخیزد و ببحیره
چیچست ریزد باغستان فراوان دارد و از میوهاش انگور خلوقی و امرود
پیغمبری و آلوی زرد بغایت خوبست و بدین سبب تبارزه اگر صاحب
٢٠ حسنی‌را با لباس ناسزا یابند گویند[1] انگور خلوقی بچه در سبد اندرین
یعنی انگور خلوقی است در سبد دریده مردمش اکثر سُنّی اند و صد و

---

(1) Variants انکور خلوقی بچه در دروبو شبه اند : در سیوه اید . The meaning is clear, but the exact words in the old Ādharbāyjānī Turkī cannot now be recovered; for the modern dialect would differ considerably from what is written here.

بیست پاره دیه از توابع آن است و ضیاعش مرتفع تمام بود حقوق دیوانیش
هشتاد و چهار هزار دینار است، اشنویه شهری وسط است در میان
کوهستان بریك مرحله ارمیه افتاده در غرب مایل قبلـه هوایش خوشتر
از ارمیه بود و آبش از اودیه که از آن جبال برمیخیزد حاصلش غلّـه و
۵ دیگر حبوبات و انگور بود و مردمش بیشتر[1] سُنّی اند و صد و بیست
پاره دیه از توابع اوست و ضیاعش‌را نیز حاصلی نیکوست حقوق دیوانیش
نوزده هزار وسیصد دینار است

تومان سراو[2]،

سراو شهری وسط است از اقلیم چهارم از شرق کوه سبلان مایل
۱۰ بقبلی افتاده هوایش سرد است و آب آن از رودی که بدان شهر منسوب
است و از کوه سبلان بر میخیزد و در بحیره چیچست ریزد حاصلش غلّه
و دیگر حبوبات بیشتر است و انگور و میوه کمتر بود مردمش سفید چهره
اند و سُنّی مذهب و اکول باشند ولایتش قرب صد پاره دیـه باشد و
چهار ناحیت روند و درند و براغوش و سقهر[3] و ضیاعش غلّـه روی
۱۵ نیکوست حقوق دیوانیش هشتاد و یك هزار دینار است، میانج و گرمرود
میانج شهری بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده و چند موضع از توابع
اوست و هوای گرم و عفن دارد و درو پشّه بسیار بود و گرمرود ولایتی
است درو صد پاره دیه بود هوایش خوشتر از میانج بود حاصلشان غلّه
و پنبه و انگور و میوه و برنج[4] و دیگر حبوبات باشد و آبش از آن کوهها
۲۰ جاریست و فضلابش در سفید رود ریزد و مردمش سفید چهره و ترك
اخلاق اند حقوق دیوانیش بیست و پنج هزار و هشتصد دینار است،

تومان مراغه چهار شهر است مراغه و بسوی و دهخوارقان و نیلان،

---

(1) Variant شافعی (2) Throughout سراه ،سراب and سرات

(3) زرند ،ورزند ،ارند and درند : دراغوش : سهر ،سقهد ،سقهیر ،سقهره . The Vienna MS gives روند و براغوش و علم و سقهر (4) نرخ

مراغه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فب ع و عرض از خط استوا لزك شهری بزرگ است و در ما قبل دار الملك آذربایجان بود هوایش معتدل است بعفونت مایل جهت آنکه کوه سهند شمالش را مانع است و باغستان بسیار دارد و آبش از رود صافی است که از سهند
۰ بر میخیزد و در بحیره چیچست ریزد حاصلش غلّه و پنبه و انگور و میوه باشد اکثر اوقات آنجا ارزانی باشد ولایتش شش ناحیت است سراجون و نیاجون و درجرود[۱] و گاودول وهشترود و بهستان و انگوران و ولاوران[۲] از توابع است مردمش سفید چهره و ترك وش میباشند و بیشتر بر مذهب حنفی[۳] میباشند و زبانشان پهلوی معرّب است حقوق
۱۰ دیوانیش بتمغا مقرّر است مبلغ هفتاد هزار دینار ضمانی آنجا است و از آن ولایتش صد و هشتاد و پنج هزار و پانصد دینار است بر ظاهر مراغه حکیم خواجه نصیر الدین طوسی بفرمان هولاگو خان رصدی بسته است و اکنون خراب است، بسوی شهری کوچك است و آبش از کوههای آن بر میخیزد و در بحیره چیچست میرود حاصلش غلّه و انگور و اندك میوه
۱۵ باشد و حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار دینار است، دهخوارقان شهری کوچك است هوای معتدل دارد و آبش از کوه سهند است و باغستان فراوان دارد و انگورش بیقیاس بود غلّه و پنبه و میوه درو نیکو میآید و مردمش سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی ولایتش هشت پاره دیه است حقوق دیوانیش بیست و سه هزار و ششصد دینار است،
۲۰ نیلان[۴] شهری کوچك است و باغستان فراوان دارد غلّه و پنبه و انگور و میوه بسیار آرد و آبش از رود جغتو[۵] و از عیون مردمش ترك اند و حنفی مذهب حقوق دیوانیش ده هزار دینار مقرّر است، تومان مرند

---

(۱) Variants براحون ، ساجون and سراهون ، نباحون ، بناحون and ثناچون ، دزخرود
(۲) دادران ، مرال اواران ، مرل ، فرل ، قول and فول اوزان
(۳) امام حنفی ، ابو حنیفه ، حنفیه and حنبل (۴) لیلان (۵) جغتو

ولایتی چند از توابع آن است، مرند از اقلیم چهارم است طولش از
جزایر خالدات فا نه و عرض از خط استوا لز نط شهری بزرگ بوده است
دور باروش هشت هزار گام است اکنون کابیش نیمه او بر جاست و
هوایش معتدل است و آبش از رود زلوبر[۱] حاصلش غلّه و پنبه و دیگر
۵ حبوبات و انگور و میوه بود و از میوهاش شفتالو و زردآلو و بسه در
غایت خوبی باشد ولایتش شصت پاره دیه است و حاصلی نیکو و زمین
مرتفع دارد و در صحرای مرند بجانب قبله کرم قرمز پیدا شده است و در
یك هفته بموسم تابستان آنرا میتوان گرفت و اگر نگیرند قرمزرا سوراخ
کند و به پرد حقوق دیوانیش از مرند و ولایتش بیست و چهار هزار
۱۰ دینار است، دزمار[۲] ولایتی است در شمال تبریز کابیش پنجاه پاره دیه
بود و دوزال[۳] و کوردشت و قولان و هرار و خور و انق[۴] از معظّات
آن هوایش معتدل است بگرمی مایل و آبش از آن جبال بر میخیزد و
فضلاتش در ارس میریزد حاصلش غلّه و پنبه و میوه بهمه انواع میباشد
و بیشتر از همه جا رسد و نوباوه تبریز از آنجا باشد حقوق دیوانیش چهل
۱۵ هزار و هشت صد دینار است، زنگیان چند پاره دیه است و اکنون
داخل مردان نقیم پل خدا آفرین بر آب ارس در آن حدود است بکر
بن عبد الله صاحب رسول الله صلّی الله علیه و سلّم ساخت در سنه خمس
عشر هجری، ربوز[۵] قصبه است باغستان فراوان دارد حاصلش غلّه و
انگور و میوه بتخصیص سیب سفید که قبلی می خوانند عظیم خوبست حقوق
۲۰ دیوانیش سه هزار دینار است، کرکر[۶] قصبه است حاصلش غلّه و پنبه و

---

(۱) Variants زلولو ,زلوز or زنوز (۲) J. N. 387 درباز (۳) دوزاق ,دوسال, دزال ,زوال (۴) قولون : هزارجود : رواتق ,انق ,ابق (۵) Cf. J. N. 387 زنوز, زنور ,زبج ,زئور (۶) کرکر Yaq. IV. 202. Possibly the same as حصار کرکی in *Zafar Nāmah*, I. 390.

انگور و میوه باشد و در حدود آن ضیاء الملك نخچوانی پلی بر رود ارس ساخته و از جمله کبار ابنیه خیر است

تومان نخچوان پنج شهر است، نخچوان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فـ نه و عرض از خط استوا لجـ م آنرا بهرام چوبین ۵ ساخت شهر خوشی است آنرا نقش جهان خوانند اکثر عمارات آن از آجر است حاصلش غلّه و پنبه و انگور و اندکی میوه دارد و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و ولایت بسیار دارد چند قلعه محکم از توابع آن مثل النجق و سورماری و تغمر و فغان[1] و حقوق دیوانیش صد و سیزده هزار دینار است، اجنان[2] آنرا کارخانه میخوانند جهت آنکه معدن ۱۰ مس آنجاست، اردوباد قصبه است و باغستان بسیار دارد و انگور و غلّه و پنبه نیکو آورد و آبش از کوهها قبان[3] خیزد و فضلابش در ارس رود، آزاد شهری کوچك است حاصلش غلّه و پنبه و انگور فراوان دارد و شراب آنجارا شهرتی عظیم باشد و آبش از کوهها قبان خیزد و در ارس ریزد مردمش سفید چهره امّا عوان طبع باشد حقوق دیوانیش هیجده هزار ۱۵ و سیصد دینار است، ماکویه قلعه است بر شکاف سنگی دیهی در پای آن قلعه چنانکه آن کوه تا نیمروز سایه‌بان آن دیه شده است و مرجانیشا[4] که بزرگ کشیشان است آنجا ساکن می باشد

باب چهارم، در ذکر دیار اران و موغان،

هوایش گرمسیر است و بعفونت مایل حدودش بـا ولایات ارمن ۲۰ و شیروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است حقوق دیوانیش در عهد اتابکان زیاده از سیصد تومان این زمان بوده است و اکنون سی تومان و سه هزار دینار است که بر روی دفتر آمـده است، موغان از کریوه

(1) Variants سوزناری ، شوماری ، نغر: نعم and قعان (2) اجغان ، اخیان
(3) قیان ، قابان (4) هرجانیا ، مرحاسیا

سنگ بر سنگ که محاذی تومان پیشکین است تا کنار آب ارس از
ولایت موغان است و در این مسافت چندانکه کوه سبلان نا پیدا باشد
گیاه درمنه در پاییز زهردار بود خوردنش چهار پایانرا هلاك کند و
در بهار زهرش کمتر بود و دابهٔ گرسنه‌را مُضرّتـر از آنکه علفی دیگر
۵ خورده شود و چون کوه سبلان پیدا شود این مضرّت در آن درمنه
نماند آن نبود، باجروان[1] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات
فح نط و عرض از خط استوا لح در اوّل شهرستان موغان بود و اکنون
خرابست و بقدر دیهی معمور در مسالك الممالك آمده[2] آنچه حق تعالی
در کلام مجید در قصّهٔ موسی و خضر علیهما السلام میفرماید و إِذْ قَالَ
۱۰ مُوسَی[3] لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ ٱلْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا تا اینجا که
فَٱنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ
جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا آن صخره صخره شیروان است و آن بحر بحر جیلان است
و آن قریه دیه باجروان و آن غلامرا در دیه خیزان[4] کشته اند در
صور الاقالیم آمده که صخره موسی در انطاکیه بوده است و در کتب تفاسیر
۱۵ این حکایت‌را در مجمع البحرین میگویند و این روایت سیم درست است
هوای باجروان بگرمی مایل است و آبش از جبالی که در حدود آن
است بر میخیزد حاصلش غیر از غلّه چیز دیگر نمیباشد، برزند از اقلیم
چهارم است طولش از جزایر خالدات مح نط و عرض از خطّ استوا از مط
شهری وسط بوده است بعد از خرابیش افشین غلام معتصم خلیفهٔ عبّاسی
۲۰ آبادان و نشست خود ساخت اکنون باز خراب است بقدر دیهی معمور
مانده هوایش بگرمی مایلست و آبش از عیون زمین مرتفع دارد حاصلش
غلّه باشد، پیلسوار[5] از اقلیم پنجم است امیری پیله سوار نام او بعنی

---

(1) Variant ماجروان (2) I. K. 124. 174. (3) Qur., XVIII, 59 and 73.
(4) چیدان ،جیلان ،باجروان ، in Yaq. III 282 جیران (5) پیلسود J. N. 393 : پیلوار

سوار بزرگ که از امرای آل بویه ساخت و آکنون بقدر دیهی مانده است
و آبش از رود باجروان است و حاصلش غلّه باشد، محمود آباد در
صحرای گاوباری در کنار دریا است غازان خان مغول ساخت از اقلیم
پنجم است. همشهره از اقلیم پنجم است بساحل بحر جیلان ازو تا دریا
۵ قرب دو فرسنگ بود و در اوّل ابر شهره[1] میخوانده اند و جای نشست
فرهاد بن گودرز بوده که اورا بخت نصر شمارند و فردوسی در ذکر آن
مقام و فرهاد گوید بیت

گزین ابر شهره جو فرهاد کرد . بجنگ از جهان روشنائی ببرد

اران از کنار آب ارس تا آب کر بین النهرین ولایت اران است.
۱۰ بیلقان[2] از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فج لب و عرض از
خطّ استوا لط نه قباد بن فیروز ساسانی ساخت و آکنون خراب است
و بیشتر عمارات آن از آجر است هوایش گرم است حاصلش غلّه و
شلتوك و پنبه و دیگر حبوبات نیکو باشد، بردع از اقلیم پنجم است
طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خطّ استوا م ك اسکندر رومی
۱۵ ساخت قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرد شهر بزرگ بوده است
و کثرت عظیم داشته درو عمارات عالیه فراوان بوده و کثرت میوه و از
میوهایش فندق و شاه بلوط بهتر از جایهای دیگر باشد آبش از رودی
که به ترتر مشهور است، گنجه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر
خالدات فج و عرض از خط استوا م لد شهر اسلامی است در سنه تسع
۲۰ و ثلاثین هجری ساخته شد شهری خوش و مرتفع بود و در این معنی
گفته اند بیت

چند شهر است اندر ایران مرتفع تر از همه
بهتر و سازنده تر از خوشی آب و هوا

(1) Variants ابر شهر ,ابو اشهر ,بو شهرة ,J. N. 393 ابو شهره (2) بیلقان

گنجهٔ پر گنج در ارّان صفاهان در عراق
در خراسان مرو و طوس در روم باشد اقسرا

هبرك[1] ییلاق بردع است و جای عظیم خوب و نزع آبهای روان و علف زارهای فراوان و شکارگاههای بسیار و مردم بردع تابستان بدانجا ۵ روند و زمستان بشهر اند

باب پنجم، در ذکر بقاع شروان[2] و گشتاسفی،

شروان از کنار آب کر تا دربند باب الابواب ولایت شروان است حقوق دیوانی آن در عهد خواقین شروان صد تومان این زمانی بوده است و اکنون پانزده[3] تومان و سه هزار دینار بر روی دفتر است و در وجه ۱۰ اقطاعات متفرّق ولایت بسیار است، باکویه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فد ل وعرض از خط استوا مرل هوایش بگرمی مایلست حاصلش غلّه بیشتر باشد، شماخی قصبه شروان است از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات فد ل و عرض از خطّ استوا مـلط انوشروان عادل ساخت هوایش بگرمی مایل است و بهتر از مواضع دیگر در مسالك ۱۵ الممالك[4] گوید که صخره موسی علیه السلام و چشمه حیوان در آن بوده است و دیگر کتب گوید که در مجمع البحرین بوده است، قبله از اقلیم پنجم است و قریب دربند[5] قباد بن فیروز ساسانی ساخت حاصلش ابریشم و غلّات و دیگر حبوبات نیکو باشد، فیروز آباد[6] در معجم البلدان آمده که قصبه است بنزدیك دربند هوایش نیکو و جاهای بس نـزه دارد، ۲۰ شابران انوشروان عادل ساخت هوایش گرم است و آبش ناگوارنده حاصلش غلّه و دیگر حبوبات نیکو باشد، گشتاسفی از کنار آب دریا ولایت گشتاسفی است و گشتاسف بن لهراسف ساخت و نهری بزرگ از آب کر و

(۱) Variant هبرك ,سبرك ;هرك J. N. 392 ترك (۲) شیروان (۳) پانزده
(٤) I. K. 123. (۵) Cf. Ẓafar Nāmah I. 400. (٦) فیروز قباد Yaq. III, 923, 929.

ارس بریده است و از آن جویها بر داشته و بر آن دیهای فراوان ساخته
حاصلش غلّه و برنج و اندك پنبه و میوه بود مردمش سفید چهره اند و
بر مذهب امام شافعی زبانشان پهلوی بجیلانی باز بسته است حقوق دیوانیش
بزمان سابق پیش از ظهور دولت مغول کابیش صد تومان این زمان بوده
۵ است و اکنون صد و هجده[1] هـزار و پانصد دینـار است و در وجه
اقطاعات عساکر که آنرا ساکن اند متفرّق باشد

باب ششم، در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان،[2]

و آن پنج موضع است و هوایش سرد است و حدود آن تا ولایت
اران و ارمن و روم پیوسته است و حقوق دیوانی آن ولایت در عهد
۱۰ ملوك آنجا قریب پانصد تومان این زمان حاصل شده و در این عهد صد
و بیست تومان و دو هزار دینار است و دار الملك گرجستان و ابخاز شهر
تفلیس است، الان از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فح وعرض
از خط استوا م فیروز بن قباد ساسانی ساخت هوایش بغایت خوب است
و بسردی مایل و آبش از جبالی که متّصل البرز میآید و در رود کر میریزد
۱۵ حاصلش غلّه و میوه باشد، انی از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات عط
وعرض از خط استوا ما هوایش سرد است حاصلش غلّه و اندکی میوه
دارد، تفلیس از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از
خط استوا مح در دره افتاده است که طرفی از آن پـا کوه است و آب
کر بر میان آن روان است و از طرفی عمارات بـر روی کر ساخته اند
۲۰ چنانکه بام هر رسته خانهای زمین کوی بـر رسته علیا است و در آنجا
حمامات بسیار است که آب گرم آنرا زاینده است و بـه آتش احتیاج
ندارد حاصلش غلّات بغایت نیکو بـر آید و اندکی میوه دارد، خنان[3]
۲۲ قلعه مستحکم است بر سر تلی عظیم بر سرحد اران، قرص در معجم البلدان[4]

(1) Variant هشت (2) گرجیستان (3) حیان ، خیان ، جیان ، جنان Muq. 382.
(4) Yaq. IV, 57.

گوید که شهرکی است بر دو روزه تفلیس و هوای خوش دارد و حاصلش غلّه عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد

باب هفتم، در کیفیّت اماکن ملك روم،

و آن قریب شصت شهر است و سردسیر است و علما ما تقدّم آنرا مفسقة ٥ البلاد گویند و حدیث نبوی مصدّق این تقریر است کما قال رسول الله عم الروم ما دخله المعصوم در مسالك الممالك آمده[1] و علما گفته اند که چون رومیان بیت المقدس‌را خراب کردند و از آنجا برده بودند حق تعالی بر ایشان خشم گرفت و از آنجا اسیر و برده بردن رسم فرمود لا جرم از آن وقت باز هیچ روز نگذرد که از روم بدیگر ولایت برده نبرند و مؤلّف ١٠ کتاب گوید که از زندگانی بد ماست که این زمان برده از ایران بروم میبرند و کلام مجید شاهد این تقریر است قوله تعالی[2] وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي ٱلْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ نعوذ بالله من سخطه حدود مملکت روم تا ولایات گرجستان و ارمن و سیس و شام و بحر روم پیوسته است حقوق دیوانیش در این زمان سیصد و سی تومان بر روی دفتر است و در زمان سلاجقه زیادت از ١٥ یك هزارٌ و پانصد تومان این زمانی بوده است و شهر سیواس اکنون معظم بلاد آنجا است، سیواس از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عالب و عرض از خط استوا لط لك خرابی بحال باروی او راه یافته بود سلطان علاء الدین بن کیقباد سلجوقی باروی آنرا بسنگ تراشیده بر آورد هوایش سرد است حاصلش غلّه و میوه و پنبه باشد صوف سیواسی مشهور ٢٠ است از آنجا میآورنـد، ابلستان شهری وسط است از اقلیم پنجم، انقره از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عج و عرض از خط استوا لح هوای بسردی مایلست حاصلش غلّه و میوه و پنبه باشد، ارزنجان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عد و عرض از خطّ استوا لط سلطان

(١) I. K. 117. (٢) Qur. XXVIII. 59.

علا الدین کیقباد سلجوقی تجدیـد عمارتش کرد و بارویش نیز بسنگ
تراشیده بر آورد و هوایش بغایت خوب است و آب فرات بر ظاهر
آنجا میگذرد حاصلش غلّه و میوه و پنبه و انگور فراوان باشد حقوق
دیوانیش سی و سه تومان و دو هزار و پانصد دینار، ارزن الروم از
۵ اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عو و عرض از خط استوا
لط م در آنجا کلیسیائی است در عظمت چنانکه عالیتر از آن عمارت در
آن ملك نیست و درو گنبد عالی بوده پنجاه گز در پنجاه گز و بعضی از
طاق آن گنبد در شب ولادت حضرت رسول عم فرود آمد و چنانکه
میخواهند که باز جای کنند عمارت نمیپذیرد و فرود میآید و در برابر آن
۱۰ کلیسیای مسجد بر شکل طول و عرض آن مانند کعبه مسلمانان ساخته اند
و آنرا نمودار کعبه میخوانند حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینـار
است، اراك شهری وسط است آبش از فرات و هوایش بسردی مایل
حاصلش غلّه و اندك میوه باشـد حقوق دیوانیش ده هزار و هفت صد
دینار است، ارمناك [1] در اوّل شهر بزرگ بوده و در این زمان قصبه
۱۵ است حقوق دیوانیش هفت هزار دینار است، اقسنك [2] شهری کوچك
است حقوق دیوانیش پنج هزار دینار است، اقسرا از اقلیم چهارم است
طولش از جزایر خالدات سح و عرض از خط استوا لح عزّ الدین قلج
ارسلان بن مسعود سلجوقی ساخت در سنه ستّ و ستین و خمسمایه جای
عظیم خوب بوده و مرتفع و حاصلش غلّه و میوه و انگور فراوان خوب
۲۰ باشد حقوق دیوانیش پنجاه و یك هزار دینار است، اقشهر ارزنجان هفت
فرسنگی آنجاست و قونیه بر سه مرحله است حقوق دیوانیش صد و سی و
پنجهزار دینار است، اماسیه شهر عظیم بوده سلطان علا الدین کیقباد
۲۲ سلجوقی تجدید عمارت آن کرد و حاصلش از انواع میوه باشـد و هوای

(1) ارمیان ,ارمیال Ibn Bibi 323, 329. (2) اقـبك ,اقبك ,اقنیك ,اقبك ,اقنیك

خوش و نزه دارد، انطاکیه شهری وسط است و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد، اونیك قلعه است بر سر کوهی و شهری آقشخور[1] در پای آن قلعه شیخ حسن پسر حاجی طغای سوتای[2] ساخته است و امیر شیخ حسن چوپانی آن شهررا خراب کرد بر هشت فرسنگی ارزن الروم است، بایبرت[3] شهری بزرگ بوده و اکنون شهری کوچك است و اندك باغستان دارد حقوق دیوانیش بیست و یك هزار[4] دینار است، دوبرگی[5] شهری وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد دینار است، دولو شهری وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد دینار است، درجان[6] شهری وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد دینار است، خرتبرت[7] شهری بزرگ و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد حقوق دیوانیش دویست و پانزده هزار دینار است، شهره شهر کوچك است و بر کنار دریا حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است، سمسون بر کنار بحر روم است و بندر کشتی، شمشاط از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عب له و عرض از خطّ استوا م شهری بزرگ است و درو قبر صفوان بن معطل صاحب رسول عم و در این حدود درختی است ثمرهاش ببادام ماننده است و بسا پوست میتوان خورد از عسل شیرینتر است و خوش طعمتر و کس نداند آن چه میوه است، عموریه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات سو و عرض از خطّ استوا مج و در تلفّظ انگوریه[8] خوانند در جامع الحکایات گوید قسطاس قیصر روم ساخت و در آن زمین گنجی یافته بود برعمارت آن شهر صرف کرد حقوق دیوانیش هفتاد و دو هزار و هشتصد

(۱) Variants ایسحور، اتنخود (۲) سوتبای (۳) بایبرت (٤) Variant پنجاه و یك هزار و سیصد (۵) دفرکی، دورکی (٦) دبرحان، و برجان (۷) حمبربیرب، حربرث، حربرت، دبردان، حررت (۸) انگوره

دینار است، قالیقلا از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عج له
و عرض از خطّ استوا لط م شهر بزرگ است زیلو قالی بدانجا منسوب
است و در معجم البلدان[1] آمده که در بیعهٔ نصاری آنجا خانهٔ بوده است
که در هر سال در شب شعانین که آخرین یکشنبه صوم ایشان بود موضعی
۵ گشاده شدی و ازو خاك سفیدی بیرون آمدی آن خاك چون تریاك دفع
زهر شدی و زیادت از دانگی نشایستی خورد والاّ هلاك کردی قرا حصار
چند قلعه است بدین نام، قراحصار در کمر[2] کوه بر سه مرحله قیصریّه
است بیست و پنجهزار و سیصد دینار حقوق دیوانی دارد، قرا حصاررا
بهرام شاه بحدود قونیه ساخته است حقوق دیوانیش یازده هزار و ششصد
۱۰ دینار است، قراحصار بوامی[3] بحدود نیگده حقوق دیوانیش چهارده هزار
و ششصد دینار است، قراحصار لیمونیه[4] بحدود آقشهر ارزنجان، قسطمونیه
شهری وسط است حقوق دیوانیش پانزده هـزار دینار است، قومنات[5]
شهری کوچك حقوق دیوانیش چهارده هزار دینار است، قونیه از اقلیم
پنجم است طولش از جزایر خالدات سه مه و عرض از خطّ استوا ما شهری
۱۵ بزرگ است از کوره قپادق سلطان قلج ارسلان در آنجا قلعه ساخت از
سنگ تراشیده و در آن قلعه جهت نشست خود ایوانی عظیم بر آورده و
چون خرابی بحال قلعه و باروی قونیه راه یافت سلطان علا الدین کیقباد
سلجوقی و امراء او تجدید عمارت باروی شهر کردند باروی بس بلند از
سنگ تراشیده از قعر خندق بر آورده است بیست گز عمق خندق و سی
۲۰ گز دیگر بلندی باروست دور آن بارو زیادت از ده هزار گام است و
در آن شهر عمارات عالی ساخته و دوازده دروازه دارد بـر فراز هریك
کوشکی قلعه شکل است و هوایش معتدل است و آبش از آن جبال و
۲۳ بر آن آب در دروازه جهت مطهر آب گنبدی عظیم ساخته اند چنانکه

(1) Yaq. IV. 20. (2) Variant کر (3) بواس (4) لیمویه
(5) فرمنات ,قومیات

بر بیرون گنبد سیصد و چند لوله آب جاریست ارتفاعاتش غلّه و پنبه
و دیگر حبوبات بسیار و نیکو باشد باغستان فراوان دارد بدو طرف یکی
بجانب صحرا و آن اکنون خراب است و دیگری بجانب کوه در پای قلعه
کوله[1] و آن معمور است انگور و میوه بانواع ازو حاصل شود از میوهایش
زرد آلو بغایت شیرین و آبدار میباشد و چون شهر بر سرحدّ قرامان است
همیشه از ایشان بزحمت باشند و پیوسته پاس دارنــد و از مزار اکابــر
تربت مولانا جلال الدین بها قدّس سرّه آنجاست، قیصریّه از اقلیم پنجم
است طولش از جزایر خالدات سط و عرض از خطّ استوا لط لك در پای
کوه ارجاسب افتاده است شهری بزرگ است قلعهٔ آنرا سلطان علاء الدین
کیقباد سلجوقی باروِ از سنگ تراشیده ساخت حقوق دیوانیش صد و چهل
هزار دینار است در معجم البلدان آمده است[2] که درو بلیناس حکیم جهت
قیصر حمامی ساخته بود که بچراغی گرم میشد و درو مقامی است منسوب
بمجلس محمّد بن حنفیّة بن امیر المومنین علی کرّم الله وجهه و اورا عظیم
متبرّکه دارند، کاب[3] شهری وسط است و هوایش سرد است و از اقلیم
پنجم است حقوق دیوانیش بیست و دو هزار و صد دینار است، کماخ قلعه
است و شهر کوچك در پای آن قلعه هوایش بسردی مایل است و چند
پاره دیه بر توابع آن و حقوق دیوانیش سی و چهار هزار و چهار صد دینار
است، کوك[4] شهری وسط است و از اقلیم چهارم و میوه فراوان دارد،
کبر و نفج[5] در اوّل دو شهر بوده است متّصل بهم دیگر این زمان خراب
است و اندکی عمارت دارد امّا میوه فراوان و خوب باشد، لولوه شهر
کوچك است و از اقلیم پنجم هوایش بسردی مایلست و علفزار بسیار دارد
و شکارگاه بجد و شمار، ملطیه از اقلیم چهارم است طولش از جزایــر
خالدات عا و عرض از خطّ استوا لط و در آن حدود حصن حصین

(1) Variant کوکه (2) Yaq. IV. 214. (3) Cf. Ibn Bibi, 292. (4) کول
(5) Variants s. p., and کر و نفج ،کبر و تفج ،کبز و نفج ،کبز و نفج

است و آنرا ارقلودیه[1] خوانند و بطلیوس صاحب المجسطی بدانجا منسوبست شهری عظیم بزرگ بوده و هوایش در غایت خوشی و آبهای روان و علفزارهای فراوان حاصلش غلّه و پنبه وانگور و میوه فراوان باشد، نیکده[2] شهری وسط است و از اقلیم پنجم حقوق دیوانیش چهل و ۵ یکهزار و پانصد دینار است، نکسار[3] شهری وسط است و باغستان فراوان دارد و میوه بسیار دارد حقوق دیوانیش صد و هشتاد و هفت هزار دینار، هوشیار قلعه است بحدود ولایت قرامان کوهستان و بیشه است و درو قلاع فراوان و آن ولایات متّصل ارمنیة الاصغر و شام وسواحل بحر روم و فرنگ است اهل آنجا سلاح ورز و دزد و راه زن باشند و با ۱۰ اهل روم همیشه در محاربه و پیشوایان ایشان از نسل سلاجقه انـد، بلغان بازار[4] قصبه ایست ما بین قونیه و آقشهر و درو آب گرمی است که در جهان مانندش نیست و بر آن عمارت عالی ساخته اند، زمندو[5] شهری وسط است حقوق دیوانیش چهارده هزار وششصد دینار است، قیر شهر شهری بزرگ است و درو عمارات عالی و هوای خوب دارد حقوق ۱۵ دیوانیش پنجاه و هفت هزار دینار، گدوك[6] شهری کوچك است و هوایش بسردی مایل حقوق دیوانیش شانـزده هزار و پانصد دینـار است، طوزاغاچ[7] شهری وسط است حقوق دیوانیش نوزده هـزار و پانصد دینار است، زبارت بازار قصبه ایست وجای عظیم خوش و حقوق دیوانیش یکهزار و ششصد دینـار است، آگریدور[8] قصبه ایست حقوق دیوانیش ۲۰ چهار هزار دینار است، قواق[9] قلعـه ایست عظیم ومحکم در دامن کوه افتاده است، قوشحصار شهری وسط است حقوق دیوانیش بیست و هفت

---

(1) Variant قلعهٔ دیه (2) نکده ,نکیده (3) نکیـار (4) بلنان ,یلتور ,بلقون

(5) Ibn Bibi, 210 (6) Ibn Bibi, 40 (7) Ibn Bibi, 281

(8) اگریدول (9) قراق

هزار دینار است، سوری حصار[1] شهر وسط است حقوق دیوانیش بیست
و پنجهزار دینار است، قلونیه شهریست بر ساحل بحر قسطنطنیّه، کنتغی[2]
شهری کوچك است بر ساحل بحر، ملقونیه در معجم البلدان[3] گوید که
بحدود قونیه است از کوره قبادق و حصون قوه و افطنغوش[4] در آن
۵ حوالیست

باب هشتم، در ذکر مواضع ولایت ارمن،[5]

وآن بر دو قسم است ارمنیة الاکبر و ارمنیة الاصغر و ارمنیة الاصغر
داخل ایران نیست و ارمنیة الاکبر در شرق او افتاده است و ولایات
روم بر شمالش و دیار شام بر جنوبش و دریای روم در غربش و بلاد
۱۰ سیس و قبرس[6] و طربزون معظم بلاد آنجاست و از آنجا هر سال سه
تومان بر سبیل خراج بایران میدهند و ارمنیة الاکبر داخل ایران است
و بحساب یکتومان و بتومان اخلاط مشهور است و هوایش اکثر معتدل
حدودش تا ارمنیة الاصغر و دیار بکر و کردستان و آذربایجان و ارّان
پیوسته است طولش از ارزن الروم تا سلماس و عرض از ارّان تا اقصی
۱۵ ولایات اخلاط ودار الملك آن دیـار شهر اخلاط است حقوق دیوانیش
در زمان سابق قرب دویست تومان این زمانی بوده است و اکنون سی
و نه تومان است، اخلاط[7] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات
عزنه و عرض از خطّ استوا لحکط هوایش معتدل است و باغستان
بسیار دارد و میوهای خوب نیز بسیار باشد حقوق دیوانیش پنجاه ویك
۲۰ هزار و پانصد دینار، ابنوت[8] قصبه ایست مختصر حقوق دیوانیش یك
هزار دینار است، ارجیش پیشتر از این شهر بوده است طولش از جزایر

(1) Variants سعری حصار, شعری, شهری
(2) کنغی, کتقی, کنقی, کبنی, کبیغی
(3) Yaq. IV. 635
(4) قوه و اقطیعوش
(5) ارمنیه, ارمنیه, ارمنه
(6) قرین, فوس and نرطرون, طرون
(7) خلاط
(8) ابطوط, ابطوط

خالدات عج و عرض از خطّ استوا لط خواجه تاج الدین علی شاه وزیر
تبریزی آنرا حصاری کشید اکنون قلعهٔ محکم است حاصلش غلّه و پنبه
حقوق دیوانیش هشتاد هزار دینار است، ارصوك[1] قلعه ایست برکنار
بحیرهٔ اخلاط و جای عظیم سخت نیکو است حقوق دیوانیش سیزده هزار
۵ و ششصد دینار است، الاطاق[2] علفزار بسیار نیکو است و آبهای فراوان
و شکارگاههای بسیار دارد و ارغون خان مغول در آنجا سرای ساخته
و بیشتر تابستان آنجا بودی حقوق دیوانیش ششهزار و پانصد دینار است،
برکری[3] شهری کوچك است و در زمان سابق شهر بزرگ بوده
است و بر سر پشته افتاده است و رودی بزرگ دارد و از الاطاق
۱۰ می‌آید و باغستان بسیار است و درو میوه بسیار میباشد و اندرون شهر
قلعهٔ محکم بیك طرف شهر حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار دینار است،
بیان[4] قصبه ایست درو باغستان و میوه بسیار حقوق دیوانیش شانزده
هزار دینار است، خرادین[5] شهری کوچك است و در اوّل شهر بزرگ
بوده حقوق دیوانیش پنجهزار و سیصد دینار است، خوشاب قصبه ایست
۱۵ حقوق دیوانیش یك هزار دینار است، خرمرمت و لوقیامات[6] شهر
کوچك است و درو باغستان و میوه بسیار باشد و هوائی در غایت
خوبی حقوق دیوانیش شانزده هزار و ششصد دینار است، هنگماباد[7]
در اوّل شهر بزرگ بوده و اکنون بقدر دیهی باقی مانده است حقوق
دیوانیش نه صد دینار است، سلم[8] قصبه ایست حقوق دیوانیش هفتهزار
۲۰ و دویست دینار است، عین شهری وسط است حقوق دیوانیش پانزده
هزار دینار است، کبود شهری کوچك است حقوق دیوانیش چهار هزار و
سیصد دینار است، ملازجرد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر

(1) Variants ارموك ،ارمول ،ارسوك (2) الاتاق (3) بیرکری ،بارگیری ،بهرگری (4) بان ،بیار ،بنار Cf. J. N. 418 for this and following. (5) خراوین (6) جرمرتب ،حرمرت ،حربرت and تومانات ،توقات ، (7) سکماباداد (8) شلم

خالدات عو و عرض از خطّ استوا لح مه و اکنون قلعهٔ دارد محکم عظیم جای خوب است و هوای خوش حقوق دیوانیش چهارده هزار دینار است، وان و وسطان از اقلیم چهارم است وان قلعه است و وسطان شهری بزرگ بوده و اکنون شهری وسط است طولش از جزایر خالدات ۵ عج و عرض از خطّ استوا لز هوایش بغایت خوب و آبش از جبالی که در آن حدود است بر میخیزد و در بحیرهٔ اخلاط میریزد و باغستان بسیار دارد و میوهای فراوان و خوب و حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار و چهار صد دینار است، ولاسجرد[1] قلعه ایست و قصبه در پای آن حاصلش غلّه و پنبه و اندك میوه باشد و حقوق دیوانیش هفت هزار ۱۰ دینار است،

باب نهم، در ذکر دیار بکر و ربیعه،

در صور الاقالیم آنرا جزیره میخوانند بیست و نه شهر است و گرمسیر و حدودش با ولایات روم و ارمن و شام و کردستان و عراق عرب پیوسته است و شهر موصل دار الملك آنجاست حقوق دیوانی آن مملکت ۱۵ در عهد اتابکان تا زمان بدر الدین لولو مبلغ یك هزار تومان بوده است و اکنون صد و نود و دو تومان است و نیم، موصل از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خطّ استوا له لب بر کنار دجله افتاده است دور باروش هشت هزار گام است و مسجد جامعی دارد و محرابی از سنگ تراشیده و مقطع کرده که هیچ ملکی مثل آن عظیم کس ۲۰ از چوب نکرده باشد و عمارات عالیه بدر الدین لولو ساخته است و اکنون بیشتر خراب است حقوق دیوانیش سیصد و بیست و هشت هزار دینار است، اربیل از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عز و عرض ۲۲ از خطّ استوا لد شهری بزرگ است و قلعهٔ عظیم دارد حاصلش غلّه و

[1] Yaq. IV, 939.

پنبه نیکو دارد حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینار است از دیار ربیعه است ،

ارزن شهری بزرگ است و قلعه دارد عظیم محکم حاصلش غلّه و پنبه نیکو باشد حقوق دیوانیش دویست و هفتاد و پنج هزار و پانصد دینار
۵ است ، آمد[1] از دیار بکر[2] است و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عج م و عرض از خطّ استوا له بر کنار آب دجله[3] است و شهری وسط است و حقوق دیوانیش سی هزار دینار است ، باصبه[4] شهری وسط است حاصلش غلّات و پنبه و اندکی میوه باشد حقوق دیوانیش بیست و چهار هزار و سیصد دینار است ، باظر نوح[5] شهر
۱۰ کوچك است حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است ، برطلی قصبه ایست و جای عظیم خوب است و نزه و میوه دارد و غلّه و پنبه نیکو و حقوق دیوانیش سیزده هزار و دویست دینار است ، بوازیج شهری کوچك است حقوق دیوانیش چهارده هزار دینار است ، جسار[6] در صور الاقالیم گوید شهری کوچك است در باغستان و کوهستان ایشان زرع
۱۵ میکنند ، جزیره از اقلیم چهارم است اردشیر بابکان ساخته شهر بزرگ است و قرب صد پاره ده از توابع اوست انگور بسیار دارد و حقوق دیوانیش صد و هفتاد هزار و دویست دینار ، حانی و سیلوان[7] شهری وسط است از اقلیم چهارم حقوق دیوانیش صد و هفتاد و یك هزار دینار است ، حرّان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عه و
۲۰ عرض از خطّ استوا لد ارفخشد بن سام بن نوح عم ساخت و قلعه ایست از سنگ تراشیده دورش یك هزار و سیصد و پنجاه گام و علو دیوارش پنجاه گز آنرا قلعهٔ نجم خوانند و از قرای حرّان در دیه تلان[8] گویند

(۱) Variants این ,ایسو ,ایذ (۲) MSS ربیعه (۳) MSS قرات
(۴) باصبه Yaq. I. 400 بازبدا (۵) باظر بوح (۶) جار ,جاد ,حار
(۷) جانی and سیوان ,سعوان (۸) قران ,قطان ,دیه قنان

ولادت حضرت ابـراهیم خلیل عم بدو بوده است و اصح آنکه بولایت
بابل بوده است بدیه نورس[1] و اورا آنجا پنهان داشته اند و در حرّان
قوم صابیان بسیار بوده‌اند، حصن کیفا شهری بزرگ بوده و اکنون بعضی
خرابست و بعضی آبادان حقوق دیوانیش هشتاد و دو هزار پانصد دینار
۵ است، خابور از اقلیم چهارم است قباد بن فیروز ساسانی ساخت، رأس
العین از دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات
عج‌ك و عرض از خطّ استوا لدك دورش پنجهـزار گام است هوایش
بغایت خوش است و میوه و انگور و غلّه و پنبه نیکو باشد، رقّه از اقلیم
چهارم است طولش از جزایـر خالدات عدیز و عرض از خطّ استوا لدم
۱۰ اکنون خراب است بزبان رومی آنـرا قالانیقوس خوانده اند و در رسالهٔ
ملکشاهی آمده که بعهد قادر خلیفه جعبر نامی که حاکم آن دیار بوده بر لب
فرات محاذی شهر رقّه قلعهٔ از سنگ خارا ساخته است دورش یك هزار
گام بعد از صد سال نبیره اش سابق بن جعبر بر آن قلعه بقطع طریق
مشغول بود و راههای شام و دیار بکر و عراق بدان سبب مسدود بوده
۱۵ سلطان ملك شاه سلجوقی آنرا بزجر بسته و سابق‌را با پسران سیاست فرمود
تا آن راهها گشاده و ایمن شد و از عجایب حالات در شرح آن مقام آورده
است که آن قلعه در برابـر دیه صفّین است که رزمگاه امیر المومنین
مرتضی علی کرم الله وجهه و معاویه و بر لب آب فرات در حوالی مشهدی
است که شهداء طرفین آنجا مدفونند از دور اشخاص شهدا در تابوتها پدید
۲۰ بود چون نزدیك می رفتند هیچ نمیشایست دید رها از اقلیم چهارم است
در رسالهٔ ملکشاهی آمده که دورش پنجهزار و هشتصد گام است از سنگ
تراشیده کرده اند و درو کنیسه هم از سنگ ساخته بودند و گنبدی بزرگ
۲۲ در میان زیادت از صد گز صحن گنبد بوده است و گوید در مسالك

(۱) Variants نوری ، تورس ، بوس

المالك از آن عظیم تر و نیکو تر در جهان عمارت کس نه ساخته بوده
امّا اکنون خراب است، ساعرد شهری بزرگ است از اقلیم چهارم و هوای
خوش دارد و درو آلات مس خوب میسازند و طاسهای بی نظیر مشهور
است حقوق دیوانیش چهل و ششهزار و پانصد دینار است، سنجار از
۵ دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عه لـ و عرض
از خطّ استوا له دور باورویش سه هزار و دویست گام از سنگ و گچ
کرده اند و بر روی کوهی نهاده است بر جانب قبله و چنان افتاده است
که بامهای هر رسته خانهها زمین کوی یك رستهٔ دیگر است باغستان فراوان
دارد و سماق و زیتون و انجیر و میوههای فراوان و انگور خوب دارد و
۱۰ حقوق دیوانیش صد و چهل و هشتهزار و پانصد دینار، سوق ثمانین
دیهی بوده است در پای کوه جودی که نوح پیغمبر عم بوقت آنکه
از طوفان خلاص شد ساخت و آن اوّلین مقامی است که بر روی
زمین بعد از طوفان ساخته اند و اکنون خراب است، عقر[1] از اقلیم
چهارم است کیکاوس کیانی ساخت و بر پشته موضوع است و مصنوع
۱۵ انگور بسیار دارد و شراب بد باشد حقوق دیوانیش بیست و هفت
هزار و چهار صد دینار است، عادیّه شهری بزرگ است و عماد
الدوله دیلمی تجدید عمارت کرد و بعادیّه منسوب گردانید هوائی
بغایت خوب دارد حقوق دیوانیش شصت و هشت هزار دینار است،
قرقیسیا از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عدم و عرض از خطّ
۲۰ استوا لد لـ بقرقیسیا بن طهمورث دیوبند منسوب است، کرملیس شهری
وسط است حقوق دیوانیش یازده هزار و دویست دینار است، ماردین از
دیار ربیعه است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عد و عرض
۲۲ از خطّ استوا له بر روی پشته ساخته اند و درو قلعه ایست بر سر سنگی که

(1) Variants عقر ,عقه

بر سر شهر مشرف است و در آن دیار رودی است همچند زنجان رود باشد صور نام باغستان ماردین‌را آب از او است و اراضی که بسر آن آب است قریب ده فرسنگ کایش طول دارد و یك فرسنگ عرض غلّه و پنبه و میوه حاصل دارد و اکثر حاصل آن ولایت از آن رود است حقوق دیوانیش دویست و سی و شش هزار و دویست دینار است، موش بیش از این شهری بوده است و اکنون خراب است و صحرایی خوب و علفزارهای بغایت نیکو از یك طرف آن آب دجله و از یك طرف آن آب فرات میرود و حقوق دیوانیش شصت و نه هزار و پانصد دینار است، میافارقین از دیار ربیعه است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عه یه و عرض از خطّ استوا لح شهری بزرگ است و هوای خوش دارد و میوه فراوان و حقوق دیوانیش دویست و بیست و چهار هزار دینار، نصیبین[1] از دیار ربیعه و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عه و عرض از خطّ استوا له دور باروش ششهزار و پانصد گام است آبش از نهر هرماس است و هوای او متعفّن است ارتفاعش میوه و انگور بسیار دارد و شرابش بد نیست و مانع مضرّت عفونت هوا میشود گل آنجا بهترین گلهای ایران زمین است و در آنجا عقارب قتّال و پشّه بسیار است در جامع الحکایات آمده که در ما قبل بافسون پشّه و ملخ‌را بسته بودند چنانکه قطعا در آن شهر در نیامدی و در عهد صلاح الدین یوسف باروی آن عمارت میکردند خمها، سر بسته دیدند تصوّر گنجی کردند و آنرا بر داشتند و سرش باز کردند پشّه و ملخ دیدند باز بسر جای نهادند و آن عمل باطل شد، نینوی بر کنار دجله نهاده اند دورش ششهزار گام است و مشهد یونس پیغمبر عم در قبلی آن شهر است و از شهر تا آن مشهد هزار گام است بی زیاد و کم،

[1] Variant نصیبن

باب دوم، در ذکر بقاع[1] کردستان،

و آن شانزده ولایت است و حدودش بولایات عراق عرب و خوزستان
و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است حقوق دیوانیش در زمان
سلیمان شاه ابوه[2] قریب دویست تومان این زمان بوده است و اکنون بیست
۵ تومان ویکهزار پانصد دینار برروی دفتر است الانی[3] قصبه ایست معتبر و
هوای خوش دارد و آبهای روان حاصلش غلّات باشد و علفزارهای نیکو و
شکارگاه های خوب فراوان دارد، الیشتر[4] شهری وسط است و جای نزه و
درو آتش خانه اروخش[5] نام بوده است، بهار قلعه ایست و در زمان
سلیمان شاه دار الملك او بوده خفتیان[6] قلعه ایست محکم و برکنار آب زاب
۱۰ و چند پاره دیه است در حوالی آن، دربند تاج خاتون[7] شهری وسط
خوب و نزه بوده است، دربند زنگی شهر کوچك است و هوای خوش
و معتدل و آبهای روان بسیار دارد و علفزارهای فراوان و مردم آنجا
دزد و راهزن و ناپاك باشند، در بیل[8] شهر وسط است و آب و
هوای خوب دارد، دینور شهری است از اقلیم چهارم طولش از جزایر
۱۵ خالدات فج و عرض از خطّ استوا له شهری کوچك است و هوایش
معتدل و آبش فراون و ارتفاعش غلّه و میوه و اندکی انگور باشد مردم
آنجا بهتر از دیگر مواضع باشد، سلطان اباد جمجمال قصبه ایست از اقلیم
چهارم در پای کوه بیستون افتاده است اولجایتو سلطان بن ارغون خان
مغول ساخته جای خوش و بغایت خوب حاصلش غلّه بیشتر باشد،
۲۰ شهرزور از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فاك و عرض از
خطّ استوا لدك قصبه آنرا در اوّل نیم ارداه گفته اند یعنی نیم راه مداین

(1) Variant اشکال ولایات (2) اباء ,الوه (3) الانی [illegible] (4) ,انست ,الیشت ,اردخش ,اردحش ,اروحش (5) ,بیشت ,الیشه ,البشر I, H. 259. J. N 450. (6) ,حفشان ,حقوان ,عثان ,خیسان ,خفیان ,خیان, J. N. 450. (7) Cf. Zafar Nâmah, I, 583, 599, 640. (8) در نیل

تا آتش خانه آذربایجان قباد بن فیروز ساسانی ساخت در صور الاقالیم گفته اند که آن شهر زور بدان گویند که پیوسته حکّامش اکراد بوده اند و هر کهرا زور بیشتر بوده حاکم میشد، کرمانشاه[1] آنرا در کتب قرماسین[2] نوشته اند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فج ۵ و عرض از خطّ استوا لد ك بهرام بن شاپور ذو الاکتاف ساسانی ساخت و قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده و درو جهت خود عمارت عالیه ساخت و پسرش انوشروان عادل درو دکهٔ ساخته صد گز در صد گز و در یك جشن برو فغفور چین و خاقان ترك و رای هند و قیصر روم اورا دست بوس کردند شهری وسط بوده است اکنون دیهی است ۱۰ و صفّهٔ شبدیز در آن حدود است و خسرو پرویز ساخته و در صحرای آن باغ انداخته دو فرسنگ در دو فرسنگ و بعضی از آن مشجر گردانیده چنانکه همه میوههای سردسیری و گرمسیری درو بودی و باقی چون میدانی بعلفزار گذاشته و درو انواع حیوانات سر داده تا توالد و تناسل کردندی، کرند و خوشان دو دیه است بر سر گریوهٔ حلوان وکرند خراب است و ۱۵ خوشان آبادان هوای معتدل دارد و آبش از آن کوه جاریست و درو زراعت و باغستان بسیار است، کنگور آنـرا قصر اللصوص خوانند اند جهت آنکه اهل آنجا در دزدی درجهٔ عالی دارد خسرو پرویز درو قلعهٔ ساخت و سنگهای گران بستون کرده اند چنانکه هریك کابیش ده هزار من بود و در آن نزدیکی چنان سنگ نیست مونس الاستاد در کنگور ۲۰ جامعی ساخت بغایت خوب و عظیم، مایدشت ولایتی است قریب بپنجاه پاره دیه بود و در صحرائی واقع است که متّصل میدان بزرگ است، و علفزارهای در غایت خوب است و هوای معتدل دارد و آبش از جبالی ۲۲ که در آن حدود است بر میخیزد، هرسین[3] قلعه ایست و قصبه در پای

(1) Variant کرمانشاهان (2) قرماشین (3) حرسین

آن هوای معتدل دارد و آبهای روان، وسطام[1] دیهی بزرگ است محاذی صفّهٔ شبدیز هوای معتدل دارد و آبش از رود کولکو که از کوه بیستون و حوالیش بر میخیزد

باب یازدهم، در ذکر بلاد خوزستان،[2]

۵ درو دوازده شهر است و بغایت گرم حدودش بولایت عراق عرب و کردستان و لرستان و فارس پیوسته حقوق دیوانیش در زمان خلفا زیادت از سیصد تومان این زمان بوده است و در این عهد سی و دو تومان و نیم بر روی دفتر است امّا توفیری نیکو دارد و دار الملکش شهر تستر است، تستر[3] در تلفّظ شستر خوانند و از اقلیم سیم است طولش از ۱۰ جزایر خالدات فدلك و عرض از خطّ استوا لا لك هوشنگ پیشدادی ساخت و خراب شده بود اردشیر بابکان تجدید عمارت آن کرد و شکلش بر مثال اسپ ساخت شاپور ذو الاکتاف چون از روم بایران رسید و بر قیصر غلبه کرد و پادشاهی یافت قیصررا الزام نمود تا بعد از تدارك خرابی که درین ملك کرده بود آب شسترا مثالثه گردانید و برآن سدّی عظیم ۱۵ بست و جوی دشتاباد که مدار ولایت شستر بدانست بسبب آن بند جاری شد و در مسالك الممالك[4] گوید که از آن محکم تر بندی بر هیچ آب نه بسته اند امّا بند امیر که بعد از تألیف مسالك الممالك در فارس عضد الدوله دیلمی بسر آب کر بسته است از آن عظیم تر است و شاپور ذو الاکتاف در ششتر عمارت عالی کرد دور آن شهر پانصد گام است و چهار ۲۰ دروازه دارد و هوایش بغایت گرم است و اکثر بهار و تابستان درو باد سموم وزد چنانکه بشب نیز آید و بدین سبب بر بامها نیارند خفتن امّا آبش نیك هاضم است چنانکه در آن گرما اعتماد بر آن آب اغذیهٔ غلیظ ۲۴ خورند و مضرّ نبود و زمینش مرتفع تمام است و از نیکوئی زمین تخم یبك

(1) Variant بسطام (2) در عیات کشور خوزستان (3) ششتر، شوشتر
(4) I. K. 162.

دراز گوش کافی بود[1] غلّه و پنبه و نی شکر درو نیك میآید و پیوسته
در آنجا ارزانی بود چنانکه موسم تنگی آنجا هنوز بهتر از فراخی شیراز بود
و مردم آنجا اکثر سیاه چهره و لاغر باشند و بر مذهب ابو حنیفه باشند
و نیکو اعتقاد و سلیم طبع و بجود مشغول و در ایشان هیچ فتنه و فضولی
۵ نبود کم سرمایه باشند و در ایشان متموّل بنادر افتد شکارگاههای بسیار
دارد و در رسالهٔ ملك شاهی گوید چهار شکارگاه است بزرگ یکی رخش
آباد پانزده فرسنگ در دوازده فرسنگ. دوم دورق و هندویان[2] بیست
فرسنگ در ده فرسنگ سیم مشهد کافی[3] ده فرسنگ در شش فرسنگ
چهارم حویزه بیست فرسنگ در دوازده فرسنگ و علفزارهای خوب است
۱۰ و از غایت گرما مردم غریب در آن دیار بعد از بهار اقامت نتوانند کرد
و هر غلّه که در تور تبریه باشند چون آفتاب بجوزا رسد نتوانند برید و
تلف شود و حقوق دیوانی آن شهر بتمغا مقرّر است و بر ظاهر شهر قلعه
ایست محکم، اهواز از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض
از خطّ استوا لا اردشیر بابکان ساخت و آنرا کوره عظیم توابع کرد چنانکه
۱۵ تمامت خوزستان بدانجا باز خوانند، ترب[4] از اقلیم سیم است و شهر
کوچك است و گرمسیر بر کنار دریا افتاده است چنانکه جزر و مدّ ماهیانرا
در خشکی اندازد و قوّت ایشان از آن بود و مردمش قوی هیکل و
دراز بالا و صاحب قوّت و سیاه چهره باشند باغستان بسیار دارد نارنج
و ترنج و لیمو و خرمای خوب درو بسیار بود، جندی شاپور[5] از اقلیم
۲۰ سیم است طولش از جزایر خالدات فده و عرض از خطّ استوا لا به
شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاپور ذو الاکتاف درو عمارت بسیار
کرد شهر وسط گرمسیر است هوای بد دارد و در آنجا نی شکر بسیار دارد،
۲۲ حویزه از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فده و عرض از

(1) Variant تخم یك گاو توان زدن (2) هندمان (3) کوفی
(4) تراب، توب، تعرب، ترتب (5) جند شاپور

خطّ استوا ل شاپور ذو الاکتاف ساخت شهری وسط است و گرمسیر
و هوای او بهتر از دیگر شهرهای خوزستان حاصلش غلّه و پنبه و نیشکر
بسیار است و درو قوم صابیان بسیار اند، دزفول آنرا اندیمشك[1]
گفته اند از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فد ه و عرض از
۵ خطّ استوا لا اردشیر بابکان ساخت بر دو جانب آب جندیشاپور نهاده
است و پلی بر آن آب بسته اند بچهل و دو چشمه و درازی آن پل
پانصد و بیست گام و عرضش پانزده گام و آنرا پل اندیمشك خوانند
و آن شهررا بدان پل باز خوانند بر جانب شرقی بالای شهر جویی در
سنگ بریده اند در زیر شهر با رود رسانیده اند و دولابی بزرگ بر آن
۱۰ جوی ساخته چنانکه پنجاه گز آب بالایی اندازد و مدار شهر بدان آب
است و شهری وسط است مواضع بسیار از توابع اوست و بحدود قری
شانجرد و مطران مرغزاری است نیم فرسنگ در نیم فرسنگ و تمامت
نرگس خود روست و هم در این حدود درختان اند آنرا زرین درخت
گویند شکوفه زرد بسیار بقا دارد امّا ثمره نمیدهد، دستگر از اقلیم سیم
۱۵ است اورمزد[2] بن شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و قلعهٔ گلین محکم
دارد و هوایش بغایت گرم است و متعفّن، رامز طولش از جزایر خالدات
فه مه و عرض از خطّ استوا لا اورمزد بن شاپور بن اردشیر بابکان
ساخت و رام هرموز خوانند بمرور رامز شد شهری وسط است و هوای
گرم دارد حاصلش غلّه و پنبه و نی شکر فراوان بود، سوس[3] از اقلیم سیم
۲۰ و شهری وسط است و گرمسیر مهالیل بن قینان بن انوش بن شیث
ابن آدم ع ساخت و این اوّلین شهر است که در خوزستان بنا کردند
و هوشنگ برآن عمارت افزود آنجا قلعهٔ محکم ساخت و بر آن قلعهٔ دیگر

(1) Variants اندلنك، اندك Yaq. I. 372, Ist. 197 اندامش

(2) هرموز، هرمز (3) سوسن

ساخت که در غایت استحکام بود شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارت آن شهر کرد و شاپور خوره خوانند و شکلش بر مثال باز نهاده بود گور دنیال پیغمبر عم بر جانب غربی آن شهر است در میان آب و در آنجا ماهیان انسی اند و از مردم نه گریزند وکس ایشانرا نه رنجاند،
۵ طرازك[1] شهری وسط است ودر آنجا نیشکر بهتر و بیشتر از دیگر مواضع خوزستان و عظیم و فراوان باشد، عسکر مکرم از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فد ك و عرض از خطّ استوا لا مه شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارتش کرد و بورج[2] شاپور خوانند بر دو جانب آب دو دانکه تستر نهاده است و در اوّل بلفظ لشکر خواندند و لشکر بن طهمورث
۱۰ دیو بند ساخته شهری بزرگ است از همه ولایات خوزستان هوای آن خوشتر است امّا درو عقارب قتّال بسیار است، مسرقان از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خطّ استوا لا اردشیر بابکان بر آن جوی برید و بر آن جوی آن ولایت نهاده شهری وسط است و ولایتی بسیار دارد و همه گرمسیر است،

۱۵ باب دوازدهم، در ذکر مواضع برّ و بحر مملکت فارس،

در فارس نامه[3] آمده است که ملکت فارس دار الملك پادشاهان ایران بوده است و مشهور است که ایشان اگرچه بر تمامت ایران حکم داشته اند ملوك فارس خوانده اند و قدرت و شوکتشان چنانکه اکثر پادشاهان ربع مسکون خراج گذار ایشان بوده انـد و کلام مجید از
۲۰ قدرت و شوکت ایشان خبر میدهد[4] بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ و حضرت رسول صلّعم در حقّ فارس فرموده انّ الله خیرًا بین خلقه من العرب قریش و من العجم فارس و بدین جهت اهل آنجارا

(1) Variants طرازك ، طرازك J. N. 284 افرشه (2) برج (3) See British Museum MS Or. 5983 : and J. R. A. S. for 1912 : pp. 1, 311, 865.

(4) Qur. XVII, 5.

اخبار الفارس خوانند و در معجم البلدان[1] از حضرت رسالت پناه صلّعم مرویست که ابعد الناس الی الاسلام الروم و لو کان الاسلام معلّقا بالثّریّا لتناوله فارس و ملك فارس هم برّ است و هم بحر و هر یك‌را علیحده مینویسم حقوق دیوانیش بموجب عهود و شروط امیر المومنین عمر خطّاب و علی مرتضی رضی الله عنهما و دیگر خلفا بمقاسمه معیّن بوده است و بعضی نصف و برخی ثلث و بهری ربع و بخشی خمس و چندی عشر بقدر حاصل میداده اند و در عهد واثق خلیفه آنرا معیّن کردند و بمقدار و مبلغ سی و سه هزار هزار درهم و صد و پنجاه هزار خروار غلّه بر آوردند سنه اثنی و ثلثمایه علی بن عیسی بفرمان مقتدر خلیفه آنرا اخراج معیّن مقرّر گردانید مبلغش شصت و سه بار هزار هزار درهم که یکهزار و پنجاه تومان این زمان باشد و در عهد آل بویه پنجاه و پنج[2] بار هزار هزار دینار عوال حاصل داشت که نزدیك این مقدار بود امّا ایشان با دار الخلافه هشت صد هزار دینار حساب کردندی و اکثر اوقات آن نیز ندادندی و در عهد سلاجقه جهت تردّد عساکر در کشور کشائی تا مبلغ دو بار هزار هزار و سیصد و سی و پنجهزار رایج بوده که هم بدان نزدیك باشد و اکنون بر دفاتر دیوانی دویست و هشتاد و هفت تومان و یکهزار و دویست دینار رایج است و در ولایت اکثر محصول می ستانند و از آن شهرها بتمغا مقرّر است و شرحش متعاقب میاید ،

البرّ ولایت برّ یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره گرفته اند چون اردشیر خوره[3] و اصطخر و دارابجرد و شاپور خوره و قباد خوره و در هر یك چند ولایات و شهر بوده و هست و حدود آن کورها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شبانکاره و بحر فارس پیوسته است طولش از قومشه تا قیس صد و پنجاه فرسنگ و عرض از یزد تا حوز سیصد و بیست فرسنگ مساحتش هجده هزار فرسنگ باشد ،

(1) Yaq. III, 837. (2) قریب پنج (3) So in all the older MSS, more correctly خره

کوره اردشیر خوره باردشیر بابکان اوّل آکاسره منسوبست و در این کوره اوّل شهر شهر فیروزاباد بوده و در فارس دار الملك اصطخر گرفته بودند و آن کوره قدیمتر از دیگر کورهاست امّا چون اکنون دار الملك فارس شهر شیراز است و آن در کورهٔ اردشیر خوره است این کوره‌را ۵ مقدّم داشتن اولی است،

شیراز از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و قبّة الاسلام آن دیار طولش از جزایر خالدات فح وعرض از خطّ استوا کط لو بروایتی شیراز بن طهمورث ساخته بود و خراب شد و بقولی در زمان سابق بسر آن زمین شهر فارس نام بوده است و بفارس بن ماسور بن سام بن نوح عم ۱۰ منسوبست و اصحّ آنکه بزمان اسلام محمّد بن یوسف ثقفی برادر حجّاج بن یوسف ساخت و تجدید عمارتش کرد و بروایتی عمزاده‌اش محمّد بن قاسم بن ابی عقیل تجدید کرد تاریخ تجدید عمارتش سنه اربع و سبعین هجری طالع برج سنبله در عهد عضد الدوله دیلمی آن شهر چنان معمور شد که درو جای لشکرش نماند در قبلی شیراز قصبهٔ ساخت و لشکریانرا درو نشاند ۱۵ فنا خسرو گرد خواندی و عوام سوق الامیر خواندندی و این قصبه بمرتبهٔ رسید که بیست هزار دینار حاصل داشت امّا اکنون خراب است و داخل قرای حومه[1] شده و شیرازرا تا زمان صمصام الدوله بن عضد الدوله بارو نبود از جهت دفع اعدا آنسرا بارو کشید دورش دوازده هزار و پانصد گام است و در این تاریخ خرابی بحال او راه یافته بود ۲۰ ملك شرف الدین محمود شاه اینجو تجدید عمارت بارو کرد و بر بالای آن بروج جهت محافظان از آجر خانها ساخت شهر شیراز هفده محلّه است و نه دروازه دارد اصطخر و دراك[2] موسی و بیضا و کازرون و سلم و فسا[3] و باب نو و دولت و سعادت شهر در غایت خوشی است امّا ۲٤ کوچهاش بجهت آنکه اکنون در ... ز ساختن مقصّر اند پر چرکین میباشد

(۱) Variant جومه (۲) داراك (۳) فنا و بال ,فنا و بات

و مردم متمیّزرا در آن کوچها تردّد متعذّر است و هوایش معتدل است و پیوسته همه کاری درو توان کرد و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی نبود آبش از قنوات است و بهترین آن کاریز رکناباد است که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده و بزرگتر قنات قلات
۵ بندر که بکت[1] سعدی مشهور است و هرگز بعمارت محتاج نمیشود و در بهار سیلاب از کوه دراك می آید و بسر ظاهر شهر می گذرد و به بحیرهٔ ماهلویه میرود و ارتفاعات آنجا وسط است و بیشتر اوقات سعر خوردنی بالا باشد از میوهاش انگور مثقالی بغایت نیکوست و در آن شهر درخت سرورا نموّی نیکو بقوّتست مردم آنجا اکثر لاغر و اسمر و سُنّی شافعی
۱۰ مذهب اند و اندك حنفی و شیعه نیز باشند و درو سادات بزرگ صحیح النسب اند و آثار رسول صلّعم دارند و اثری دارد و اکثر نکو دارد و اهل آنجا درویش نهاد و پاك اعتقاد باشند و بکمتر کسبی قانع و درو بینوا بسیار است امّا از گدیه محترز باشند و البتّه بکسبی مشغول و متموّلان آنجا اکثر غریبند و شیرازی متموّل بنادر افتد و اکثر اهل آنجا در خیرات
۱۵ ساعی اند و در طاعت و عبادت حقّ تعالی درجهٔ عالی دارند و هرگز آن مقام از اولیا خالی نبوده است و بدین سبب اورا برج اولیا گفته اند امّا اکنون بسبب نا اتفاقی و طمع پیشوائی ممکن اشقیاست و در آن شهر جامع عتیق عمرو بن لیث ساخته است و گفته اند آن مقام هرگز از ولی خالی نبوده و بین المحراب و المنبر دعارا اجابت بود و مسجد جدید اتابك سعد
۲۰ بن زنگی سلغری کرد و مسجد سنقر در خرگاه تراشان باتابك سنقر بن مودود سلغری منسوبست و دار الشفا بعضد الدولــه و دیگر جامعها و خوانق و مدارس و مساجد و ابواب الخیر که ارباب تموّل ساخته انــد بسیار است همانا از پانصد بقعه در گذرد و بدان موقوفات بیشمار امّا از
۲۴ آن کم بمنصب استحقاق میرسد و اغلب در دست مستاکله است و در آنجا

---

(1) Variant کت

مزارات متبرّکه مثل امامزادگان محمّد و احمد ابنی موسی الکاظم رضی الله
عنهم وشیخ ابو عبد الله خفیف که آنرا اتابك زنگی سلغری عمارت کرد و
وقف معیّن فرمود و شیخ بهلول مرمّت عمارتش کرد و بابا کوهی[۱] و شیخ
روزبهان و شیخ سعدی و کرخی و شیخ حسن گیاه و حاجی رکن الدین
۵ رازگو و امثالهم فراوانست چه در اکثر مدارس و خوانق و مساجد نیز
مقابر خواصّ است و عموم مقابرش بعضی در اندرون شهر است و برخی
در بیرون و بچند موضع متفرّق اند و حقوق دیوانیش بتمغا مقرّر است و
اکنون چهار صد و پنجاه هزار دینار ضمانی آنجاست و ولایتش تمامت فارس
از توابع اوست آنچه بدان شهر مخصوص است و در حوالی آن آنرا حومه[۲]
۱۰ میخوانند و هجده پاره دیه است و آبش از قنوات و درهوا مانند شیراز
حاصلش غلّه و پنبه بود و اندکی میوه از همه نوع، اعمال سیف ناحیتی چند
است بر کنار دریا همه گرمسیر و بیشتر عرب مقام دارند و آب و هوایش
سخت مخالف بود و بعضی از این ولایات بسیف ابی زهیر و بعضی بسیف
عماره منسوبست و حاصلشان جز غلّه و خرما نبود، بوشکانات[۳] چند
۱۵ ناحیه است و همه گرمسیر و درو خرما بسیار بود و در آن ولایت هیچ
شهری نیست و حاصلشان غلّه و خرما باشد، توج[۴] در قدیم شهر بزرگ
بوده است و عرب نشین و گرمسیر عظیم در بیابانی است که درو آب
روان نیست و اکنون خراب است، خبر[۵] شهری وسط است بزرگتر از
کوار هوای معتدل دارد و در آن حدود از آن بهتر هوا نیست و آبش
۲۰ گوارنده است و زمینش غلّه بوم و میوهای سردسیری و گرمسیری همه درو
باشد و نیکو بود و قلعهٔ محکم دارد و آنرا تیر خدا خوانند و درو نخچیر
کوهی و دشتی فراوان بود، حنبزبر[۶] ناحیتی است همه گرمسیر و درختان

(۱) Variant کوئی (۲) جومه (۳) Ist. 105 wrong توشکانات F. N. N. 212, 213, (۴) F. N. N. 105, 200. (۵) F. N. N. 106, modern خفر
(۶) خنبرير ، جنبر ير ، ختوهر Cf. Ist. 105, 136 جبرين

خرما دارد و درو هیچ شهر نیست و مردمانش سلاح ورز باشند ، خنیفقان[1]
دیهی بزرگ است و در تلفّظ خانگان خوانند بر راه فیروز آباد است و
ازو تا فیروز آباد راه سخت بود و تنگها و کوهستان درشت و لگام گیرهای
سخت و پیوسته آن راه از دزد پیاده مخوف باشد هوایش معتدل است مردم
٥ آنجا کوهی طبع باشند آبش از آن کوه و کوهستان است و آن منبع رود برازه
است که بفیروز آباد رود و محصولش غلّه و پنبهٔ فراوان بود ، رمزوان و
داذین و دوان[2] چند ناحیت است همه گرمسیر و بعضی که کوهستان است
هوایش معتدل است و حاصلش غلّه و میوه و شلتوك باشد ، سروستان
و کوینجان[3] ولایتی گرمسیر و آب و هوایش مخالف بود درخت خرما بسیار
١٠ دارد و حاصلش غلّه و خرما باشد ، سراف در قدیم شهری بزرگ بوده
و پر نعمت و مشرع سفر بحر در روزگار دیالمه مشرع سفر بحر از آنجا با
قیس افتاد هوایش بغایت گرم است و آبش از باران در مصانع محافظت
نمایند و درو سه چشمه نیز دارد و حاصلش غلّه و خرما موضع نجیرم و
خوراشی[4] از توابع آن بوده است ، صمکان و هیرك[5] صمکان شهری
١٥ خوش بوده است و از عجایب دنیا زیراکه در میان او رودی میگذرد و
بر آن رود پلی ساخته اند طرف بالای پل سرد سیر است و درختان
جوز و چنار و امثال آن و طرف زیر پل گرمسیر است و درختان
١٨ نارنج و ترنج و مانند آن و شراب انگوری آنجا چنان است که تا دو سه

---

(1) Variants خنیفغان Modern هنیفقان F. N. N. 198. (2) Ist. 98, 112, 114, 145; Yaq. II. 613, F. N. 13, 43 (3) کوهجان F. N. N. 221, 223. Cf. Ist. 136 where the name is printed الاوسبنجان and Yaq. IV. 316. (4) حوشی ، خورشی ، خورشیر . Najîram (Ist. 34) is probably بندر دیر F. N. N. 217. (5) میرك ، هیرك Ṣimkān is modern دیزه , F. N. N. 225.

چندان آب برآن ننهد نتوان خورد و مردم آنجا مسکین و مزارع باشند و هیرك دیهی بزرگ است و از توابع آنجاست، فیروزاباد(۱) از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فزلك و عرض از خطّ استوا کج مه در اوّل فیروز ساخته بود و جور نام کرده و در میان شهر عمارتی عالی ۵ ساخته و چندان بلند گردانیده که هوایش خوش باشد و از کوه آب بفواره بر آن بالا میبرد و بر گرد آن دکهٔ عظیم کرده و آن عمارترا ایوان خواندندی بوقت آنکه اسکندر رومی فتح بلاد میکرد جهت آنکه از هر طرفی بدانجا رفتن بگریوه فرو میبایست رفت از فتح آن عاجز شد آب رود خبنقان‌را از ممرّ خود اوّل بگردانید و سر در آنجا داد تا آن شهر ۱۰ خراب شد و بحیره گشت و اردشیر بابکان خواست که آن بحیره‌را خشك گرداند تا بر آنجا باز شهری بسازد برازه معار بر طرف تنگ نقبی برید و بر وقت آب کشودن زنجیر بر میان خود بست تا سالم ماند آب قوّت کرد و زنجیر بگسیخت و اورا هلاك گردانید و آن سفت بروزگار فرو می افتاد تا درهٔ شد اردشیر بر آن زمین شهری ساخت و اردشیر خوره ۱۵ نام کرد عضد الدوله دیلمی تجدیـد عمارت آن کرده فیروزاباد خوانـد هوایش گرم و متعفّن و آبش از رود خبنقان میآید و اکنون بآب برازه مشهور است گلابش خوشبوی تر و بهتر از دیگر ولایات بود و مردمش متمیّز و بصلاح باشد، کارزین و قیر و ابزر(۲) کارزین شهری وسط است و قیر شهری کوچك و همچنین ابزر شهری کوچك و هرسه گرمسیرند و در ۲۰ آنجا درختان خرما بسیار آبش از رود زکان است و بـه کارزین قلعهٔ محکم است و از رود زکان آب بدانجا برده اند و هرم(۳) و کاریان و مواضع بسیار از توابع صحرای این عمل است، کران و ایراهستان(۴) در

(۱) F. N. N. 241. Ruins now known as کوشك (۲) F. N. N. 179, 245, 246.
(۳) F. N. N. 182. هرمز of Ist. 105 and Muq. 456. (۴) Variants ایرستان and کریان ،کاران

بیابانی است و گرمسیر بغایت چنانکه تابستان آنجا جز معدودی چند
نباشند و آب روان و کاریز ندارند و غلّه آنجا همه دیمی بود و از میوه
جز خرما ندارند و همه در کوهها نشانند تا در زمستان از باران پر آب
شود و بتابستان درخت‌را تازه دارد و مردم آنجا اکثر دزد و راهزن و
پیاده رو باشند و مردم غریب جز سه ماه سرما در آن ولایت نتوانند
بود وبدان سبب آن گروه عصیان بسیار نمایند، کوار[1] شهری خوش است
و توابع بسیار دارد و هوایش بگرمی مایل است و آبش از زکان بهمن
ابن اسفندیار بر آب آن رود بندی بسته تا آن آب بالا آمده و دیهای
آن مزروع گشت و درو غلّه و میوه بسیار باشد و اکثر حوایج نیز
از آنجا آورند و از میوهایش ناروان و بادام نیکو بود و در آن حدود
نخچیر فراوان بود صاحب فارس نامه[2] گوید اهل آنجا جلف و کثیف
طبع باشند و متابع مذهب شافعی باشند، لاغر و کهرجان[3] از نواحی
کارزین است و گرمسیر است و هوایش مخالف و درو مردم دزد و
راهزن باشند حاصلش غلّه و پنبه و خرما باشد، ماندستان[4] بیابانی
است سی فرسنگ در سی فرسنگ بر ساحل دریا و در آنجا دیهاست
و هیچ آب روان و کاریز ندارد و حاصلش جز غلّه و پنبه دیمی نبود امّا
اگر آذرماه و دیماه که آخر خریف و اوّل شتا بود باران باشد یك من
تخم کاریش هزار من ریع دهد و اگر این دو ماه بارندگی نبود چندین
ریع نتواند داد بلکه بزیان رود و هر که بهنگام سرما آنجا زرع کند چون
هوا گرم شود بگریزد و برزگران آنجا بدروند و خرمن کنند و خرد
کنند تهی مزارع‌را بود و تهی دروندها‌را بردارند، میمند[5] شهری کوچك
است و گرمسیر و غلّه و خرما و انگور و همه میوه دارد و انگور بیشتر

(۱) F. N. N. 261. (۲) F. N. 39 (۳) Variant کرجان ،مکرجان ،بکرجان. Cf. Ist. 106. I. H. 191 F. N. N. 198. (٤) بایدستان F. N. N. 213. (٥) Cf. F. N. N. 303; or possibly Ist. 104.

بود و مردم آنجا بیشتر پیشه‌ور باشند، موهو و هجان و کبرین[1] سه شهر
است میان فسا و شیراز و هوایش مانند شیراز و آب روان دارد و
باغستانش اندکی بود و انگور و میوه‌های سردسیری میباشد و درآن حدود
نخچیر بسیار بود و مردم آنجا سلاح ورز و بیباك باشند، هزو و ساویه[2]
٥ دو دیه است و چند دیه دیگر که در آن حدود است ساحلیّات اند و
از توابع دولتخانهٔ قیس است و بغایت گرمسیر است، کوره اصطخر چون
در ملك فارس پیش از اصطخر هیچ عمارتی نبوده است این کوره بدان
شهر باز خوانند از یزد تا هزار درخت در طول و از قهستان تا تیریز[3]
در عرض از توابع آن کوره است، اصطخر از اقلیم سیم است طولش از
١٠ جزایر خالدات فح ك و عرض از خطّ استوا لـ ك بقولی کیومرث بنیاد کرد
و بروایتی پسرش اصطخر نام و هوشنگ عمارت برآن افزود و جمشید باتمام
رسانید چنانکه از حدّ حفرك تا آخر رامجرد مسافت چهارده فرسنگ طول
آن بود و عرض ده فرسنگ و در آنجا چندین عمارت و زراعت و قری
کرد که از وصف بیرون بوده و سه قلعهٔ محکم داشته است و بر سر سه
١٥ کوه یکی معروف باصطخر دوم شکسته سیم شنکوان[4] و آنرا سه گنبدان
گفتندی مؤلّف فارس نامه[5] گوید جمشید در اصطخر در پای کوه سرائی
کرده بود و صفت این سرای آنکه در پایان کوه دکه ساخته بود از
سنگ‌خارای سیاه و آن دکه چهارسو است و در یك جانب درکوه پیوسته
و سه طرف در صحرا کشوده و بر بلندی سی گز ساخته بدو طرف نردبانی
٢٠ برو رفتندی و برآن دکه ستونها از سنگ سفید مدوّر کرده و بر او نقاری
چنان باریك کرده که بر چوب نرم نتوان کرد و بر درگاه دو ستون

(١) Variants وکوند، کستری، سرمود، ملجان، نیجان، کبرتن، هرهو، هرموز، سرمان
Cf. Ist. 105, I. H. 204, Muq. 456. F. N. N. 260 gives کبری

(٢) Ist. 163. مزو و تابه، تانه F. N. N. 280 has تاو وته (٣) دیه بورون،

ماهر، تابزد، تابشر (٤) شکوان، شنکران (٥) F. N. 26.

مربّع نهاده اند و بارهای آن ستونها هریك زیادت از صد هزار من باشد و در آن نزدیکی بر آن شکل سنگ نیست و بسرادهٔ آن امساك خون میکند بر جراحات و بسر آنجا هریك صورت براق مصطفی صلّعم کرده اند رویش بشکل آدمی با ریش مجعّد و تاج بر سر و دست و پا و دم
۵ بر صفت گاو و صورت جمشید بشکل سخت زیبا کرده بودند و در آن کوه گرمابه از سنگ کنده اند چنانکه آب گرمش از چشمه زاینده است و بآتش محتاج نیشنده و بسر سر آن کوه دخمه‌های عظیم بوده است که عوامّ آنرا زندان یاد گنتندی بوقت ظهور اسلام چون اهل اصطخر چند نوبت خلاف عهد کردند و عذر اندیشیدند مسلمانان در آنجا قتل و خرابی عظیم
۱۰ کردند و در عهد صمصام الدوله دیلمی امیر قتلمش لشکر کشیده و آنرا بکلّی خراب گردانید وبقدر دیهی مختصر مانده در میان خرابهای عمارت جمشیدی توتیای هندی یابند که چشمرا مفید بود وکس نداند که آن توتیا از کجاست و چون در آنجا افتاده واکنون مردم ستونهائی که در آن عمارت مانده چهل منار میخوانند ودر مجمع ارباب الملك گوید که آن ستونها از عمارت خانه
۱۵ های بنت بهمن است و در صور الاقالیم آمده که آن ستونها از مسجد سلیمان پیغمبر عم بوده است وشاید که خانه جمشیدرا سلیمان پیغمبر عم با مسجد کرده باشد و همای خانه کرده و هر سه روایت درست بود و چون عرصهٔ اصطخر طویل و عریض بود بعضی از مواضع که اکنون مرودشت میخوانند داخل آن عرصه بوده است ارتفاعاتش غلّه و انگور بهتر بود و از میوه‌هایش
۲۰ سیب شیرین خوب میباشد، ابرج[1] دیهی بزرگ است در پایان کوهی افتاده است وکوه پناه ایشان است چه تمامت آن خانه‌ها در آن کوه کنده‌اند و آبشان هم از آن کوه فرود میآید، ابرقوه از اقلیم سیم است در اوّل در پایان کوهی ساخته بوده اند و بر کوه میگفتندی و بعـد از آن
۲۴ بر صحرای که اکنون است این شهر کردند شهری کوچك است و هوای

[1] Variant ابرج, F. N. N. 170, modern دشك

معتدل دارد و آبش هم از کاریز است و هم از رود غلّه و پنبه نیکو میآید
مردمش اکثر پیشه‌ور باشند و بطاعت و عبادت مشغول و از مزار اکابر
در آنجا طاوس الحرمین است و آن تربت‌را خاصیّتی هست که اگر مسقف
میگردانند خراب میشود تا بمرتبهٔ که سایه‌بان کرباس نیز نمیپذیرد و گویند
۵ که در ابرقوه جهودی چهل روز اگر بماند نماند و بدین سبب جهود در
آنجا نیست و اگر از جای دیگر بمهمّی بدان موضع روند کمتر از چهل روز
معاودت کنند و مواضع بسیار از توابع ابرقوه است و از جمله دیه مراغه[۱]
و در آنجا سروی است که در جهان شهرتی عظیم دارد چنانکه در عهـد
کیانیان سرو کشمیر و بلخ شهرتی داشته و اکنون این از آن بلندتر و بزرگتر
۱۰ است و درخت سرو در ایران زمین مثل آن نیست حقوق دیوانی ابرقوه
و ولایتش صد و چهل هزار و چهار صد دینار است، اسفیدان و قهستان[۲]
اسفیدان شهرکی کوچك است وحصاری دارد و قهستان دیهی بزرگ است و
هر دو سردسیر اند و درکوه آنجا غاری عظیم و محکم است که ایشانرا در ایّام
مخوف پناه باشد، اقلید و سرمق و ارجمان[۳] اقلید شهری کوچك است و
۱۵ حصاری دارد و هوایش معتدل است و آب روان دارد و درو از همه
نوعی میوه هست و غلّه بوم و سرمق هم شهری کوچك است و درهمه حال مانند
اقلید امّا زرد آلوی سرمق بغایت نیکو و شیرین باشد و آنرا خشك کرده به
بسیار ولایات برند و مواضع بسیار از توابع سرمق و اقلید و ارجمان است،
بوان و مروست[۴] بوان شهری کوچك است و غلّه بوم و میوه روی و هوای
۲۰ معتدل و آب روان دارد و مروست دیهی بزرگ است و همان صفات
دارد، بیضا شهری کوچك است و تربت سفید دارد وبدان سبب بیضا
خوانند گشتاسف بن لهراسب کیانی ساخت هوای معتدل و آب روان دارد

(۱) Variant فراغه J. N. 266. (۲) J. N. 266. قهان ,اسفندان ,و قسان Variant اسفدران F. N. N. 221

(۳) ارجان Ist. 101. ارجمان F. N. N. 160, 171, 201. Variant ارجان

(۴) F. N. N. 181, 301 Ist. 102. مرودشت ,مروشت

و غلّه بوم و میوه روی است و مواضع بسیار از توابع بیضا است و مرغزاری دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ و از بیضا علمای متبحّر خاسته اند چون قاضی ناصر الدین ابو سعید عبد الله بن محمّد بن علی البیضائی صاحب تفسیر قاضی و دیگر اکابر، خبرز و آباده و سروات[۱] خبرز شهری ۵ کوچك است و هوای معتدل و آب روان دارد غلّه و میوه بسیار بود و آباده هم شهرکی کوچك است با قلعه استوار و هوای معتدل دارد و آبش از فیض رود کر است و در آنجا غلّه و انگور بسیار بود و مواضع بیشمار از توابع آنجاست حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار و پانصد دینار است، خبرك و قالی[۲] دیهی است بحدود مرغزار قالی میوه اندك دارد ۱۰ و غلّات فراوان، خرمه[۳] خرمه شهری خوش است و قلعهٔ محکم دارد هوایش معتدل است و آبش روان و میوه دارد و غلّه نیز دارد، رامجرد[۴] ناحیتی است بر کنار آب کر و بندی بر آن آب بسته بودند تا دیهها را آب میدادند چون خرابی بحال بند راه یافت آن ولایت مستأصل گشت اتابك جاولی آن بندرا عمارت کرد و آن ولایت باز معمور ۱۵ شد و قصبهٔ مابین شهرستان آن عملست حقوق دیوانیش بنجاه و دو هزار و پانصد دینار است، صاهك و هرات[۵] دو شهرك کوچك است و هوای معتدل دارند در صاهك معدن پولاد است حاصلش غلّه و میوه بود، قطره[۶] شهرکی است و هوای معتدل و آب روان دارد و غلّه و میوه درو باشد و معدن آهن است، قمشه[۷] در ما قبل آنرا از ۲۰ ملك عراق شمرده اند و سرحد عراق و فارس است و قولنجان قلعه گلین است و چند موضع توابع دارد و از اعمال قومشه است هوایش

(۱) Variants سرواه، سروار، سردار: سبزوار F. N. N. 173. مریر، جبریر، حریر Ist. 103 I. H. 182.
(۲) خبری، مبرك، خرك، جبرك، وفالی، حیدك F. N. N. 174, 300 خفرك
(۳) F. N. N. 257 خرامه
(۴) F. N. N. 214.
(۵) هراه Modern جاهك F. N. N. 181, 301.
(۶) F. N. N. 308 قطرو
(۷) قومشه

نزديك است بهواى اصفهان و آبش از قنوات و حاصلش غلّه و ميوه و
انگور بود طبع و خوى مردمش مانند اصفهان و در آنجا پيوسته رسم دو
هوائى بود، كامفيروز [1] ناحيتى است بـر كنار آب كر و در آن حدود
بيشه عظيم و در آن بيشه شير بسيار بود و سخت بقوّت باشند، كربال [1]
٥ عليا و سفلا هر دو از رود كر آب مخورند عليا از بند امير كه عضد
الدوله ديلى ساخت و سفلا از بند قصار كه اتابك جاولى تجديد عمارتش
كرد، كين و فاروق [2] دو شهر است و توابع بسيار دارد و هواى معتدل
و آب روان و غلّه و ميوه بسيار بود و در آن حدود نخچير بسيار است،
كورد و كلار كورد شهركى است و كلار ديهى بزرگ و ناحيتى با آن
١٠ ميرود و جمله غلّه بوم است و هواى سرد دارد، ماين شهركى است در
ميان كوهستان بر راه كوشك زرد و هوايش معتدل و بسردى مايل است
آب روان دارد و حاصلش غلّه و ميوه و مردم آنجا بيشتر دزد باشند و
آنجا مزار شيخ گل اندام است و در پاى گريوه ماين مزار امامزاده اسمعيل
ابن موسى كاظمست و آن شهرك قصبهٔ عمل رامجرد است، يزد خواست [3] و
١٥ ده گردو دو ده اند و چند ديه ديگر جون سروستان [4] و آباده و غير آن
از توابع آن و همه سردسير است و غلّه بوم و جز جوز هيچ ميوه ندارد،
ديه مورد و رادان دو ديه است بـه نزديك هرات [5] هواى سرد
دارد و مورد بسيار باشد و غلّه فراوان دارد و چند ديهى ديگر از توابع آن
است، كوره دارابجرد بداراب بن بهمن بن اسفنديار كيانى منسوب
٢٠ است و ولايتى كه اكنون شبانكاره ميخوانند و علىحده بابى در ذكرش
خواهد آمد اكثر از اين كوره بوده است آنچه از اين كوره از فارس

---

(1) F. N. N. 230. (2) F. N. N. 200, 300. (3) F. N. 21 ديه گوز.
F. N. N. 220. Variant يزدخاص (4) حورستان Ist. 103 سروستان F. N. N,
108 شولگستان (5) MS هوان and ارادان cf. Ist. 102, Muq. 457.

می‌شمارند یاد کنیم، جهرم شهری وسط است بهمن بن اسفندیار ساخت و
مواضع بسیار از توابع آنجاست هوای گرم دارد و در آن ولایت غلّه و
میوه و پنبه بود و آب روان و کاریز دارد و در آن حدود قلعهٔ محکم
است آنرا خورسه[1] خوانند، جویم ابی احمد از ولایت ایراهستان است
۵ و ولایت ایراهستان[2] از کورهٔ اردشیر خوره است و جومه آنرا کوره
رود خوانند گرمسیر است و آبش از کاریز و چاه بود حاصلش غلّه و
خرما بود و در آن ولایت قلعه ایست سمیران[3] خوانند اهل آنجا سلاح
ورز باشند پیاده رو و دزد و راه زن، فسا از اقلیم سیم است طولش از
جزایر خالدات فج نه و عرض از خطّ استوا لک در اوّل فسا بن طهمورث
۱۰ دیو بند ساخته بود خراب شد گشتاسف بن لهراسپ کیانی تجدید عمارتش
کرد و نبیره‌اش بهرام بن اسفندیار باتمام رسانید ساسان تمام کرد و در
اوّل مثلّث بود بعهد حجّاج بن یوسف ثقفی عاملش آزادمرد بفرمان او
آنرا از آن شکل بگردانید و تجدید عمارتش کرد چون از شبانکاریان
خرابی یافت اتابک جاولی باز معمور گردانید شهری سخت بزرگ بوده است
۱۵ و اعمال و نواحی بسیار دارد و هوایش گرمسیر است و آبش از قنوات
و هیچ آب روان ندارد و میوه گرمسیری و سردسیری نیز باشد از
نواحیش شقّ رودبار و میشکانات[4] گرمسیر است و غلّه بوم و دیگر
نواحی بسیار دارد که همه‌را ذکر کردن دراز کشد، کورهٔ شاپور خوره
این کوره بشاپور بن اردشیر بابکان مشهور است و در اوّل شهر بزرگش
۲۰ بشاور[5] بوده است و اکنون کازرون است، کازرون از اقلیم سیم است
طولش از جزایر خالدات فز و عرض از خطّ استوا کط یط در اصل سه
دیه بوده است نودر و دربست و راهبان[6] طهمورث دیوبند ساخته چون

(1) Variants خروشه ،خرشه (2) ایراهستان ،اتراهستان (3) شمیران (4) مسکانات cf., Ist. 109, note c, Muq. 422 میشانان ،بیشکانات (5) نشاور (6) راهنان ،رمبان ،راهبیان ،راهبان ،دوبست ،دربست ،دورد ،نورد

شاپور بن اردشیر بابکان بشاور بساخت آنرا از توابع بشاور کرد تا فیروز
ابن بهرام بن یزدگرد بن بهرام گور آنرا شهری گردانید و پسرش قباد
بر آن عمارت افزود شهری معظّم شد و چون در اصل سه دیه بوده
اکنون نیز عمارت متفرّق بود و درو کوشکهای محکم و معتبر که هریك
همسر قلعه باشد و هوایش گرمست و آبش از سه کاریز که بدان دیهها
منسوبست و اعتماد بر باران دارند و میوهاشان نارنج و ترنج و لیمو و
انواع میوهـای گرمسیری باشد و درو نوعی خرماست آنرا جیلان[1]
خوانند مثلش در جهان نیست و آنجا پنبه بسیار بود و قماش کرباسین
از کازرون بهمه اطراف برند و سخت بسیار بود و اندکی کتان نیز باشد
و قماش آنجا اگرچه بآب کاریز راهبان شویند طراوت نپذیرد و مردم
آنجا شافعی مذهب اند و در آنجا مزار شیخ ابو اسحق بن ابراهیم بن شهریار
کازرونی رحمه الله است و آن حریمی شدع است و دیگر مزارات اکابر
بسیار است که ذکرشان تطویلی دارد و نواحی بسیار از توابع کازرون
است، بشاور[2] از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فو به و
عرض از خط استوا لك طهمورث دیوبند ساخت و دین دلا[3] خواند
اسکندر رومی بوقت فتح فارس آنرا بکلّی خراب گردانید شاپور بن
اردشیر بابکان از نو عمارت کرد و بشاپور خواند بنام خود اصل آن بناء
شاپور است و بمرور ایّام از ادغام حروف بشاور شـد هوایش گرمسیر
است و شمالش بسته و بدین سبب متعفّن است و آبش از رود بزرگ
که بدین شهر بساز خوانند حاصلش غلّه و برنج و خرما و ترنج و نارنج
و لیمو و انواع میوهای خوب گرمسیری بود و آنجا قیمتی زیادت ندارد
و آبنه و روناسرا از خوردن آن باز ندارند و مشمومات چون نیلوفر و
بنفشه و یاسمین و نرگس بسیار بود و ابریشم نیز خیزد و مردم آنجا شافعی
مذهب اند و بر ظاهر بشاور شکل مردی سیاداست بهیکل بزرگتر از مردی

(1) Variants عیلان، خلان، خسلان (2) Throughout تشاور and تبشابور (3) دین دار

بعضی گویند طلسی است و برخی گویند که مردی بوده که خدای تعالی اورا سنگ گردانید شاهان آن ولایت آنرا معزّز و مکرّم دارند و بزیارتش روند و درو روغن مالند، انبوران و باشت قوطا[۱] انبوران شهرکی است بحدود نوبجان و از آنجا چندی از اهل فضل خاسته اند هوایش معتدل ۵ است و آب روان دارد باشت قوطا ناحیتی است که در کوهستان و سردسیر است حاصلش غلّه و اندک میوه دارد، بلاد شاپور[۲]: ناحیتی چند است ما بین فارس و خوزستان و هوایش معتدل بگرمی مایل و آب روان بسیار دارد و اکثر خراب است، تیر مردان و جویکان[۳] دو ناحیت است و دیههای بزرگ دارد و در میان شکستهها و شیب و ۱۰ بالای خاکیست و هوایش سردسیر است باعتدال مایل و درو درختستان و انواع میوهاست وخصوص جوز که بسیار باشد و اکثر غلّه ایشان دیمی باشد و اندکی آبی و در آن ولایت نخچیر نیکو باشد و مردم آنجا سلاح ورز باشند و دزد و شبرو چنانکه در یکشب قریب بیست فرسنگ راه بروند، جبل جیلویه[۴] ولایات بسیار است و کهستان و نواحی فراوان ۱۵ دارد با لرستان پیوسته است و هوایش سردسیر است و آبش بسیار بود و درختان بیشمار و میوهٔ بسیار دارد و شکارگاههاے نیکو دارد و مردم آنجا شافعی مذهب و سنّی اند، جره[۵] شهرکی کوچك است در تلتّظ گره خوانند در زیر شیراز است و بعد امیر که از عمارات عالیهٔ جهان است در بالای شیراز در این معنی گفته اند بیت

۲۰ از خطّهٔ شیراز کشایش مطلب ٭ کز زیر گره دارد وز بالا بند

هوایش گرمسیر است و آبش از رودی که بدان شهر منسوب است حاصلش غلّه و خرما بود و مردم آنجا بیشتر سلاح ورز باشند و موضع

(۱) Variant ماشت قوطا F. N. N. 271. Ist. 110. (۲) F. N. N. 266. Muq. 422. Ist. 113. (۳) Variant خویکان Ist. 110. F. N. N. 303, 304. (۴) F. N. N. 262. (۵) Modern اشغابقان F. N. N. 185.

چند از توابع آنجاست، گنبد ملغان[1] شهرکی کوچك است و ناحیتی پول بولوست[2] و هوایش گرم است و آب روان دارد حاصلش غلّه و میوه و مشمومات بود و در آنجا قلعهٔ حصین است، خشت و کمارج[3] دو شهرند در میان کوهستان گرمسیر است و آب روان دارند و جز درخت خرما هیچ میوهٔ دیگر نبود غلّه اش هم دیمی و هم آبی باشد و مردم آنجا سلاح ورز باشند و دزدی و راهزنی کنند، خلاّر[4] دیهی بزرگ است و چشمهٔ کوچك دارد و سنگ آسیا از اکثر ولایات فارس از آنجا برند و ایشانرا غیر از آن حاصلی نیست عجب آنکه ایشان از کم آبی آسیا ندارند و بجهت آرد کردن بدیگر مواضع روند، خمایجان و دیه علی[5] دو ناحیت است و هوای سردسیر دارد و درخت جوز و انار نیز باشد و از آنجا عسل نیز فراوان خیزد و نخجیرگاه است و مردم آنجا سلاح ورز باشند و بعضی مکّاری، سیسخت[6] ناحیت سردسیر است و درخت و آبهای روان دارد حاصلش غلّه و اندکی میوه باشد، جرام و بازرنك[7] دو ناحیت است میان زیز[8]، سرحدّ لرستان و هوایش بغایت سردسیر است و آبش از آن کوهها اندر وقت از برف خالی نبود و راههای سخت و دشخوار بود و آب روانش بسیار است و نخجیرش نیکو باشد و مردم آنجا بیشتر شکاری باشند، غندجان در تلفّظ دشت بارین[9] گویند شهری کوچك است و گرمسیر و یك چشمهٔ کوچك دارد و آب چاهش شور باشد و غلّهٔ آنجا دیمی باشد و مردم آنجا بیشتر کفشگر و جولاه باشند و از آنجا اهل فضل خاسته‌اند، نوبنجان و شعب بوان[10]

(۱) Variant جند بلغان (۲) پول لوبو (۳) F. N. N. 195. (٤) F. N. N. 191.
(۵) دیه علا F. N. N. 173. Ist. 111. (٦) سایحت، سلعت، سیهقحت، سیبخت، سیحث، تیل سحت.
(۷) حرم و بازونك Ist. 112. صرام Cf. Yaq. II, 45. (۸) رود، وبر، وریز
(۹) تاری or دشت باری Modern جیله F. N. N. 195.
(۱۰) F. N. N. 203.

نوبنجان در تلفّظ نوبندگان است از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات
فو به و عرض از خطّ استوا لد شاپور بن اردشیر بابکان ساخت شهری
بزرگ بوده است و در ایّام فترت ابو سعد کازرونی آنرا چنان خراب
گردانید که مأوای دد و دام شد اتابك جاولی آنرا با حال عمارت آورد هوایش
۰ گرمسیر است و از همه نوع درو میوه‌ها و مشمومات باشد اهل آنجا میّز
و بصلاح نزدیك باشند آبش از کوههائی که در حدود آن است و شعب
بوان از مشاهیر متنزّهات جهان است درهٔ ایست در میان دو کوه طولش
سه فرسنگ و نیم در عرض یك فرسنگ و نیم همه درختستان است
بانواع میوه‌هـا و هوائی در غایت خوشی و اعتدال و در آنجـا دیههای
۱۰ فراوان و در میان دره رودی بزرگ روان است و بر هر دو طرف سر
آن کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود و درین عرصهٔ مذکور قطعا از
کثرت درختستان آفتاب بر زمین نتابد و چشمه سارهای بسیار و آبهاش
زلالست و حکما گفته‌اند که من محاسن الدنیا اربعة غوطة دمشق و سغد
سمرقند و شعب بوان و مرج شیدان و از این چهار موضع دو موضع
۱۵ شعب بوان و مرج شیدان از حساب ملك فارس است و نوبنجانرا دیگر
نواحی و توابع است هم سهلی وهم جبلی و قلعهٔ سفید در سر یك فرسنگ
آن شهر است و در ولایات نوبنجان نخچیر بی اندازه بود، کورهٔ قباد خوره
بقباد بن فیروز پدر انوشروان عادل منسوب است و در این کوره سـه
شهر است، ارّجان در تلفّظ ارغان میخواننـد از اقلیم سیم است طولش از
۲۰ جزایر خالدات فو ك و عرض از خطّ استوا لد به قباد بن فیروز ساسانی
ساخت در اوّل شهـری بزرگ بوده است بـا توابع و نواحی بروزگار
استیلای ملاحده لعنهم الله خرابی تمام بحال ایشان راه یافت هوایش گرمسیر
عظیم است و آبش از رود طاب که در میان آن ولایت میگذرد و بر
۲۴ آن آب پولی ساخته اند آنرا پول ثکان[1] خوانند و آن زمین‌را ربعی

(1) Variants بگان ،مکان

نیکوست و از همه نوع میوه‌هـا باشد و خرمای بسیار بود و آنجا انـار
ملیسی[1] سخت نیکو باشد و مشمومات خوب بود و در آن حدود قلاعی
است چون قلعهٔ طیغور[2] و دز کلات و خرابی آن شهر از ساکنان آن
قلعه‌ها بوده است و مردم ارّجان بیشتر مصلح وبخویشتن مشغول باشند
۵ بوستانك بر سرحدّ فارس و خوزستان است و از اکابـر شیخ ابو الحسن
شیرازی مشهور به پرسه دار بارّجان آسوده است، ریصهر[3] پارسیان آنرا
ریشهر خوانند و بر بیان[4] معروف است لهراسب کیانی ساخت و شاپور
بن اردشیر بابکان تجدید عمارتش کرد شهری وسط است بر کنار دریای
فارس و هوائی بغایت گرم و متعفّن دارد و بتابستان اهل آنجا آرد[5] حبّ
۱۰ البلوط بندند والّا از کثرت عرق مجروح گردند حاصلش خرما و کتّان
ریشهری بود و اکثر مردم آنجا تجارت دریا کنند و در ایشان هیچ مردم
فضول نبود بلکه زبون دیگران باشد و از آنجا بد؛ کلات یك فرسنگ است
و بتابستان بیشتر مردم آنجا بقلعه‌ها روند از بهرخوشی هوا خبس و فرزك[6] و
هندیجان این نواحی میان ارّجان و دیگر اعمال فارس است و خبس بازگاه
۱۵ است و این ولایات در آب وهوا مانند ارّجان است، جنابا جنابا بن
طهمورث دیوبند ساخت پارسیان آنرا گنبه[7] خوانند یعنی آب گنده و
موضعی‌را که چنین نامی باشد بشرحی دیگر محتاج نبود و چهار دیه از اعمال
۱۸ آنجاست و شهری است بر کنار دریـا، جلادجان و[8] نیو و دیر از اعمال

ریصهر ، ریصمر (۳)   طنبور ،طینور ،طیفور ،طارنور (۲)   میلی (1) Variant
بلوط ،جفت بلوط ،اهین ،اشین ،آبشی (۵)   برنبان ،بونبان ،برنیان ،بربیان (۴)
اهل آنجا کتان پوشند B. M. MS. Or. 16737, has for this passage ،آس درخت
هوا آن گرمسیری است بغایت چنانك آنجا بتابستان خصبه در F. N. (f. 78a) is: .و الّا از کثرت گرما بدن ایشان مجروح گردد The corresponding passage in the
جفت بلوط گیرند و اگرنه ریش شود از عظیمی کی عرق وا گرمی در آن کار کند و
،فرزیل ،خبس ،جیس ،حبس ،چنس (٦)   پراهنها بر تن ایشان بیفزاید و دراز گردد
هودوین ،هودی ،هوردین ،خلادخان ،جلاجان (۸)   گنداب ،گنفه (۷)   فرزیل

ارّجان است و بآب و هوا و محصول مانند آن و بتکرار محتاج نیست و موضعی چند از اعمال آنجاست، مهروبان[1] پارسی ماهی رویان خوانند شهری است در کنار دریا چنانکه موج دریا بکنارش میزند و چند موضع دیگر از توابع آن است هوائی گرم و متعفّن دارد امّا مشرعه دریاست چنانکه هر که از راه فارس براه خوزستان بدریا رود و آنکه از بصره و خوزستان بدریا رود عبورشان بر آنجا بود و آنجا جز خرما میوهٔ دیگر نبود حاصلش اکثر از کشتیها باشد و آنجا گوسفند کمتر است امّا بز بسیار است مؤلّف فارس نامه گوید که از یك بز هشتاد رطل شیر دوشیده اند وهم بذر کتّان آنجا بسیار است و بدیگر ولایات نیز میبرند،[2] سینیز شهرکی بر کنار دریا و حصارکی دارد و درخت خرما بود و هوایش گرم و متعفّن است و حاصلش کتّان و روغن چراغ باشد امّا کتّانش‌را داشتی نباشد و اهل آنجا سلیم و زبون باشند،

و در این پنج کورهٔ مذکوره قلاع و مرغزارها بسیار است آنچه معتبر است یاد کنیم، قلاع اکنون شانزده قلعهٔ معروف و مشهور است و در زمان ما قبل هفتاد و چند قلعه در ملك فارس بود چون فارسیان با سلاجقه نا فرمانی کردند و سلاجقه اتابك جاولی‌را بفتح آن دیار فرستادند و او بقهر و جبر اکثر قلاع آنجا خراب کرد و بعضی که بطاوعت در آمدند بر قرار بگذاشت و نگهبانان نشاند اکنون از آن قلاع آنچه مشهور است این است، قلعهٔ اسفید دز در فارس نامه آمده که آن قلعه در قدیم آبادان بوده است و از قدمت بانی آن معلوم نشد و سالهای دراز خراب مانده و در اوایل عهد سلاجقه ابو نصر تیرمردانی آنرا با

(١) Variants ماهی‌روان ،مهرویان (٢) In F. N. (f. 70a) the passage runs: و گوسفندان آنجا بیشتر بز باشند و بزغاله پرورند و همچنانك ببصره و میگویند بزغاله تا هشتاد رطل و صد رطل برسد و بیشتر نیز و بزر و کتّان بسیار باشد چنانك بهمه جای برند

حال عمارت آورد و آن قلعه بر کوهی است که دورش بیست فرسنگ است
و با هیچ کوه پیوسته نیست و جز یك راه ندارد و بر سرکوه زمین نرم
و هموار وچشمههای آب خوش و باغات و میوه و اندکی زراعت دارد
و در آن زمین چاه بسیار فرو برود و آب خوش دهد و هوائی معتدل
۵ دارد و در زیر قلعه دزکی است آنرا تشناك[1] خوانند و حصاری محکم
دارد و پیرامن آن کوه میدان فراخ و نخجیر گاهی نیکوست و عیب آن
قلعه جز آن نیست که بمردم بسیار نگاه باید داشت و چون پادشاه مستقیم
الدّوله قصد آن کند تسلیم اولی باشد،[2] قلعهٔ اصطخر در فارس نامه گوید
در آن ملك هیچ قلعه از آن قدیمتر نیست و هر استحکامی که جهت قلاع
۱۰ ممکن بود در انجا کرده اند در قدیم آنرا سه گنبدان خواندهاند زیرا قلاع
شکسته و شکوان[3] در ما حول آن است و بر آن قلعهٔ دره شکل زمینی
عمیق بود که آب باران در او رفتی و از یك طرفش بصحرا افتادی عضد
الدّوله بر آن طرف بندی بست و آن زمین‌را بساروج و سنگ و گچ
حوضی ساخت که بهفده پایهٔ نردبان درو روند و بکرباس و قیر و موم
۱۵ ساروج‌را چنان محکم گردانید که قطعا آب نمی تراوید وچندان آب درو جمع
میشود که اگر هزار مرد یك سال از آن بکار برند یك پایه فرو ننشیند
و آن حوض‌را ستونها در میان ساخته اند و مسقّف گردانیده تا از تغییر
هوا آب سالم ماند و بیرون از این مصانع دیگر دارد و هوای آن قلعه
معتدل است و عیب این قلعه آنکه حصار بلیغ نه توان داد، قلعهٔ اصطخر
۲۰ یار قلعهٔ محکم است و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند که در استحکام
مانند اصطخر است هوای خوش و مصنعه دارد و برو چشمهٔ زاینده نیز

(1) Variants اشناك, اساك, اشاك, اسناك, تشکنان (2) In the F. N. (f. 87a) the passage runs thus, but the sense is not clear: امّا عیب این قلعه آنست کی بمردم بسیار نگاه توان داشت و چون پادشاه مستقیم قصد انجا کند مردم بومی باشند کی آنرا بدزدند (3) سکوان، شکون، سکبوان، ستکوان

هست، قلعهٔ آباده در استواری کمتر از دیگر قلاع است و در مساحت کوچکتر و هوائی معتدل دارد و آبش از مصنعه است و مجال جنگ دارد، دز ابرج کوهی است بالای ابرج که یك نیمهاش استحکام دارد ویك نیمه نه و برین نیمه ابرج جنگ توان کرد و بر آن کوه آب روان است که بدیه میرود، قلعهٔ تیر(۱) بر سه فرسنگی شیراز است بطرف جنوب مایل بشرق بر کوهی است که با هیچ کوه پیوسته نیست و بسر آنجا چشمهٔ مختصری است و در پای آن قلعه چشمهٔ دیگر هست و در حوالی آن قلعه یکروزه راه آبادانی و علف چهار پای نیست و بدین سبب آنرا محصور نمیتوان کرد و اکنون در دست امیر جلال الدین طیب شاه است و اصل او ۱۰ ترکان است و هوایش بگرمی مایل است، قلعهٔ تیر خدای این قلعه بخیر(۲) است بر کوهی در غایت بلندی و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند هوایش سرد است باعتدال مایل و آبش از مصانع است، قلعهٔ خورشه(۳) بر پنجفرسنگی جهرم بر کوهی بلند نهاده است هوایش معتدل است بگرمی مایل خورشه نامی [مرد] که از قبل برادر حجّاج بن یوسف عامل جهرم ۱۵ بود [و آن] ساخت و باعتماد آن حصن و مالی که داشت بر ولی نعمت خود عاصی شد و بدین سبب جایز نداشته اند که هیچ عامل صاحب قلعهٔ بود جهت آنکه غرور زیادتی مال با غرور حصن قلعه یار شود اکثر آنکه دماغ را بفساد آورد و بعصیان انجامد، قلعهٔ خرمه قلعهٔ محکم است و در میان آبادانی و هوائی معتدل دارد و آبش از مصانع، قلعهٔ خوادان(۴) قلعهٔ ۲۰ محکم است بولایت فسا هوایش معتدل است بگرمی مایل وآبش از مصانع، قلعهٔ خوار(۵) قلعهٔ حصاری است و هوایش سرد است و آبش از چاه،

(۱) Variant تیر، تیژ، پیر، تـیـر، پیر (۲) بخیر، and so J. N. but see above under Khabr, p. ۱۱٦. (۳) خرشه، جوشر، خرشد (۴) خوابدان، حراران cf. Muq. 453. (۵) قلات خار F. N. N. 174.

قلعهٔ دم زوان[1] بحدود غندیجان جائی محکم است و هوایش گرمسیر است و آبش از مصانع، قلعهٔ سهاره[2] بر کوهی عظیم است بچهار فرسنگی فیروز آباد آنرا مسعودیان ساخته اند هوائی خوش و آبی سرد دارد و درو غلّهٔ بسیار توان نهاد و بجنگ نتوان ستد، قلعهٔ سمیران[3] جائی استوار است و بجوم ۵ ابو احمد است هوایش گرم است و آبش از مصانع، قلعهٔ کارزین در استواری کمتر از دیگر قلاع است و گرمسیر سخت و بسر کار آب تکان نهاده واز آن آب بُریده بسر این قلعه برده اند، قلعهٔ گنبد ملغان بحدود ارّجان از محکمی بیك مرد نگاه توان داشت هوایش معتدل است و آبش از مصانع و غلّه در آنجا چند سال از آفت ایمن بود،

۱۰ و بیرون ازین قلاع ولایات ابراهستان هر دیهرا حصاری است که هر یك قلعهٔ محکم است بعضی بر سر کوه سنگ و بعضی بر پشتهای خاك و بعضی بر زمین و هوای همه گرمسیر است، مرغزارهـا در ملك فارس مرغزار بسیار است آنچه بزرگتر است و مشهورتر یاد کنیم، مرغزار آورد اکنون بکوشك[4] زرد معروف است علفزاری خوب و طویل و عریض ۱۵ است و چشمه‌های بسیار دارد و هوایش سرد است و علفش در غایت سازکاری و از دیههای بزرگ در آن حوالی دیه بجه و طیرخان[5] و غیره است طول این مرغزار ده فرسنگ است در عرض پنج فرسنگ، مرغزار دشت رون[6] علفزاری نیکوست و آب روان و چشمه‌های فراوان دارد و هوایش سرد است و اندکی از مرغزار آورد کمتر است و رباط صلاح ۲۰ الدّین و قول شهریار در این صحراست و آن علف نیز بـا چهارپـا سازکار است طول این علفزار هفت فرسنگ در عرض پنج فرسنگ است،

---

(1) Variants روم روان، دم دران، رم دوان، دمروران (2) شهاره، مهاده،
ساره F.N.N. 834 سهادت، شهاده (3) کاشیران، شمیران (4) کوشك
ذر و مندی‌ر و دنبه‌لی (5) طرجان، طهرجان، طهوان، طیرخان: cf. Yaq. I.
197, 908. (6) دون، دوان

مرغزار دشت ارژن در کنار بحیره است که در آن صحراست و درآن حدود بیشهٔ ایست و درو شیران شرزه باشند وحکایت امیر المومنین علی عَمَ و سلمان فارسی و قصّهٔ دشت ارژن مشهور است از این دشت ارژن است طول این مرغزار دو فرسنگ در عرض یك فرسنگ، مرغزار سیکان[۱] ۵ در میان شیراز و کوار است و در میانش آبی استاده و در این حدود بیشهٔ ایست و جای شیران طول این مرغزار پنج فرسنگ و عرض سه فرسنگ، مرغزار بهمن[۲] بحدود جویم ابو احمد است یك فرسنگ در یك فرسنگ طول و عرض دارد، مرغزار بید و مشکان[۳] ناحیت اِسپرا است[۴] و سردسیر است طولش هفت فرسنگ در عرض سه فرسنگ و ۱۰ علفزار عظیم دارد، مرغزار بیضا بر سه فرسنگ بیضاست و علف نیکو و سازکار دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ مرغزار است و چشمسار نیکو، مرغزار شیدان[۵] علفزاری در غایت خوشی است چنانکه مانندش کم جائی بود و پیرامنش همه ولایت معمور است و درو چشمه‌های بسیار است و آبهای روان و بوقت آب خیز میانش بحیره شود و بهنگام گرما خشك گردد و ۱۵ این مرغزار ده فرسنگ در ده فرسنگ است و علفاو سازکار است و حکما در باب خوشی آن موضع و غوطهٔ دمشق و سُغد سمرقند و شعب بوان گفته اند پیشتر یاد کرده شد، مرغزار قالی[۶] بسر کنار آب پرواب افتاده است و جائی خرّم امّا گیاهش بزمستان چهار پایانرا موافق بود و بتابستان زیان دارد طولش سه فرسنگ در عرض یك فرسنگ، مرغزار ۲۰ کالان[۷] بجوار گور مادر سلیمان عَمَ است طولش چهار فرسنگ امّا عرض کم دارد و قبر مادر سلیمان از سنگ کرده اند خانه چهار سو است در فارس

---

(۱) Variants ارشکان ، شکان ، اوشکان ، سکان (۲) مهمن ، بهمن ، جن

(۳) بیدوشکان ، بندوشکان ، سکان بیدون Cf. J. N. 272. F. N. N. 245. Ist. 121, I. H. 192. Yaq. II 141, IV, 543.

(۴) تستر ، لسیرا (۵) ارشیدان ، رشیدان ، شدان (۶) فول ، فالی (۷) کلالان ، لالان

نامه آمده که کس در آن خانه نتوان نگرید از خوف کور شدن امّا ندیدیم
که کسی آزمون کرده باشد، مرغزار کامفیروز مرغزار تازه تازه است بر
کنار رود کر و بیشه و معدن شیر است و علفش بغایت نیکوست امّا از بیم
شیر آنجا چهارپا کم برنـد، مرغزار کین و برواب و خواست جان[1] از
۵ مرغزارهای معروف نیست امّا گیاهش با چهارپایان سازکار بود و بهتر از
دیگر جایها، مرغزار نرگس بجوار کازرون و جره بحدود خان آزاد مرد[2]
طولش سه فرسنگ در عرض دو فرسنگ و گیاه این مرغزار همه نرگس
خود روست چنانکه تمامت صحرا فرو گرفته است و شهرتی عظیم دارد و
از کثرت بوی نرگس در آن مرغزار سر خوش شوند و دل تفریح یابد و
۱۰ بیرون از این مرغزارهای کوچك متفرّقه بسیار است ذکرش تطویل دارد،
البحر جزایری که از حدّ سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملك
فارس شمرده اند و بزرگترین آن بکثرت مردم و نعمت جزایر قیس[3] و
بحرین است و حکّام قیس در ایّام سالف اکثر ولایات ایران بخصیص تمام
ملك فارس‌را از توابع قیس شمرده اند و قیس‌را دولت خانه خوانده اند
۱۵ حقوق دیوانی آنجا هم اکنون بر دفتر چهارصد و نود و یك هزار و سیصد
دینار است و جزایری که ذکر میرود همه از توابع دولت خانه قیس است،
قیس از اقلیم دوم است طولش از جزایـر خالدات فج و عرض از خطّ
استوا که به و آن جزیرهٔ ایست بر چهار فرسنگ بساحل هزو و آن جزیره
چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است و برو شهر قیس است و بـر آن
۲۰ جزیره زرع و نخل است و در آنجا غوص مروارید است هوایش بغایت
گرم است و آبش از باران که در مصانع جمع شود و در فارس نامـه
قیس‌را از کورهٔ اردشیر خوره شمرده است، بحرین از اقلیم دوم طولش از

(1) Variants حاسد، خوان، حواست خان، برداب (2) خاك زاد مرد
(3) Variant throughout قیش

جزایر خالدات فج و عرض از خطّ استوا لەیه و آن جزیرهٔ ایست در
میان دو بحر بدین سبب آنرا بحرین خوانند که ده فرسنگ در پنج فرسنگ
و بر آن جزیره آب روان و باغستان و دیهها است و شهرستان آنرا هجر
گفته اند اردشیر بابکان ساخت و در زمان سابق آنرا با لحسا و قطیف[١]
٥ و خط و ازر و الاره و قروق و بینونه و سابون و دارین و غابه از
ملك عرب شمرده اند اکنون جزیرهٔ بحرین داخل فارس است و از ملك
ایران لیکن در این کتاب در صورت طول و عرض ایران که در ما
قبل یاد کرده شد خارج ایران افتاده است و جزایر قطیف و لحسا و
دیگرها اکثر اوقات مطاوعت حکّام بحرین نمیمایند از میوههای بحرین خرما
١٠ بیشتر است و از آنجا به بسیار ولایات برند و عرب در جهل مثل زدن
گفته اند اهدی کمستبضع التمر الی هجر و حامل الوشی ابرادا الی الیمن[٢]
هوای بحرین بغایت گرم است و آبش از عیون و قنوات و مردم آنجا
بعضی مسلمان و پاك دین و پاك اعتقاد باشند و بعضی در دزدی غلوّ
تام نمایند و غلبه تام در بحر بر کشتیهای تجّار زنند و مال برند در مسالك
١٥ الممالك گوید[٣] که هر که در بحرین مقام کند سپرزش بزرگ شود چنانکه
شاعر گفته شعر

و من یسکن البحرین یعظم طحاله ٭ و یحسد بما فی بطنه وهو جایع

ابرون[٤] جزیرهٔ ایست یك فرسنگ در یك فرسنگ و درو زرع و نخل
است و در فارس نامه آنرا از کورهٔ اردشیر خوره گرفته اند، ابرکافان[٥]
٢٠ جزیره است هشت فرسنگ در سه فرسنگ مردم آنجا بیشتر شریر و دزد
باشند، خارك جزیرهٔ ایست فرسنگی در فرسنگی و در آنجا زرع و نخل

---

(١) MS always قدیف (٢) Cf. E. W. Freytag *Arabum Proverbia* II, 350. Nº. 100. (٣) I. K. 171. (٤) Variant افرونه ابرون (٥) انرو کامانان، ابرکامانان، انوکافان، ابوکافانان، برکافان، ابرکاخان، انوغاك، ابرکن، Yaq. II. 72 کاوان

..ت و میوه و غلّه نیکو بود و غوص مروارید آنجا بهتر و بیشتر از جزایر
دیگر است و غلبه غوص آنجا است و ازو تا ساحل فرسنگی است و آنرا
از کورهٔ قباد خوره شمرده اند،

باب سیزدهم در بیان خطّهٔ شبانکاره،

۵ و آن شش موضع است و گرمسیر و از اقلیم سیم حدودش با ولایات
فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته است حقوق دیوانیش در عهد
سلاجقه بالای دویست تومان این زمان بوده است و در این زمان بیست
و شش تومان و ششهزار و صد دینار است و دار الملك آنجا قلعهٔ ایگ[1]
و قصبهٔ زرکان است و هر دو متّصل بهم اند،

۱۰ ایگ و زرکان قلعهٔ ایگ بروزگار ما قبل دیهی بوده است حسویه
در عهد سلاجقه آنرا شهری گردانید و بر روی کوهی افتاده است و قلعه
صفت است و برو آب روان است بهنگام محاصره اگر خصم منبع آن آب
بداند و ممرّش از قلعه بگرداند زود مستخلص شود و زرکان[2] قصبهٔ
ایست در زیر آن قلعه هوایش باعتدال نزدیك بود امّا آبش نا گوارنده
۱۵ است و درو غلّه و پنبه و میوه و خرما بسیار نیکو باشد، اصطهانان[3]
شهرکی پر درخت است هوائی معتدل دارد و درو از همه نوع میوه بود
و آب روان بسیار دارد و در آن حدود قلعهٔ محکم است بوقت نزاع
سلاجقه با شبانکاریان اتابك جاولی آنرا خراب کرد و بعد از آن معمور
کردند، برك و تارم[4] دو شهرك اند و برك بزرگتر است و قلعهٔ محکم دارد
۲۰ و بسر حدّ کرمان است حاصلش غلّه و خرما فراوان بود، خیره[5] و نیریز
دو شهرك اند و قلعهٔ نیز دارند و آنجا کشمش بسیار بود وهوایش بگرمی
مایل است و مبشکانات[6] ناحیتی معمور است از توابع نیریز و در آب

(۱) Variant اویگ F. N. N. 178. (۲) دراکوه F. N. N. 238. (۳) اصطهبانات F. N. N. 175. (۴) پرك ،فرگ و طارم (۵) مهره ، خیره F. N. N. 178, 199, 305.
(۶) پسکانات Yaq. IV. 304 Ist. 109 note c. Muq. 422. Mishkan F N. N. 308.

وهوا و حاصل مانند آن، دارابگرد از اقلیم سیم است داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت شهری مدوّر بوده است چنانکه به پرکار کشند و حصاری محکم در میان شهر بوده و خندق عمیق داشته اکنون خراب است هوایش گرمسیر است غلّه و میوه و خرما درو نیك آید و در آن حدود کوهی است ۵ بهفت رنگ نمك دارد نواحی حشو ودارکان[۱] و مص و رستاق از توابع آنجاست و درو دیههای معتبر و در آن حدود تنگی است سخت محکم آنرا تنگ رنبه[۲] خوانند و درو قلعهٔ استوار است و هوای خوش دارد و آبش از عیون و مصانع است در زمان ما قبل هر که حاکم دارابگرد بودی بر آن قلعه نشستی و در ایّام سلف ابراهیم بن ماران بر آن قلعه مستولی شد ۱۰ کرمانیان غلبه کردند و قلعه‌را از دستش بیرون آوردند و در آن حدود مرغزاریست سه فرسنگ در طول و یك فرسنگ در عرض، کرم و رونیز[۳] دو شهرکی اند در راه فسا هوایش معتدل است یکری مایل و آب روان دارد لار ولایتی است نزدیك کنار دریا و مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و سفر بحر و بسر کنند و حاصلش غلّه و پنبه و اندکی خرما ۱۵ باشد و اعتماد کلّی بباران دارند و مردم او مسلمان باشند،

باب چهاردهم در تعیین ولایات کرمان و مکران و هرموز،

و آن یازده شهر است حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه هشت صد و هشتاد هزار دینار بوده است و اکنون شصت و هفت تومان و ششهزار و پانصد دینار است، کرمان بکری منسوب است که هفتواد داشته و حکایت ۲۰ آن مشهور است پانزده شهرست و اکثر هوای معتدل دارد حدودش تا مکران و مفازه که در آن حدود است و تا شبانکاره و عراق عجم و مفازه که ما بین کرمان و قهستان است و دار الملکش شهر گواشیر، گواشیر از اقلیم ۲۲ سیم است طولش از جزایر خالدات صب لب و عرض از خطّ استوا کط نه

(۱) Variants حـود ,و ارکان (۲) ربه ,زبنه cf. F. N. N. 334. (۳) روبنز, روبند Cf. F. N. N. 237, 238. Ist. 107. I. H. 183.

در تاریخ کرمان(۱) آمده است که گشتاسف آنجا آتش خانه ساخته بود پس اردشیر بابکان قلعهٔ شهر ساخت و بردشیر خواند طالع عمارتش برج میزان و بهرام بن شاپور ذو الاکتاف بر آن عمارات افزود و در کتاب سمط العلی آمده است که حجّاج بن یوسف غضبان بن القبشعری‌را بفتح آن ٥ ولایت فرستاده بود او بحجّاج نوشته بود(۲) ماؤها وشل وثمرها دقل ولصّها بطل إن قلّ الجیوش بها ضاعوا و ان کثرت جاعوا او آن سپاه‌را باز خواند و در عهد عمر عبد العزیز بردست صنوان فتح شد و بفرمان عمر عبد العزیز درو مسجد جامع عتیق ساختند و امیر علی الیاس درو باغ شیرجانی ساخت که اکنون آن نیز عمارتست و قلعهٔ کوه هم او ساخت و ١٠ جامع تبریزی(۳) تورانشاه سلجوقی ساخت و در گواشیر از مزار اکابر اولیا شاه شجاع کرمانی است بم از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صب و عرض از خطّ استوا لح‌ك گویند که کرم هفتواد در آنجا بترکید(۴) بدان سبب آنرا بم خوانند قلعهٔ حصین دارد و هوایش از جیرفت خوشتر است و بگرمی مایل است، جیرفت از اقلیم سیم است طولش از ١٥ جزایر خالدات صح و عرض از خطّ استوا کرن در تاریخ کرمان آمده است بوقت آنکه عبد الله عمر عبد العزیز رضی الله عنهما فتح کرمان میکرد آن موضع بیشه بود و در او سباع ضارّی بود لشکر اسلام آنرا پاك کردند و دیهها ساختند و هر یك بنام بانیش موسوم گردانیدند هوایش گرمست و آبش از دیو رود درو نخلستان بسیار بود و خرما ارزان بود، خبیص از اقلیم ٢٠ سیم است طولش از جزایر خالدات صح و عرض از خطّ استوا لا هوائش گرم است و آبش از رود درو نخل بسیار است، ریغان(۵) در تاریخ کرمان آمده که بهمن بن اسفندیار ساخت هوایش گرمست حاصلش غلّه ٢٢ و جرما باشد، سیرجان از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات مرك

(۱) Cf. H. Kh. N°. 7253. (۲) Cf. Mas. V. 341. (۳) Variants نزدی ، بردی ، بربرپ (۴) نیز کند ، مقبر کند (۵) ریقان

و عرض از خطّ استوا کط ل هوایش بگرمی مایل است و درو قلعهٔ محکم
است و حاصلش غلّه و پنبه و خرما بود، شهر بابك بابك که جدّ مادری
اردشیر بابکان بوده ساخته است از اقلیم سیم است حاصلش غلّه و پنبه و
خرما باشد، نرماشیر[1] از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صد ك
٥ و عرض از خطّ استوا کط در تاریخ کرمان آمده است که اردشیر بابکان
ساخت، مکران ولایتی وسیع است و خارج ملك ایران و شرحش در آخر
خواهد آمد امّا چون خراج بایران میدهد و داخل عمل کرمان است
باین قدر ذکرش در اینجا کردن درخور بود، هرموز[2] از اقلیم دوم است
طولش از جزایر خالدات صب و عرض از خطّ استوا له بسر ساحل بحر
١٠ فارس افتاده است و بغایت گرمسیر اردشیر ساخته بود و اکنون از خوف
حرامی ملك قطب الدین[3] آنرا بگذاشت و در بحر بجزیرهٔ جرون شهر
ساخت از هرموز کهنه تا آنجا یك فرسنگ است و در هرموز نخل و
نیشکر بسیار است حقوق دیوانیش که بر سبیل خراج بایران میدهند و
داخل کرمان است شش تومان است،

١٥ باب پانزدهم در ذکر بقاع مفازه مابین کرمان و سیستان،

آغاز این مفازه از ولایت قزوین از دیه سومیقان که مغول آنرا آق
خواجه خوانند تا کنار دریا عمان بحدّ هرموز میرسد و چندانکه میرود
عرضش فراختر طرف جنوبش از ولایات ساوه و قم و کاشان و زواره و
نایین و یزد و کرمان و مکران گذشته بدریا رسد و طرف شمالش بسر
٢٠ دیار ری و قومس و خراسان و قهستان و زاول و سیستان و غزنه و
کاول گذشته در بحر افتد و آغاز این مفازه از اقلیم چهارم است و
چون از اردستان بگذرد تا ببحر رسیدن از اقلیم سیم است طولش چهار
٢٢ صد فرسنگ بود آغاز عرضش یك دو فرسنگ و انجامش ازکنار دریا از

(1) Variant ماشیز (2) هرمز. The Paris MS reads سیُم for دوم
(3) فخرالدین

دویست فرسنگ میگذرد و اگرچه در این مفازه سکّان کثیر از دیگر مفازات اسلام اند امّا دزدان و قطّاع الطریق که سکّان بتحقیق اند بیشتر از دیگر مفازات باشند این مفازه‌را هوایش معتدل است، جرمق سه دیه است بر راه نیشاپور باصفهان و درو چشمهٔ آب و نخیلات و زروع ۵ و مواشی است، سنبد در معجم البلدان[1] گوید بحدود سیستان است، طبس گیلکی از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صب لا و عرض از خطّ استوا لج ولایتی است و حاصلش غلّه و پنبه و خرما فراوان بود، کهنان شهرکی کوچك و از اقلیم سیم است غلّه و خرما دارد نه از اقلیم سیم است اردشیر بابکان ساخته است،

۱۰ باب شانزدهم در ذکر بلاد قهستان و نیمروز و زاولستان[2]

و آن هفده شهر است و هوای معتدل دارد و حدود آن تا ولایات مفازه و خراسان و ما وراء النهر و کابل پیوسته است حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسان است و دار الملکش شهر سیستان و شهر تون و قاین و خوسف و جنابد از معظمات بلاد آن، سیستان ولایتی است ۱۵ طویل و عریض از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات صز و عرض از خطّ استوا لب که جهان پهلوان گرشاسف ساخت و زرنگ نام کرد و عرب زرنج خواندند و بر راه ریگ روان نزدیك بحیره زره بندی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شد بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و سکان خوانند عوامّ نیز سگستان گفتند و عرب معرّب ۲۰ کردند سجستان خواندند بمرور سیستان شد هوایش بگرمی مایل است و آبش از سیاه رود شق هرمند[3] است و درو باغستان بسیار و میوه‌های خوب و فراوان باشد بست از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات

---

(۱) Cf. Yaq. III, 170 s. v. سنج for سنج: variants سفد, سبند, در فید.

(۲) زابلستان (۳) هیرمند

قب و عرض از خطّ استوا لج شهری وسط است و هوایش معتدل و آبش از رود ارتفاعاتش خرما و غلّه و اندکی میوه باشد در صور الاقالیم گوید مردمش صاحب مروّت باشد، تکیناباد(۱) از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فا نه وعرض از خطّ استوا لج لك شهری وسط است و ۵ هوایش بگرمی مایل و آبش از جبالی که در آن حدود است میوه فراوان باشد، قهستان شانزده ولایت است، ترشیز از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صب وعرض از خطّ استوا له بهمن بن اسفندیار ساخت شهری کوچك است و گرمسیر و حصاری بغایت حصین دارد و آب آن از کاریز است و دیههای بسیار دارد و ارتفاعات نیکو دارد و ۱۰ غلّات بسیار و میوههای خوب و انگور و انجیر و انار بغایت نیکو باشد و ابریشم حاصل شود و همه نوع ارتفاع دارند کشمر(۲) در آن ولایت قصبه است و در قدیم درختی سرو بوده است چنانچه در عالم هیچ درختی از آن بلندتر نبود چنین گویند که جاماسب حکیم نشانده بود و در شاهنامه ذکر درخت کشمر بسیار آمده چنانکه گفته اند بیت(۳) یکی شاخ سرو ۱۵ آورند از بهشت، بپیش در کشمر اندر بکشت، و در دیه کشمر هرگز زلزله نیامده در حدود آن در مواضع دیگر زلزله بسیار باشد و در ولایت ترشیز چند قلعهٔ محکم است اوّل قلعهٔ بردارود و دوم قلعهٔ میکال(٤) سیم قلعهٔ مجاهد آباد چهارم قلعهٔ آتشگاه و از این ولایت غلّه و میوه به نیشاپور و سبزوار برند و سایر ولایات نیز برند شهر ترشیز خراب است ۲۰ امّا مواضع آن بغایت معمور است، تون از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صب ك و عرض از خطّ استوا لد ك در اوّل شهر بزرگ بوده و این زمان شهری وسط است و وضع آن شهر چنین نهاده اند که اوّل

(۱) Variant تکیناباد (۲) کشمیر (۳) یکی شاخ سرو از درخت بهشت به پیش در شهر کشمر کشت Cf. *Shāh Nāmah* (Turner Macan) III, p. 1067, line 8 from the bottom, and Mohl's translation, IV, 291. (٤) منکال، تنکال، بردارود

حصاری بغایت بزرگ نهاده و خندق عمیق بی آب دارد و بازار در گرد حصار در آورده و شهر و خانها در گرد بازار و باغات و تودستانها در گرد خانها و غلّه زار در گرد باغات و در گرد غلّه زارها بندها بسته که آب باران میگیرند و آب بدان غلّه میبرند و در آن بندها خربزه بی آب زراعت میکنند بغایت شیرین میباشد و آبش از کاریزها است و هوای معتدل و حاصلش غلّه و میوه و ابریشم باشد، تخه(١) از اقلیم چهارم است بطول و عرض و آب و هوا مانند تون، جنابد در تلفّظ گنابد گویند شهری کوچك است بهتر از خور و چند موضع توابع دارد واورا قلعهٔ ایست که پسر گودرز ساخته است و حصاری محکم دارد چنانکه از بالای آن تل ریگ باغات و دیها و ولایتها مجموع در نظر باشد امّا هرگز آن ریگ در باغات نی آید و آبش از کاریز است و چهار فرسنگ درازی کاریز است و چاه آن تخمینًا هفت صد گز باشد وچند موضع باشد و از توابع آن است و مجموعرا آب از کاریز و بیشتر کاریزها عجیبت عمیق باشد و کاریزها از طرف جنوب بشمال میرود و قلعهٔ بسر دو طرف آن است که یکیرا قلعهٔ خواشیر(٢) گوید و یکیرا قلعهٔ درجان حاصلش غلّه و میوه و ابریشم نیکو و فراوان باشد، دشت بیاض شهری ندارد ولایتی است قصبه آنرا فارس گویند به نسبت جنابد و تون ییلاق و میوهٔ سردسیری مثل جوز و بادام و غیره باشد، برجند قصبهٔ ایست و در آن قصبه زعفران بسیار باشد و اندکی غلّه حاصل شود و چند موضع توابع دارد و در دیههای آن انگور و میوهها باشد نزاری شاعر از آن موضع است، خوسف شهری کوچك است و چند موضع توابع آن است و آب آن از رود خانه باشد و دیههارا آب از کاریز باشد و در آنجا همه ارتفاعی حاصل باشد، شاخین(٣) ولایتی است چند پاره دیه مختصر و بلوك فشا(٤) رود و

(١) Variants تغنراز ، تخه ، تمنه probably for بجستان. See Yaq. I. 497.
(٢) حواشی ، ورجان ، درخان (٣) ساحین ، شاخن (٤) قبا

همچنین موضعی چند است و به آب و هوا و محصول مانند دیگر ولایات آن، زیرکوه ولایتی است سه قصبه است یکیرا اسفدن[1] و دیگریرا اشبر و یکیرا شارخت گویند و در این ولایت غلّه و پنبه و ابریشم و انگور باشد و آب همه دیهها از کاریز باشد، خور[2] شهری کوچك است بر ۵ سر بیابان و آبش از کاریز و درو باغستان بسیار،

طبس مسینان[3] از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات صد نه وعرض از خطّ استوا لج شهری کوچك است و گرمسیر و درو نخلیّات فراوان بود و آبش از کاریز است غلاّت این قصبه در هفتاد روز آب خورد و غلاّت مواضع که در حوالی آن است در هفت روز آب خورد و در آن ۱۰ ولایت چاهی بود که خاك آن مقدار دانه جاورس هر که بخوردی در حال بمردی امّا در این نزدیکی آن چاهرا انباشته اند وهم در آن ولایت چاهی است که در زمستان آب بسیار در آن چاه میرود و در تابستان بیرون میآید و بدان زراعت میکنند و چاهی دیگر هست که هر وقت که در آن چاه نگاه میکنند شکل ماهی مینماید،

۱۵ طبس گیلکی شهری است کوچك و از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صب ط وعرض از خطّ استوا لط در هفت روزه راه یزد است و هوایش گرم است بغایت و خرما و ترنج و نارنج بسیار است و در خراسان غیر از آن جای دیگر نیست و آبش از چشمه است مقدار دو آسیا گردان آب باشد حصاری محکم دارد و در جوار آن علف نیست و ۲۰ چند پاره دیه از توابع آن است، قاین از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات مح ك و عرض از خطّ استوا لح م شهر بزرگ است و حصاری محکم دارد و چند کاریز آب در اندرون شهر دارد در زیر ۲۲ زمین چنانچه در بیشتر خانهها سردابها ساخته باشند و از قاین بهر شهر

---

(1) Variants اهعد ,اسفدن ,هر ,ابر ساخت   (2) جور   (3) مسینا

ولایت از قهستان غیر از ترشیز و طبس گیلکی بیست فرسنگ راست باشد
و هوای معتدل دارد و حاصلش غلّه و میوه و زعفران بسیار باشد و اکثر
مردم آن شهر سپاهی[۱] باشند و همه کس‌را آلات حرب مهیّا باشد و در
هر وقتی که چهل روز از تابستان میگذرد زراعت میکنند و در اوّل
قوس میدروند و حاصل بسیار دارد و آنرا جوی ترش خوانند و بـر
چهارپایان بغایت سازکار باشد و نیك فربه شوند و دیهك سحره[۲] سلطان
محمود سبکتگین از آن شهر بوده است، قلعه دره حصاری محکم است و
برو چشمهٔ آب جاری بر بالای آن قلعه هست حاصلش غلّـه و عنّاب
بسیار دارد و میوه و انگورکمتر باشد، مومناباد ولایتی است و چند پاره
دیه توابع آن و قلعهٔ محکم در آن ولایت است که ملاحده ساخته اند و
در غایت استحکام است، ولایات زاول[۳] ولایتی عریض است و طویل
و مملکتی بوده است، زاول شهری بزرگ است و گرمسیر و درو میوه بسیار
و شکارگاههای خوب و علفزار بسیار دارد، فیروزکوه در معجم البلدان[۴] آمده
که قلعهٔ حصین است ما بین هرات و غزنین و دار الملك حکّام غزنین
است و هوایش بسردی مایل است و آبش از چشمه ومصانع، قلعهٔ طاق
شهری کوچك است و درو انگور بسیار باشد وچند دیه توابع آن است،
غزنین از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فاك و عرض از خطّ
استوا لج کا همچون عرض بغداد شهر کوچك است و هوایش سرد است
و اگر تغییر هوا بسبب عرض بودی بایستی این هر دو موضع یك هوا
داشتی بلکه تمام اقلیم اوّل و ثانی و ثالث که بارتفاع آفتاب نزدیك اند
گرم بودی و دیگرها که بعدی دارند سرد بودی امّا چون تغییر هوا
جهت فراز و نشیب زمین است هر جا بلند است سرد است و هر جـا

---

(۱) Variant سیاه چهره (۲) Cf. *Ta'rīkh-i-Firishtah* (Bombay, 1831) I, 44 (lines 7 to 13). In *Ta'rīkh-i-Ḥaydar-i-Rāzī*, (B. M. MS. Or. 4508, f. 59b.) the name is given as دلقك (۳) زابل (۴) Yāq. III, 930

پست است گرم میباشد، طرثیث[1] شهر کوچك است و بگری مایل قاضی ابو بکر صاحب شکر و شکایت از آنجا است، میمند[2] از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فا نه و عرض از خطّ استوا لج ك شهر وسط است و گرمسیر در کوهستان واقع و آبش از رودخانه و ۰ ینابیع حاصلش غلّه و خرما و میوه باشد مکان خواجه حسن میمندی وزیر سلطان محمود، قرنین در معجم البلدان[3] آمده که قصبهٔ ایست از توابع سیستان و بنی لیث صفّار از آنجا خروج کرده است حاصلش غلّه و اندك میوه باشد،

باب هفدهم در ذکر ارباع مملکت خراسان،

۱۰ درو چند شهر است حدودش تا با ولایات قهستان و قومس و مازندران و مفازهٔ خوارزم پیوسته است حقوق دیوانیش در زمان سابق داخل ایران بودی در عهد طاهریان قریب هزار تومان بوده است امّا در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزرا و کتّاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند خراسان و قهستان و قومس و مازندران و طبرستان‌را ۱۵ مملکتی علی حده گرفته اند و حسابش جداگانه کمتر چیزی بر پادشاهان عرض میکرده و بدین حیله هر سال بعدد خرج لشکر خراسان بیست تومان از این ولایات میستده اند تا در عهد سلطان ابو سعید وزیر خواجه غیاث الدّین امیر محمّد رشیدی طاب ثراه بر این حال اطّلاع یافت دیگر وجوهی از این ولایات بدیشان نداد و بر آن بود که آن مملکت‌را اموال ۲۰ معیّن گرداند و اخراجات مقرّری ولایات و اقطاع لشکرها و دیگر مصالح آنجایی‌را وضع کرده ما بقی‌را بوجه خزانهٔ عامره داخل محاسبات این ولایات گرداند زمان امانش نداد و بر آن قرار نماند، ربع نیشاپور ۲۲ درو چند شهر است و هوایش اکثر معتدل است، نیشاپور از اقلیم چهارم

(1) Variant طرعیث ,طرمیثه ,طرمست (2) میمنه (3) Yaq. IV, 73

است و اکنون امّ البلاد خراسان طولش از جزایر خالدات صب‌لب و عرض
از خطّ استوا لوکا طهمورث دیوبند ساخته بود بعد از خرابیش چون
اردشیر بابکان در مفازه شهر نه بساخت شاپور بن اردشیر حاکم خراسان
بود از پدر آن شهررا در خواست کرد و او مضایقه نمود شاپوررا غیرت
۵ آمد و آنجا تجدید عمارت کرد و نه شاپور نام نهاد نشاپور اسم علم آن شد
و عرب نیسابور خوانند دور باروش پانزده هزار گام است و بر شبوع
رقعهٔ شطرنج هشت قطعه در هشت قطعه نهاده انـد و اکاسره‌را عادت
بودی که شهرهارا بر شکل جانوران و اشیا ساختندی شاپور ذو الاکتاف
در زیادتی عمارت آن شهر سعی نمود و دار الامارهٔ خراسان در عهد اکاسره
۱۰ تا آخر عهد طاهریان در بلخ و مرو بودی و چون دولت بـه بنی لیث
رسید عمرو بن لیث در نیشاپور دار الامارت ساخت و نیشاپور دار الملك
خراسان شد در سنهٔ خمس و ستمایه[1] آن شهر بزلزله خراب شد هم در
آن حوالی شهری دیگر ساختند و شادیاخ خوانند دور باروش شش هزار
و نه صد گام بود در سنهٔ تسع و سبعین و ستمایه آن نیز بزلزلـه خراب
۱۵ شد بگوشهٔ دیگر شهری ساختند که اکنون امّ البلاد خراسان آن است در
پیش کوهی نهاده است بر جانب قبله دور باروش پانزده هزار گام است
و آبش از قنوات و ینابیع و بعضی قنوات ضیاع در میان شهر گذرد
و در شیب مساکن و در آنجا عمارات و حوضخانه‌ها ساخته باشند و آب
رود از کوهی میآید که در شمال شرقی نیشاپور است و آن کوه بغایت
۲۰ بلند است و از کوه تا نیشاپور دو فرسنگ بیش نیست و درین دو فرسنگ
برین رود خانه چهل آسیا ساخته اند و آب چنان تیز آید که یك خروار
گندم در دلو آسیا میکنند بمقدار سر دو جوال دوختن آن یك خروار
آرد شده میباشد چنانکه درازگوش در دنباله هم میرسد، بر جانب شمال بر
۲٤ قبهٔ کوه بمسافت پنج فرسنگ بر گریوه بر آید که چشمهٔ ایست که چشمهٔ

(1) Variant ثلثمایه

سبز میگویند و آبی شیرین و سبز بیرون میآید و امیر چوپان بر لب آن چشمه کوشکی ساخته است بر بام کوشك بر آیند میانهٔ چشمه مینمایـد و در شب جمعه آواز هایل از میانهٔ چشمه ظاهر میشود از آبادانی تا این چشمه پنج فرسنگ است و پارسایان[1] در شب بر کنار چشمه احیا داشته اند شتر آبی و گاو آبی و مردم آبی[2] بیرون آمدن و چریدن دیده اند و آب این چشمه در میان صحرا میآیـد و بر آن عمارت و زراعت بسیار است و چشمهٔ دیگر است بمیان صحرا بطرف طوس و رایگان و امیر چوپان ماهی در آن انداخته است و حلقه در گوش آن ماهی از مروارید است بمقدار بیضهٔ کبوتری و اکنون مردم جوق جوق و طایفه طایفه بتفرّج میروند و نان در آن چشمه میاندازند ماهی جهت نان میآید مردم تفرّج میکنند و از این چشمه تا طوس چهار فرسنگ است و از مزار اکابـر اولیا درو تربت ابو عثمان جهرمی[3] و ابو علی ثقفی و عبد اللّه مبارك و شیخ فرید الدّین عطّار است، اسفراین از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صا و عرض از خط استوا لو لج شهری وسط است و در مسجد آنجا کاسهٔ بزرگ است از روی دورش دوازده گز خیاطی و از آن بزرگتر کاسه پیش از این کسی نساخته است و بر جانب شمال آن شهر قلعه است محکم آنرا دز صعلوك خوانند و قریب پنجاه دیه از توابع اسفراین است و هوایش معتدل است امّا چون آب از رود خانه که در پای قلعه است میآید و آنجا درخت جوز بسیار است نا سازکار میباشد و ولایت و توابع آن قنوات دارد و همه محصول است از انگور و میوه و غلّه داشته باشند، بیهق ولایتی و شهرستان آن سبزوار است و آن شهر وسط است از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات قط یه و عرض از خطّ استوا لو نه هوایش معتدل است و بازارهـا فراخ و خوب دارد و طاقی از چوب بسته اند که چهار سوی بازار است بغایت محکم وعالی حاصلش غلّه و اندکی

(۱) Variant پارسیان (۲) شیر آبی وگاو و اسب وآدمی (۳) حبری

میوه و انگور باشد و قریب چهل پاره دیه است که از توابع دارد و
مردم آنجا شیعه اثنی عشری اند، بیار از اقلیم چهارم طولش از جزایر
خالدات فط به وعرض از خطّ استوا لد مه شهری وسط است و هوای
معتدل دارد و حاصلش غلّه و اندکی میوه باشد، جوین ولایتی است پیش
۵ از این داخل تومان بیهق بوده و اکنون مفرد است قصبه فریومد شهرستان
آنجاست و بحراباد[1] که مقام سعد الدّین حموی است و اروکازری[2] و
دلبند و خوراشاه از معظم قرای آن اهل آن اکثر شافعی مذهب اند آب
این ولایت از قنوات است وهـر موضعی یك دو کاریز معتبر دارد و
محصولات او از همه چیزی باشـد و میوه و انگور کمتر باشد، جاجرم از
۱۰ اقلیم چهارم است و شهری وسط است و در حوالی آن یك دو روزه راه
زهرگیاه است و بدین سبب لشکر بیگانه بدانجا نمیتواند رسید و در آن شهر
قلعهٔ ایست و در پای آن دو درخت چنار گویند که هر که صباح چهار
شنبه پوست آنرا بدندان گیرد هر گز اورا درد دندان نباشد و بدین
سبب پوست آن درختانرا بدندان برده اند و موضعی چند از توابع آن
۱۵ است و در شهر خانه‌های بتکلّف باشـد محصول آن غلّه و میوهٔ فراوان
باشد، خبوشان شهری وسط است از اقلیم چهارم و توابع بسیار دارد و
در دفاتر دیوان آن ولایت‌را استو نویسند و در عهد مغول هولاکو خان
تجدید عمارت آن کرد و نبیره اش ارغون خان بـر آن عمارت افزود و
آب و هوای خوب دارد حاصلش غلّه و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد،
۲۰ شقان[3] شهری وسط است و بیست پاره دیه از توابع آن است و از اقلیم
چهارم است و محصول از هـر نوعی دارد، طوس از اقلیم چهارم است
طولش از جزایـر خالدات صب لب و عرض از خطّ استوا لز جمشید
۲۳ پیشدادی ساخت بعد از خرابیش طوس نوذر تجدید عمارتش کرده بنام خود

(1) Variant بحیاباد (2) آزادوار و کازری . دراواوکازری
(3) شنان ،شمان ،سقان

منسوب گردانید و از مزار عظما قبر امام معصوم علیّ بن موسی الرّضا رضی الله عنهما بن جعفر در دیه سناباد[1] بچهار فرسنگی طوس است و قبر هارون الرّشید خلیفه عبّاسی در مشهد مقدّس آن حضرت است و مشهد طوس از مشاهیر مزارات متبرّکه است و آن موضع اکنون شهرچه شده و از
۵ مشهد تا زاوهٔ سنجان پانزده فرسنگ است و قطب الدّین حیدر در زاوه است و شاه سنجان در سنجان است و سلطان سلیمان در ولایت باخرز و در جانب قبلی طوس دروازهٔ ایست که سه هزار ولی ابو بکر نام در مزارات این دروازهٔ رودبار آسوده انـد و در جانب شرقی او قبر امام حجّة الاسلام محمّد غزالی و احمد غزالی و مزار فردوسی و معشوق
۱۰ طوسی هم آنجاست مردم طوس نیکو سیرت و پاك اعتقاد و غریب دوست باشند و از میوه‌های آنجا انگور و انجیر بسیار شیرین باشـد و در حوالی طوس مرغزاری است که آنرا مرغزار رایکان گویند طولش دوازده فرسنگ و عرضش پنج فرسنگ از مشاهیر جهان است، کلات وجرم کلات قلعهٔ ایست در غایت محکمی چنانکه درو زرع وکشت توان کرد و آب
۱۵ فراوان دارد و جرم قصبهٔ ایست در پای آن قلعه و چند پاره دیه است که از توابع آن است، مرسان[2] از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات ص ك و عرض از خطّ استوا لو شهری کوچك است و هوایش بسردی مایل و آب روان و باغستان بسیار و غلّه فراوان دارد، فراوه[3] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ص و عرض از خطّ استوا
۲۰ لط شهری وسط است و هوای خوش و معتدل دارد حاصلش غلّات و میوه باشد، ربع هری[4] هرات نه تومان است و ولایتی وسیع دارد و همه از اقلیم چهارم است، هرات از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر

(۱) Variant توقان (۲) جربتان ,مربنان cf. J. N. 323. (۳) MSS فراود, قراود (۴) هرات ,هراة

خالدات صد ك و عرض از خط استوا لد ك هرات نام امیری از توابع جهان پهلوان نریمان ساخت اسکندر رومی بعد از خرابی تجدید عمارتش کرد دور باروش نه هزار گام است و هوائی در غایت نیکوئی و درستی دارد و پیوسته در تابستان شمال وزد و در خوشی آن گفته‌اند لو جمع
۵ تراب الاصفهان و شمال الهرات و ماء الخوارزم فی بقعة قلّ النّاس یموت فیها ابدًا و آبش از نهرچهٔ هری رود است باغستانش بسیار است و هجده پاره دیه است متّصل آن شهر از میوه‌هایش انگور فخری و خربزه نیکوست و مردم آنجا سلاح ورز و جنگی و عیار پیشه باشند و سُنّی مذهب اند و در آنجا قلعهٔ محکم است و آنرا شمیرم خوانند و بر دو فرسنگی هرات
۱۰ بر کوه آتشخانهٔ بوده است آنرا ارشك[1] گفته اند و این زمان قلعهٔ امکلچه[2] میگویند و مابین آتشخانه و شهر کنیسهٔ نصاری بوده است و از مزار کبار اولیا و علما تربت شیخ عبد الله انصاری معروف به پیر هری و خواجه محمّد ابو الولید و امام فخر الدّین رازی است و در حقّ خوشی هرات گفته اند بیت

۱۵ گر کسی پرسد ترا از شهرها خوشتر کدام
ور جواب راست خواهی گفتن اورا گو هری
این جهان‌را همچو دریا و آن خراسان‌را صدف
در میان این صدف شهر هری چون گوهری

و در حین حکومت ملکان غور دوازده هزار دکان آبادان بوده و ششهزار
۲۰ حمام و کاروانسرا و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتش خانه و چهارصد و چهل و چهار هزار خانه مردم نشین بوده است، اسفزار شهری وسط است و چند پاره دیه توابع دارد و باغستان بسیار و میوه و انگور و انار فراوان باشد ودر صور الاقالیم گوید اهل آنجا
۲۱ سُنّی شافعی مذهب اند و در دین متعصّب، فوشنج[3] از اقلیم چهارم طولش

(1) Variants زسك ,رشك (2) اسکلجه (3) بوشنج

از جزایر خالدات صد ه و عرض از خطّ استوا لد نه، شهری کوچك است و ولایتی بسیار از توابع آن است و قصبات کوسوی و خسروگرد و روح داخل آن ولایت است و موضع معتبر دارد و باغستان بسیار و انگور و خربزه و میوهاش نیکو میباشد چنانکه گفته اند صد و چند نوع انگور ۵ دارد و آسیاهای آن همه بباد میگردد و گویند که فرعون که در زمان موسی عم در مصر بوده از آنجا بوده است و هامان که هم وزیر او است هم از آنجاست و گویند که جاماسب حکیم در کوسوی مدفون است، باخرز ولایتی است از اقلیم چهارم و ولایتی بسیار دارد و معتبر است و در مجموع مواضع باغات انگور و میوه فراوان باشد بتخصیص قصبهٔ مالان[۲] ۱۰ که جای عظیم و پر نزهت است و خربزه بلند در جمیع خراسان مشهور است، بادغیش از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صه ل و عرض از خطّ استوا له ك قصبات کوه نقره و کوه غناباد و بزرگترین و بست و لب و حاد و ازکابرون و کالون و دهستان[۳] از توابع آن است حاکم نشین کوه غناباد و بزرگترین و دهستان و کاریز که مقام حکیم بسرقعی ۱۵ که سازندهٔ ماه نخشب است هم از توابع آنجاست و در آن ولایت بیشهٔ ایست پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمیناً که مجموع درخت فستق است و از هرات و دیگر ولایات بموسم محصول فستق در آنجا روند و هر کس از برای خود حاصل کند و بولایت برند و بفروشند و بعضی مردم باشند که معاش ایشان از این حاصل شود و از عجایب حالات آنکه اگر کسی ۲۰ قصد کند و از فستق کسی دیگری که حاصل کرده باشد بـر دارد خر اورا همان شب گرگ خورد و اگر خیانت نکند سالم بماند، جام از اقلیم

(۱) Variants و روج ،وخردکرد ،کوسویه ،وفزه ،کرسوی cf. J. N. 313.

(۲) پالن ،مالین (۳) ازکابرون ،الحب و الحاد؛ جاد ،کوغناباد و بست: ازکابرد؛ اوکابرون ,کالو and finally کاریزه . J. N. 314 gives its capital as قلعه ترتوکه

چهارم است طولش از جزایر خالدات صد ه و عرض از خطّ استوا لدن شهری وسط است و قریب دویست پاره دیه از توابع آنجاست باغستان بسیار و میوه بیشمار دارد و آب شهر و ولایت مجموع از قنوات است و از مزار اکابر تربت زنده پیل احمد جام آنجاست و بر سر آنجا عمارتی و
٥ گنبدی عالی خواجه علا الدّین محمّد ساخته و دیگر مزارات متبرّکه بسیار است، جشت شهری وسط است و ولایتی قرب پنجاه پاره دیه که بهری رود منسوب است از توابع آن است این زمان موضع او حاکم نشین آنجاست محصولات فراوان و میوهٔ خوب دارد بتخصیص سیب سفید بزرگ که در خراسان مثل آن جایی دیگر نیست، خواف[1] ولایتی است طولش
١٠ از جزایر خالدات صح لـ و عرض از خطّ استوا له لـ قصبات سلامه و سنجان و زوزن از توابع آن است و ملک زوزنی در آنجا عمارت عالی ساخت از میوه‌هایش انگور و خربزه و انار و انجیر نیکوست مردم آنجا حنفی مذهبند و شریعت‌رو و در آن مذهب بغایت صلب اند و غریب دوست باشند و مایل خیرات و حجّ باشند و در آنجا ابریشم و روبناس بسیار باشد،
١٥ زاوه ولایتی است و قصبهٔ او زاوه و در آنجا قلعه گلین محکم باشد و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آن است و بعضی‌را آب رود است و بعضی‌را آب از قنات حاصلش ابریشم و غلّه و پنبه و انگور و میوهٔ فراوان است و مزار شیخ قطب الدّین حیدر که مقدّم حیدریان است در آنجاست، غور ولایتی است و شهرستان آنرا آهنگران خوانند از اقلیم چهارم است
٢٠ طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خطّ استوا له و قریب سی پاره دیه از توابع آنجاست و مردم آنجارا ببلاهت نسبت کنند، غرجه[2] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خطّ استوا لوم
٢٢ ولایتیست و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آن است و بآب و هوا مانند

(1) Variant خاف (2) زاوه (3) غورجه

ولایت غور، ربع بلخ و طخارستان و ختلان و بامیان، بلخ از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فا ما و عرض از خطّ استوا لو ما کیومرث بنیاد کرد طهمورث دیوبند باتمام رسانید و لهراسب تجدید عمارتش کرد و بارو کشید شهری بزرگ است و گرمسیر و آب و هوایش در سازکاری وسطست
۵ از میوهاش انگور و خربزه تخت نیکوست سلطان ملك شاه در رساله آورده است که مردم آنجارا غیرت کمتر باشد، بامیان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خطّ استوا لدله هوایش سرداست در عهد خروج مغول جهت آنکه شهزاده موتوکن[1] بن جغتای خانرا آنجا کشته بودند چنگیز خان بکین نبیره‌اش آنرا بکلّی خراب کرد و ماو
۱۰ بالق[2] خواند و حکم کرد که هیچ کس آنجا عمارت و مسکن نکند و از آن وقت باز خراب است، پنجهیر از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خطّ استوا لوله شهری وسط است و هوای خوش دارد حاصلش غلّه و اندکی میوه باشد، جوزجان ولایتی است و شهرش بهوده و فارياب و شبورقان است از اقلیم چهارم است طولش
۱۵ از جزایر خالدات صح و عرض از خطّ استوا له‌ك هوای معتدل دارد و آبش از قنوات و جبالی که در آن حدود است بر میخیزد و حاصلش اندکی غلّه و میوه باشد، ختلان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فا و عرض از خطّ استوا لك شهری بزرگ بوده و اکنون خراب است حاصلش غلّه و پنبه و انگور باشد، سمنجان[3] از ولایت طخارستان است و
۲۰ از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خطّ استوا له شهری کوچك است بـر طرف شرقی سه محلّه است بهم متّصل و طرف غربی سه محلّه است متفرّق و قلعهٔ محکم دارد و آب فراوان و باغستان

(1) Variants مامکن ,مامکان ,مامیکن cf. Abu-l-Ghāzī, text pp. 114, 149.
(2) موی مالق (3) سمیان

بسیار دارد و از میوه انگور و انجیر و شفتالو و فستق بغایت فراوان و خوب باشد، طالقان از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات قا و عرض از خطّ استوا که له شهر کوچك است اکثر مردم آنجا جولاه باشند و درو غلّه و میوه بسیار است و ولایت معمور و ۵ آبادان است، فاریاب از اقلیم چهارم است و توابع جوزجان طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خطّ استوا لزمه شهری کوچك است کمتر از طالقان و ولایتی بسیار و میوهٔ فراوان از اقلیم چهارم است، قوادیان طولش از جزایر خالدات قب و عرض از خطّ استوا لح کیقباد اوّل کیانیان ساخت شهری کوچك است و قصبات نوبه و واشجرد و شومان ۱۰ از توابع اوست هوای گرمسیر دارد و درو زعفران بسیار بود، کالف شهری کوچك است بر کنار جیحون و پهنای جیحون بدینجا سه هزار گام باشد دور باروش سه هزار گام است آب و هوایش درست است و میوه‌های خوب و فراوان باشد، دنج[۱] قلعهٔ ایست بر بیست[۲] فرسنگی بلخ بر کوهی که هشت فرسنگ دور آن کوه است و همه سنگ سیاه است و بسر آنجا ۱۵ راه نیست و بر فرازش آب و گیاه بسیار است و جائی عظیم محکم است، ربع مرو شاهجان، مرو از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صوز و عرض از خطّ استوا لزم کهن دز مرو طهمورث ساخت و شهر مرو اسکندر رومی بسر آورد و دار الملك خراسان ساخت ابو مسلم صاحب دعوت در آنجا مسجد جامع ساخت و در جنب آن دار الاماره سخت عالی ۲۰ و درو قبّه و پنجاه و پنج گز در پنجاه و پنج گز و از هر طرف آن قبّه ایوانی است سی گز در شصت گز مأمون خلیفه بوقت آنکه حاکم خراسان بود دار الملك آنجا داشتی بنی لیث صفّار به نیشاپور بردند چون دولت ۲۳ بسلاجقه رسید چغری بیگ باز بآنجا آورد و نبیره‌اش سلطان ملك شاه

(۱) Variants دنج ,فحما ,ورخ possibly for اوزج   (۲) هشت

مرورا بارو کشید دورش دوازده هزار و سیصد گام است و در آن ملك غلّه بس نیکو میآید و معنی این آیت مَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ[١] گویی در شان آن ملك وارد است گویند که یك من غلّه چون آنجا زرع کنند در سال ٥ اوّل صد من حاصل دهد و در سال دوم از غلّه که درویه باشد و تخم افشانده شده سی من و در سال سیم ده من هوایش متعفّن است و درو بیماری بسیار بود بخصیص علّت رشته آبش از مروررود است و قنوات زمینش شورناك است و بدین سبب ارتفاعش نیکو باشد و جای ریگ روان باشد چه در آن نزدیکی غلبه ریگ روان است و از میوه‌هاش ١٠ امرود و انگور و خربزه نیکو است و خشك کرده به بسیار ولایات برند و آبی یك یك نیك افتد مردم آنجا بیشتر جنگی بوده اند اکنون آن شهر خراب است و از آنجا اکابر و عقلا بسیار خاسته انـد و در عهد اکاسره برزویه طبیب و بزرجمهر بختگان و باربد مطرب و دیـه سفید نج[٢] که از ضیاع مروست مقام ابو مسلم صاحب دعوت آنجا بود، اسفورقان[٣] از ١٥ اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات صه و عرض از خطّ استوا لو مه شهری کوچك است و درو جز غلّه حاصل نیست، ابیورد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فح م و عرض از خطّ استوا لز که شهری کوچك است و درو میوه فراوان، تفتازان از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات صه و عرض از خطّ استوا لو مه شهری وسط ٢٠ است و درو باغستان فراوان و آب روان بسیار و حاصلش میوه و غلّه اند، خاوران[٤] از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات صه و عرض از خطّ استوا م م شهری وسط است و درو باغستان فراوان و آب

(١) Qur'ān II, 263. (٢) Variant سفیدنج cf. Ibn Khall. Nº. 3?? p

(٣) شبورقان (٤) خاوردان

بسیار و روان و حاصلش غلّه و میوه باشد قصبهٔ میهنه(۱) که مقام شیخ ابو سعید ابو الخیر بوده قدّس الله سره و او آنجا آسوده است از توابع خاوران است و در حقّ بزرگان که از دشت خاوران خاسته اند گفته اند شعر(۲)

تا سپهر صبت گردان شد بخاك خاوران
تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری
خواجهٔ چون بو علی شادانی آن صاحب قران
مفتیٔ چون اسعد میهنه ز هنر شینی بری
صوفیٔ صافی چو سلطان طریقت بو سعید
شاعری فاخر چو مشهور خراسان انوری
شادباش ای آب و خاك خاوران کز روی لطف
همچو آب بحر و خاك کان گهر می پروری

سرخس از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صدك و عرض از خطّ استوا لز افراسیاب ترك ساخت، دور باروش پنج هزار گام است ۱۵ و قلعهٔ محکم از خاکریز دارد و هوایش گرمسیر است و آبش از رود خانهٔ که از هری بطوس میآید و عظیم و نیکو و هاضم و از میوه‌هاش انگور و خربزهٔ نیکوست، شبرقان(۳) شهری کوچك است و گرمسیر و غلّه فراوان سخت ارزان بود، مرو الرّود از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صز و عرض از خطّ استوا لوك از قصبات آن پنج دیه ۲۰ بوده که سلطان ملك شاه ساخت دور باروش پنج هزار گام است و گرمسیر است امّا هوای درست دارد و آبی گوارنده و اکثر اوقات آنجا ارزانی بود و از میوه‌هاش انگور و خربزه سخت نیکوست چند پاره دیه

(۱) Variants مهنه ,میهنه (۲) Cf. Dawlat Shah, p. 84.

(۳) Duplicate of اسفورقان. See preceding page, and cf. Yaq. III, 251, 256.

از توابع آن است، بازر[1] شهری وسط است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صه و عرض از خطّ استوا لوم در آن ولایت غلّه فراوان بود، قلعهٔ نای[2] محبس مسعود سعد سلمان است،

باب هجدهم در ذکر ولایت مازندران،

و آن هفت تومان است برین سبیل اوّل تومان جرجان که دار الملك آنجاست دوم موروستاق[3] سیم استراباد چهارم آمل و رستمدار[4] پنجم دهستان ششم روغـد هفتم سیاه رستاق[5] حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسان است، جرجان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ص و عرض از خطّ استوا لو نه نبیرهٔ سلطان ملك شاه ساخت دور باروش ۱۰ هفت هزار گام است هوایش گرم است و متعفّن و آبش از کوه امّا چون کوه نزدیکی دارد و در هنگام گرما برف از کوه بیاورند و حاصلش غلّه و پنبه و ابریشم بود و از میوههایش خرما و انگور و عناب و سنجد نیکو و بسیار بود و از نیکویی نشو و نما تـا درخت دوسه ساله از ده ساله دیگر ولایات قوی تر و بقوّت تر باشد و اهل آنجا شیعه و صاحب مروّت ۱۵ باشند و در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبه عظیم داشته اند و در زمان آل بویه بوبا و جنگ شهر نقصانی فاحش در عددشان ظاهر شد و در عهد مغول قتل عام رفت و اکنون خراب است و آنجا مردم اندك اند فیروز ساسانی در آن حدود جهت دفع تنازع با تورانیان دیواری طولش بنجاه فرسنگ بساخت و از مزار اکابر تربت محمّد بن جعفر الصّادق عم ۲۰ و آن مزار بگور سرخ مشهور است و در آنجا دو سنگ آسیا است هـنـز بکرا بیست گز قطر و دو گز ضخم، استراباد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات قط له و عرض از خطّ استوا لو نه شهری وسط است

---

(1) Variants بارز ، مادر ، یادز ، مالو (2) نای ، مای ، کار ، بای . Cf. Chahár Maqála, p. 45. (3) ررمو رستاق ، برو موسان ، برر موساق ، بررود و موروستان (4) رستدار (5) ساورستان ، سیاه دستان

نزدیك بدریای خزر و آب و هوای معتدل دارد حاصلش غلّه و میوه و انگور و ابریشم باشد، آمل از اقلیم چهارم باشد طولش از جزایر خالدات فزك و عرض از خطّ استوا او ل طهمورث ساخت شهری بزرگ است و هوایش بگرمی مایل و مجموع میوه‌های سردسیری و گرمسیری از لوز و ۵ جوز و انگور و خرما و نارنج و ترنج و لیمو و مرکّب و غیره فراوان باشد و مشمومات بغایت خوب و فراوان چنانچه اگر شهر بند شود هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد، دهستان از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صابد و عرض از خطّ استوا لزنه قباد بن فیروز ساسانی ساخت و آنرا از ثغور نهاده اند میان مسلمانان و اتراك هوایش گرم است و آبش از ۱۰ رود اندك میوه دارد، رستمدار ولایتی است قریب سی صد پاره دیه از توابع آن است و هوایش بگرمی مایل است و بیشتر ولایاتــرا آبش از شاهرود، ساری از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خطّ استوا لز طهمورث دیوبنـد ساخت شهری وسط است و دورش تقریبًا چهار هزار گام است و ولایتی بسیار از توابـع اوست و میوه و ۱۵ پنبه و غلّه فراوان دارد، روغد از اقلیم چهارم است طولش از جزایـر خالدات فح و عرض از خطّ استوا لز شهر وسط است، کبود جامه ولایتی است و اکنون چون جرجان خراب است مجموع ولایت داخل کبود جامه است حاصلش ابریشم و انگور و غلّه بسیار میباشد و ولایتی عریض است، نیم مردان جزیرهٔ ایست مردم بسیار در آنجا ساکن اند کشتیها که از ۲۰ اروس[1] و گیلان و مازندران می‌آیند آنجا میآیند و از آنجا سه فرسنگ است تا استراباد و محصول بسیار از کشتیها دارد، شهراباد قصبهٔ ایست قباد بن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است،

---

(1) Variants ارس ،الوس

باب نوزدهم در ذکر دیار قومس[1] و طبرستان،-

حدود آن با ولایات خراسان و عراق عجم و مازندران و مفازه پیوسته است حقوق دیوانی آنجا داخل خراسان است، خوار[2] از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فزی و عرض از خطّ استوا له ك شهری کوچك است
۵ غلّه و پنبه درو نیك میباشد، دامغان از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فح به و عرض از خطّ استوا لو ك هوشنگ ساخت دور باروش هشت هزار گام است و هوایش بگرمی مایل است و آبش از رود و از میوه‌هاش امرود نیکوست، چشمهٔ ایست در حوالی چهار دیه آب اندك دارد میل بزردی از قاذورات هرچه در آنجا اندازند باد چنان بر خیزد
۱۰ در دامغان که مجموع درخت بشکند معتمدان بروند و آنرا پاك کنند باد ساکن شود و بکرّات آزموده شده است،

سمنان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خطّ استوا لو طهمورث ساخت هوایش معتدل است و آبش از رود و از میوه‌هاش انار و فستق و انجیر بغـایت نیکو باشد، بسطام از اقلیم
۱۵ چهارم است طولش از جزایر خالدات فط ك و عرض از خطّ استوا لو ی شهری کوچك است و هوای معتدل دارد و از مزارات اکابر مزار سلطان العارفین ابو یزید[3] طیفور بن عیسی سروشان[4] آنجاست حاصلش میوه و غلّه فراوان است، گردکوه آنرا دز گنبدان[5] گفته اند سه فرسنگ است بدامغان پیرامون او منصور آباد و مهات[6] ورستاق است زراعات
۲۰ و محصول بسیار دارد، فیروز کوه در معجم البلدان[7] و آمده که قلعهٔ ایست که کوه دماوند بر او مشرف است هوایش سرد درخت نمیباشد و غلّات بسیار زراعت میکنند و حاصل نیکو دارد و آب خوار از در قلعه و دیه

(1) In the MSS generally قومش (2) Variant خار (3) بایزید بسطامی (4) مروشان (5) ده گنبدان (6) مهاق ،مهاب ،قهات (7) Yaq. III, 930.

میگذرد، دماوند قصبهٔ ایست که آنرا پشیان[1] خوانند از اقلیم چهارم
است طولش از جزایر خالدات فزك و عرض از خطّ استوا له ی کیومرث
ساخت و هوای سرد دارد و از میوه‌هاش عبّاسی نیکوست چنانکه از
عبّاسی دوشاب گیرند، فریم بعضی از قومس گرفته‌اند و بعضی از توابع
٥ مازندران و اکثر اوقات داخل ساری میباشد و بوالی او تعلّق دارد
و بعضی داخل قومس کنند و بعضی داخل ساری، خرقان دیهی است
از توابع بسطام هوای خوش و آب فراوان دارد و از مزار اکابر تربت
شیخ ابو الحسن خرقانی درآن موضع است،

باب بیستم در ذکر بقاع جیلانات،

١٠ و آن دوازده شهر است و از اقلیم چهارم و بر کنار دریای خزر طولش
از سفید رود و رستمدار تا موغان چهل فرسنگ و عرض از ولایات دیلمان
و طوالش تا دریا یك فرسنگ حدود آن با ولایات مازندران و عراق عجم
و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است حقوق دیوانیش هر جیلانی را بدان امیری
تعلّق دارد که حاکم آنجاست امّا آنچه بدیوان معول میدهند دو تومان است
١٥ و معظم بلاد آن لاهیجان است و فومن و دیگر جیلانات با یکی از این دو
دوست باشد و متابعت او نمایند، اصفهبد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
خالدات فه و عرض از خطّ استوا لح شهری وسط است حاصلش غلّه و برنج و
اندکی میوه باشد ولایت بسیار است و قریب صد پاره دیه از توابع اوست
حقوق دیوانیش دو تومان و نه هزار دینار است، تولم[2] از اقلیم چهارم
٢٠ است طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خطّ استوا لح شهری
وسط است حاصلش غلّه و پنبه و برنج و نارنج و ترنج و لیمو باشد، تمیجان
شهری وسط است از اقلیم چهارم حاصلش چنانکه از دیگر مواضع است،
٢٣ رشت از اقلیم چهارم هوایش بغایت گرم و متعفّن است حاصلش غلّه و

(1) میشان (2) تولم

پنبه و ابریشم و برنج است و مردم آنجا کوهی و بی تمیز باشند، شفت از اقلیم چهارم و شهری کوچك است و آب و هوا و حاصلش مانند دیگر مواضع باشد، فومن از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فد و عرض از خطّ استوا لج شهری بزرگ است و ولایات بسیار دارد حاصلش غلّه ٥ و برنج و ابریشم بسیار باشد و مردم جیلانات بیشتر علی العرش باشند، کشکر[1] از اقلیم چهارم است و شهری وسط است و آب وهوا مانند دیگر مواضع، کوجفهان[2] از اقلیم چهارم است اردشیر بابکان ساخته است و سهمش[3] خوانند، کوتم از اقلیم چهارم است و در کنار دریا افتاده است و بندرگاه کشتی که از گورگان و طبرستان و شیروان از ١٠ آنجا بیرون میآید و حاصل عظیم دارد، کرجیان[4] از اقلیم چهارم است و در قدیم شهری بزرگ بوده و اکنون وسط است و بآب و هوا مانند ولایات دیگر، لاهیجان[5] از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فه ك و عرض از خطّ استوا لح شهری بزرگ است و دار الملك جیلانات آبش از جبال بر میخیزد و حاصلش برنج و ابریشم و اندك غلّه میباشد ١٥ و نارنج و ترنج و میوههای گرمسیری فراوان است، نیسر[6] از اقلیم چهارم است و شهری کوچك و در ارتفاع و هوا مانند دیگر جیلانات باشد،

مخلص[7]، در صفت طرق و جبال و معادن و انهار و عیون و آبار و بحار و بحیرات و آن پنج فصل است،

٢٠ فصل اوّل، در ذکر کیّت مسافت طرق ایران،

در اوّل کتاب شرح مسافت فرسنگ بتدقیق داده شد که حکمای ما تقدّم در عهد کیقباد کیانی اعتبار فراسخ کرده مسافت هر فرسنگ سه میل کرده اند که دوازده هزار ذراع خلقی باشد نه گز خیّاطی و در

(1) Variant کسکر
(2) کوجفان، کوجستان، کرجان
(3) بهوش، بهمنش
(4) کوجسان، کوجبان
(5) لاهجان
(6) نسنر، نیر
(7) مختم

رسالهٔ ملك شاهی آمده که سلطان در کمّیت مسافت فراسخ کم و بیش
استماع میکرده است اکثر طرق ایران و دیگر ولایات که اورا بر آن
عبور بوده است میفرموده است پیمودن فراسخ خوارزم کابیش پانزده
هزار گام است و در آذربایجان و ارمن بحدود ده هزار گام است و
٥ در عراقین و کردستان و لرستان و خوزستان و خراسان و فارس و
شبانکاره و دیار بکر و غیر آن بجوار ششهزار گام بر می آمده و در
ولایات روم و گرجستان و ارّان و موغان و شیروان خود فرسنگ اعتبار
نمیکرده اند و منازل و اوقات می شمرده اند و در تمامت مملکت خود
بنیاد فرسنگی بر ششهزار گام معتدل نهاده است و کمّیت مسافت طرقی
١٠ که اورا برآن عبور بوده منزل بمنزل در آن رساله گفته است و در عهد
اولجایتو سلطان مغول همچنین بعضی طرق‌را که میپیموده انـد و میل
مینهاده انـد فرسنگی کابیش هشت هزار گز خیّاطی بر میآمـد و ذراع
خلقی کابیش ثلثان گز خیّاطی باشد و گاهی معتدل الیه یك گز خیّاطی
بیشتر است پس همه بهم نزدیك است و فرسنگ دوازده هزار ذراع خلقی
١٥ کما بیش که حکمای ما تقدّم اعتبار کرده اند معتمد علیه است اکنون
آغاز از شهر سلطانیّه که میان ایران زمین است و دار الملك است کرده
شاهراههارا تا اقصی ایران یاد کنیم و راههارا که در حدود هر شاه راه
باشد هم در پی آن شاهراه بیاوریم تا زود فهم شود،

شاهراه جنوبی و هی القبلیّة من السلطانیّة الی النّجف اقصی حدّ الایران
٢٠ صد و چهل و چهار فرسنگ است، من سلطانیّه الی همدان از سلطانیّه
تا دیه نجشیر[1] پنج فرسنگ ازو تا دیه ولج پنج فرسنگ ازو تا رباط
اتابك محمّد بن ایلدگز[2] چهار فرسنگ ازو تا دیه کرکهر[3] بولایت
٢٢ همدان چهار فرسنگ از و تا دیـه صاحی[4] همدان شش فرسنگ ازو تا

(1) Variants بجشر، ولانجرد، ونجشر، نجشیر، بجشه، تجر، سجر (2) Qaz. II. 257. (3) کرکر، کرکهرند (4) صاحی، مساجین، صاجو، صاحی

شهر همدان شش فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا همدان سی فرسنگ،

ثمّ[1] من همدان الی قصر شیرین از همدان تا شهر اسد آباد هفت فرسنگ گریوهٔ کوه الوند[2] در این راه است ازو تا دیه کنگور اوّل کردستان شش فرسنگ از و تا دیه صحنه پنج فرسنگ ازو تا شهر ۵ چمچمال[3] چهار فرسنگ ازو تا دیه کرمانشاهان شش فرسنگ صُفّهٔ شبدیز که صورت خسرو و شیرین بر آنجا در سنگ تراشیده اند بر دست راست یك فرسنگی این مرحله است و دو چشمه آب که آسیا بگرداند از زیر صُفّهٔ شبدیز بیرون میآید و از کرمانشاهان تا جکارمس[4] شش فرسنگ ازو تا دیه حسا کاوان[5] پنج فرسنگ ازو تا دیه کرند و ۱۰ خوشان[6] شش فرسنگ ازو تا شهر حلوان بگریوه طاق کرا[7] فرو باید رفت هشت فرسنگ و براه کیل و کیلان یك فرسنگ زیادتست و راه خوشتر از حلوان که اوّل ملك عراق عرب است تا قصر شیرین پنج فرسنگ[8] راه از آنجا جدا میشود از همدان تا قصر شیرین پنجاه و هشت فرسنگ و از سلطانیّه هشتاد و هشت فرسنگ از قصر شیرین براه بغداد ۱۵ تا شهر خانقین پنج فرسنگ از و تا رباط جلولا[9] که سلطان ملك شاه سلجوقی ساخت پنج فرسنگ ازو تا هارونیّه[10] پنج فرسنگ شهرابان بدست راست بدو فرسنگی این مرحله است از هارونیّه تا شهر بعقوبا هفت فرسنگ ازو تا شهر بغداد هشت فرسنگ جمله باشد از قصر شیرین تا بغداد سی فرسنگ و از همدان هشتاد و هشت فرسنگ و از سلطانیّه ۲۰ صد و هجده فرسنگ، ثمّ من بغداد الی النجف اقصی حدّ الایران، از بغداد

---

(1) Many MSS give بر and so throughout. (2) Variant اروند (3) جمجال ، جنجمال (4) Qud. 19. جکارش ، چکاوش ، چکاو ، حکاربش ، حکارس (5) حبارکاوان ، چکاو ، جاکاوان ، حفاکادان ، خبارکاوان ، جفاه کاوان ، حا کاوان ، خفا کامران ، خفارکان ، جنا کان ، جفا کاران (6) جوشان حوشان (7) کرا ماد (8) I. K. 18. Qud. 197. I. R. 163, 165. Yqb. 269. J. N. 470. (9) حلینه رباط (10) هرونیه

تا دیه صرصر دو فرسنگ ازو تا دیـه فراشه[1] هفت فرسنگ ازو تـا شطّ النیل هفت فرسنگ و دیه نرس[2] که مقام نمرود بوده و ابراهیم خلیل عمرا آنجا بآتش انداخته بر دست چپ یك فرسنگی این طریق است از شطّ النیل تا شهر حلّه دو فرسنگ شهر بابل بر دست راست بـه نیم
٥ فرسنگی این مرحله است بر کنار فرات ازو تـا شهر کوفه شش فرسنگ و از کوفه تا مشهد امیر المومنین مرتضی علی کرّم اللّه وجهه کـه بر سر بیابان نجف است دو فرسنگ جمله باشد از بغداد تا مشهد نجف بیست و شش فرسنگ و از همدان صد و چهارده فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و چهار فرسنگ، ثمّ من النّجف الی مکّة از مشهد که بر سر نجف
١٠ است تا مکّه بیست و هفت مرحله است و در آن مراحل زبیده خاتون عبّاسیّه زن هرون الرّشید و سلطان ملك شاه سلجوقی و دیگر اکابر مصانع و آثار و امثال طرق فراوان ساخته اند اوّل[3] از مشهد تا مغیثه بیست و چهار میل و منعشی بوادی السباع است بر پانزده میل چنانکه جریر گفته است

شعر

١٥ انّ الرّزیّـة من تضمّن قبره • وادی السّباع لکلّ جنبٍ مصرع

و در مغیثه مصانع است ازو تا قرعا درو چاههاست سی و دو میل و منعشی بمسجد سعد فزاری[4] است که عوام آنرا سعد بن ابی وقّاص خوانند بر چهارده میل از قرعا تا واقصه بیست و چهار میل درو چاههاست و از جمله چاه قرون که سلطان ملك شاه سلجوقی حفر کرده پانزده گز در پانزده
٢٠ گز است در عمق چهار صد گز در سنگ کنده اند و منعشی بطرف است بر چهارده میل از واقصه تا عقبهٔ شیطان درو چاههاست بیست و نه میل و منعشی بقبیبات است بر چهارده میل چنانچه شاعر گفته است شعر

---

(١) Cf. I. J. 217. Variants فرات ,فرابه ,فراجه ,قراشه ,خواشه ,فراش ,بادیه

(٢) Cf. I. K. 126, from whom all this route is copied. (٢) دبوس و لولوس ,بر قوس ,بربوس ,دبوس و بوس

(٤) مفراری Cf. Yaq. II, 398.

هل لنا من زماننا • بالقيبيات مرجع •

از عقبه تا قاع درو چاههاست بیست و چهار میل و متعشی بالجلحا است بر سیزده میل و از قاع تا زباله درو آب بسیار است بیست و چهار میل و متعشی بجریسی است بر چهارده میل و از زباله تا شقوق درو برکهاست بیست و یك میل و متعشی بتنانیر است بر چهارده میل از شقوق تا بطان و هی قبر العبادی و درو برکهاست بیست و نه میل و متعشی به بردین بر چهارده میل و از عبادی تا ثعلبیّه بیست و نه میل و متعشی بهلبیه[1] است بسر چهارده میل جمله باشد از نجف تا ثعلبیّه دویست و سی و شش میل که هفتاد و هشت فرسنگ و دو میل تواند بود و از بغداد صد و چهارده فرسنگ و دو میل شمرده اند و راه واسط در ثعلبیّه با راه بغداد پیوندد و ثعلبیه‌را ثلث راه بغداد تا مکّه شمرده اند از ثعلبیّه تا خزیمه درو برکهاست سی و دو میل و متعشی بغمیس[2] است بر چهارده میل از خزیمه تا اجفر[3] و درو برکهاست بیست و چهار میل و متعشی به بطن الاغر بر چهارده میل از اجفر تا فید درو آب روانست سی و سه میل و متعشی به قراین است بر بیست میل از فید تا توز درو برکهاست و چاههاست سی و یك میل و متعشی بقرنتین[4] است بر هفده میل از توز تا سمیراء[5] درو برکهاست و چاههاست بیست میل و متعشی به فحیمه[6] است بر دوازده میل از سمیرا تا حاجر درو برکهاست و چاههاست سی و شش میل و متعشی بعباسیّه است بر پانزده میل از حاجر تا معدن نقره درو چاههاست سی و چهار میل و متعشی بقروری است بر هفده میل جمله باشد از ثعلبیّه تا این مرحله دویست و ده میل که هفتاد فرسنگ بود و از نجف صد و چهل و هشت فرسنگ و دو میل و از بغداد صد و هفتاد و چهار فرسنگ و

(1) Variants برمبه ، برهیه ، تاسه (2) اعانی ، بعاش (3) حقوفه ، حقوقیه (4) بقرین (5) شمیرا (6) مجیمه

دو میل راه مدینه از اینجا جدا میشود و از معدن نقره تا مغیثة الماوان
درو برکهاست و چاههاست سی و سه میل و منعشی بسمط است بر
شانزده میل از مغیثة الماوان تا ربذه درو برکهاست و چاههاست بیست
و چهار میل و منعشی به اریمه بر چهارده میل از ربذه تا معدن بنی سلیم
٥ درو برکهاست بیست و چهار میل و منعشی بشروری[۱] بر دوازده میل
از معدن بنی سلیم تا سلیله بیست و شش میل و منعشی بکاین است بر
دوازده میل و از سلیله تا عمق درو برکهاست و چاههاست بیست و یك
میل و منعشی بسلجه بر دوازده میل از عمق تا افیعیّه درو برکهاست و
چاههاست سی و دو میل و منعشی بکراع[۲] بر پانزده میل از افیعیّه تا
۱۰ مسلح درو برکهاست و چاههاست سی و چهار میل و منعشی بکبرانه بر
چهارده میل از مسلح تا غمره درو برکهاست و چاههاست هجده میل و
منعشی بقصر است بر هشت میل از غمره تا ذات العرق که میقات این
طریق است و بعضی میقاترا بمسلح شمارند بیست و شش میل و در ذات
العرق چاههاست و منعشی باوطاس است بر دوازده میل و راه بصره
١٥ در اوطاس با ذات العرق با این راه پیوندد و از ذات العرق تا
بستان ابن عامر درو آب بسیار است بیست و دو میل و منعشی بغمر
ذی کنده است بر پانزده میل از بستان ابن عامر تا مکّه بیست و چهار
میل و منعشی بمشاش است بر پانزده میل جمله باشد از معدن نقره تا
مکّه دویست و هشتاد و چهار میل که نود و چهار فرسنگ و دو
۲۰ میل است و از ثعلبیّه صد و شصت و چهار فرسنگ و دو میل و از
نجف دویست و چهل و سه فرسنگ و میلی و از بغداد دویست و
شصت و نه فرسنگ و میلی و از همدان سیصد و پنجاه و هفت فرسنگ
و میلی و از سلطانیّه سیصد و هشتاد و هفت فرسنگ و میلی و در صور
۲٤ الاقالیم گوید که از راه راست نجف تا مکّه همچنین بیست و هفت مرحله

(1) Variant سرورا (۲) لواع

است و از کوفه تا مدینه بیست مرحله و از مدینه تا مکّه ده مرحله
و من مکّة الی المدینة[1] بطریق الجادة از مکّه تا بطن مر درو چشمهٔ
ایست و برکه شانزده میل ازو تا عسفان درو چاههاست سی و سه میل
ازو تا قدید درو چاههاست بیست و چهار میل از و تا جحفه که میقات
۵ اهل شام است بیست و هفت میل دریای قلزم بر پنج میل این مرحله
است ازو تا دیه ابوا درو چاههاست بیست و هفت میل ازو تا سقیا
درو آب روانست بیست و نه میل ازو تا رویثه درو برکهٔ آب است
سی و شش میل ازو تا سیاله درو چاههاست سی و چهار میل ازو تا
ملل درو چاههاست نوزده میل از و تا شجره دوازده میل ازو تا مدینه
۱۰ سه میل جمله باشد از مکّه تا مدینه دویست و شصت میل که هشتاد
و شش فرسنگ و دو میل باشد، و بطریق البدر از مکّه بدیه حی[2]
سه فرسنگ از آنجا بمغارهٔ[3] ابو بکر و عثمان[4] رضعهما که آنرا سبسان[5]
خوانند و رفیع[6] نیز گویند شش فرسنگ از آنجا بماء الخلیص که عقبهٔ
سویق[7] آنجاست هشت فرسنگ و از آنجا بمغارهٔ طفوه رائق و بقال وادی
۱۵ طفوان[8] هشت فرسنگ و از آنجا بماء رابط عراب و سعال[9] رائق و
سعال الجود[10] و میل ابو جهل آنجاست هشت فرسنگ و از آنجا بوادی
البدر[11] هشت فرسنگ و از آنجا ببدر و حنین سه فرسنگ و از آنجا
بوادی الصفرا شش فرسنگ و از آنجا بوادی الغزال[12] هشت فرسنگ
و از آنجا بذو الحلیفه که میقات است هفت فرسنگ و از آنجا ببیر[13]
۲۰ امیر المؤمنین علی عم هشت فرسنگ و از آنجا بمدینهٔ حضرت رسول صلعم

(۱) I. K. 130, in reverse way. (۲) Variant حسی (۳) بزیارت
(۴) عمر (۵) سفیان ،سیسفان ،سیفان (٦) رفیع (۷) J. N. 540. رایق
(۸) صفوان ، قلفوه رابن طفوره J. N. 542. Yaq. IV, 702. رابغ or مهیعه Mahya'ah.
(۹) عراق و بقال (۱۰) و بقال الجحفه و مثل (۱۱) بوادی حبیب البر
(۱۲) Yaq. III, 399 and 797. (۱۳) J. N. 540 بعمره ایار حب البرر

دو فرسنگ جمله باشد دویست و چهل و سه میل که هشتاد و یك
فرسنگ باشد، و طریق الّــذی سلك رسول اللّه صلّى اللّه علیه و آله
وقت الهجرة از زیر مکّه دلیل گرفت تا دریا کنار نزدیك عسفان و از
آنجا براه رفت تا از قدید بگذشت از قدیــد بین الخرار رفت و بــه
ثنیه المراة رفت و از آنجا بیان مدلّجه مجاج پس بزمین مرجح پس ببطن
مرجح ذی الغضوین پس ببطن ذات کشد پس به الاجرد پس بذی سمر
پس ببطن اعدا و مدلجه تعهن پس بعثیانه رسید پس بجان بالقاحه پس
بهبط العرج پس بیان ثنیة الاعیار بین بیرون رفت و بیان بنی عمرو بن عوف
آمد و بقبا شد پس در مدینه رفت، و من المدینة الى الجحف بحدّ المشهد
١٠ فی المراجعة[1] از مدینه تا طرف که درو آب روانست[2] سی و پنج میل
ازو تا بطن نخل که درو آب باران است بیست و دو میل ازو تا
عسیله که درو چاهها شور است سی و شش میل ازو تا معدن نقره چهل
و شش میل جمله باشد از مدینه تا معدن نقره صد و سی و نه میل که
چهل و شش فرسنگ و میلی باشد از معدن نقره تــا نجف بموجب شرح
١٥ ما قبل صد و چهل و هشت فرسنگ و دو میل که جمله باشد صد و
نود و پنج فرسنگ، و من واسط الى ثعلبيّة ثمّ الى مکّة شرّفه اللّه از واسط
تا شعشعه سی میل ازو تا عیصی[3] سی و دو میل ازو تا ذات العین[4]
بیست و شش میل ازو تا شابیه[5] بیست و شش میل ازو تا اخادید[6]
سی میل ازو تا خرجاء[7] سی میل ازو تا سوبه[8] بیست و هفت میل
٢٠ ازو تا لینه[9] سی میل ازو تا ثعلبیّه بیست و پنج میل جمله باشد از واسط
تا ثعلبیّه دویست و پنجاه و شش میل کــه هشتاد و پنج فرسنگ و
میلی بود و از ثعلبیّه تا مکّه بموجب شرح ما قبل صد و شصت و چهار

(١) I. K. 128 in reverse way. (٢) Variant باران است (٣) عبص, عیض (٤) باب المعنى (٥) شابه, شام (٦) اجاریه Yaq. I. 158. (٧) جوخا Yaq. II, 418. (٨) شوبه, تهنویه, سربه (٩) Yaq. IV, 375.

فرسنگ و دو میل هر دو باشد دویست و پنجاه فرسنگ، و من بغداد الی سایر البلاد ثمّ الی بصرة از بغداد تا مداین شش فرسنگ ازو تا دیر [اا]عاقول هشت فرسنگ ازو تا جبل هفت فرسنگ ازو تا فم الصلح ده فرسنگ ازو تا واسط نه فرسنگ جمله باشد از بغداد تا واسط چهل فرسنگ از واسط تا نهرابان ده فرسنگ ازو تا فاروث هشت فرسنگ ازو تا دیر العمال پنج فرسنگ ازو تا حوانیت هفت فرسنگ ازو در شطّ باید رفت و از بطایح گذشته از نهر الاسد تا دجلة العورا آمد جمله باشد سی فرسنگ و ازو در نهر معقل ببصره باید شد جمله باشد ده فرسنگ و از واسط تا بصره چهل فرسنگ و از بغداد هشتاد فرسنگ، و من بصرة الی البحرین از بصره تا عبادان دوازده فرسنگ و از آنجا دو فرسنگ دیگر خوشاب است بعد از آن در بحر تا شهر بحرین هفتاد فرسنگ و در این راه دو کوه خفته است در زیر آب که آنرا عویس و کسیر خوانند اگر کشتی بر سر آن کوهها رانند خلل یابد و عمق آب درین راه هفتاد یا هشتاد باع میباشد جمله باشد از بصره تا بحرین هشتاد و چهار فرسنگ، و من بصرة الی دولتخانهٔ قیس[1] از بصره تا جزیرهٔ خارك پنجاه فرسنگ ازو تا جزیرة لاان[2] هشتاد فرسنگ ازو تا جزیرهٔ ابرون هفت فرسنگ ازو تا جزیرة چین[3] هفت فرسنگ و درو ساکنان نیستند ازو تا جزیرهٔ قیس هفت فرسنگ جمله باشد از بصره تا قیس صد و پنجاه و یك فرسنگ، و من بغداد الی اصفهان اعظم بلاد عراق عجم از بغداد تا کنگور بموجب شرح ما قبل هفتاد و پنج فرسنگ از کنگور تا بیدستان[4] پنج فرسنگ ازو تا شهر نهاوند سه فرسنگ ازو تا دیه فرامرز[5] چهار فرسنگ ازو تا شهر بروجرد[6] چهار فرسنگ ازو

(۱) Variant قیش throughout.
(۲) العان ،لان
(۳) خین ،حین ،جین
(۴) Cf. J.N. 470 ید شای
(۵) قرامرق ،قرافرق
(۶) وروجرد

تا حسن آباد[۱] چهار فرسنگ راه شاپور خواست[۲] درین مرحله بدست
راست بماند ازو تا میان رودان هشت فرسنگ ازو تا منار[۳] سه فرسنگ
ازو تا شهر کرج شش فرسنگ ازو تا دون سون چهار فرسنگ ازو تا
آسن[۴] پنج فرسنگ ازو تا سنگان[۵] شش فرسنگ از این مرحله راهی
۵ دیگر بدست راست باصفهان رود از سنگان تا جوی مرغ کهتر[۶] شش
فرسنگ ازو تا اشفران[۷] هفت فرسنگ ازو تا تیران هفت فرسنگ ازو
تا جوی کوشك[۸] شش فرسنگ ازو تا شهر اصفهان چهار فرسنگ جمله
باشد از شهر کرج تا اصفهان چهل و پنج فرسنگ و از کنگور هشتاد و
دو فرسنگ و از بغداد صد و پنجاه و هفت فرسنگ، و من بغداد الی
۱۰ رحبة الشام[۹] از بغداد تا تل عقرقوف سه فرسنگ آن تل پشتهٔ سخت
بلند است چنانکه در بیابان از پانزده فرسنگ پدید است ازو تا شهر
انبار هشت فرسنگ از آنجا براه بیابان سماوت بدمشق بده روز میروند
کما بیش صد فرسنگ باشد و از بغداد تا رحبه صد و هفتاد فرسنگ بود،
و من بغداد الی موصل اعظم بلاد دیار بکر از بغداد تا بردان چهار فرسنگ
۱۵ ازو تا عکبرا پنج فرسنگ ازو تا با حمشا[۱۰] سه فرسنگ ازو تا قادسیّه
هفت فرسنگ ازو تا سامرّه سه فرسنگ جمله باشد از بغداد تا سامرّه
بیست و دو فرسنگ از سامرّه تا کرخ دو فرسنگ ازو تا جبلتا هفت
فرسنگ ازو تا سودقانیه پنج فرسنگ ازو تا بارما پنج فرسنگ ازو تا
پلی که زاب اصغر آنجا بدجله میریزد پنج فرسنگ ازو تا حدیثه دوازده
۲۰ فرسنگ جمله باشد از سامرّه تـا حدیثه سی و شش فرسنگ و از بغداد

---

(۱) Variants جناباد ,حیاباد (۲) شابور خاص (۳) منا ,میار
(۴) آس ,اشن ,ماسن ,اهن (۵) سکان ,سکوین ,سنکان (۶) ما خوی کهنه
(۷) اشغران ,[illegible]اين and see Yaq. I. 281.
(۸) موی کوشك. See Yaq. I. 446. (۹) I. K. 93. Qud. 214.
(۱۰) حمبا ,عاسا ,جمیعا ,حمباسا

پنجاه و هشت فرسنگ از حدیثه تا بنی طمعان[1] هفت فرسنگ ازو تا
شهر موصل هفت فرسنگ جمله باشد از حدیثه تا موصل چهارده فرسنگ
و از سامرّه پنجاه فرسنگ و از بغداد هفتاد و دو فرسنگ، شاهراه شرقی
من سلطانیّة الی جیحون اقصی حدّ الایران سیصد و چهل و هفت فرسنگ،
۵ من سلطانیّة الی الرّی و ورامین از سلطانیّه تا دیه قهود که مغول صاین
قلعه خوانند پنج فرسنگ ازو تا شهر ابهر چهار فرسنگ ازو تا دیه
فارسجین چهار فرسنگ ازو تا سومیقان[2] که مغول آنرا آق خواجه گویند
شش فرسنگ شهر قزوین بر دست چپ بچهار فرسنگی این مرحله است
راه خراسان از اینجا دو میشود یکی بطریق سنقراباد و یکی براه سگراباد
۱۰ از سومیقان تا دیه مارین[3] پنج فرسنگ ازو تا دهند[4] هشت فرسنگ
ازو تا سنقراباد پنج فرسنگ ازو تا دیه خاتون پنج فرسنگ ازو تا مشهد
پنج فرسنگ ازو تا شهر ری سه فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا ری پنجاه
فرسنگ از ری تا ورامین شش فرسنگ است، ثمّ من ورامین الی رباط
مهمان دوست[5] از ورامین تا رباط خمارتکین شش فرسنگ ازو تا خوار
۱۵ ری معروف بمحلّه باغ شش فرسنگ ازو تا دیه نمك شش فرسنگ ازو
تا رأس الکلب[6] شش فرسنگ ازو تا دیه سرخ شش فرسنگ ازو تا
سمنان چهار فرسنگ جمله باشد از ورامین تا سمنان سی و چهار فرسنگ و
از سلطانیّه نود فرسنگ ازو تا رباط آهوان[7] هفت فرسنگ ازو تا رباط
هرمز[8] مشهور بجرم جوی هفت فرسنگ ازو تا دامغان شش فرسنگ جمله
۲۰ باشد از سمنان تا دامغان بیست فرسنگ و از ورامین پنجاه و چهار فرسنگ

---

(۱) Variants طبان ,طنان ,تمام ,طیان (۲) See above p. 59.

(۳) See p. 59. (۴) وهند ,دیه بهند ,بهند ,دیه پهند ,دیهند ,مهند

(۵) I. K. 22. Qud. 200. I. R. 169. (۶) Cf. Yaq. II. 733. رمس ,رأس الكل ,رأس الحد ,الكفل ,رماس الكلی

(۷) آب آهوان (۸) سرمر ,سرمن ,فرمهود ,سوفر

و از سلطانیّه صد و ده فرسنگ از دامغان تا حداده[1] مشهور بمهمان دوست شش فرسنگ از اینجا به دو راه به نیشاپور روند یکی براه جاجرم و یکی براه سبزوار، ثمّ من مهمان دوست بطریق جاجرم الی نیشاپور از حداده تا شهر بسطام هفت فرسنگ و از دامغان تا بسطام سیزده فرسنگ و از سمنان ۵ سی و سه فرسنگ و از ورامین شصت و هفت فرسنگ و از سلطانیّه صد و بیست و سه فرسنگ از بسطام راهی به نیشاپور رود و یکی بخوارزم براه نیشاپور از بسطام تا مغز[2] هفت فرسنگ ازو تا دیه سلطان[3] هفت فرسنگ ازو تا رباط سونج سه فرسنگ و ازو تا جاجرم شش فرسنگ جمله باشد از بسطام تا جاجرم بیست و سه فرسنگ و از دامغان سی و شش فرسنگ و ۱۰ از سمنان پنجاه و شش فرسنگ و از ورامین نود فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و شش فرسنگ و از جاجرم تا دیه آزادوار[4] که مولد خواجه شمس الدّین محمّد صاحب دیوان بود هشت فرسنگ و ازو تا دیه خواراشاه[5] چهار فرسنگ ازو تا دیه بحرآباد[6] که مقام شیخ سعد الدّین حمّوی قدّس سرّه بود سه فرسنگ ازو تا برزاناباد[7] پنج فرسنگ ازو تا ۱۵ نوده[8] چهار فرسنگ ازو تا طاقان[9] کوه هشت فرسنگ ازو تا رباط بوزنگان[10] بدیه احمد آباد شش فرسنگ ازو تا نیشاپور چهار فرسنگ جمله باشد از جاجرم تا نیشاپور چهل و دو فرسنگ و از بسطام شصت و پنج فرسنگ و از دامغان هفتاد و هشت فرسنگ و از سمنان نود وهشت فرسنگ و از ورامین صد و سی و دو فرسنگ و از سلطانیّه صد و هشتاد و هشت ۲۰ فرسنگ، ثمّ من نیشاپور الی سرخس از نیشاپور تا دیه باد[11] هفت فرسنگ

(۱) Variants خلاده، خلاوه (۲) Cf. Yaq. IV, 583. (۳) سلطانیه
(٤) ازاده‌دار، ازده‌وار (۵) جولاشاه، خلاشاه، خوداشاه، خوارشاه، خورشان
(٦) N. 323. فخراباد، سراباد، مجراباد (۷) برزماباد، برزتاباد، برزناباد، بغدادیا
(۸) زویه نوده (۹) تاقان (۱۰) نورندکان، ترزنکان، نوردکان
(۱۱) دزماباد

راه هری[1] از اینجا بدست راست جدا میشود و از دیه باد، تا دیه خاکستر
پنج فرسنگ ازو تا رباط سنگ بست سه فرسنگ ازو تا رباط ماهی[2]
شش فرسنگ ازو تا رباط توران[3] هفت فرسنگ ازو تا رباط آبگینه
هفت فرسنگ درین راه دو عقبه است هر یکی نیم فرسنگ ازو تا شهر
۵ سرخس شش فرسنگ جمله باشد از نیشاپور تا سرخس چهل و یك فرسنگ،

و من سرخس بطریق بلخ الی جیحون اقصی حدّ الایران از سرخس تا رباط
جعفری نه فرسنگ ازو تا میل عمری هفت فرسنگ ازو تا رباط ابو نعیم[4]
هفت فرسنگ ازو تا آب شور پنج فرسنگ تا این مرحله بیابان و ریگ
است و آب روان ندارد و از آب شور تا دز هند[5] دو فرسنگ است
۱۰ و ازو تا شهر مرو الرّود پنج فرسنگ است جمله باشد از سرخس تا شهر
مرو الرّود سی و پنج فرسنگ است و از نیشاپور هفتاد و شش فرسنگ
و از دامغان صد و پنجاه و چهار فرسنگ و از ورامین دویست و هشت
فرسنگ و از سلطانیّه دویست و شصت و چهار فرسنگ از شهر مرو
الرّود[6] تا رباط سلطان هفت فرسنگ ازو تا دیه کوجاباد[7] پنج فرسنگ
۱۵ شهر طالقان بر دست راست به شش فرسنگی این مرحله است از کوجاباد
تا آب گرم هفت فرسنگ ازو تا کبوترخانه پنج فرسنگ ازو تا مسجد رازان[8]
هفت فرسنگ است ازو تا آستانه هفت فرسنگ است شهر فاریاب بر
دست راست بدو فرسنگی این مرحله است از آستانه تا رباط کعب[9]
شش فرسنگ ازو تا شهر شبرقان[10] نه فرسنگ از آستانه تا شبرقان آب
۲۰ روان نیست از شبرقان تا دیه سلباران[11] دو فرسنگ است ازو تا رباط
علوی نه فرسنگ ازو تا دسنگرد یك فرسنگ ازو تا دیه پاره[12] نزدیك

(1) Variant هرا or هرات and so throughout. (2) جابه، هامه، مانه، جاهه (3) فوران (4) بر نعی، بر بعی (5) دز هندو، بندو، دیه هند، درهند، دزمند (6) J. N. 320 (7) کوه جاباد، کرجاباد (8) راآزان برادان (9) کف، کعبه (10) شغوقان سبورقان، سورقان (11) سکبازان (12) باره، مار، بار

پول جمو خیان[1] پنج فرسنگ ازو تا شهر بلخ دو فرسنگ جمله باشد از
مرو الرّود تا بلخ هفتاد و دو فرسنگ و از سرخس صد و هفت فرسنگ
و از نیشاپور صد و چهل و هفت فرسنگ و از دامغان دویست و بیست
و پنج فرسنگ و از ورامین دویست و هفتاد و نه فرسنگ و از سلطانیّه
٥ سیصد و سی و پنج فرسنگ و از بلخ تا سیاه کوه[2] شش فرسنگ و ازو
تا جیحون ترمذ شش فرسنگ جمله باشد از بلخ تا جیحون دوازده فرسنگ
و از مرو الرود هشتاد و چهار فرسنگ و از سرخس صد و نوزده فرسنگ
و از نیشاپور بدین راه صد و پنجاه و نه فرسنگ و از دامغان دویست
و سی و هفت فرسنگ و از ورامین دویست و نود فرسنگ و از سلطانیّه
١٠ تا جیحون سیصد و چهل و هفت فرسنگ، من بسطام الی خوارزم بطریق
جرجان و دهستان از بسطام تا دیه کنج[3] هفت فرسنگ گریوه نزد بان[4]
پایه درین راه است ازو تا دیه میلاباد[5] شش فرسنگ ازو تا دیه موسی
آباد[6] پنج فرسنگ ازو تا شهر جرجان پنج فرسنگ جمله باشد از بسطام
تا جرجان بیست و سه فرسنگ و از دامغان سی و شش فرسنگ و از
١٥ ورامین نود فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و شش فرسنگ از جرجان
تا سر حد دو راه است که یکی ببیابان رود و یکی بدهستان از جرجان تا
بازر رود[7] نه فرسنگ ازو تا دیه محمّداباد هفت فرسنگ ازو تا دهستان
هفت فرسنگ جمله باشد از جرجان تا دهستان بیست و سه فرسنگ
و از دامغان پنجاه و نه فرسنگ و از ورامین صد و سیزده فرسنگ و از
٢٠ سلطانیّه صد و شصت و نه فرسنگ از دهستان در بیابان میرود تا رباط



(١) Variants جرجان ,حرحان ,چوخیان ,وحیان ,جرجبان N. K, 97 جوکیان and cf. Yaq. II. 373. (٢) سیاه گرد (٣) لحیج ,بنج ,مخج ,لفنج ,کبیج ,کج (٤) نردبان, (٥) میلاباد ,سلایاد ,میلاد ,مسلاباد (٦) موش اباد ,موسیاباد بردباین
(٧) MSS. generally (and mostly without points) از جرجان تا [هر] سر دو راه که یکی [بسیار] بیازر رود و یکی بدهستان نه فرسنگ, with variants بیارزو, بیار رود ,سار رود ,سارود ,بنارر ,بیار ,بیارز and بیستان ,دستان

گرینی[۱] هفت فرسنگ ازو تا رباط ابو العبّاس نه فرسنگ ازو تا رباط ابن طاهر[۲] هفت فرسنگ ازو تـا شهر فراوه[۳] هفت فرسنگ ازو تـا رباط خشت پخته هشت فرسنگ ازو تا خوشاب دان[۴] هفت فرسنگ ازو تا رباط طغاج[۵] هفت فرسنگ ازو تا کاروانگاه[۶] هفت فرسنگ ۵ ازو تا رباط سرهنگ نه فرسنگ ازو تا مناره گاه[۷] هفت فرسنگ ازو تا سایل بلی هشت فرسنگ ازو تا مشك مینی[۸] هشت فرسنگ ازو تـا رباط مریم[۹] نه فرسنگ ازو تا خوارزم نو هشت فرسنگ ازو تـا حلم نو[۱۰] شش فرسنگ ازو تا ارگنج که دار الملك خوارزم است چهار فرسنگ جمله باشد از دهستان تا ارگنج صد و ده فرسنگ و از جرجان صد و ۱۰ سی و سه فرسنگ و از دامغان صد و شصت و نه فرسنگ و از ورامین دویست و بیست و سه فرسنگ و از سلطانیّه دویست و هفتاد و نـه فرسنگ، ومن نیشاپور الی هرات[۱۱] از نیشاپور تا دیه باد هفت فرسنگ از اینجا راهی که بسرخس رود یاد کرده شد راهی که بهری رود تا رباط بدلعی[۱۲] پنج فرسنگ است ازو تا دیه فرهادان[۱۳] هفت فرسنگ ازو تا ۱۵ دیه سعید اباد[۱۴] هفت فرسنگ ازو تا دیه خسرو پنج فرسنگ ازو تا شهر پوچکان[۱۵] هفت فرسنگ جمله باشد از نیشاپور تا پوچکان سی و هشت فرسنگ، از این مقام راهی بهری رود و یکی بقاین و یکی بباخرز ویکی بسرخس، براه هری تا دیه گلاباد[۱۶] شش فرسنگ ازو تا کوشك منصور[۱۷] ۱۲ ده فرسنگ ازو تا شهر فوشنج[۱۸] شش فرسنگ ازو تـا شهر هری هشت

(۱) Variants کرمنی، کر کرمینی، کرنی، کوشی، کرسی، کرینی (۲) ابو طاهر، سراین طاهر. (۳) وراوه، زاوه، درداه (۴) وان، دارو (۵) طعاج، طغا (۶) کاوبان گاه (۷) منار کاه (۸) سبك مستی، پنی، مسك مبنی، بنی، بیتی، سك منی (۹) حریم (۱۰) حکم قو، صلم یر، خلم، علم (۱۱) هری and هراة throughout. I. R. 172. Muq. 349. (۱۲) بدلعی (۱۳) دیه فرهاد، مزباد. (۱۴) سعداباد، زیرباد، میراباد، فرهادانی، دزباد (۱۵) بوزجان (۱۶) کلاب (۱۷) مضرر (۱۸) بوشنج

فرسنگ جمله باشد از پوچکان تا هری سی فرسنگ و از نیشابور شصت
و هشت فرسنگ و از دامغان تا هری بموجب شرح ما قبل صد و چهل
و شش فرسنگ و از ورامین تا هری دویست فرسنگ و از سلطانیّه
دویست و پنجاه و شش فرسنگ، و من نیشاپور الی ترشیز و قهستان از
۵ نیشاپور تا رباط سه دیه[1] پنج فرسنگ ازو تا رباط نورخان[2] چهار
فرسنگ ازو تا چاه سیاه سه فرسنگ ازو تا دیه دانه[3] پنج فرسنگ
درین مرحله هفت پاره دیه است آبادان و آب روان دارد ازو تا دیه
مرد[4] چهار فرسنگ ازو تا شهر ترشیز هفت فرسنگ جمله باشد از نیشاپور
تا ترشیز بیست و هشت فرسنگ و از ترشیز تا این بلاد برین موجب
۱۰ است تا شهر تون بیست و پنج فرسنگ تا شهر قاین سی و شش فرسنگ تا
شهر پوجکان سی و شش فرسنگ، من هرات الی سیستان[5] از هراه تا
جامان[6] یك مرحله[7] ازو تا کوه سیاه یك مرحله ازو تا قنات سری
یك مرحله ازو تا خاستان[8] از توابع اسفزار یك مرحله ازو تا کوستان[9]
یك مرحله ازو تا دره یك مرحله ازو تا شهر فره یك مرحله ازو تا
۱۵ قول رود فره یك مرحله ازو تا سرشك یك مرحله ازو تا کنجر[10] یك
مرحله ازو تا بست یك مرحله ازو تا جوین یك مرحله ازو تا بشتر[11]
یك مرحله آنجا از آب هیرمند گذر باید کرد ازو تا کرکویه چهار
فرسنگ ازو تا سیستان سه فرسنگ جمله باشد از هراه تا سیستان پانزده
مرحله و بروایت مسالك الممالك[12] هشتاد فرسنگ و بروایت دیگر از
۲۰ هری تا سیستان شصت فرسنگ، و من هرات الی مرو از هری تا

---

(۱) Variants سیدی احمد ،سیدی عمر ،عمر ،غر: cf. J. N. 320. (۲) نورخا ،نورجا ،
نرو ،برد ،غر ،نمرود ،عمود ،عرد ،نمر (۴) نمر ،دار ،دابه ،وانه (۳) دیه مرود
(۵) Muq. 250. Ist. 248, 282. I. H. 304, 331. I. R. 173. (۶) حارمان
(۷) In the MSS throughout فرسنگ with blanks for the numerals: but cf. Ist. 248, 282. I. H. 304, 331. Muq. 350. (۸) جامنان ،حاس ،حاسن
(۹) کوبان ،کوسان (۱۰) لهر (۱۱) بسر (۱۲) I. K. 50.

سکاباد[۱] پنج فرسنگ ازو تا بادغیس[۲] پنج فرسنگ ازو تـا بون[۳] پنج فرسنگ ازو تا مرغزار دره پنج فرسنگ ازو تا باغچی شور[۴] هشت فرسنگ ازو تا لوسرود[۵] پنج فرسنگ ازو تا مرو الرّود چهار فرسنگ جمله باشد از هراه تا مرو الرّود سی و هفت فرسنگ از مرو الرّود تا قصر احنف قیس پنج فرسنگ ازو تـا خورزان[۶] چهار فرسنگ ازو تـا اسداباد[۷] شش فرسنگ ازو تا قرینین هفت فرسنگ ازو تا بجاباد[۸] پنج فرسنگ ازو تا مهدی آباد[۹] هفت فرسنگ ازو تا فاز[۱۰] شش فرسنگ ازو تا شهر مرو هفت فرسنگ جمله باشد از مرو الرّود تا مرو چهل و هفت فرسنگ و از هری هشتاد و چهار فرسنگ، من مرو الی بلخ[۱۱] از مرو تا مرو الرّود بموجب شرح ما قبل چهل و هفت فرسنگ از مرو الرّود تـا ارسکن[۱۲] پنج فرسنگ ازو تا اصراب هفت فرسنگ ازو تا گجاباد شش فرسنگ ازو تا طالقان شش فرسنگ ازو تا کمحان[۱۳] پنج فرسنگ ازو تا ارغون[۱۴] از توابع جوزجان پنج فرسنگ ازو تا قصر حوط[۱۵] از توابع جوزجان پنج فرسنگ ازو تا فارياب پنج فرسنگ ازو تا قاح[۱۶] نه فرسنگ ازو تـا شبرقان نه فرسنگ ازو تا صدره[۱۷] شش فرسنگ ازو تا دستگیر[۱۸] پنج فرسنگ ازو تا عود چهار فرسنگ ازو تـا بلخ سه فرسنگ جمله باشد از مرو الرّود تا بلخ هشتاد فرسنگ و از مرو تا بلخ صد و بیست و هفت فرسنگ، من مرو الی خوارزم[۱۹] از مرو تـا دیه سفری[۲۰] پنج فرسنگ ازو تا دیه ایدان گج[۲۱] دو فرسنگ ازو تـا رباط سوران[۲۲] هشت

(۱) Cf. J. N. 329. Variants هنکاباد ،هنکاماباد (۲) بادغیس (۳) تون (۴) بحر ،بجر ،سور ،بعره ،بقی ،بعجی (۵) اوسرود ،سرود ،لوسردو ،ترشیز ،لوردو ،بوسرود (۶) I. K. 32. Qud. 209. حوراط ،خورات ،حوازر ،خوراب (۷) استاداباد ،استراباد ،اسراباد (۸) بجتاباد ،بجی اباد (۹) نهاباد (۱۰) قار (۱۱) I. K. 32. Qud. 210. (۱۲) ارسکی (۱۳) کشجار (۱۴) ارغین (۱۵) جور (۱۶) قاع (۱۷) سدم (۱۸) دستکرد (۱۹) J. N. 349. Mnq. 344. (۲۰) مقری ،سقری ،حفر ،سقرا ،بقرا ،سنقری (۲۱) ایادان ،آب دان ،کفو (۲۲) سوزان ،سواران

فرسنگ ازو تا چاه خاك پنج فرسنگ ازو تا چاه صاجی(۱) هفت فرسنگ
ازو تـا چاه هارون(۲) هفت فرسنگ ازو تا رباط نوشاگرد(۳) هفت
فرسنگ درین مرحله بمقدار دو هزار گام ریگ روان است ازو تا سکاباد(۴)
هفت فرسنگ ازو تا رباط طاهری(۵) شش فرسنگ ازو تا رباط بودینه(۶)
۵ پنج فرسنگ ازو تا شهر جفربند(۷) از توابع خوارزم نـه فرسنگ ازو تا
شهر درغان هفت فرسنگ ازو تا دهان شیر پنج فرسنگ در این موضع
دو کوه تنگ بهم نزدیك بر آمده است و آب جیحون بدان بسیاری در
آن میان میگذرد و ازو تـا سدور(۸) چهار فرسنگ ازو تـا شهر هزار
اسپ(۹) ده فرسنگ ازو تا دیه ازرق(۱۰) نـه فرسنگ ازو تا رخشمیثن
۱۰ هفت فرسنگ ازو تا اندراستان(۱۱) شش فرسنگ ازو تا شهر نوزوار(۱۲)
دو فرسنگ ازو تا شهر ارگنج که دار الملك خوارزم است شش فرسنگ
جمله باشد از مرو تا خوارزم بدین راه صد و بیست و چهار فرسنگ،

شاهراه شمالی من سلطانیّه الی باب الابواب اقصی حدّ الابرار مغول باب
الابواب‌را دمور قاپی(۱۳) خوانند، من سلطانیّه الی اردبیل(۱۴) از سلطانیّه
۱۵ تا زنجان پنج فرسنگ از اینجا راهی بولایت تبریز و مراغه و ارمن و روم
میرود و راهی به اردبیل و سراو براه اردبیل بدیه توت سواری(۱۵) هفت
فرسنگ ازو تا شهر کاغذ کنان هفت فرسنگ ازو تا دیه سنجیده(۱۶) و
خلخال شش فرسنگ گریوه برولر(۱۷) که بر آب سفید رود است بر این
۱۶ راه است ازو تا دیه تالش(۱۸) شش فرسنگ ازو تـا شهر اردبیل شش

---

(۱) Variants صاحی ,صاجی ,حاصی (۲) هرون ,پرون ,هراوان ,پیرون ,مردن (۳) نوشاکر (۴) سگ اباد ,هنگاباد ,شکاباد (۵) طاهر (۶) بود ,بودنه ,نودر (۷) خوذبند ,جوربند ,جفرمند ,جوبند (۸) سدبور ,سدی نور ,سمندر ,سندلور ,تدبور (۹) هزارصف (۱۰) زروق ,اوطاق ,رزدق (۱۱) اندراب ,اندرابان (۱۲) بورادوان ,بور ,نواردون ,نوراوان (۱۳) تمورقبو (۱۴) J. N. 389 (۱۵) توب سواری ,وقوث ,ولوث ,توب موازی (۱۶) دیه سنعد ,سجید ,سجید ,صحنه (۱۷) بزرگتر ,بزرك بر ,برولر ,برده ,لیس ,بردلیر (۱۸) بالش ,مالش ,ماش

فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا شهر اردبیل سی و هفت فرسنگ، ثمّ الی قراباغ ارّان ازو تا رباط ارشد[۱] هشت فرسنگ ازو تا دیه ورنق[۲] هشت فرسنگ شهر برزند که اکنون دیهی است بدست چپ در قبله این مرحله است بیك فرسنگی از ورنق تا شهر باجروان[۳] که اکنون دیهی است چهار فرسنگ جمله باشد از اردبیل تا باجروان بیست فرسنگ و از سلطانیّه بنجاه و هفت فرسنگ از باجروان راهی بمحمود آباد گاوباری رود بر این موجب تا پیلسوار[۴] هشت فرسنگ تا جوی نو[۵] شش فرسنگ تا محمود آباد گاوباری شش فرسنگ جمله باشد از باجروان تا محمود آباد گاوباری بیست فرسنگ از اردبیل چهل فرسنگ از سلطانیّه هفتاد و هفت فرسنگ و بطریق قراباغ از باجروان تا دیه علی بیگ هفت فرسنگ ازو تا دیه بکراباد[۶] شش فرسنگ ازو تا کنار آب ارس که حدّ قراباغ است دو فرسنگ جمله باشد از باجروان تا قراباغ پانزده فرسنگ و از اردبیل سی و پنج فرسنگ و از سلطانیّه هفتاد و دو فرسنگ،

از قراباغ تا دیه هر[۷] سه فرسنگ ازو تا غرق[۸] پنج فرسنگ ازو تا دیه لبندان[۹] چهار فرسنگ ازو تا بازار جوق[۱۰] سه فرسنگ ازو تا شهر بردع چهار فرسنگ ازو تا شهر جوزبیق[۱۱] یك فرسنگ ازو تا دیه اصفهانی[۱۲] چهار فرسنگ ازو تا خانقاه شتر[۱۳] پنج فرسنگ و ازو تا شهر گنجه پنج فرسنگ جمله باشد از قراباغ تا گنجه سی و چهار فرسنگ و از اردبیل شصت و نه فرسنگ و از سلطانیّه صد و شش فرسنگ و از گنجه تا شهر شمکور که اکنون خراب است دو فرسنگ ازو تا یورت شاداق

(۱) Variant ارند
(۲) دربق، ورلق، واربق، درنق، ذربق، روراق، اربعدم
(۳) ماجروان
(۴) تبلوار، تبلور
(۵) خوی، مزی نو
(۶) اریك، ابو بکراباد
(۷) هر، هرسه، دیه بیر
(۸) تورق، فورغ، فورق، فروق، فورق، فرق، فرق
(۹) لبشران، سبژان، لبژان، کنران، لنبران، در لنران
(۱۰) در حوق، چون، حون
(۱۱) حومق، عورسق، حورثیق، جوزبنق، حورس
(۱۲) اسفهان
(۱۳) شیر، شهر

بان[1] سه فرسنگ ازو تا رود افنوان[2] شش فرسنگ ازو تا بام[3] پنج فرسنگ ازو تا شهر تفلیس حمدان[4] چهار فرسنگ جمله باشد از گجه تا تفلیس بیست فرسنگ و از قراباغ پنجاه و چهار فرسنگ و از اردبیل هشتاد و نـه فرسنگ و از سلطانیهٔ صد و بیست وشش فرسنگ، من قراباغ الی تبریـز بطریق آهـر[5] از کنار ارس که حدّ قراباغ است تا باجروان که یاد کرده شد پانزده فرسنگ ازو تا برزند[6] که اکنون دیهی است چهار فرسنگ ازو تا رباط الوان[7] که وزیـر خواجه تاج الدّین علی شاه تبریزی ساخته است شش فرسنگ ازو تا دیه بهلقان[8] که بدیه صاحب دیوان مشهور است هشت فرسنگ ازو تا شهر اهـر هشت فرسنگ درین راه در دره فروجای[9] وزیـر خواجه تاج الدّین علی شاه تبریزی رباطی ساخته است از اهر تـا دیه ارمینان[10] براه گریوه کوکچه بیل[11] شش فرسنگ درین گریوه وزیر خواجه سعد الدّین ساوجی[12] رباطی ساخته است و امیر نظام الدّین یحیی ساوجی رباطی دیگر ساخته از دیه ارمینان تا تبریـز هشت فرسنگ درین راه در مرحله بلدوق[13] خواجه تاج الدّین علی شاه رباطی دیگر ساخته است جمله باشد از قراباغ تا تبریـز پنجاه و پنج فرسنگ، شاه راه غربی من سلطانیّه الی قونیه روم اقصی حدّ الایران سیصد ویك فرسنگ، من سلطانیّه الی تبریز از سلطانیّه تا زنجان پنج فرسنگ ازو تا رباط نیکبای[14] که وزیر خواجه تاج الدّین علی شاه میساخت شش فرسنگ ازو تا سرچم هفت فرسنگ درین مرحله وزیـر خواجه غیاث الدّین امیر محمّد رشیدی رباطی ساخته است و

---

(1) Variants بورث، ساداقیان، شادابان، بورث، سارقیان، سادمیان، شارأق، تاپی

(2) افسون، شهر اِقنوان، افسیوان (3) بام، ماندم، نام (4) حمدان، حمداو

(5) J. N. 389. (6) بارزند - (7) الیوان، التوان، الیون، التون، الران، ایوان

(8) دیه سلطان، بهلقان، بیلقان، سهلقان (9) فروجای، فروح‌ای، فروحاهی، فرجای. قروجای

(10) ارمنیان، لسران، ارمینان، ارثیان (11) کوکچه، میل (12) سارخی

(13) بلدوق، بدزق (14) تیلا، سکبار، سکار، نیکبار

برادرش خواجه جلال الدّین رباطی دیگر کرده است جمله باشد هجده فرسنگ از این مرحله راهی بدست چپ بمراغه رود و راه دست راست بمیانج[1] رسد، از سرچم تا میانج شش فرسنگ گریوه در این راه است ازو تا دیه ترکان[2] که دیر خران[3] گویند و در اوّل شهری بوده شش فرسنگ ازو تا دیه سنکلاباد[4] چهار فرسنگ ازو تا شهر اوجان[5] چهار فرسنگ ازو تا سعید آباد[6] چهار فرسنگ گریوه در آن راه هست ازو تا شهر تبریز چهار فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا تبریز چهل و شش فرسنگ، من تبریز الی ارزن الروم از تبریز تا مرند یازده فرسنگ ازو تا خوی دوازده فرسنگ ازو تا شکاباد[7] شش فرسنگ ازو تا نو شهر پنج فرسنگ ازو تا بند ماهی[8] سه فرسنگ ازو تا ارجیش هشت فرسنگ ازو تا ملازجرد هشت فرسنگ ازو تا خنوس[9] ده فرسنگ ازو تا گریوه آق آقنن[10] پنج فرسنگ ازو تا بسین[11] پنج فرسنگ ازو تا ارزن الرّوم شش فرسنگ جمله باشد هفتاد و نه فرسنگ، ثمّ من ارزن الرّوم الی ارزنجان از ارزن الرّوم تا ابجه[12] من توابع وسبرجان[13] ده فرسنگ ازو تا خومان قلوع[14] در پای گریوه ده فرسنگ ازو تا ارزنجان چهار فرسنگ جمله باشد از ارزن الرّوم تا ارزنجان بیست و چهار فرسنگ و از تبریز براه زمستانی صد و سه فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و نه فرسنگ، من ارزنجان الی سیواس از ارزنجان تا دیه خواجه احمد پنج فرسنگ ازو تا ارزنجك[15] هفت فرسنگ ازو تا آقشهر هشت فرسنگ ازو تا آکرسوك[16]

---

(1) Variant میانه (2) ترکان کندی، ترکانان (3) دیه خواسان، دیه خرار، دنر خوان (4) شکاباد، شکل اباد (5) دیه اوجان (6) سعداباد (7) تکاباد، سکاباد، سکاناباد، سکان اباد (8) هابی (9) حنوس (10) اقین، اق بند، بندوان، اق سك، افیس، افنی (11) پسین، سبن (12) الجه؛ انجه (13) سه خوان، وسرخان، درجان، سرجان، ورجان، دسترجان (14) خان قلوع، خونان قلوح، خوان مملوح، خورن قیلوح، خان قلوح (15) ارزنجیك، ارزکیل، ازمیك (16) کرسوك، کرهرکت، اکرهرك، البرسرکی

پنج فرسنگ ازو تا زاره هشت فرسنگ ازو تـا رباط خواجه احمد ده
فرسنگ ازو تا سیواس چهار فرسنگ جمله باشد از ارزنجان تـا سیواس
چهل و هفت فرسنگ و از ارزن الرّوم هفتاد ویك فرسنگ و از تبریز
صد و پنجاه فرسنگ و از سلطانیّه صد و نود و شش فرسنگ، شاهـراه
۰ زاویه ما بین الشرق والجنوب من سلطانیّه الی قیس[1] اقصی حدّ الایران
دویست و پنجاه وچهار فرسنگ، من سلطانیّه الی ساوه از سلطانیّه تا دیه
سگزاباد[2] که راه خراسان ازو جدا شود بموجب شرح ما قبل پنج منزل
که بیست و چهار فرسنگ باشد و از سگزاباد تا رباط حاجب[3] حسن
شش فرسنگ ازو تا رباط دوانیق[4] هفت فرسنگ ازو تا شهر ساوه پنج
۱۰ راه فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا ساوه چهل و دو فرسنگ و ساوه سر
راه است، ثمّ من ساوه الی کاشان[5] و از ساوه تا آوه چهار فرسنگ و ازو
تا قم شش فرسنگ و از قم تا کاشان دوازده فرسنگ که جمله باشد از کاشان
تا ساوه بیست و دو فرسنگ، من کاشان الی اصفهان از کاشان تا دیـه
قهرود هشت فرسنگ ازو تا دیه واسطه[6] شش فرسنگ ازو تـا رباط
۱۵ مورچه خورد[7] شش فرسنگ ازو تا دیه سین[8] هشت فرسنگ و براه
میانی[9] از واسطه تا سین دوازده فرسنگ امّا آبادانی نیست و از سین تا
شهر اصفهان چهار فرسنگ جمله باشد از کاشان تـا اصفهان سی و دو
فرسنگ و از ساوه پنجاه و چهار فرسنگ و از سلطانیّه نود و شش فرسنگ
۱٦ من اصفهان الی یزد خواست از اصفهان تا دیه اصفهانك سه فرسنگ ازو

---

(۱) Or قیش throughout. (۲) Variants شکراباد ,اشکراباد (۳) صاحب
(٤) دامق ، وامق ، دوانق ، واسق ، وانیق (٥) Cf. I. K. 58. Qud. 199. I. R. 190,
J. N. 305. (٦) واسطه ,اسط ,اسطه the Vienna MS has, دیه اسطه که اوشنة
نظر باشد (۷) موجه خوار (۸) صبق ، صین ، سنسن ، یبق Yaq. III. 222.
(۹) پایین ، میانی

تا دیه مهیار[1] که سر حد ملك فارس است پنج فرسنگ ازو تا شهر
قومشه شش فرسنگ جمله باشد از اصفهان تا قومشه چهارده فرسنگ و
از قومشه تا رودکان[2] پنج فرسنگ ازو تا دیه یزد خواست هفت فرسنگ
جمله باشد از قومشه تا یزد خواست دوازده فرسنگ و از اصفهان بیست
۵ و شش فرسنگ از یزد خواست راه زمستان به بند عضدی رود بدست
چپ و راه تابستانی بدست راست بکوشك زرد، من یزد خواست بطریق
الصینیّة الی شیراز[3] از یزد خواست تا دیه گردو هشت فرسنگ ازو تا
کوشك زرد[4] هفت فرسنگ ازو تا رباط صلاح الدّین بدشت رون[5]
پنج فرسنگ درین راه گریوه مادر و دختر است ازو تا رباط فول[6]
۱۰ شهریار سه فرسنگ ازو تا قصبه مایین هفت فرسنگ درین راه گریوه مایین
است سنگ لاخی درشت و تا مایین همه راه سنگلاخ است ازو تا فول
نو چهار فرسنگ قلاع اصطخر و شکسته بدست چپ بر سر راه است از
فول نو تا دیه گرگ پنج فرسنگ ازو تا شهر شیراز پنج فرسنگ جمله
باشد از یزد خواست تا شیراز چهل و چهار فرسنگ و از قومشه پنجاه
۱۵ و شش فرسنگ و از اصفهان هفتاد فرسنگ و از کاشان صد و دو
فرسنگ و از سلطانیّه صد و شصت و شش فرسنگ، ثمّ من شیراز الی قیش
اقصی حدّ الایران از شیراز تا دیه شهرك[7] پنج فرسنگ ازو تا شهر کوار
پنج فرسنگ ازو تا رباط جمکان[8] پنج فرسنگ گریوه زنجیران بسر راه
است و از این مرحله راهی بدست راست[9] به هفت فرسنگ بفیروزاباد رود
۲۰ و از جمکان[10] تا میمند[11] پنج فرسنگ ازو تا اوّل ولایت سیمکان شش

(1) Variants مهار، مهنیار (2) دورکان، زورکان، رکارن، راوکان، زادکان
(3) I. K. 58. Qud. 196. Muq. 457. (4) زیر، زر (5) دون، درن، دان، روم
(6) پول، پل throughout. (7) شهرنك، شهنك (8) جنکان، سمنکان، سنکان،
(9) MS چپ (10) سمکان، جنکان، سمنکان، سکان، سیمکان، صمکان، سمکان
(11) میمن، ممیه، سمند صمنکان، ضمان، صمکان

فرسنگ ازو تا آخر ولایت سیمکان شش فرسنك ازو تا شهر کارزین هفت
فرسنگ گریوه سر سفید در این راه است ازو تا لاغر[1] پنج فرسنگ
ازو تا ناجیت[2] فاریاب شش فرسنگ ازو تا شهر خنج[3] شش فرسنگ
ازو تا آب انبار کار[4] پنج فرسنگ ازو تا هرمز[5] پنج فرسنگ ازو تا
٥ دیه داروك[6] شش فرسنگ درین راه گریوه بسیار است و سخت ازو تا
ماهان[7] شش فرسنگ ازو تا هزو[8] بساحل بحر شش فرسنگ درین راه
گریوه لردك[9] است ازو تا قیش در آب چهار فرسنگ جمله باشد از
شهر شیراز تا قیش هشتاد و هشت فرسنگ و از اصفهان صد و پنجاه و
هشت فرسنگ و از کاشان صد و نود فرسنگ و از ساوه دویست و
١٠ دوازده فرسنگ و از سلطانیّه دویست و پنجاه و چهار فرسنگ، سایر
الطریق بهذا الجانب من قیس الی سرندیب[10] مهبط آدم علیه السلام از
قیش تا جزیرهٔ ابرکافان هیجده فرسنگ ازو تا جزیرهٔ ارموس[11] هفت
فرسنگ ازو تا جزیرهٔ بار[12] که حدود ولایت فارس و سند است هفتاد
فرسنگ ازو تا دیبل هشتاد فرسنگ ازو تا مصبّ مهران که جوی سند
١٥ است دو فرسنگ ازو تا انکیر[13] اوّل ملك هند چهل فرسنگ ازو تا
کولی[14] دو فرسنگ ازو تا سندان[15] هیجده فرسنگ ازو تا ملی بار پنجاه
فرسنگ ازو تا بلین[16] بیست فرسنگ از بلین بدو روز تا لجّه[17] عظمی
رود ازو تا سرندیب ده فرسنگ جمله باشد از قیش تا سرندیب سیصد

---

(۱) Variants لاغرك، غزنكو، بالای، لاغرمكو، لاغردوكو، لاغرسك، بكر، كمر
(۲) حسب، حسب، شور فاریاب (۳) صج، خبخ، ضج، حج، خنج، بلخ (۴) كار،
استاده (۵) هرم، حرم، برم، سیرم، مرمز، سرم، نو مرم (۶) دارزك، داورك،
اورك، واورك، دادزك (۷) مابان، هامان (۸) مرون، مرد (۹) كودك،
لودك (۱۰) I. K. 62. MSS throughout سراندیب (۱۱) ارموص، سریره
or سروع for جزیره، and so throughout. (۱۲) یاد، مار، I. K. 62. ثارا
(۱۳) اونکیر، اومکر، I. K. اوتکین (۱۴) کلی، کوا (۱۵) مسدان، مسدان،
سمندان (۱۶) تلین، بلهی، اندبن (۱۷) زبلجه

و هفته فرسنگ و از شیراز چهار صد وپنج فرسنگ و از اصفهان چهار
صد و هفتاد و پنج فرسنگ و از کاشان پانصد و هفت فرسنگ و از
ساوه پانصد و بیست و نه فرسنگ و از سلطانیّه پانصد و هفتاد و یك
فرسنگ، من شیراز الی کازرون از شیراز تا حایط حاجی قوام پنج
۵ فرسنگ ازو تا دیه دشت ارزن هشت فرسنگ ازو تا رباط بر سر گریوه
مالان[1] شش فرسنگ ازو تا شهر کازرون سه فرسنگ گریوه هوشنگ[2]
درین راه است هر دو گریوه‌ها سخت است جمله باشد از شیراز تا کازرون
بیست و دو فرسنگ، من شیراز الی هرموز[3] از شیراز تا سروستان
دوازده فرسنگ ازو تا شهر فسا هشت فرسنگ ازو تا دیه تیارستان[5]
۱۰ شش فرسنگ ازو تا دارکان هشت فرسنگ از اینجا راهی بدست چپ
بشبانکاره رود و راهی بدست راست بهرموز و از شیراز تا بدینجا سی و
چهار فرسنگ است و از دارکان تا داراب گرد ده فرسنگ ازو تا دیه
خیر[6] سه فرسنگ ازو تا شبنکان[7] شش فرسنگ ازو تا رستاق[8] سه
فرسنگ ازو تا برگه[9] سه فرسنگ ازو تا تاشلو[10] شش فرسنگ ازو تا
۱۵ تارم[11] شش فرسنگ ازو تا چنار[12] سرحدّ لار چهار فرسنگ ازو تا
چاه چل[13] چهل و هشت فرسنگ ازو تا توسر[14] هشت فرسنگ ازو
تا هرموز در آب چهار فرسنگ جمله باشد از شیراز تا هرموز نود و پنج
فرسنگ، من شیراز الی شبانکاره از شیراز تا دارکان بموجب شرح ما قبل
۱۹ سی و چهار فرسنگ ازو تا شهر ایگ که دار الملك شبانکاره است چهار

هرموزك ، هرمز (۴)   كوشنك (۲)   تالان Variant (۱)   Muq. 456. (۳)
؛سكان ، سنبكان ، سبكان ، لبسكان (۷)   حیو ، چنر (۶)   هارستان ، بیارستان (۵)
،باسلو ، باشك ، داشلو (۱۰)   برکه (۹)   تبرستان (۸)   پشکان ، شبارکاه
جناد ، خیار ، قباد ، سیاق ، جند ، حیاو (۱۲)   طارم (۱۱)   شلو ، ماشلو
Ist. 170. بونایر ، دوسر ، لوهر ، توسه ، لوسر ، باسلو (۱۴)   صاوجك ، ساو جك (۱۳)
کرو J. N. 260 calls this port ، سارو ، سورو .I. H. 226 شهرو

فرسنگ جمله باشد سی و هشت فرسنگ، من شیراز الی کرمان[۱] بطریق شهر بابك از شیراز تا داریان[۲] هشت فرسنگ ازو تـا خرمه[۳] هشت فرسنگ ازو تا خولنجان[۴] چهار فرسنگ ازو تا کید[۵] شش فرسنگ ازو تا خیره[۶] شش فرسنگ ازو تـا چاه عقبه پنج فرسنگ ازو تا بلنگان[۷] ۵ هشت فرسنگ ازو تا چاهك هشت فرسنگ ازو تا سروشك هفت فرسنگ ازو تا شهر بابك[۸] هفت فرسنگ جمله باشد از شیراز تـا شهر بابك شصت و هفت فرسنگ ازو تا کوشك نعم[۹] هشت فرسنگ ازو تا آبان چهار فرسنگ ازو تا شهر سیرجان[۱۰] چهار فرسنگ جمله باشد از شهر بابك تا سیرجان شانزده فرسنگ و از شیراز هشتاد و سه فرسنگ و از ۱۰ سیرجان تا اکان[۱۱] ده فرسنگ و ازو تا کرمان هشت فرسنگ جمله باشد از شیراز تا کرمان صد ویك فرسنگ، من شیراز الی ابرقوه از شیراز تا زرگان[۱۲] پنج فرسنگ ازو تا بند امیر که بـر آب کر ساخته اند سه فرسنگ ازو تا دیه کناره بجفرك و مرو دشت سه فرسنگ ازو تا فاروق[۱۳] سه فرسنگ ازو تا کبین[۱۴] سه فرسنگ ازو تا مشهد مادر سلیمان ۱۵ علیه السّلام چهار فرسنگ ازو تا رباط مشك[۱۵] شش فرسنگ ازو تـا شهر ابرقوه دوازده فرسنگ جمله باشد از شیراز تـا ابرقوه سی و نـه فرسنگ[۱۶] ثمّ من ابرقوه الی یزد از ابرقوه تا دیه شیر[۱۷] سیزده فرسنگ ازو تا دیه جوز[۱۸] شش فرسنگ ازو تـا قلعه مجوس[۱۹] چهار فرسنگ ۱۹ ازو تـا شهر کهنه[۲۰] حومه یزد پنج فرسنگ جمله باشد از ابرقوه تا یزد

(۱) I. K. 48. Qud. 195. (۲) Variants دارابان، درایان (۳) جومه، خوارمه، خورامه (۴) خوکجان (۵) کید (۶) حیره (۷) بنسان، سکاه (۸) جاملك، اتابك (۹) کبوك نعم (۱۰) سرجان (۱۱) بابکان، بکان، (۱۲) زرکام، زارکان، دیه ابرقوه که زارکان گویند (۱۳) فروق، فارق (۱۴) بکتن، اکین، گویند، که زارکان (۱۵) دیه بید، بید مسك، بسل، عسك، مسك (۱۶) I. K. 50, Ist. 129, I. H. 199. (۱۷) سرسیخ، سو شر (۱۸) خور (۱۹) حنوس، جیوش (۲۰) که جومه

بیست و هشت فرسنگ و از شیراز شصت و هفت فرسنگ و از یزد تا
کرمان پنجاه و هشت فرسنگ و از شیراز تا کرمان بدین راه صد و
بیست و پنج فرسنگ، ثمّ من شیراز الی نوبنجان از شیراز تا جوبم پنج
فرسنگ ازو تا خلاّر(۱) پنج فرسنگ ازو تا خراره(۲) پنج فرسنگ ازو تا
۵ گوز(۳) از حساب تیر مردان چهار فرسنگ ازو تا کرگان(۴) سه فرسنگ
ازو تا نوبنجان(۵) سه فرسنگ جمله باشد از شیراز(۶) تا نوبنجان بیست
و پنج فرسنگ، ثمّ الی تستر اعظم بلاد خوزستان از نوبنجان تا خابدان(۷)
چهار فرسنگ ازو تا کشش(۸) شش فرسنگ ازو تا گنبد ملغان(۹) پنج
فرسنگ ازو تا چاهه(۱۰) چهار فرسنگ ازو تا حبس(۱۱) چهار فرسنگ
۱۰ ازو تا فرزك(۱۲) شش فرسنگ ازو تا ارّجان چهار فرسنگ ازو تا
بستانك(۱۳) سرحدّ فارس و خوزستان چهار فرسنگ جمله باشد از
نوبنجان تا اینجا سی و هفت فرسنگ و از شیراز شصت و دو فرسنگ،
شاه راه زاویه ما بین الغرب و الجنوب، من سلطانیّه الی قلعه بیره(۱۴) و
اقصی حدّ الایران دویست و شصت و پنج فرسنگ است و الله اعلم
۱۵ بالصواب

فصل دوم، در ذکر جبال ایران و دیگر جبال مشهوره،

در کتب حکما مسطور است که چون آب و خاك باهم ممزوج شود
در خاك لزوجتی باشد حرارت آفتاب آنرا سخت گرداند و سنگ شود

---

(۱) Variants جلاد، خلاور، ما جلال (۲) جروه، حوالا (۳) کوار، کور
(۴) کوکان (۵) لرهیان، بوهجان، لاهیان (۶) For the fore-going and the next route, see I. K. 43, Qud. 195, I. R. 189, Ist. 133, I. H. 202, Muq. 453, 454; also the *Fārs Nāmah* (F. N. 885) from which it is copied. For the march of Timur from Shushtar to Qal'ah Safīd see Z. N. I. 600. (۷) خواتدان، خوابدان
(۸) کیس، کس، مالش، کشن (۹) بلغان (۱۰) جوهه، صابهه، صاقه، صاصه، صابه، صوهه (۱۱) حیس، جیش (۱۲) جزرك، خررك، خورك، موزك، مردك
(۱۳) تسابك، بسابك، بستانکه (۱۴) Yaq. I. 787. Mar. I. 189.

همچنانکه آتش خشت خام‌را آجر میکند و چون حرارت بیش یابد گداخته میشود و بعضی از سنگ در میگذرد و باز از کثرت تمادی ایّام و لیالی و افراط پیوسته در احجار خلل ریزیدن ظاهر میشود و حجر باز خاك میگردد و از وقوع زلازل کوهها خرابی می یابد و از هبوب ریاح و ٥ رفتن آبها خاك نرم از موضعی بموضع دیگر میرود و آنچه سنگ و زمین سخت بود میماند تا بلندی و پستی پیدا میشود و عبارت از آن بلندی کوه است و اگر بر روی زمین کوه نبودی زمین متحرّك بودی و کلام مجید شاهد این معنی است قوله تعالی[1] وَ أَلْقَى فِي ٱلْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ و قوله تعالی وَ ٱلْجِبَالَ أَوْتَادًا و اگر نیز متحرّك نبودی مستدیری ١٠ هموار نبودی و هوا بالضّرورة درو یکسان جهیدی و چون نشیب و فراز نبودی آب روان نتوانستی شد و فایدهٔ سردسیری و گرمسیری حاصل نشدی و موالید از آن بکمال نرسیدی قسمت ازلی چنان اقتضا کرد که بسبب فراز و نشیب جبال بلند و پست بر روی زمین در میان آب پیدا میشود تا این فواید بظهور پیوندد و تبارك الله مبداه و تعالی منشاه، ١٥ اکنون از جبال ایران زمین و دیگر کوههای مشهور آنچه معلوم شده بر سبیل حروف یاد کنیم، کوه ابلستان بروم در عجایب المخلوقات[2] گوید که در میانش شکافیست و راه از او بیرون میرود هر که خواهد که ازو عبور کند همان زمان نان و پنیر میباید خورد تا بسلامت بگذرد و الّا از عفونت آن ممرّ رنجور شود و این معنی در آن ولایت مشهور است، کوه ابو قبیس ٢٠ بمکّه کوه بزرگ است بروایت ابن عبّاس از حضرت رسالت عم مرویست که اوّل جبل وضعه الله تعالی علی الارض ابو قبیس ثمّ مدّت سعة الحساب، کوه احد از جبال مشاهیر است در شمال مدینهٔ رسول عم و در تفاسیر و تواریخ مسطور است که آن کوه و کوههای ثور و ثبیر بمکّه و رضوی از ٢٤ پارهای کوه طور است که در حالت تجلّی بعهد موسی عم آنجا افتاده است

(1) Qur. XVI, 15 and LXXVIII, 7. (2) Qaz. I, 152.

قوله تعالی[1] فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا دور کوه احد که چند
فرسنگ معلوم نیست، کوه ارجان بطبرستان در عجایب المخلوقات آمده
که بر آن کوه آبی از سنگ فرو میچکد و در حال باشکال مسدّس و
مثمّن و مخمّس و غیر آن حجر میشود و مردم آنرا بر سبیل مهره بکار
٥ میبرند، کوه ارجاست بروم کوه بس عظیم است و بلند و قیصریّه و دولو
در پایان اوست و قلّهٔ آن کوه هرگز از برف کم نشود و گویند هر سال
ایّام معدود بر قلّهٔ اش توان رفت و دیگر ایّام بر آنجا صعود متعذّر بود
و بر آن کوه کلیسیای بزرگ ساخته اند و دور آن کوه کس نداند که
چند فرسنگ است و آبهای فراوان از آن کوه فرود میآید و ببلاد
١٠ روم می ریزد، کوه الوند[2] در قبله شهر همدان است و کوهی معروف
دورش سی فرسنگ بود هرگز قلّهٔ آن از برف خالی نبوده است و از
بیست فرسنگ و زیاده از آن توان دید بر قلّهٔ آن کوه چشمهٔ آب است
در سنگ خارا و آن سنگ بر مثال بنای است بروی در افکنده از بالا
آن سنگ اندکی آب ترشّح میکند و آنرا بتابستان توان دید زیرا بزمستان
١٥ در برف پنهان بود و من آنجا رسیدم شب آدینه بود گفتند در هر هفته
یك شبانه روز این آب بزمین میرسد و روان میشود و در دیگر ایّام نمیتواند
رسید و در عجایب المخلوقات در وصف همدان آمده که از کوه الوند چهل
و دو رود بنشیب می آید و عیون آن ما لا نهایت است، کوه اشکهران[3]
بولایت اصفهان است بر محاذی لر بزرگ و بر او افاعی عظیم است،
٢٠ کوه البرز کوه عظیم است متّصل باب الابواب است و کوههای فراوان
پیوسته چنانکه از ترکستان تا حجاز کماپیش هزار فرسنگ طول دارد و
بدین سبب بعضی آنرا از کوه قاف شمارند طرف غربش که بجبال گرجستان
٢٢ پیوسته است کوه لگزی خوانند و در صور الاقالیم آمده که در کوه لگزی

(1) Qur. VII, 139. (2) Variant اروند (3) اشکهبران ,اسکبران ,اسکهران ,اشکران ,اشکبران

اُمَم فراوان میباشد چنانکه بهفتاد و چند زبان سخن میگویند و در آن
کوه عجایب بسیار میباشد و چون بشمشاط و ملطیه رسد قالیقلا خوانند
وچون بانطاکیه و مصیصه رسد لکام گویند و آنجا فارقست میان شام
و روم و چون بمیان حمص و دمشق رسد لبنان خوانند و چون بوسط
۰ مکّه و مدینه رسد عرج گویند و طوف شرقیش که با جبال ارّان و
آذربایجان پیوسته فنق[1] خوانند و چون بحدود عراق و گیلان رسد
طرقل در کوه[2] خوانند و چون بوسط قومس و مازندران رسد موز
خوانند و مازندران در اصل موزاندرون بوده و چون بدیار خراسان
رسد سونج[3] خوانند، کوه التز عوام گویند که اصل نامش اعلی تز است
۱۰ و بکثرت استعمال التز شد و این سخن بی بنیاد است و التز اسم علم
اوست و در شمال قزوین است و کوه بلند با دیگر جبال این دیار پیوسته
و در آنجا مسجدیست که قدوم اولیا فراوان آنجا رسیده است دعارا آنجا
اجابت بوده و دو محراب است و در عجایب المخلوقات آمده و عوام نیز
گویند که مزار اویس قرنی رضی الله عنه[4] در آنجا است بر قلّهٔ کوه برآن
۱۵ روی که بر رودبار است پیوسته برف باشد، کوه ایلاق ترکستان است
و معدن نقره وزر است، کوه بامداد[5] بلر کوچك در زبدة التواریخ
آمده که برو سنگ است که بجای هیمه بکار میدارند امّا از بخار دودش
جانوران میگریزند، کوه بیستون بکردستان از جبال مشهور است و سخت
است و از سنگ سیاه بر روی هامون پیدا شده است بی آنکه در دامنش
۲۰ دره یا پشته باشد از بیست فرسنگ بالای آن کوه کما پیش توان دید
دورش بیست فرسنگ باشد و بر قلّهٔ آن کوه زمینی هموار است کما پیش
پانصد جریب و بدانجا چشمهٔ آب و زراعت در سنهٔ احدی عشر و

(1) Variants فنق ,فسق ,فیق (2) طرقك ,طرقل (3) سوبج ,بوبج ,سونغ ,سرنج but mostly s. p. (4) Yaq. I, 508. Wanting in Qaz. I, 153. (5) بامدار

سبعمایه هجری بفرمان اولجایتو سلطان باتّفاق مهندسان بلندی آنرا ترازو کردیم چهار هزار و هشتصد گز خیّاطی بر آمد اکثر اوقات سحاب آن دیار بمراتب شعب قلّهٔ آن کوه میباشد و بر رُوی آن کوهْ سنگلاخ بدشواری میتوان رفت و آنجا در کتاب خسرو و شرین شیخ نظامی گنجهٔ آورده که خسرو پرویز فرهادرا گفت[1]

بیت

که مارا هست کوهی بر گذرگاه ٭ که مشکل میتوان کردن بر آن راه

میان کوه راهی کَنْد بایـد ٭ چنان کآمد شدن مارا بشایـد

روایتی مجهول است و شیخ نظامی آنجارا مشاهده نکرده بتسامع سخنی گفته و حقیقتش آنکه در پای قلّهٔ این کوه بر روی صحرا چشمهٔ بزرگ است چنانکه دو سه آسیا آب میدهد بر داشته در آن کوه بر سر آن چشمه صفّهٔ بارگاه ساخته اند و آثارش شاهد این تقریر است چنانکه در آخر این کوه از این چشمه و صفّه تا آنجا شش فرسنگ است صفّهٔ دیگر کوچك ساخته اند بر سر دو چشمه که از پهلوهای صفّه بیرون میاید هریك آسیا گردانی باشد و آن صفّهرا صفه شبدیز میخوانند صورت خسرو و شرین و فرهاد و رستم و اسفندیار و غیرهم بر آنجا ساخته است درغایت مستحیر و خورده بینی تا میخ زره و تار ابریشم چنگ پیدا کرده انـد و هم در این حدود که متّصل کولکوست مزار متبرّك بر آنجاست و عوام گویند که مزار اویس قرنی است، کوه برچین بولایت قزوین بـرو غاری و شکافیست که درو قریب یك میدان راه میتوان رفتن و سرمای عظیم دارد و در آخرش جوی آب روان است و فروتر از آن رود رفته و بادی عظیم میآید و هیچ روشنای بیرونرا نمیتوان دید و بی چراغ نمیتوان رفت و بدین سبب کس برحال آخر آن شکاف واقف نشده اند و سنگ آسیا مردم آن حدود از آنجا میآرنـد، کوه جودی بحدود موصل و جزیره

(1) See the *Khamsah* of Niẓámí (lith. Ṭihrán, A.H. 1301), p. 122.

است کشتی نوح عم بر آنجا قرار گرفت قوله تعالی[1] وَ قِیلَ یَا أَرْضُ ٱبْلَعِی مَآءَكِ وَ یَا سَمَآءُ أَقْلِعِی وَغِیضَ ٱلْمَآءُ وَقُضِیَ ٱلْأَمْرُ وَٱسْتَوَتْ عَلَى ٱلْجُودِیِّ و در عجایب المخلوقات آمده که بر آن کوه تا زمان بنی عبّاس پارهای کشتی نوح عم باقی بوده و نوح بر آن کوه دهی ساخت معروف ۰ بسوق ثمانین زیرا که با او هشتاد کس در کشتی بودند امّا غیر از نوح عم از نسل دیگران باقی نماند و بدین سبب نوحرا آدم ثانی خوانند، کوه دراك[2] بدو فرسنگی شیراز است و در آنجا انبارهای برف ساخته اند بزمستان برو برف جمع می‌کنند و بتابستان بشیراز می برند بنیاد برف شیراز بر آن است، کوه دماوند مشهور است و سخت بلند از صد ۱۰ فرسنگ باز توان دید و بر شرقی ملك ری افتاده است قلّه اش هرگز از برف خالی نبود دورش بیست فرسنگ است و بلندی پنج فرسنگ زیاده بود و بر قلّهٔ آن هاموئی است مقدار صد جریب و ریگی است که پای فرو میرود بتابستان برف بر آن کوه بجی شود میانش پر آب عوام گویند که گرم است و در آن کوه بهمن بسیار میباشد و آنچنانکه ۱۵ برفها بمرور ایّام بر هم می نشیند ناگاه پارهٔ میگسلد و مردمرا در شیب گیرد و هلاك کند عوام گویند که در چنان جای سخن نباید گفت و الاّ بهمن فرود آید و غرض از این معنی آنکه بسخن مشغول نبایـد شد و زود گذشت نباید که بهمن در آید و در عجایب المخلوقات آمده[3] که اگر بر طرفی از آن قلّه برف خالی شود چنانکه زمین‌را بسیاهی توان دید ۲۰ بر آن طرف که مرئی بود خونریزش عام شود و در صور الاقالیم آمده که ضحّاك در آن کوه محبوس است، کوه دارابجرد در صور الاقالیم آمده که بر آنجا بهمه رنگ املاح است سفید و سیاه و سبز و زرد و سرخ و غیر ۲۲ آن، کوه رستو[4] در راه شبانکاره در راست قبله آن بلوك واقع است و

(1) Qur. XI, 46. (2) Variants ادراك ,درراك ,دارك

(3) Qaz. I, 158. (4) دمنو ,دستور ,ستور ,رستق

بکوه بانیله[1] نیز مشهور است بلندی آن کوه کما بیش سه فرسنگ بود بر مثال قبهٔ افتاده است مدوّر دور آن شانزده فرسنگ و قلهٔ آن کوه در اکثر ولایات فارس دیدار دهذ و در آن کوه ادویه بسیار است و درهها بسیار از قلّهٔ کوه تا دامن کشیده و در دامن کوه همواریست و مار هر روزه
۵ بر آن کوه ظاهر میشود و اگر اوقات بر آن کوه برف است و مارها عظیم باشد چنانکه مار پنجاه منی و شصت منی تقریبًا می یابند، کوه رامند در شمال شهر کرج است و آن نیز چون بیستون پیدا شده است بی آنکه در پایانش دره و پشته باشد سنگ سیاه است و بر مثال خانه بسقف سحاب در آورده و مرغزار کیتو[2] که از مشاهیر مرغزارهای
۱۰ عراق است بط ا. شش فرسنگ و در عرض سه فرسنگ در شمال این کوه است [illegible] بخسرو منسوب است در پای آن کوه در این مرغزار و دور [illegible] فرسنگ باشد، کوه رامند در قبلی قزوین و شمالی خرقان است و [illegible] ن است و درو دیها و زراعت و بلندی عظیم ندارد امّا ذکرش [illegible] ت بسیار آمده بیت
۱۵ کُه الوند خوش بی با دماوند، ابی رامند کُه چون می نمایند
کوه رقیم در حدود عموریهٔ روم است و ذکرش در قرآن آمده است غار قوم اصحاب کهف در آن کوه بود و حکایت ایشان مشهور است و بتکرار حاجت نیست دور آن کوه هیجده فرسنگ است، کوه زانك[3] در ترکستان درو معادن طلا و نقره است، کوه زرده بلرستان آب جوی سرد که سر
۲۰ چشمهٔ زاینده رود اصفهان است و آب رود دجیل تستر آغازش از آنجا بر میخیزد، کوه زر بحدود دامغان برو کان طلا است و بدین سبب بدین نام مشهور است، کوه ساوه بر یك مرحلهٔ ساوه است و بجانب خرقان است نزدیك مزاری که بذی الکفل منسوب است کوه بلند است و در

(1) Variants بانیله ،بانیل ،بانله (2) کیتی (3) رانك cf. Qaz. I, 162.

عجايب المخلوقات[1] آمده که در آن کوه غاریست بر شیوهٔ ایوانی و در آنجا نقوش و اشکال بسیار و در آخر غار حوضی است بر بالای آن حوض چهار سنگ بشکل پستان زنان و از آنجا پیوسته آبی فرو میچکاند و بدر حوض جمع میشود و از کثرت ایستادن متغیّر نمیشود و شربش ۰ تداوی امراض میگردد و اهل ساوه هم برین صورت قایلند، کوه سبلان در آذربایجان از جبال مشهور است و بلاد اردبیل و سراه و پیشکین و آباد[2] و ارجاق و خیاو[3] در پای آن کوه افتاده است کوهی سخت بلند است و از پنجاه فرسنگ دیدار میدهد دورش سی فرسنگ باشد و قلّهٔ او هرگز از برف خالی نبود و بر آنجا چشمه است اکثر اوقات آب ۱۰ او یخ بسته بود از غلبه سرما و در عجایب المخلوقات[4] از رسول عم مرویست من قرأها[5] فَسُبْحَانَ ٱللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ و لَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَ يُحْيِى ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ كتب الله تعالى له من الحسنات بعد و ذلك بمقدار ورقة ثلج يسقط على ۱۵ جبل سبلان قيل وما سبلان يا رسول الله قال جبل من بين ارمينية و آذربایجان علیه عین من عیون الجنّة و فیه قبر من قبور الانبیاء و در تاریخ مغرب گوید که آن چشمه‌را آبی در غایت سرد است و در حوالیش چشمهای آب سخت گرمست و سوزان و جاریست، کوه سراهند بعراق در قبلی ابهر افتاده است، کوه سرندیب[6] از مشاهیر جبال است و بر ۲۰ جزیرهٔ سیلان ببحر هند واقع است و در عجایب المخلوقات آمده که آنجا مهبط آدم عم بزبان هندی دهو[7] خوانند از همه جبال آن حدود بلندتر

(1) Qaz. I, 163. (2) Variant انار (3) جیا، خیار (4) Cf. Qaz. I, 163. (5) Qur. XXX, 16 to 18. (6) سراندیب

(7) دهر, but cf. Johnson: *Persian Dictionary*, s. v. In Ibn Qut. 9 and Yaq. IV, 891 it is called راهم.

است و مجید روزه راه در بحر توان دید اثر قدم آدم عم بر آن سنگ پیداست از انگشت بزرگ پا تا پاشنه قریب هفتاد گز است همه روزه بی آنکه برق جهد و سحاب بود باران بر آنجا بارد و گرد از روی آن شوید و مردم آن نشان‌را بس متبرّك میدانند و در آن حوالی معادن یاقوت و
۵ سنبادج و بلور است و در آن زمین پارهای الماس فراوان ریخته باشد و عقارب و افاعی در آن زمین بیشمارند و بر آن کوه چوب عود و دیگر عطریّات است و دانهٔ مشك و زباد و اکثر حشایش آنجا ادویه است و در آن بحر غوص لولو است، کوه سهند بآذربایجان بلاد تبریز و مراغه و دیه خوارقان و اوجان در حوالی آن است دورش بیست و پنج فرسنگ
۱۰ بود قلّه اش احیانًا از برف خالی بود آنجا مزار اسفهسالار اسامة بن سریك صاحب رسول عم است و بر آنجا بحیره است، سیاه کوه بآذربایجان قصبهٔ کلنبر[1] در پای اوست کوهی سخت و مردم نشین است و سکّان او اکثر قطّاع الطریق اند، کوه سیپان در قبلی اخلاط افتاده کوهی سخت است و مردم نشین از پنجاه فرسنگ مینماید قلّه اش هرگز از برف خالی
۱۵ نیست و دورش پنجاه فرسنگ ...د علفزارهای نیکو دارد، کوه شقان بخراسان بحدود جاجرم د... گافیست از آنجا آبی بمقدار دو آسیا گردان بیرون میریزد بدان ... کوه‌را شقان خوانند و در عجایب المخلوقات[2] آمده که در آن کو... هر که سر در آنجا برد از عفونت ابخره آن رنجور شود و هم در ... کوهی است که رفتن بر
۲۰ آنجا از قوّت باد بهیچ چیز ممکن نتوان شدن چون بر فرازش روند هیچ باد نبود، کوه صور در عجایب المخلوقات[3] و تحفة الغرایب آمده که در آن کوه سنگی است بر مثال آینه درو اشکال میتوان دید و چون بآب میسایند آن مسحوق همین خاصیّت دارد و دیدار اشیا دهد، کوه طارق بطبرستان در عجایب المخلوقات و آثار الباقیه آمده که در آن کوه غاریست

(1) Variants کلنبر ,کلین ,کلتر (2) Qaz. I, 165. (3) Qaz. I, 166.

و در آنجا دکّه که آنرا دکّهٔ سلیمان خوانند و ببرکت او معظّم دارند و
اگر آنرا بقاذورات چیزی ملوّث کنند هوا متغیّر شود و صاعقه و بارندگی
آرد و تا آنرا پاك نکنند فرو ننشیند، کوه طبرك بری برو معدن نقره
است امّا چندانکه برو خرج کنند هم چندان باز میدهد و سودی نکند
۵ و بدان سبب بیکار ماند، کوه طور سینا از مشاهیر جبال جهان است
و ذکرش در قرآن بسیار آمد و موسی پیغمبر عم در آنجا نور آلهی را بر
سر درخت دید و شرف تکلیم یافت، کوه غزوان بحدود طایف است
برو برف ویخ میباشد و در ملك عرب بسر هیچ کوه دیگر نبود، کوه
قرغانه(1) در صورالاقالیم آمده که برو معادن فیروزه و زیبق و نحاس و
۱۰ سرب و ذهب و نفط و قیر و زفت و نوشادر و زاج است و برو سنگی
است که بجای هیمه بکار برند، کوه قارن در صورالاقالیم گوید که بکرمان
است هم در آنجا آمده که بطبرستان است، کوه قاف در معجم البلدان
مسطور است که کوه عظیم است بگرد دنیا در آمده ازو تا آسمان مقدار
یك قامت است بلکه آسمان برو مطبق است و سورهٔ قاف اشارت
۱۵ بدوست و جرمش از زمرد است و کبودی هوا از عکس لون اوست
و ما ورای آن عوالم و خلایق فراوان اند که حقیقت حالشان غیر از
خدای تعالی نداند و در بعضی تفاسیر گوید که از زمرد است و در
عجایب المخلوقات و معجم البلدان آمده که همه بیخ کوهها بدو پیوسته است
چون حقّ سبحانه و تعالی‌را با قومی غضب بوده باشد و خواهد که
۲۰ بدیشان زلزله فرستد فرشته‌را که بر کوه قاف موکّل است امر آید که تارك
و بیخ آن کوه مطلوب‌را بجنباند و در آن زمین زلزله افکند و العهدة علی
الرّاوی و چون کوه قاف‌را اصل کوهها نهاده اند اگرچه این از عقل
دور است این قدر شرح آن نوشتن درخور بود، کوه قبله(2) ما بین
ارّان و گرجستان است، کوه قفص(3) بکرمان در صور الاقالیم گوید که

(1) Variants فرافانه ،فوقان ،عزقان ،قرقان (2) قبله (3) قفس

مسکن قوم بلوچ است و اکثر ایشان قطّاع الطریق باشند، کوه کرگس
در مفازه است بحدود شهر نطنز[1] و با هیچ کوه پیوسته نیست دورش ده
فرسنگ باشد کوهی سخت بلند است و از بلندی کرگس بر فرازش نمی
پرد وبدان سبب بدین نام مشهور است و در آن کوه وحلی است که از
۵ دور آب نماید صادر و وارد بتصوّر آب در آن دره نزدیك آن وحل
روند و از غایت تشنگی مایل آب شوند و بوحل فرو روند و در آن
هلاك شوند، کوه کرمان در عجایب المخلوقات آمده که درو سنگی است که
چون هیمه درو آتش میگیرد و آنرا بجای هیمه بکار میدارند و هم بر آن
کوه معدن نقره است، کوه گلستان بوغانات فرسنگ در فرسنگ درو
۱۰ گلهای خودروی و خوشبوست گویند که در زمان سابق آنرا ملاحده
بفردوس کرده اند و نزهتگاه ایشان بود، کوه گلستان[2] بطوس در آنجا
غاریست بر مثال ایوانی و دهلیزی دارد و چون در آنجا مسافتی بروند
بروشنی برسند و در آنجا حظیره باشد و چشمهٔ ایست آبش چون قدری
از چشمه برود سنگ گردد و فراز رفته ازو بادی بجهد که مانع دخول
۱۵ درو میشود، کوه کابد و ریبد دو کوه است بولایت قهستان در برابر
هم و فردوسی گوید[3] بیت

بکوه کابد کنی کارزار • دگر سوی ریبد بر آرای کار

کوه کوشید ما بین عراق و فارس در عهد کیخسرو در آنجا اژدهائی
عظیم بوده چنانکه مردم از بیم آن آبادانیها باز گذاشته بودند کیخسرو
۲۰ آن اژدهارا بکشت و بر آنجا آتش خانه ساخت آنرا دیر کوشید خوانند،
کوه کیلویه و لابی مشهور است و درو کوهستان بسیار از حساب ملك
فارس است از جمله کوه دنا[4] گویند کیخسرو در آن کوه در دمه[5]

(1) Variant ﻪ (2) گلستانه ,گلشان cf. Qaz. I. 172.
(3) *Shāh Nāmeh* II, 934. (4) دما and ونا (5) دمنه and ومه cf.
Shāh Nāmeh II. 1024, and *Guzīdah* p. 93 lines 3 and 4.

هلاك شدن ماست کوه[۱] بر غربی نخجوان بر چهارده فرسنگی شهر است و
کوهی سخت بلند است و از سی چهل فرسنگ دیدار دهد و قلّه اش
هرگز از برف خالی نبود و اکثر اوقات در برف مخفی باشد دورش سی
فرسنگ بود، کوه مورجان[۲] بفارس در عجایب المخلوقات آمده که در آن
۵ کوه غاریست و از سقف او آبی فرو میچکد و اگر یك کس در آنجا
رود و اگر صد کس چندان آب فرو چکد که همه سیراب شوند و
زیادت و نقصان نبود گویند که از طلسمات است، کوه مقطّم[۳] بولایت
صعید مصر درو معدن زمرد است و بغیر از آنجا جای دیگر نیست،
کوه نقشت[۴] در فارس نامه آمده که بحدود اصطخراست و صور همه چیز
۱۰ و همه حیوانات به نقاری برآن نگاریده اند و آثار عجیب در آن نموده
چنانکه صانعان این زمان از مثل ساختن آن عاجز شده اند و در عهد
اکاسره کتاب زندرا بر آن کوه داشتندی، کوه نمك لان میانهٔ آوه و قم
از خاکست و بسا هیچ کوه پیوسته نیست و از غایت شوری برف برآن
قرار نگیرد و بر فرازش نتوان رفت که پای فرو رود و با هنرها نمکی را
۱۵ نشاید که تلخ بود دورش سه فرسنگ بود برو هیچ آب و رستنی نبود و
از ده فرسنگ باز دیدار دهد، کوه هرمز[۵] بطبرستان در عجایب المخلوقات
آمد که درآن کوه غاریست و درو آب روان چون یکی آنجا رسد و
بانگ کند آب باز ایستد و اگر دیگری بیاید بانگ کند آب روان شود
و بدین صورت ببانگی میرود و ببانگی می ایستد، هوین کوه[۶] بلُر کوچك
۲۰ است درو معادن آهن است، کوه بختابی[۷] کوهیست بغایت خوشی از
کثرت علفزار و اثمار و عمارات و قری و آبهای زلال و چشمه سارها باشد،

(۱) Variants کوه ماست کوه ،مالت کوه (۲) ارجان and مورخان، cf. Qaz. I, 173. (۳) معظم (۴) نقشب ،تخشب ،نفست ،لعشت ،تیشت، F. N. 28. (۵) Cf. Qaz. I, 173. هرم ،هبرم ،هزم ،هرام ،هجم ،هیم (۶) هران ،هوان، هرین (۷) اینکوه بجا ،ابکوه تحان ،ابکوه بحطای ،انکوه بکتای ،بکتای.

فصل سیم، در ذکر معادن،

چون در اوّل کتاب شرح تکوین موالید گفته شد که معدنیات سه جنس اند فلزّات و احجار و ادهار و سبب تولید هریك در ذکرش یاد کردیم اکنون ذکر معادنش که هر یك از کدام ولایتیست اینجا در سه ۵ باب یاد کنیم

باب اوّل در فلزّات هفتگانه، زر طلا معادنش بسیار است و در گرمسیرها بیشتر بود و بهترین به نیکوئی جوهر و بسیاری حاصل معادن مغرب است بدین سبب زر مغربی مشهور است و بعضی گویند پیوسته در مغرب اهل صنعت تعلیم کیمیاء زر میسازند و بدان سبب آنجا زر بیشتر ۱۰ میباشد معادن اندلس بسیار خیر و پر نفعست معدن البجه بزمین حبشه حاصل نیکو دهد معدن بمفازه ما بین مصر و نوبه و حبشه و بحر قلزم معدن نیکو پر حاصل است معدن صقلیه معروفست بکوه زر معدن بجزایر وقواق حاصل فراوان دارد چنانکه اکثر کار فرمانهای[1] آن قوم از زر طلا بود و معادن بمفازهٔ ختلان بحدود ترکستان معدن بجبال[2] ۱۵ رانك بزمین ترکستان در صور الاقالیم گوید که در آن معدن پارهاء بزرگ و کوچك طلا بر روی زمین افتاده است امّا خاصیّتش چنانکه اگر پارهای بزرگ بر دارند مرگ در آن قوم افتد معدن ما بین بخارا و اشروسنه معدنی بکوه سمرقنـد معدنی کم زحمت بسیار فایده است معـدنی بحدود سجلماسه حاصل فراوان دارد امّـا راهش دشخوار است و زحمتش بسیار ۲۰ معدنی بکوه ایلاق ترکستان است معدن بولایت فرغانه معدن بحدود دامغان اورا کوه زر خوانند طلا پارها در میان خاك می یابند و خاكرا میشویند تا طلا ازو جدا می شود و اکنون در ایران غیر ازین معدن طلا نیست معدن سیستان در افواه مشهور است در عهد سلاطین غزنین ۲۴ بر روی زمین بمثل سوزنی زرین پیدا شد و چندانکه بشیب تـر میرفتند

(1) Variant کارفرماهاء (2) زال ،زابل ،رایك and جیلان

قوی‌تر میشد و زیادت‌تر میآمد تا بـه ستبری درختی بزرگ شد و م
در عهد غزنویان آن معدن از زلزله خراب شد و انباشته گشت و جایش
نیز از نظرها نهان شد و این معنی دور از عقل است که فلزّات‌را چون
نبات رویندگی باشد زیرا که فلزّات بجماد مانندتـر از نبات است و
٥ نیز چنان معدنی مشهور باندك زمانی چون پر نفع شد چگونـه از نظرها
محجوب گردد حقیقت آنکه آن معدن واقعی نبود و بر سبیل افسانه ی
گفته اند تسلّی و تمنّای جهّال‌را، نقره معادن نقره بسیاراست و در سردسیر
بیشتر میباشد و بهترینش بـه نیکوئی جوهـر و بسیاری حاصل معادن
فرنگ است و آن زمینها همه بمعادن الفضّه مشهور است معادن ختلان[1]
۱۰ بحدود ترکستان معدن بکوه سمرقند کم زحمت بسیار فایده‌است معدن بکوه
جیرفت کرمان معدن بکوه دهستان آنرا کوه نقره خوانند معـدن بکوه
ایلاق ترکستان معدن بکوه رانك بولایت ترکستان و آنرا بدان خاصیّت
که معدن طلارا که پارها بزرگتر نمیشاید بر گرفت معدن بولایت فرغانه
معدن ببخارا ماوراء النهر معدن بحدود شاش ما وراء النهر معدن باندلس
۱٥ معدن بسیم کوه بین فارس[2] و جواشیر معدن لولو بروم در ایران از این
پر حاصلتر معدن نیست معدن طبرك ری هر چند در آنجا خرج کنند
همان قدر پس باز ندهد بدین سبب اکثر اوقات معطّل است امّا در عهد
سلاجقه پیوسته در آنجا بکار بودندی گفتندی اگرچه توفیر ظاهری ندارد
امّا نقره در جهان خراج بسیار میشود و این توفیری نیکو باشد، آهن
۲۰ معادن بسیار دارد و در ملك بامیان[3] ولایتی است آهن کار خوانند
و در ملك عرب بکوه قساس معدن است آهن نیکو میدهد و پولادرا
از آن بسازند شمشیر قساسی مشهور و معتبر باشد معدن بولایت خواف
قهستان معدن بجبال قارن بکرمان معدن صاهه بولایت فارس آهن آنجا
۲٤ پولادی نیکو دهد معدن قطره بولایت فارس معدن کوره بولایت طارمین

(1) Variant جبلان (2) نائین (3) قیان ،فهان ،قبا

و قزوین و معدن هوبن بکوه لُر کوچك معدن بگنجهٔ ارّان معدن کلنبر بحدود آذربایجان، سرب معادنش فراوانست و آنچه مشهورتر بکوه دماوند معدن بجبال بخارا و اشروسنه و معدن بکوه فرغانه، خارصینی در ایران معدوم و حکما در حقّش گفته اند و هو تشبیه بالمعدوم امّا در ۵ بعضی کتب دیدم که دربلاد چین معدنی دارد و از آن آلات حرب سازند مضربش سخت‌تر از آهن بود، قلعی معادن بسیار دارد و از همه مشهورتر و بزرگتر معادن قلعه است بسرحدّ هند و چین و بدین سبب آن جواهررا قلعی خوانند و بروایتی در اندلس کوهی است قلعه میخوانند و بدو معدن ارزیز است و بدو باز میخوانند و قلعی گفته‌اند معدن ۱۰ بانرود لُر کوچك قلعی پاره‌ای میباشد بشکل بلوط هریك کما بیش دو مثقال و هریك‌را سوراخی در میان معدن بجزایر کله و سریره بحر هند و معدن بولایت فرنگ، مس معادن بسیار است آنچه معروفتر درین ملك معدنی بولایت جیلان[1] و آذربایجان حاصل نیکو دارد معدن بجبال بخارا و اسروشنه معدن بدیار فرغانه معدن بکوه جوشن بغربی حلب ۱۵ بملك شام در عجایب المخلوقات[2] گوید در اوّل حاصل بیقیاس داشت چون اهل البیت امیر المومنین حسین بن علی عمرا به اسیری برآنجا گذرانیدند و آن قوم بدان حال ایشانرا شماتت کردند و حرم حضرت امیر المومنین حسین عمرا از قهر گرما اثر کرده و بچه بزیان رفت آن معدن‌را برکت نماند اکنون آنچه برو خرج کنند بدشواری باز دهد ۲۰ معدن بکوه سبلان آذربایجان مس رسته نیکو میدهد،

باب دوم در احجار جواهر احجار فراوانست آنچه مشهورتر و با قیمت‌تر است برسه گونه اعلی و اوسط و ادنی یاد کنیم، الاعلی نُه جواهر است، الماس در اوّل کتاب شرح داده شد که در دره‌های کوه سرندیب میباشد

(1) Variants اوجان ,احنان ,اخشان (2) The account in the Arabic text differs considerably from the Persian. Qaz. I, 157, and cf. Yaq. II, 155.

و از بیم افاعی درو نمیتوان رفت و بحیله وسعی طیور بیرون میآورند و
بدین سبب پارههای بزرگ نمی توان یافت، بیجاذق معادنش بهتر و مشهورتر
معادن فرنگ است و بدان ملك بجانب غربی بیشتر است، دهنج دهنج
فرنگی مشهور است و در نسخ نامه ایلخانی آمده که بترکستان شهری است
۰ که افراسیاب ساخته معدن دهنج است و لون او بیاقوت ماننده است
در دزمار آذربایجان معدنی دارد بشکل آنکه آبی از سنگ مترشّح میشود
و بشیوه یخ منجمد کرده میباشد، زمرد در صور الاقالیم آمده که در کوه
مقطّم بولایت صعید مصر که آن کوه مشرفست بر قرافه معدن زمرد
است و در همه جهان غیر از آن معدن زمرد نیست[۱]، عقیق در یمن
۱۰ معدن نیك و عقیق یمنی مشهور است و آن معدن را قساس[۲] میخوانند،
فیروزج معدنش بسیار است و بهترینش معدن نیشاپور بود بنیکوئی جوهر
و کمی زحمت و در جبال نیشاپور چاهها کنده بودند فیروزه یافتند و از
آنجا جوهر خوب بر میآید و فیروزج نیشاپوری مشهور بوده و درین
سالها عقارب درآن چاهها پیدا شدند و مردم از بیم ایشان دست از آن
۱۵ معادن باز داشتند معدن بطوس جوهرش کمتر از نیشاپور است معدن
بجبال ما بین بخارا و اشروسنه معدن بولایت فرغانه معدن بولایت کرمان
فیروزه نو نا رسیده میدهد و بدین سبب زیادتی قیمت ندارد، لعل در
ایّام سابق لعل نبوده است و بدین سبب در کتب ذکرش کمتر آید درین
چند سال در کوه بدخشان پیدا شد معدن خوب دارد در سر راه
۲۰ آذربایجان نیز معدن است امّا لعل آن نا رسیده است و تیره رنگ و با
کبودی زند لا جرم قیمتی ندارد، یاقوت معدنش بنزدیك خطّ استوا
است که آنجا قوّت حرارت بیشتر است و یاقوت بقوّت حرارت بمرور
زمان تواند رسید، یشب یشب انواع است یك نوع مانند زاج است و
صبّاغان آنرا زاج بلّور خوانند بهترین یشب آن است که لون او در غایت

(۱) But cf. Idrisi, 22. (۲) Yaq. IV, 93.

صفا باشد و الوان‌را بکمال خویش رساند و بعضی از آن از حدود یمن آید و بشب یمنی خوانند مثل بلّور صافی باشد، الاوسط بسّد و مرجان در صور الاقالیم گوید که در اندلس معدنی دارد و غیر آن در جهان معدنی نیست، بلور در زمین هند در کوههای کشمیر میباشد و در کوههای فرنگ ۵ امّا بهترین بلّور هندی است در ولایت فرنگ بسیار است و در معادن بلّور بروز کار نتوان کرد زیراکه تأثیر آفتاب اورا سوزنده میگرداند چنانکه ملبوسات فعله‌گانرا میسوزانــد، جزع معدن او یمن باشد و چند جای دیگر امّا هیچ نوع از یمنی صلب‌تر نباشد، وقاد بوزن عقیق برو هست وآن انواع بود، قاد زهر و کهربا ... الادنی جواهر بسیار است و مشهورات ۱۰ آنرا در اوّل کتاب یاد کرده ام آنچه از آن جمله عزیز الوجود است ذکر معادنش اینجا ثبت کنیم، توتیا معادن بسیار دارد و در این ملك بکرمان بدیه توتیا گران خاك از معدن می‌آورند و آغشته بشکل میل بطول یك گز ساخته وخشك کرده و در شاخوره می نهند قوّت آتش توتیارا از او بشکل غلافی بیرون می‌آرند، زاجات معادنش فراوان است آنچه در ملك ایران ۱۵ است ثبت کنم معدن بکوه هوین[1] اُر کوچك چشمهٔ ایست زاج بالوان میدهد معدن بکوه دماوند معدن دیگر بطارمین قزوین، زجاج جوهرش سنگ آتش زنه است و در همه ملکها باشد و کدورت و صفایش بصنعت سازنده تعلّق دارد و بهترین صانعان این جوهر در حلب اند و آبگینهٔ حلبی صفا و شهرت تمام دارد، شب یمنی معروفست و در ولایت یمن ۲۰ کوهیست و بر آنجا چشمهٔ آب چون از آنجا بیرون می آید و اندك مسافتی میرود بسته میشود شب سفید یمنی است و شب سیاه دارد، کحل سرمه‌را معادن بسیار است معدن بجبال اصفهان سرمه خوب میدهد معدن بکوه دماوند و در ولایت اندلس نیز معادن دارد و خاصیّتش آنکه چندانکه ماه زاید النّور بود آن معدن سرمه بیشتر میدهد، مرداسنج معادن بسیار

(1) Variant here and elsewhere هرین.

است و از معدن نقره نیز حاصل میشود و بکوه دماوند ، مرقشیثا معدن آن کوچك مرقشیثا مذهبی میدهد چنانکه بگداختن سبیکه میشود ، نوشادر معادنش بسیار است و در ایران بجبال تمروز معدنیست بروز دود و بشب آتش از آنجا مشاهده کنند و چون در آنجا روند نمد تر کرده پوشند
۵ والّا بسوزند و این معدن در آن زمین بهر چند گاهی جوهر بهتر دهد معدن ما وراء النهر معدن بازکند ، لاجورد بهترین معادنش در بدخشان است و در مازندران معدنی وبدزمار آذربایجان معدنی دیگر است و در کرمان معدنی دیگر[1]

باب سیوم در ذکر ادهان ، زفت معادن بسیار دارد و در
۱۰ صور الاقالیم گوید بهترین معدن ما بین بخارا و اشروسنه است معدن بولایت فرغانه ، زیبق در صور الاقالیم آمده بهترین معادن زیبق بکوه برانس[2] بولایت اندلس و آن چشمهٔ ایست که زیبق با آب ازو تراوش میکند و ازو بهمه جهان میبرند معدن ما بین بخارا و اشروسنه معدن بولایت فرغانه ، عنبر در معدنش اختلاف بسیار دارد و در اوّل
۱۵ این کتاب شرح آن کردیم امّا بهمه قولی در بحر است و در ایران نیست ، قیر معادن بسیار دارد و آنچه در ایران است معدن عین القیاره[3] بولایت موصل چشمه ایست که آن دیهرا بآن باز میخوانند حاصل بسیار دارد و معدن دیگر ما بین بخارا و اشروسنه ، کبریت بالوان میباشد و معادن فراوان دارد آنچه در ایران است معدن دماوند و بر قلّهٔ آن کوه
۲۰ چاهها کنده اند و آن هفتاد چاه است که گوگرد میدهد یکی که بزرگتر است از کثرت بخار نزدیکش نمیتوان رفت که بیهوشی آورد عوام گویند که هاروت وماروت در آن چاه محبوس اند و این گوگرد اثر نفس

(1) The Bombay lithograph adds (209 s. to 210 g.) a number of other minerals, which are given in none of the MSS., and which are copied from the first part of the *Nuzhat*. (2) Yaq. I. 733. (3) Yaq. IV. 211.

ایشان است این روایت اصل ندارد و معدن بامیان چشمه است از آنجا آب چنان بر میجوشد که بمسافتی آوازش میتوان شنید و چون بیشتر میرود منجمد میگردد و گوگرد میشود معدن هوین[1] بکوه لُر کوچك بالوان گوگرد میدهد و در دیگر ولایات بکوه برانس از توابع اندلس
۵ معدن گوگرد است مومیای معادنش بسیار است آنچه در ایران است معدن بدیه آبی از توابع شبانکاره کوهیست که ازو قطرات فرو میچکد و چون موم منجمد میگردد وآنرا موم آبی گفته اند مومیائی اسم علم آن شد معدن دیگر بدیه صاهك از توابع ارّجان فارس معدن بموصل، نفط معادن بسیار دارد و در ایران زمین بزرگترش معدن باکویه است و
۱۰ آنجا زمین است بر آنجا چاهها حفر میکنند تا بزهاب میرسد آبی که از آن چاهها بر میآرند نفط بر سر آب میباشد معدنی بحدود موصل معدن ما بین بیات و بندنیجین و معدن بدیگر ولایت معدنی ما بین بخارا و اشروسنه معدن بکوه اسبره[2] از توابع فرغانه

فصل چهارم، در صفت مخارج انهار و عیون و ابار،

۱۵ در مقدّمه گفته شد که بخاری که از کوه سفلی بقوّت حرارت متصاعد میشود و در آن قوّت مائیت غالب بود ثقالت مائی آن را باز میگرداند و اگر هوا معتدل بود چون بزمین رسد باران بود و اگر هوا سرد بود بعد از آنکه آن ابخره باهم جمع شده باشد و قطرات گشته منجمد شود و ژاله بود و اگر هوا سخت سرد بود و مجال ندهد که در مراجعت
۲۰ قطرات او مجتمع گردد هم در خوردی آنرا بفسراند برف باشد و چون بارندگی بزمین فرود آید در رود و بمنافذش و طبع خشکی زمین مانع نفوذ او پیدا شود در اجواف زمین مجتمع گردد و کثرت اجتماع آنرا صعود لازم گرداند هر جا زمین سخت‌تر باشد مدخل خروج نتواند کرد مایل اطراف شود و هر جا زمین سست یابد بیرون آید چشمه

(1) Variant هرین. (2) اشره.

باشد و اگر در اطرافش قوّت نداوت قوی بود لا یزال روان باشد و
اگر ضعیف باشد چون هوا گرم شود از اطراف ندی منقطع گردد و آن
چشمه خشك شود و چون آن چشمهها بسیار بهم پیوندند و روان شوند
رود باشد و آب رودرا مایهٔ بزرگ از آب باران و گذارش برفست و
۵ تکرکر است که باجواف زمین فرو شود تا بسر ظاهرش روان گردد و
چون آب رودها در گوی جمع شود آنرا دریا خوانند و از آبهای روان
و ساکن هر چه از پایاب بگذرد و آدمیرا باشنا افکند آنرا هم دریا
خوانند و همچون دور دولابی لا یزال ابخره از بحار متصاعد میشود و بر
آسمان رفته از آن بارندگی حاصل میآید و بر روی زمین روان میگردد و
۱۰ آنچه در جوف زمین میرود و جمع شده آبش از چشمهها بیرون میآید و در
رودها روان گشته در بحار بزرگ و بحیرات کوچك جمع میگردد واین
صورت مرئی و محسوس است که مخارج انهار از عیون و جبال است و
در بحار و بحیرات وبطایح منتهی میشود فسبحان من لا یطلع علی دقایق
حکمته و مصنوعاته الاّ هو و از آن ابخره آنچه قوّت صعود نداشته باشد بمدد
۱۵ خلق محتاج شود که خاك از روی آن دور کند تا حرکت میکند و آن
کاریز وچاهست و در عجایب المخلوقات آمده که در ربع مسکون دویست
و چهل و چند رود بزرگ است که طول کمترینش پنجاه فرسنگ است
و بزرگترین بهزار فرسنگ میرسد و این ضعیف شرح بعضی از آن رودها
و دیگر عیون و انهار که در ملك ایران است و حوالی آن آنچه در این
۲۰ ملك شهرت دارد بردو بابست کبار و صغار یاد کنیم

فامّا اودیة الکبار، رودهای بزرگ که در ایران و حوالی آن است و
آنچه در این ملك شهرت دارد سی و پنج رود است و اگر چه چندی از
آن در ملك ایران و حوالیش نیست و از این کتاب غرض بیشتر از
شرح احوال ایران است امّا چون بنقل عجایب المخلوقات لفظ در روایا
۲۵ نبوی عَمَ یاد بعضی از آن جاری بود و فرموده سیحان و جیحان والفرات

والنّیل کلّها من انهار الجنّة و از اینها نیل بایران نمیرسد وبس مشهور است ذکر آن و دیگر رودهای معروف نیز کردن اولی بود و بسبب تیمّن لفظ نبوی عم تقدیم و تأخیرشان بحسب فرموده او یاد کنیم پس ترتیب حروف بیاوریم ان شاء الله تعالی، سیحان و جیحان دو رود اند در ولایت روم ۵ و در صور الاقالیم و در مسالك الممالك آمده که سیحان از آنجا برمیخیزد و بر اودیهٔ ولایات گذشته در بحر روم میریزد و جیحان از مصیصه برمیخیزد و بر ولایت قسطنطنیّه و دیگر بلاد روم گذشته در جوی ئستان[1] میریزد و بوادی رج[2] میکشد و در بحر روم و فرنگ میریزد و بعضی علما بر آنند که حدیث حضرت نبوی عم در شان این دو ۱۰ رود وارد است و بعضی بر آن کـه در حق سیحون و جیحون آمده امّا جهت مناسبت لفظ سیحان و جیحان روایت اوّل درست تر مینماید و العلم عند الله تعالی، فرات شهرت تمام دارد و عرض فالاد[3] رود خوانند و از نیکوئی و گوارندگی آبش اورا فرات گفته اند زیرا که هر آبی که زلال و شیرین و گوارنده باشد آنرا فرات خوانند قوله تعالی[4] هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ ۱۵ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و در غربی ایران است و از شمال بجنوب میرود و از کوهها، ارمن و قالیقلا وارزن الرّوم برمیخیزد و در اوّل یك چشمهٔ بزرگ است که دویست و پنجاه گز دور دارد و چندان آب از آنجا بیرون میآید که گذار اسپ بدشواری دهـد و دیگر عیون و اودیـه بدو پیوسته آبی عظیم شده در ولایت روم میگذرد و بر یك فرسنگی ارزنجان ۲۰ گذشته بحدود ملطیه از روم بیرون میآید و بولایت سمیساط و شام میرود و آبها سجه و کیسوم و دیعان[5] و امثال آن بدو ملحق میشود و از آنجا برقّه و رحبه و عانه و هیت میرسد و در ملك سواد کـه اکنون اعمال

(1) Uncertain; variants سان، سامان، تیات. I. K. 177 has تیات, but see note to translation p. 137. (2) دیج، رنج، ربح. I. K. 177 has ذنج, uncertain. (3) قلاد، فالاد. (4) Qur. XXXV 13. (5) دیعان، ربعان، بغان.

غازانی[1] میخوانند ازو نهرهای بسیار بر میدارنـد مثل نهر عیسی و نهر
صرصر و نهر ملك و نهر ناحیه که شهر کوفه و ضیاعش بروست و نهر
سورا و نهر کوثا و نهر نرس و نهر صرات و نهر فرات عتیق و در ملك
واسط با بطایح مینشیند و در زیر دیه مطاره[2] از بطایح بیرون آمده بآب
۵ دجله ضمّ میشود و شطّ العرب میگردد و از بصره گذشته بدریای فارس
میریزد و طول این رود چهار صد فرسنگ میباشد و در حقّ فرات
آیات واحادیث بسیار است منها بنقل معجم البلدان[3] روی عن عبـد
الملك بن عمیر ان قال النبی عَم ان الفرات من انهار الجنّة و لولا ما
یخالطه من الأذا ما تداوی به مریض الّا ابرأه الله تعالی و انّ علیه ملکا
۱۰ یذود عنه الادواء و در عجایب المخلوقات[4] از امیر المؤمنین علی عَم
مرویست قال یا اهل الکوفة انّ نهر کم هذا یصبّ الیه میزبان من الجنّة
و از امام جعفر الصّادق مرویست که از آن آب خورد ودو سه بار مکرّر
گردانید و آنرا مدح و ثنا گفت و فرمود ما اعظم برکته لو علم النّاس
ما فیه من البرکة لضربوا علی حافتیه القباب و لولا ما یدخله من
۱۵ الخطائین ما اغتمس فیه ذو عاهة الّا برأ[5]، نیل آب شیرین و گوارنده
است چنانکه غربارا تصوّر باشد که محلّی کرده انـد در مسالك الممالك
آمده که از جبال قمر برمیخیزد از آن سوی خط استوا و از جنوب بشمال
میرود چون بدین سوی خطّ استوا برسد در دو بُحیره جمع میشود و از
بُحیرات بیرون آمده بر مفازات بلاد زنگ و حبشه و نوبه گذشته بمملکت
۲۰ مصر میرسد زیادت از شطّ العرب میباشد پس بهفت بخش[6] میشود یکی
باسکندریّه میرود دوم بدمیاط سیم بتنف چهارم بفسطاط و زمین الفیّوم
که شهر مصر است پنجم بعریش ششم بسردوس هفتم بنوی و در تمامت

---

(1) Variants قرانی ،قرائی (2) بطاره ،بطوره ،مطایه (3) Yaq. III, 861.
(4) Qaz. I, 183. (5) Some MSS. give other *Traditions* copied from Yaq. III, 861. (6) خلیج in Qaz. I, 186, and Jaq. IV, 864.

این ملکها در سه ماه تابستان که افزونی آن آب است بر صحرا مینشیند و
در سه ماه پائیز چندانکه آب کم میشود در آن زمین زراعت می کنند و
بآب دیگر محتاج نمیشود و در کلام مجید از آن معنی خبر میدهد قوله تعالی[1]
أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ
٥ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ و در صحرای آن ولایت از جهت
نشان تمال ساخته اند و مأمون خلیفه در رود نیل مسجدی ساخته از
سنگ رخام بر او علامات ذراع و اصابع جهة زیادتی آب کرده اگر
چهارده گز از آن علامات آب فرو گیرد سالی وسط الزّراعة باشد و
اگر بیشتر فرو گیرد اکثر الزّراعة و اگر کمتر فرو گیرد اقلّ الزّراعة و بیم
١٠ قحط بود و تا هفده گز بلند شود و برو خراج سلطانی باشد و بر هر زمینی
که بعد از هفده گز نشیند آن زمین را خراج نبود آنرا فیض ربانی[2]
خوانند و اگر به بیست گز رسد مصر و ولایتش را بیم غرق باشد و در
شش ماه بهار و زمستان آب نیل در غایت کمی بود و آب نیل در
شیرینی چنانست که درخت انار ترش که آن آب خورد انارش شیرین
١٥ شود و بدین سبب در مصر انار ترش کمتر و مطلوب باشد و در جامع
الحکایات و عجایب المخلوقات آمده که در زمان جاهلیّت هر چند گاه آب
نیل بسته شدی تا دختری صاحب جمال را بحلی و حلل آراسته درو
نینگندندی روان نشدی در زمان عمر بن خطّاب این حال واقع شد
عمرو عاص که از قبل او حاکم مصر بود صورت قضیّه بدو انها کرد
٢٠ جواب فرستاد تا بر سفالت نوشته من عبد الله عمر بن الخطّاب الی نیل
مصر امّا بعد فان تجری من قبلك فلا تجری و ان کان الواحد القهّار
یُجریك فنسأل الله الواحد القهّار ان یُجریك و در آب انداختند روان
شد و دیگر باز نیستاد[3] [و جواب نوشت که بطریقی که ما تقدّم عمل نموده

(1) Qur. XXXII, 27. (2) Variant زبانی Cf. Ibn Jubayr 51. (3) Qaz. I, 186. Some MSS. have the following variant, due to Shī'ah tendencies.

اکنون بر آن عمل نمایند امّا تا غایت جنان صورت واقع نشده و این روایت ضعیفست] طول رود نیل قرب هزار فرسنگ بود و درو تمساح و سقنقور و انواع ماهی است و مضرّت تمساح‌را تا یك فرسنگ از زیر و بالای مصر بافسون بسته اند، آب اتل از کوههای آس و روس و بلغار و دیار ۵ قبرغیز و سلنکا و کیماك بر میخیزد و این ولایت را سقی کرده باهم جمع میشود و آنجا بس بزرگ میگردد چنانکه گویند بزرگتر از آن رودی نیست پس هفتاد وچند نهر ازو بر میدارند که هیچ یك بآسانی اسپ را گذار نمیدهد و ولایات و صحاری بسیار بدان معمور است و از آب نهرها بعضی در بحر عالاطیقون که آنرا نیز دریای ورانگ میگویند و بعضی در بحر شرقی ۱۰ میریزد وعمودش بحر خزر میآید و از غایت قوّت و غلبه آب زیاده از ده فرسنگ در دریا لون و حرکت آن آب پدید است طول این رود سیصد فرسنگ باشد، آب اترك[1] بخراسان از کوههای نسا وباورد[2] بر میخیزد و در خوشان و بحدود دهستان گذشته بحر خزر میریزد طولش صد و بیست فرسنگ باشد و این آب سخت عمیق است و قطعا مجال گذر ندهد و ۱۵ کنارش اکثر اوقات از حرامی خالی نبود، آب ارس از جنوب بشمال میرود و از کوههای قالیقلا و ارزن‌الرّوم بر میخیزد و بولایت ارمن وآذربایجان و ارّان میگذرد و بآب کر و قراسو ضمّ شده در حدود گشتاسفی بدریای خزر میریزد و در این ولایات که ممرّ این آب است بر آن زراعت بسیار است طول این رود صد وپنجاه فرسنگ باشد و درعجایب المخلوقات گوید[3] ۲۰ هر که بر آن آب گذشته باشد چنانکه نیمهٔ زیرین او در آب بوده باشد چون پای بر پشت حامله عسر الولاده فرو نهد وضع حملش بآسانی شود و در بعضی کتب دیگر آمده که صاحب علّت رشته چون بدان آب بگذرد چنانکه آب بپایش برسد از آن علّت خلاص یابد بامر الله تعالی، آب ایلاق بولایت ترکستان است در گرشاسف نامه گوید تا چین میرسد،

(1) Variant اتراك (2) ابیورد (3) Qaz. I. 179.

آب بوی[1] در صور الاقالیم گوید که در کوههای بتم و صغانیان بر میخیزد و بحیره میشود و از آن بحیره بیرون آمده چند نهر معتبر مثل برش و بارمش و بشین و قی و بوزماجن از آن بر میخیزد و ولایات بسیار بر آن انهار زراعت میکنند و هیچ یك از آن انهار گذار اسپ بآسانی نمیدهد و عمود ۵ آن بولایت سغد و سمرقند و بخارا و غیر آن میرسد و مدار آبادانی آن ولایات بر آن آب است و هرز آبش بنسف میرود و در ولایت بخارا بجیحون ضم شده ببحر خزر میریزد و طول این رود معلوم نیست، آب بردان از روم بر میخیزد و بدریای روم میریزد، آب تاجه در صور الاقالیم آمده که آب تاجه آنست که از کوههای اندلس و طلیطله و شلب بر میخیزد و ۱۰ آبی بزرگ است نزدیك بدجله بود و بدین ولایت گذشته بدریا میریزد طولش صد فرسنگ باشد، آب جیحون آنرا آب آمویه گویند شش رودست که جمع میگردد شهرتی عظیم دارد و در شرقی ایران است از جنوب بشمال میرود و یك شعبه از آن از کوههای تبت و یکی از جبال بدخشان و یکی از حدود صغانیان و یکی از طرف ختلان بر میخیزد و ۱۵ هر یك را تابهم پیوستگی چند شعب دیگر بدو پیوندد و بعضی از این شعبها بر بلاد بلخ و ترمذ میگذرد و چون همه با هم جمع شوند از دره که آنرا تنگ دهان شیر خوانند بنزدیك دیه بوقشه از توابع هزار اسپ میگذرد و آن دره درمیان دو کوهست که چنان تنگ بهم آمده که مسافت در میانشان کم از صد گز است و آبی بدین عظیمی از آنجا میگذرد و ۲۰ در زمین و ریگ پنهان میشود دو فرسنگ ظاهر نیست و بر آن ریگ مجال و امکان گذر نه و از جیحون نهرهای عظیم بر گرفته اند و بر این عمارات فراوان و زراعت بی پایان کرده مثل نهر گاوخواره و جوی هزار اسپ[2] و کردران خاس و نهر کریه و نهر خیوه و غیر آن و در هر یك از این نهرها کشتی بآسانی میرود و در بعضی از این نهرها در

---

(1) Variant بوئی (2) هزارصف و کردان جوی

بحیره خوارزم منتهی میشود و عمود آب جیحون از خوارزم گذشته از عقبهٔ حلم[1] که بترکی کورلادی[2] گویند فرو میریزد و یك فرسنگ بلکه سه فرسنگ آوازش میرود و بعد از آن ببحر خزر می افتد بر زمینی که آنرا خلخال گویند و مقام صیادان است و از خوارزم تا دریا شش مرحله ۵ است طول آن رود پانصد فرسنگ و در این آب در زمستان چنان یخ میبندد که چند گاه قوافل بر سر آن یخ روان میباشند و بر آنجا چاه بچند گز فرو میرود تا بآب روان میرسد . آب جرجان از جبال استد مازندران از درهٔ شهرك نو بر میخیزد و بر میدان سلطان دربن[3] گذشته بجرجان میرسد و ببحر خزر میریزد و از این آب اندکی در زمین ملو ۱۰ بزراعت نشیند باقی عاطل است و آبش عمیق است و اکثر کنارش کندلان و از این سبب گذار ازو عظیم دشوار بود و هیچ روز نگذرد که کسی درو غرق نشود طول این رود پنجاه فرسنگ باشد ، آب دجله بغداد از کوهها آمد و سلسله در حدود حصن ذو القرنین بر میخیزد و عیون فراوان با آن می پیوندد و بولایت روم و ارمن میگذرد و بمیافارقین ۱۵ و حصن رسیده با آبها جمع میشود و در اوّل دیار عراق عرب آبهای ارمن بدان ضمّ میشود و در زیر بغداد آب نهروان بدو میپیوندد و در زیر واسط پنج نهر معتبر از آن بر میدارند اوّل نهر دقلا دوم نهر اعراف[4] سیم نهر جعفر چهارم نهر میسان پنجم نهر سابی[5] چنانکه در عمود شطّ دجله چندان آب نمی ماند که کشتی تواند رفت و در زیر دیه مطاره[6] ۲۰ فواضل این آبها و آب فرات از بطائح بیرون میآید و آبهائیکه از خوزستان در میرسد بآن جمع گشته شطّ العرب میشود و در زیر بصره بدریای فارس میریزد و طول این رود سیصد فرسنگ باشد فُرس آنرا

---

(۱) Variants سلم ،حکم ،حلی ،صلم ،خلم (۲) کرلاوی ،کولاده ،کرلاده ،کرلاوه ،کرلاو
(۳) دوبم ،دوبن (٤) اعراق (۵) سابی (٦) Qaz. I, 178.

اروند رود خوانند چنانکه فردوسی میگوید در شاه نامه[1] بیت

فریدون چو بگذشت از اروند رود • بمی داد بخت شهی را درود

آب دجیل تستر از کوه زرده و دیگر جبال لُر بزرگ بر میخیزد و بعد از سی و چند فرسنگ به تستر میرسد و چون قریب المسافه است هنوز
۵ سرد میباشد و هاضم تمام چنانکه در آن گرما اهل آن دیار اعتماد بر هضم آن ماکولات غلیظ بسیار خورند و هضم شود و در زیر تستر بر آن آب شاپور ذو الاکتاف شادروانی ساخته است و آب‌را مثالثه کرده و بگرد تستر در آورده چهار دانگ در ممرّ اوّل در غربی شهر روان است و دو دانگ در ممرّ مجدّد در شرقی شهر جاری است و در حدود لشکر هر دو
۱۰ باهم پیوسته باآب دزفول و کرخه بشطّ العرب میریزد طول این رود هشتاد فرسنگ باشد، آب دزفول آنرا نهر جندی شاپور گفته اند در کوههای لُر بزرگ بر میخیزد و بر جندی شاپور و دزفول میگذرد و بحدود عسرمان باآب تستر جمع شده داخل شطّ العرب میشود طول این رود شصت فرسنگ است، آب زاب‌بن بزاب بن طهماسب پیشدادی منسوبست دو آب
۱۵ است یکی‌را زاب بزرگ خوانند از کوههای ارمن بر میخیزد و بدیار بکر میرود بحدود حدیثه در دجله میریزد طولش هشتاد فرسنگ است و دومرا زاب مجنون خوانند جهت آنکه سخت تند میرود و از کوههای ارمن بر میخیزد و در ولایت ارمن و دیار بکر میریزد و بحدود تل سن در دجله میریزد طول سی فرسنك است و ابن مفرغ در حسق آن آب
۲۰ گوید[2] شعر

ان الّذی عاش ختارًا بذمّته • و مات عبدًا قتیل الله بالزّاب

آب زریق بخراسان آنرا مرغاب نیز خوانند و اصلش مرو آب است و بعضی گفته اند که منبع این آب‌را مرغاب خوانند و بدان سبب که در دیه

---

(1) Wanting in Calcutta text: but cf. other verses with the same rhyme *Shāh Nāmah* I. 39, line 13. (2) Aghānī XVII, 68: I. K. 175.

زریق مقاسمه کنند آنرا آب زریق خوانند از کوهها مرغاب و بادغیس بر میخیزد و بر مرو الرّود و بعضی بلاد خراسان گذشته بمرو میرسد و مدار ولایت مرو بر آن آب است و یزدجرد بن شهریار بر آسیائی که بر آن آب است کشته شده و در این معنی نافع بن اسود تمیمی گفته
٥ است شعر

و نحن قتلنا یزدجرد بیعجة ، من الرعب اذ ولّی الفرار و غارا
قتلناهم فی حربة طحنت بهم ، غداة الزریق اذ ازاد خوارا

طول این رود سی فرسنگ باشد، آب زنده رود اصفهان[1] از کوه زرده و دیگر جبال لُر بزرگ بحدود جوی سرد بر میخیزد و بر ولایت رودبار
١٠ تا بر لرستان گذشته بولایت فیروزان و اصفهان میریزد و در ناحیت رودشت[2] در زمین گاوخانی منتهی میشود طولش هفتاد فرسنگ است و این رودرا خاصیّتی است که چون در موضعی بتمام باز بندند از اصل زهاب رود باز چندان آب حاصل شود که رودی بزرگ باشد و بدین سبب آنرا زاینده رود گفته اند و بسبب آنکه در هنگام زراعت هیچ از آن عاطل
١٥ نمیشود و تمامت بکار میگیرند آنرا زرین رود نیز گویند و در مسالك الممالك و در عجایب المخلوقات آمده که از گاوخانی شصت فرسنگ گذشته این آب در ولایت کرمان پیدا میشود و بدریای شرقی میریزد و میگویند که در زمان سابق نی پارهٔ نشان کرده در گاوخانی در آن آب انداختند در کرمان پیدا شد و این روایت ضعیف مینماید زیراکه از گاوخانی تا
٢٠ کرمان زمینهای سخت و جبال محکم در میان است و ممرّی در زیر زمین که چندان آب درو روان تواند شد متعذّر بود و زمین کرمان بلندتر از زمین گاوخانی است و از کرمان تا دریای شرقی مسافتی عظیم است و ولایت بسیار در میان اگر چنین بودی این آبرا بر آن همه ولایت میبایستی گذشت و در واقع ممرّی نیست و در خشك سالها که زمین گاو

(1) Variant زندرود (2) رودشین ،رویدشی

خانی خشك میشود چنین مرّی دیدار بر آن ولایت‌را نمیدهد، آب زکان[1] بفارس از کوه دیه خسرویه[2] بر میخیزد و صحاری ولایت ماصرم و کوار و خبر و صکان و کارزین و قیر و ابزر و لاغر و بعضی نواحی سیراف‌را آب دهد و در این ولایت آبهای این جبال با آن ضمّ شود و بآخر همه دیهی زکان نامست این آب‌را بدان باز خوانند و در میان نجیرم و سیراف در دریای فارس افتد و در آن ملك هیچ رودی پر فایده تر از این رود نیست طولش پنجاه فرسنگ است، آب سفید رود ترکان هولان موران خوانند از جبال پنج انگشت که ترکان بش برماق خوانند بولایت کردستان بر میخیزد و بابهای زنجان رود و هشترود و میانج رود و آبهای کوهپای طالش و طارمین جمع شود و در ولایت بره از توابع طارمین با آب شاهرود میپیوندد و در گیلان کونم بدریای خزر میریزد طولش صد فرسنگ باشد و از این آب بخلاف آنچه در زمینها رود بدان اندکی زراعت کنند هیچ بکار نمی آید و عاطل است، آب سیحون بما وراء النّهر و آن ولایت‌را بدین سبب بدین نام میخوانند که بر جانب غربیش آب جیحون است و بر طرف شرقی آب سیحون و از هر دو سوی آن ولایت ما وراء النّهر است و اهل آن ولایت سیحون‌را گل زریون[3] خوانند از برف بر میخیزد و بر خجند و فناکت میگذرد تا به بُحیرهٔ خوارزم میرسد و آن نیز چون جیحون در زمستان چنان یخ می بندد که چند گاه قوافل بر سرش میگذرد طولش هشتاد فرسنگ باشد، آب شاش بما وراء النّهر از جبال جدغل بر میخیزد و بآب خوشاب و نهر اوش پیوسته بفرغانه و اوزکند ومارغنان رسد و ولایات بسیاررا سقی کرده در بُحیرهٔ خوارزم ریزد طولش چهل فرسنگ بود، آب شاهرود برودبار قزوین دو شعبه است یکی از کوه طالقان قزوین بر میخیزد و دیگر از کوه اسر و تخمس[4]

(۱) Variant زکان (۲) حیرویه (۳) کالبریون (۴) شر و تخمیس سر و تخمن شیر و تخمس

و بر ولایت رودبار الموت بگذرد و در ولایت و ناحیت بره طارمین با سفید رود جمع شود و در گیلان کوتم در بحر خزر ریزد طول این رود تا با سفید رود رسیدن سی و پنج فرسنگ و تا دریا پنجاه فرسنگ باشد و این آب نیز چون سفید رود اکثر باطل و عاطل است و اندکی ۵ با زراعت میگیرند، آب عاصی بولایت شام از جبل بعلبكّ بر میخیزد و بر ولایت حمص و حماه و دیگر بلاد شام بر میگذرد و در ملك تکفور و سیس که ارمینیّهٔ الاصغر می خوانند گذشته بدریای روم میریزد و این آبرا بدان سبب عاصی خوانند که اکثر آبهای بزرگ از کافری بمسلمانی می آید و این آب از میان مسلمانان بکافر میرود، آب قره از جبال حدود ۱۰ غور بر میخیزد بر ولایت بسیار گذشته و آنرا سقی کرده فاضلش در بُحیرهٔ زره بحدود سیستان میریزد و طولش معلوم نیست که چند فرسنگ است، آب قارامران بولایت ختای آبی بزرگ است که بکشتی باید گذشت، آب قیرغیز[1] مابین شرق و ترکستان است آبی بزرگ است، آب کرخه آنرا نهر السّوس خوانند از کوه الوند همدان بر میخیزد و با آبهای دینور ۱۵ و کولکو و سیلاخور و خرّماباد و کژکی جمع شده بر ولایت حویزه میگذرد و با آبهای دزفول و تستر جمع شده بشطّ العرب میریزد طول این رود تا شطّ العرب صد و بیست فرسنگ است، آب کُر ارّان از کوههای قالیقلا بر میخیزد و در ولایت گرجستان در میان شهر تفلیس گذشته باران میرسد یك شعبه از آن در بُحیرهٔ شمکور میریزد و اغلب او در دیگر ۲۰ شعب در یورت بازار انبارجی بآب ارس و قراسو جمع گشته و در حدود ولایت گشتاسفی بدریای خزر میریزد طول این رود دویست فرسنگ باشد، آب کُر فارس در ولایت کلار بفارس بر میخیزد و آبهای شعب بوان و ماثین و دیگر رودهای کوچك بفارس بآن پیوسته میگردد و این

(1) Many variants.

رودی بجبل است که تا بندی بر و نه بسته اند هیچ جای بزراعت نه نشسته
و بندها که بر آن آب است اوّل بند رامجرد است و آن قدیم البنا است
در عهد سلاجقه خلل یافته بود اتابك فخر الدّوله جاولی تجدید عمارتش
کرد و فخرستان نام کرد دیگر بند عضدی که در جهان مثل آن عمارت
٥ نیست از محکمی و نیکوئی ولایت کربال علیارا آب میدهد و بند قصار
که کربال سفلا بر آن مزروع است این بند نیز خلل یافته بود هم اتابك
جاولی عمارت کرد و این رود چون ازین عمارات بگذرد در بُحیرهٔ بختگان
افتد طولش صد و سیزده فرسنگ باشد، آب گنگ بهند از کوهها ما
بین ملك ختای و هند بر میخیزد و اهل هند این آب‌را چنانکه مسلمانان
١٠ آب زمزم‌را[1] سخت متبرّك دارند و گویند منبعش از بهشت است و از آن
آب تا دویست فرسنگ بتبرّك برند و عظّا و کبرارا بوقت وفات بدان
غسل دهند و اکفان خودرا بدان آب بر آرند و معابد خودرا بدان
شویند طول این رود سیصد فرسنگ باشد، آب مهران و آن آب سند
است که آنرا جیلم نیز خوانند از کوههای سیستان و بدخشان بر میخیزد
١٥ و طرف جنوب آن جبال ینابیع رود مهران است و طرف شمال اش ینابیع
آب جیحون و آب مهران بر سمندور و منصوره و مکران و دیار دیبل می
گذرد و در دو فرسنگی دیبل در بحر هند میریزد طولش صد و هشتاد
فرسنگ است و آبش دو چند دجله بود و چون آب نیل بر صحرا می
نشیند تا بر آن زراعت میکنند، آب نهروان بعراق عرب دو شعبه است
٢٠ و از جبال کردستان بر میخیزد یك شعبه از طرف شیروان[2] و آنجا
آب شیروان خوانند و چون بسامره رسد آب تامره خوانند و چون بآن
شعبهٔ دیگر رسد آب نهروان خوانند و شعبهٔ دوم از حدود گل و گیلان
و گریوه طاق کرا بر میخیزد و در اوّل از یك چشمهٔ بزرگ بیرون میاید
کما بیش ده آسیا گردان میباشد و بر حلوان و قصر شیرین و خانقین

---

(1) Query, read زمزم (2) Variants شروان ,شیروان

گذشته با شعبهٔ دیگر ضمّ میشود و بیعقوبا و نهروان میرسد و در زیر
بغداد بدجله می ریزد و طول این رود پنجاه فرسنگ باشد کاینش و
بر آنجا زراعت بسیار است، آب هری رود از جبال غور نزدیك رباط
کردان بر میخیزد و آبهای بسیار باآن جمع میشود و نه نهر از آن بر میدارند
اوّل نوجوی دوم اذربجان سیم لشکرگان[1] چهارم کراغ پنجم غوسان ششم
کنك هفتم سنغر هشتم انجیر که بهرات میآید نهم بارشت و ولایات بسیار
مثل فوشنج و غیره بر این رود مزروع میشود و این اب از هرات
گذشته بسرخس رود و طول این رود هشتاد و سه فرسنگ است،
آب هیرمند[2] آنرا آب زره خوانند از جبال غور بر میخیزد و بر ولایت
بُست گذشته چند نهر که هر یك گذار اسپ بدشواری دهد ازو بر
میگیرند و ولایات بسیار بر آن مزروع میکنند و چون بسیستان میرسد آن
ولایت را سقی کرده فواضلش در بُحیرهٔ زره میریزد و طول این رود صد
و سی و پنج فرسنگ باشد

و امّا الاودیة الصغار و العیون و الابار،

منها بعراق عجم، آب جاجرود از کوه دماوند بر میخیزد و بولایت
ری میریزد و در حدود قوهد علیا و اسان[3] مقاسمه میکنند و قریب
چهل جوی از آن بر دارند و اکثر ولایت ری‌را آب از آن است و در
بهار هرزه آبش در مفازه منتهی میشود طولش سی فرسنگ باشد، آب
کرهرود[4] از کوههای طالقان و قزوین بر میخیزد و در ولایت ساوج بلاغ
چند نهر ازو بر میدارند و ولایت شهریار و ری اکثر بدان رود مزروع
است و در بهار فاضل آبش بر مفازه منتهی میشود طولش بیست و پنج
فرسنگ باشد، آب قمرود از کوه خانیسار[5] و لالستان بولایت جربادقان
بر میخیزد و بر جربادقان و قم میریزد و هرزه آبش بمفازه منتهی

(1) Variants لکرگاه, لکروان: for the others see Muq. 350 and Yaq. IV, 247.
(2) هرمند (3) ایان (4) گوهرود، گرمرود (5) خانسار و للسنان

میشود طولش سی فرسنگ باشد، آب کاوماسارود[۱] بعضی از کوه الوند
همدان بر میخیزد و یك شعبه از طرف گریوهٔ اسدآباد و مامشارود[۲]
فریور همدان و یك شعبه از کوه راسمند و دیگر جبال کرج ومرغزار کیتو
بر ولایت همدان و ساوه گذشته چون نزدیك ساوه و آوه رسد در پس
۵ سدّی که صاحب سعید خواجه شمس الدّین محمّد صاحب دیوان طاب
ثراه در ما بین برو ساخته بُحیره شود و فضل آب بهاریش از هفتاد
پولان ما بین ساوه و آوه که اتابك شیرگیر ساخته گذشته در مفازه
منتهی میشود وبنیاد آب تابستانی ولایت آوه و ساوه بر آن سدّ است
طول این رود چهل فرسنگ باشد این رود در ولایت ساوه مانند زاینده
۱۰ رود است، آب زنجان رود آنرا ماجرود[۳] خوانند از توابع سلطانیّه بر
میخیزد و بآب کوهها زنجان جمع شده بر ولایت زنجان میگذرد و بسفید
روذ میریزد طولش بیست فرسنگ باشد و این رود نیز از آغاز تا ده
فرسنگ زاینده است، آب ابهر رود از حدود الله اکبر سلطانیّه و از کوه
سراهند بر میخیزد بر ولایت قزوین میگذرد و هرزه آب بهاریش با آبها
۱۵ کوههای قزوین جمع شده و در مفازه منتهی میشود و طولش بیست فرسنگ
باشد و این رود نیز در ولایت ابهر و قزوین چون زنده رود زاینده است،
آب خرود از کوههای آن ولایت بر میخیزد بولایت رامند و دشتی قزوین
میرسد و هرزه آب بهاریش در مفازه منتهی میشود طولش بیست و پنج
فرسنگ باشد، آب طارمین وتوابع از آن کوهها بر میخیزد و در سفید
۲۰ رود میریزد و مزارعات طارمین بر این آبها است و در تابستان اکثرش
با زراعت گیرند و اندکی برود رود و در بهار بیشتر بسفید رود در
رود، آب کاشان از جبال نیاسپر و قمصر بر میخیزد و بکاشان میرود و
هرزه آب بهاریش در مفازه منتهی میشود و در آن ایّام اگر سیلی عظیم

(۱) Variants کوماسرود ,کاماساب رود (۲) مشارود ,ماشدرود ,ماشارود
(۳) تاجرود ,فرماخرود ,تاجرود ,وناخرود

بود شهر کاشان‌را از آن خوفی بود امّا در تابستان بکاشان نمیرسد و در
دیه‌های بالا بزراعت می بندند ، آب مزدقان از کوهها خرقان همدان بر
میخیزد و بر مزدقان میگذرد و بساوه و ولایتش میرسد هرزه آبش در
جاهلیّت در بُحیرهٔ ساوه جمع میشد و اکنون بمعجزه رسول عمّ آن بحیره
۵ خشك شده و آنجا شهر ساوه ساخته اند آن آب روان گردانیده است و
در مفازه منتهی میشود طولش بیست و پنج فرسنگ باشد ، آب بوه رود[1]
از کوههای حدود طالقان بر میخیزد و در ولایت قزوین میریزد هرزه
آبش در بهار در مفازه منتهی میشود امّا بتابستان پیش ولایت قزوین
نتواند آمد ، آب کردان رود از کوههای حدود طالقان بر خیزد و در
۱۰ ولایت ری میریزد هرزه آبش در بهار در مفازه منتهی میشود ، آب ترکان
رود[2] از کوههای خرقان بر میخیزد و بولایت قزوین میریزد و در بهار
بمفازه رسد درو منتهی شود امّا بتابستان پیش بولایت قزوین نتواند آمد ،
آب قزوین چهار رود است در بهار جاری باشد اگر بقوّت بود باغات
قزوین‌را کفاف بود و الّا بعضی باغات خشك بماند و در تابستان از
۱۵ ضیاع فوقانی بقزوین نتواند رسید آنکه اورا هرزه آبی بود نادر باشد ،
آب خرقان از کوههای آنجا بر میخیزد و در بهار بخشك رود گذشته بولایت
ری افتد و با دیگر آب ضمّ شده در مفازه منتهی شود امّا بتابستان از
خرقان بیرون نتواند آمد ، منها بآذربایجان آب اندر آب از کوه سبلان
بر میخیزد و چون بر شهر و ولایت اردبیل میگذرد آب اردبیل میخوانند
۲۰ و چون باندراب میرسد آب اندراب میگویند و از پول علی شاهی گذشته
بآب اهر جمع شود و برود ارس میریزد طولش بیست و پنج فرسنگ
باشد ، آب اهر از گریوهٔ ارمنیان[3] که مغول آنرا گو کچه نیل[4] خوانند
و از کوههای حوالی آن بر میخیزد و بر اهر و قلعهٔ نو دژ میگذرد و از

---

(1) Variant برهرود (2) برکانرود (3) ارمنی ،ارمنان (4) تنک

دیه پهلقان[1] که بدیه صاحب دیوان منسوب است گذشته بآب اندراب جمع شده بآب ارس میریزد طولش بیست فرسنگ باشد، آب اوجان از کوه سهند بر میخیزد و بر اوجان گذشته بسراو رود میریزد طولش هفت فرسنگ باشد، آب جغتو از کوههای کردستان بحدود دیه سیاه کوه بر میخیزد و بر ولایت مراغه گذشته بآب صافی و آب تغتو در دریای شور طروج[2] میریزد طولش بیست فرسنگ باشد، آب سراو رود از کوه سبلان بر میخیزد و بر سراو میگذرد و در حدود دیه کولوانه[3] چون زمین شورستان است شور میشود و بآب اوجان جمع شده بتبریز میرسد و بدریای شور طروج میریزد طولش چهل فرسنگ باشد، آب سرد رود و باویل رود[4] رود از کوه سهند بر میخیزد و بر مواضع مذکوره گذشته در بهار هرزه آبش بسراو رود و بدریای شور طروج میریزد طولش شش فرسنگ باشد، اب سنجید و گدیو[5] در اوّل دو رود است و با هم پیوسته بسفید رود میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب صافی از کوه سهند بر میخیزد و بر مراغه گذشته بآب تغتو جمع شده بدریاے شور طروج میریزد طولش بیست فرسنگ است، آب شال رود از جبال شال بر میخیزد و بحدود برندق[6] بسفیـد رود میریزد طولش هشت فرسنگ است، آب مرد رود از کوه سهند بر میخیزد و بر ولایت مراغه گذشته بدره کاودوان با آب جغتو ضمّ شده بدریای شور طسوج میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب گرم رود از کوه سراب بر میخیزد و بولایت گرم رود بآب میانج جمع میشود بسفیـد رود میریزد و طولش دوازده فرسنگ باشد، آب مهران رود از کوه سهند بر میخیزد در باغستان تبریز منتهی میشود و هرزه آب بهاریش بآب سراو رود پیوسته بدریای

(1) Variants سهلان، J. N. 388 قریه پلقان (2) Variant throughout طسوج. (3) Variants کوثوانه، کوبوانه، J. N. 388 کولو (4) مایل رود (5) J. N. 388 سفیده و کدیو (6) برماوق، J. N. 388 قصر بربدق، برمدق.

شور طروج میریزد طولش هفت فرسنگ باشد، آب مرند آنرا زکویر[1] خوانند در بهار گذر ندهد از کوه مرند بر میخیزد و در عجایب المخلوقات آمده که[2] محمّد ذو الفقار علوی مرندی حکایت کرده که بمرند نرسیده بزمین پنهان میشود و بمقدار چهار فرسنگ بعد از آن بیرون میآید و ۵ بمرند میرسد هرزه آب بهاری آن بآب خوی رسیده در ارس میریزد و طولش هشت فرسنگ باشد، آب میانج از حدود کوههای اوجان بر میخیزد و بر آن ولایت گذشته در صحرای میانج بآب هشترود جمع شده بسفید رود میریزد و ببحر خزر میرود طولش بیست فرسنگ باشد، آب تغتو[3] از کوههای کردستان بحدود کریوه سیناه[4] بر میخیزد و بآب جغتو جمع ۱۰ شده بدریای شور طروج میریزد طولش پانزده فرسنگ باشد، آب هشترود از کوههای ولایت مراغه و اوجان بر میخیزد و در حدود میانج بسفید رود میریزد طولش بیست فرسنگ باشد پول میانج که خواجه شمس الدّین محمّد صاحب دیوان ببی، و دو چشمه ساخته است بر این آب است،

و منها بفارس و شبانکاره و کرمان، آب پرواب از کوه دیه پرواب ۱۵ بر میخیزد و بیشتر نواحی مرودشت‌را آب دهد و در رود کُر افتد طولش هیجده فرسنگ باشد. آب طاب از کوهها سمیرم[5] لرستان بر میخیزد و همه وقتی گذار اسپ ندهد و بآب مسن پیوسته از قنطره تکان[6] بگذرد و رستاقهای ریشهررا آب دهد و بحدود سینز در دریا ریزد و این آب سرحدّ فارس و خوزستان است طولش چهل و هفت فرسنگ باشد، ۲۰ آب مسن از فهستان سمیرم و سیفخت[7] بر میخیزد آب بزرگ است گذار اسپ بدشواری دهد و در نهر طاب افتد طولش چهل فرسنگ باشد، آب شیرین از کوه دینار بر میخیزد و آبی بزرگ است و گذار اسپ

---

(1) Variant زازیر (2) Qaz. I. 180. (3) بغتو (4) سنیاه ،سلیاد ،سقناد (5) شهرم (6) رکان ،زکان (7) سیجت ،سیسجت

بدشواری دهد و بر ولایت بازرنگ گذشته چند ناحیت دیگررا آب دهد
و بحدود جنابه بدریا ریزد طولش شانزده فرسنگ باشد، آب شاذکان[1]
از کوه بازرنگ بر میخیزد و بر ولایت کهرگان و دشت رستاق[2] گذشته
بدریا میریزد آبی بزرگ است گذر اسپ بآسان ندهد طولش نه فرسنگ
باشد، آب جره از ما صرم بر میخیزد و مسنجان[3] و جره و بعضی
ولایات غندیجانرا آب دهد و با نهر شابور[4] آمیخته در دریا ریزد طولش
نوزده فرسنگ باشد، آب درخید[5] آبی بزرگ است گذار بدشوارے
دهد طولش پانزده فرسنگ باشد، آب خوابدان[6] آبی بزرگ است از
کوه جوبکان بر میخیزد و اراضی ولایت نوبنجان و آن حدودرا سقی کرده
بحدود جلادجان با نهر شیرین آمیخته بدریا میریزد و رودی بزرگ است
طولش یازده فرسنگ باشد، آب رتین از جبال همایجان علیا بر میخیزد
آبی بزرگ است و در نهر شاپور میافتد طولش تا نهر شاپور رسیدن ده
فرسنگ باشد، آب جرشیق[7] از جبال ما صرم بر میخیزد و آبی بزرگ
است از قنطرهٔ سبوك[8] گذشته با آب اخشین پیوندد طولش تا باخشین
رسیدن هشت فرسنگ است، آب اخشین از کوه دادین[9] بر میخیزد و
ابی بزرگ است و در نهر توج می افتد طولش تا بدان نهر رسیدن
هشت فرسنگ باشد، آب سرده[10] از کوههای دار خار شاه بر میخیزد
و بر ولایت جور گذشته در بحر میریزد و طولش فرسنگی باشد، آب
دیو رود از حدود جیرفت کرمان بر میخیزد سخت تیز روانست بدین
سبب آنرا دیو رود خوانند مقدار بیست آسیا گردان باشد، آب بشاور[11]
از جبال بشاور بر میخیزد ضیاع بشاور و ولایت خشت و دیه مالكرا

(1) Variants ساذکان، سارکان (2) راسان (3) مسحان، سیحان، سنجان، مسجان، تحسب (4) شاور (5) درحند، درخوید (6) خاندان (7) جرسق، (8) سوك (9) دارین (10) سرو، سمرو، سمرده، سمرق (11) شاور، شابور، تشاور

آب دهد و در میان جنابه و ماندستان در دریا افتد طولش نه فرسنگ باشد، آب برازه این آب فیروزاباد است و منبعش از جبال خنیفغان است شهر و نواحی فیروزابادرا آب دهد و با آب نکان(۱) پیوسته در دریا ریزد طولش تا آب نکان رسید دوازده فرسنگ باشد، منها بدیار بکر، ٥ آب بلیخ از چشمه دهانه(۲) بحدود حران بر میخیزد و در زیر رقّه بفرات میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب خابور از رأس العین بر میخیزد و آن چشمهٔ ایست که مقدار ده آسیا آب از و بیرون میآید و کمابیش سیصد چشمهٔ دیگر همانجا با آن ضمّ میشود و بر ولایت هرماس میگذرد و بحدود قرقیسیا گذرد در فرات میریزد طولش بیست و پنج فرسنگ ۱۰ باشد، آب هرماس چشمهٔ ایست بحدود نصیبین از طور عبدین بر میخیزد و مقدار دو آسیا آب میدهد کارش بصاروج بر اورده اند تا بقدر کفاف آب دهد متوکّل خلیفه آنرا بشکافت آب غلبه کرد و خرابی خواست کردن فرمود تا باقرار بردند و بر نصیبین(۳) گذشته بحدود حانه(٤) با خابور ضمّ میشود بفرات میریزد طولش دوازده فرسنگ، آب ثرثار از ۱٥ هرماس بر میخیزد و بر حضر گذشته بدجله میریزد، آب صور ماردین از کوههای آنجا بر میخیزد ولایت ماردین‌را سقی کرده بفرات میریزد طولش ده فرسنگ است، منها بخراسان و قهستان، آب شوره رود(٥) به نیشاپور بر میان ولایت نیشاپور میگذرد و آبهای جبال طرفین نیشاپور بدو پیوندد و مجموع ولایات نیشاپور بدان زراعت میکنند، آب دزباد از کوه ۲۰ دزباد بر میخیزد و فضل آب بهاریش در شوره رود افتد و بدیگر مواسم در صحرای دزباد منتهی میشود طولش پنج فرسنگ باشد، آب سختر(٦) از جبال سختر بر میخیزد و بولایت نیشاپور و آن موضع و چند موضعی دیگررا

(1) Variant زکان (2) دهانه ,دبانه (3) MSS. add in error و ارزن و میافارقین (4) خانه (5) شیر،شیر،شیوه،ساوره (6) سجز، سجر، سجر، سجیر، سخر، سخیر J. N. 328 ،سخر

آب دهد طولش سه فرسنگ بود، اب خرو[1] از جبال حدود نیشاپور بر میخیزد و در آن دیه و دیگر از قرای آن حدود رود و منتهی میشود و فضل آب بهاریش بشوره رود و در دیگر مواسم نزدیك شهـر پیش نتواند رسید، بوشغقان رود[2] از حدود چشمهٔ سبز بر میخیزد و تا ۵ نیشاپور برسد در آن ولایت منتهی شود طولش چهار فرسنگ بود، آب پشت فروش[3] از کوه در رود بر میخیزد، و پشت فروش و اسفریش[4] و دیگر مواضع برسد و فضلات بهاریش بشوره رود افتـد طولش پنج فرسنگ بود، آب نجنك[5] از آن کوهها بر میخیزد و در آن دیه‌ها منتهی میشود طولش چهار فرسنگ باشد، آب فرخك[6] از کوههاے حدود ۱۰ چشمهٔ سبز بر میخیزد و در زراعت مواضع منتهی شود فضل آب اش در بهار در دیه‌های سفلی باکار گیرند و بشوره رود افتد دو فرسنگ طولش باشد، آب دهر[7] هم از حدود چشمهٔ سبز بر میخیزد و در ولایت و شهر نیشاپور منتهی شود و فضل آب بهاریش بشوره رود افتد طولش چهار فرسنگ بود، آب بنیران[8] از جبال آن حدود بر میخیزد و در زراعت ۱۵ مواضع منتهی میشود طولش چهار فرسنگ باشد، آب چارسفرود[9] دو شعبه است یکی از جبال باردویه[10] بر میخیزد و یکی از جبال طغان و چارسف وباهم پیوسته مواضع آن حدودرا سقی کند طولش پانزده فرسنگ باشد، آب عطشاباد از حدودِ میدان سلطان بر میخیزد و بوقت بهار ۱۶ بیست آسیا گردان باشد و فضل آبش بشوره رود افتد امّا در موسم گرما

(1) Variants خزو ،خبرود ،جزو ،خیرو ،خرود J. N. 328 جرز etc.: See Muq. 317 generally written بشتقان (2) توشقان (3) Often written بشتفروش (4) اسفریش ,اسفریس ,اسوس See Muq. 300. Variants خروس ,خروش (5) نجك ,نجمك ,خردان ,خران ,فرنجك ,صحمك (6) جحك ,نجند ,جرجك ,فحنك (7) حاسف (8) بقشرن تغزان بعرق بعرن ,بعیران ,تمتران (9) دبر ,دهرم ,دبر (10) بارواریه ,بادواریه سفر رود ,رود

خشك شود و آنرا بدین سبب عطشاباد خوانند طولش بیست فرسنگ باشد، آب وخشاب از جبال ختلان و وخش بر میخیزد و بختلان و حدود بلخ رسد و بحدود ترمد بجیحون ریزد طولش سی فرسنگ باشد، آب جغان رود[1] کوهی است بحدود جاجرم بر شکل دیواری شا هونی از ٥ میان آن دیوار کوه سه چشمه در پهلوی هم هر یك آسیا گردانی آب میدهد و بر صفت ناودان قرب یك نیر بیش میریزد و زراعت بعضی از ولایت جاجرم و غیر آن بر آن آب است طولش دوازده فرسنگ باشد،

ومنها بعراق عرب، آب بیات از جبال کردستان بر میخیزد و بولایت بیات میرسد مجموع باغستان و زراعت و نخلات آن ولایت‌را ١٠ سقی کرده فضل آبش در صحرا افتد، آب دقوق از کوههای کردستان بحدود دربند خلیفه بر میخیزد و بر دقوق میگذرد و در آن صحرا کما بیش پنج فرسنگ در میان ریگ میرود و بس اندك میماند امّا در عبور از آن ریگ روندهرا فرو می برد و ریگ بسر در میآورد و هلاك میکند و بر آن زمین نشان و تمثال ساخته اند تا مردم آنجا نگذرند و هلاك ١٥ شوند و فضل آب بهاریش در دجله میریزد طولش پنج فرسنگ باشد، آب براز الروز از جبال کردستان بر میخیزد و آن ولایت‌را سقی کرده فضل آبش در صحرا افتد

فصل پنجم، در ذکر بحار و بحیرات،

در ما قبل ذکر کرده شد که آبی که بگرد ربع مسکون در آمده است ٢٠ قوم عرب آنرا بحر محیط گروه عجم آنرا دریای بزرگ و اهل یونان بحر اوقیانوس خوانده اند و از آنجا هفت خلیج جهة بلندی و پستی زمین در میان خشکی آمد است عبارت از آن هفت دریاست و هریك بحری عظیم است و در هریك جزایر بسیار در کتب هیأت آمده که در این هفت خلیج زیادت از دوازده هزار جزیره مسکون و مزروع و منتفع

(1) Variant جغای رود

باب بخلاف آنچه خراب و عاطل است و بر آن جزایر بحیرات و جبال
و حیوانات و اشجار متنوّع بیشمار است و عجایب بیکران است وحدّ و
حصر آن جز خدای تعالی نداند و در بحر محیط چون آب سخت عمیق
شده مجال ظهور جزایر نمانده است و آن خلیجهارا در هر شبانه روزی جزر
۵ و مدّیست و سبب آن قرب و بعد ماهیست از طلوع ماه آغاز مدّیست
که آب دریا بلند شود و با رودها آید و از غروب ماه آغاز جزر است
که آب با دریا رود و زیادتی و کمی آب جزر ومدّ به زیادتی و کمی
نور ماه متعلّق است چندان که ماه زاید النور بود آب بیشتر بود بر
عکس کمتر امّا جزر ومدّ بحر محیط در هر سال یکنوبت بود و با آفتاب
۱۰ متعلّق باشد چندانکه ارتفاع آفتاب بلند شود آب بجانب شرق رود وچون
پست شود بجانب غرب روان گردد وبدرستی سخت آرمیده چنانکه بدان
مجس نتواند شد فسُبْحَانَ ٱللّٰهَ أَحْسَنَ كُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ
از احوال خلیجها آنچه در کتب هیأت دیده ام و از روایت معتمد
القول شنیده ام بر سبیل ایجاز و اجمال شمّهٔ یاد کنیم تا کتاب جامع فواید
۱۵ بود از طرف شرق آغاز کرده بر راه جنوب روم،

خلیج اوّل، بحر چین و ما چین است و از همه خلیجها بزرگتر است
و بطرف چین لجّهٔ بزرگ دارد و درین خلیج سه هزار و هفتصد جزیره
مسطور است از مشاهیرش، جزائر واقواق[1] ولایتش بالای صد جزیره است
و در آنجا درختان که چون باد بر برگش بر هم زند آوازه واقواق دهد و آن
۲۰ جزایر بدین نام مشهور است پادشاه آنجارا کشیرا[2] خوانند در مسالك الممالك
آمده[3] که در آنجا زر طلا چنان بسیار است که قلادهٔ سگان و صلیب دیگها
از زر طلا میسازند و آهن چنان عزیز الوجود است که پیرایه و زیورها
از آن میکنند و این روایت ضعیف است زیرا که اگر چنان بودی بایستی
همیشه از آنجا زر طلا بهمه آفاق بردندی چه بدین دلیل پر نفع ترین متاع

(۱) Variant throughout وقواق. (۲) Cf. I. K. 18 or قشیر. (۳) I. K. 69.

آن بودی و مشاهده میرود که تا غایت زر طلا از این ولایت بهندوستان
میبرند و گنجها مینهادند تا اکنون چون سلطان محمّد شاه دهلی رسم گنج
نهادن بر انداخت و آن زرهارا صرف میکند لاجرم دیگر از این ولایت
زر بدانجا نمی برند بلکه از آنجا زر و تنکه بایران میآورند و منتفع ترین تجارتی
۵ وزابج[۱] جزایر جابه میباشد، بحدود هند است و پادشاه آنجارا مهراج خوانند
و در مسالك الممالك گوید اورا چندان جزایر و آبادانی در فرمانست
که هر روز دویست من طلا حاصل ملك دارد و بر جزیرهٔ جابه کوهیست
و بر آن کوه زمینی مقدار صد گز در صد گز بود از او آتشی فروزانست
که به شب به بلندی دو نیزه بالا در صد گز دیدار دهد و بروز دودی
۱۰ مینماید و هر گز منطفی نشود و بر آن جزیره مردم طیارند، جزایر سلاهی[۲]
هوایش از همه جزایر خوشتر است و هر که از این ولایت بدانجا رسد از
خوشی آب و هوا و بسیاری نعمت دلش ندهد بیرون آمدن، جزیره نیاس[۳]
طویل و عریض است و بر او آبادانی بسیار مردم وحشی خوب صورت نیز
هستند و از خوبی صورتشان مردم اناث آن قومرا بگیرند و مقیّد دارند و از
۱۵ ایشان فرزند آورند امّا چون فرصت یابند اکثرش بدرزند ملتفت نشوند و
بگریزند، دیگر جزیرهٔ دم ودر او قوم قوی هیکل اند و زشت صورت و
مردم خوارند درآنجا مقام دارند، جزیرهٔ رامنی[۴] دراو آبادانی بسیارست و
مردم قصیر القدّ بقدر چهار شبر هستند و از ایشان بدست بر درختان
روند چنانکه پای برو ننهند و درو درخت کافور بزرگ میباشد، جزیره
۲۰ اطور[۵] در آن قوم سگسارانند و دیگر جزایر که شرحش تطویلی دارد
و در این بحر از نوع حیوانات عجایب بسیارست مثل غوك بزرگ و گربه
زباد و موش مشك و بوزینه سفید و ثعبان عظیم چنانکه فیل‌را در رباید

(۱) Qaz. I, 107, 112. (۲) Qaz. I, 109 السلاهی (۳) Variant بیان ،بیان، and so in Qaz. I, 108. (۴) رامی: cf. Qaz. I, 107, II, 19. (۵) اطرور: cf. Qaz. I, 108.

و طوطی ناطق و غکه خوش صفیر و طاوس و باز سفید و شاهین. و
کرکدن و رخ و امثال آن و از اشجار درخت کافور بزرگ چنانکه زیادت
از هزار آدمی‌را سایه دهد و درخت بقّم و خیزران و خرنوب بطعم عَلْقَم
و صندل و گل از همه رنگی بخلاف الوانی که در این ولایت نیست و
۵ آنرا فایده بسیار است امّا شاخش‌را از آن جزایر بدین ولایت نمیتوان
آورد که البتّه خشك میشود و نمناك داشتن فایده نمیدهد و در این بحر
گردابهاست که آنرا فم الاسد خوانند و دردور[1] نیز گویند اگر کشتی
درو افتند جز بماشاء الله خلاصش نباشد و در دریا ورزان آن مقام‌هارا
بشناسند و از آن احتراز نمایند تا در امان باشند،

۱۰ خلیج دوم بحر هند است و آنرا بحر اخضر نیز خوانند و در آنجا
قرب دو هزار و سیصد جزیره مکتوبست و درو عجایب بسیار و آن بحررا
سه لجّه است که هر یك دریای بزرگیست یکی‌را بحر عمان و فارس و
بصره نیز خوانند و دوم‌را بحر قلزم گویند و سیم‌را بحر حمیر خوانند و در
هر یك جزایر بسیار است و بعضی‌را متعاقب یاد خواهیم کرد و غرض
۱۵ از این بحر از بحر محیط تا بلجات رسیدن پانصد فرسنگ گفته اند و از
جزایر اصل این خلیج آنچه مشهورتراست، جزیره سیلان[2] هشتاد فرسنگ
در هشتاد فرسنگ است و کوه سرندیب که آدم عم از بهشت بر آنجا
هبوط کرد برین جزیره است و چندان آدم عم در آن بحر به پای رفته
است اکنون کشتی بدو سه روز میرود بدان کوه و در حوالیش معادن
۲۰ یاقوت الوان و الماس و سنباذج و بلوراست و چوب عود و دیگر
عطریّات و آهوی مشك و کربه زباد بسیار میباشد و در حوالی آن
جزیره غوص مرواریداست، جزیره کله و سریزه[3] درو معادن قلعی بسیار

(1) I. F. 11, Yaq. II. 566. (2) MSS. generally سقلان ,صقلان cf. Qaz. I, 112. MSS. also سراندیب (3) Yaq. III. 68; IV. 297, 302.

است، جزیرهٔ اعتاب[1] درو فیلان قوی هیکل اند چنانکه به بلندی ده
گز زیادت میباشد، جزیرهٔ برطایل[2] در عجایب المخلوقات آمده که هر
شب از آنجا آواز بلایی میشنوند و فریاد خوان گویند در آن جزیره
مردمان اند بروز کس ایشانرا نه بیند و بشب بیرون آیند و این سازها
۵ زنند و در آن جزیره عقاقیر بسیار است تجّار آنجا روند هر تاجری متاع
خودرا آنجا مینهد جدا در شب اهل جزیره بیایند و در مقابل هر یك
عقاقیر بنهند اگر تاجررا موافق آید بر دارد و الّا بگذارد تا اضافه کنند
و اگر کسی هر دو متاعرا بر دارد دریا اورا راه ندهد، جزیرهٔ رامنی[3]
درو آشیان سیمرغ است، جزیرهٔ موران و پشگان هر مورچه چون سگی و
۱۰ هر پشّه چون گجشکی میباشد و مضرّت عظیم میرساند امّا در آن جزیره
هیچ حیوان دیگر نیست، جزیرهٔ سلاقط[4] برو عمارت بسیار است و در
او چشمهٔ ایست که آب ازو بشکل فوّاره بر میجهد و رشاشات آن سنگ
میشود یکروزه سفید و دو روزه سیاه میباشد، جزیرة النصر در عجایب
المخلوقات آمده[5] که در آن جزیره کوهیست و بر آنجا سفید سنگی چون
۱۵ کوشکی جزیره‌را بدان باز میخوانند هر که بر سر آن سنگ میرود خواب
بر او غلبه کند و اگر در خواب رود خفته باشد تا بیرد و اگر غیرت
کند که بزیر آید تا چند روز سست میباشد، جزایر مالان[6] و سگساران
چند جزیره است و در آنجا گروه بسیار است و با مردم پیوسته در جنگ
باشد، جزایر مختلف[7] سه جزیره است در یکی پیوسته برق آید و در
۲۰ دیگر همیشه باران بارد و در سیم پیوسته باد جهد و هرگز متبدّل نشود و
هیچیك از این حال بحال دیگر نگردد، جزیرهٔ تنین[8] طویل و عریض تمام

---

(1) Variants اعیاب ,عتاب. (2) Qaz. I, 111; II, 53. (3) رامی and رستی see above. (4) Qaz. I, 111 جزیرة السلاهط other variants are ملاقه and سلاقطا ,سلاقرط. (5) Qaz. I, 112; II, 53. (6) بالون ,مالون ,قالقان ,مالوز. (7) Qaz. I, 112 الجزایر الثلاث. (8) Qaz. I, 112.

است ودر و کوههای بلند و عمارت بسیار و در عهد اسکندر بر آنجا
اژدهائی عظیم بوده است و اهالی آنجارا متزعج گردانیده و ایشان هر روز
چند گاورا میبسته اند و بر گذار آن اژدها می افگنده اند تا طعمه میساخته
و بمردم ایذا نمیرسانیده اسکندر فرمود تا گاوان طعمه اورا کشتـه اند و
۵ درون گاوانرا پر زرنیخ و آهك و کبریت کرده و تیغها بر او ضمّ کرده
چون اژدهـا آن طعمـه که بسبب دفع جوع تا مبارکش بوده تناول
کرده خوردن و مردن یکی بود و آن جزیره‌را بدین نام منسوبست،
جزیرهٔ کیکالوس[۱] قومش عریانـند خورش ایشان موز و نارجیل و
جوز هندی و ماهیست و عورت پوش از برگ درخت سازنـد،
۱۰ جزایر کرام[۲] درو عنبر بسیارست و دیگر جزایر که اوصافش در این
کتاب وافی نشود از کتب هیأت معلوم شود و در این بحر انواع و
اصناف مردم بیشمارند و در بعضی جزایرش صورتهای سفید پوست و ترك
چهره و صاحب حسن اند و امردان ایشان چون زنان روپوش باشند تا
وقتی که ریش در آورند اجناس عطریّات و ادویه و عقاقیرات و معدن
۱۵ احجار ثمین و غوص لؤلؤ و کوه مقناطیس است و بدین سبب در سفاین
آنجا آهن بکار نبرند و اشجار کافور و صندل و بقّم و ابنوس در جزایر این
بحر بسیارست، بحر عمان و فارس و بصره لجّهٔ است از دریای هند طرف
شرقیش بولایت فارس بر میگذرد و تا دیر[۳] میرسد و طرف غربی دیار عرب
و یمن و عمان و بادیه است و شمال ولایات عراق و خوزستان و جنوبی بحر
۲۰ هند و عرض این لجّه تا بحر هند رسیدن صد و هفتاد فرسنگ نهاده اند
و عمقش بر ممرّ کشتی هفتاد باع و هشتاد باع گفته اند و از اوّل رسیدن
آفتاب ببرج سنبله تا شش ماه موّاج باشد و بعد از آن ساکن گردد و جزر
و مدّ آن در شطّ العرب تا دیه مطاره که بیست فرسنگ است تا بحر بالا

[1] Variant کنکالوس ,کیکاوس ,کنکالوس Qaz. I, 112. [2] کرم [3] دییر: reading uncertain.

میآید و سقی باغستان بصره بر آن آب است و از بصره در این بحر بوقت
مدّ توان رفت که آب بالا مدّ آمده باشد و الاّ کشتی در زمین نشیند و
در این بحر جزایر بسیار است و آنچه مشهور و از حساب ملك ایران
شمارند و مردم نشین: هرموز و قیس[1] و بحرین و خارك و خاسل[2] وکند
۵ و اناشاك[3] و لاور و ارموس و ابرکافان و غیر آن و از هرموز تا بحرین
غوص لؤلؤ است و در این دریا لؤلؤی بزرگ میباشد که در هیچ دریارا
نیست و غلبه غوص از قیس است تا خارك و به نزدیك عدن هم غوص
لؤلؤ است و دیگر جزایرش که بولایت هند و یمن تعلّق دارد در کتب
هیأت مسطور است و در این دریا بر راه بحرین تا قیس دو کوه خفته
۱۰ است آنرا عویر و کسیر[4] خوانند کشتی‌را از آن خوف عظیم بود امّا
دریا ورزان آن موضع‌را شناسند و از آن احتراز نمایند و در این بحر
عنبر بسیار است ماهی آنرا میخورد و بدان هلاك میشود امّا عنبری که از
شکم ماهی بیرون میآورند رنگ و بویش بزیان رفته میباشد معادن یاقوت
بالوان و عقیق و سنبادج و زر و نقره و آهن و مس و مقناطیس بسیار
۱۵ است و گردابست که خلاص از آن جز بعون الله ممکن نیست، بحر قلزم
شعبه ایست از دریای هند و آنرا بحر احمر گفته‌اند طرف شرقیش دیار
یمن و عربست و طرف غرب بربر و حبشه و شمال قلزم و یثرب و
تهامه و جنوب بحر هند و طول این بحر بر وریب طول و عرض
ربع مسکون است و از قلزم تا یمن چهارصد و شصت فرسنگ باشد و
۲۰ عرضش بر صفت رودی یا بحیره است چنانکه از قصبهٔ قلزم تا چند
فرسنگ از این رو بدان رو دیدار دهد و آنرا لسان البحر خوانند و پهنای
آغازش شش فرسنگ چندانکه با میان تر رود فراخ تر شود تا آنجا که
بدریای هند متّصل شود کمایش شصت فرسنگ باشد و در میانه و

---

(۱) Variant generally in MSS قیش (۲) خاتك (۳) لادر ,انامنك لاهور
(٤) I. P. 11.

احیانًا از این فراخ تر باشد تا موازی صد فرسنگ میشود و در این بحر
کوههای متّصل شود و در میان آب پنهان شده بسیار است و کشتی‌را از
این خطر عظیم بود و در این بحر نزدیك جزیرهٔ کوتاوان[1] گرداب است
که کشتی‌را از آن خلاص بدشواری بود و در میان دو کوه بنزدیك هم
۵ که کشتی‌را ناچار گذار از آنجا بود آنرا جبلات[2] خوانند پیوسته باد
آید چنانکه کشتی‌را غرق گرداند مسافت آن مخاطره دو فرسنگ است و
فرعون آنجا غرق شد و در این بحر جزایر بسیار است از مشاهیرش
جزیرهٔ تاران آنرا سوب[3] نیز خوانند و بحدود جای غرق فرعون است و،
جزیرهٔ جساسه[4] در آن کوه سنگ مقناطیس بسیار است و سایر جزایرش
۱۰ از کتب هیأت معلوم میشود، بحر حمیر لجّهٔ ایست از دریای هند آنرا بحر
بربری نیز خوانند طرف شرقیش بحر هندست وغربی دیار حمیر و شمالی
ولایات بربر و جنوبی جبال قمر و این بحر از آن دو لجّهٔ دیگر کوچکتر
است طولش بشمال است صد و شصت فرسنگ گفته اند عرضش شرق و
غربست سی و سه فرسنگ گفته اند و در این بحر جزایر بسیار است،

۱۵ خلیج سیوم دریای زنگ است و آن نیز بهیأت چون بحر هند است
بی لجّات و موّاجست و موجش سخت تر از بحر هند بود بدین سبب
موج آنرا مجنون خوانند و آبش تیره رنگ است در عجایب المخلوقات
گوید که در بعضی جزایر آنجا قطب شمالی نمیتوان دید و آن بحساب
جنوب خطّ استوا تواند بود و در کتب هیأت آمده که در بعضی جزایر
۲۰ آنجا جزیرهٔ ایست که هر دو قطب مرئی اند و آن بر خطّ استوا تواند
بود و در این بحر یکهزار و سیصد وچند جزیره است مشاهیرش جزیر
واغله[5] در عجایب المخلوقات آمده که در آن جزیره بهر سی سال کوکبی

---

[1] Variant جزیره و کوتاوان [2] حلاط ،حیلات ،جیلات [3] ,سوت
صوب For Tārān see Yaq. I, 811; Qaz. I, 119. [4] Qaz. I, 119. [5] داغله
Qaz. I, 120.

طلوع کند که اگر فوق السما باشد هر چه در آن جزیره بود همه بسوزد مردم آنجا چون برین حال واقف شوند از آن جزیره غیبت نمایند تا آن هنگام بگذرد پس مراجعت نمایند و بتلافی خسارات سوختگی مشغول شوند،

جزیرهٔ ضوضا[1] درو بلاد بسیار است از جمله شهری بود از سنگ ۵ سفید چنانکه بشب روشنی میداده جزیره‌را بدان باز میخوانند بدان شهر ماران بزرگ مستولی شده اند و مردم آنرا باز گذاشتند و اکنون خراب است امّا آب و هوا خوشترین آن ولایت بود، جزیرهٔ الق درو مردم قصیر القدّ اند چنانکه کمایش یك گز بالا دارند، جزایر سگساران[2] چند جزیره اند و درو از سگساران خلقی بیشمار و مردم خوارند و درین ۱۰ بحر انواع عجایب است و در میان آب عنبر پارها بزرگ میباشد چنانکه وزنش از الف میگذرد و ملّاحان در آب بکلبتین ازو عنبر پارها بشکنند و بیرون آورند و در آن جزایر اشجار ابنوس و صندل و ساج پیداست و دیگر جزایرش در کتب هیأت معلوم گردد،

خلیج چهارم بحر مغرب است ولایات مغرب و بلاد عبد المومن و ۱۵ طنجه و غیر آن نیز داخل اوست و از اطراف شمالش بیست جزیره مجمع البحرین تحتّهٔ حاصل شده آنرا خلیج زقاق گویند و آنرا با بحر مغرب چنان نزدیکی است که عرض زمین خشك در میانشان سه فرسنگ است در طول بیست وپنج فرسنگ و بر آن زمین جزر ومدّ این هر دو دریا بهم میرسد آب دریای مغرب سیاه و از خلیج زقاق روشن میباشد و هر روز ۲۰ دو نوبت جزر و دو نوبت مدّ بود از هر دریا و آن زمینرا بدین سبب مجمع البحرین گویند و در بحر مغرب و خلیج زقاق قریب بکهزار جزیره ایست مشهورانش جزیرهٔ اندلس و طلیطله و اشبیلیه طویل و عریض است و مانند جزیرة العرب یك طرفش با خشکی پیوسته است، جزیرهٔ صقلیه

(1) Variant صوصا Qaz. I, 121. (2) Qaz. I, 121.

دورش هشتاد و پنج فرسنگ است، جزیرهٔ اقریطش دورش هم چندین، جزیرهٔ قبرس هشتاد و چند فرسنگ، جزیرهٔ ذهب بزرگ است و خادم روی از آنجا آورند، جزایر خالدات ما ورای آن جزایر است و دیگر جزایر معمور و مسکون نیست و طول اقالیم از آنجا شمارند و بعضی از ۵ ساحل مغرب گیرند از جزایر خالدات تا ساحل مغرب یك درجه از آن کمتر بود و دیگر جزایرش در کتب هیأت مسطور است و در این بحر عجایب بسیار است و شرحش تطویلی دارد،

خلیج پنجم بحر روم و فرنگ است و در میان او آبادانی است آن‌را بحر قسطنطنیّه نیز خوانند و اهل یونان پنطوس گفته اند و آن بر هیأت ۱۰ مرغ دراز گردنست طولش از خلیج زقاق که متّصل بحر مغرب و محیط است تا فلجه اسکندر یکهزار و سیصد فرسنگ گفته اند و فراخترین عرضش از اسکندریّه است تا دیار فرنگ دویست و شصت فرسنگ نهاده اند و مر فلجه اسکندررا که زمین یونان بوده از این بحر از طرف سر مرغ بریده اند تا آب این دریا زمین یونان‌را نیز دریا کرده است طول آن فلجه ۱۵ از بحر فرنگ تا حدّ بحر خزر صد و دو فرسنگ است و فراخترین عرضش بیست فرسنگ و عرض بریدهٔ اسکندر بجوار بحر فرنگ کمابیش دویست گز چنانکه بر طرفین آواز هم شنوند و بر آنجا جهت گذار مردم جسری بسته اند طول آن بریدهٔ هشتاد فرسنگ است و بحر فرنگ‌را با بحر محیط بحدود ولایت طلیطله خلیج زقاق بمعبره هیرقلش پیوستگی است و آن موضعی ۲۰ تنگ است بمقدار بیست فرسنگ و بعضی این معبره هیرقلش‌را بریدهٔ اسکندر و این بحر فرنگ‌را فلجه اسکندر خوانند و در غلط اند و اصحّ آنکه شرح دادیم و در بحر فرنگ کمابیش ششصد جزیره است مشاهیرش، جزیره تنیس[1] دورش نود و پنج فرسنگ است و درو غلّه تمام بود و دیبای

(1) Qaz. I, 124.

خوب بافند دیبای رومی از آن باز گویند و خورش ایشان شیر و ماهی بود، جزیرهٔ خالصه[1] در تاریخ مغرب گوید که در او گوسفند صحرای بود بعدد مور و ملخ است و در غایت فربهی و از مردم سخت متوحّش نباشند و مردم از ایشان صید کنند فسبحان من لا یحصی نعمته مرتّبا لعباده لطفًا ۵ و این جزیره براه روم است باسکندریّه و دیگر جزایرش در کتب هیأت مشروحست و این دریارا موج و آشوب کمتر از دیگر بحار است و درو عجایب فراوان است،

خلیج ششم بحر غالاطقون[2] است آنرا دریای ورانک[3] نیز خوانند بر طرف شرقش ولایات بلند و بدریه و بوده و بعضی از قرغیز و ورانک ۱۰ است و در جنوب دشت خزر که آنرا دشت قپچاق نیز خوانند و برغرب ولایات فرنگ و قلزم و قسطنطینیّه و غیر آن و شمال بحر محیط است و بدین بحر قریب بدو هزار جزیره است و بهنگام کوتاهی روز بعضی از این جزایر تاریک شود وبدین سبب آنرا ظلمات خوانند و شرح جزایرش در کتب هیأت مشروحست و درو عجایب بسیار است،

۱۵ خلیج هفتم بحر مشرق است در شرقی او سلکا و ولایات و صحاری یاجوج و ماجوج است و در جنوب صحاری کیماك و قرغیز و در غرب مواضع سنوریه و انسور و ظلمات و در شمال جزایر ظلمات، و بحر محیط و خلیجهای هفگانه که ذکر رفت برین موجب است که در دایره ما قبل نهاده شد و الله اعلم[4]، بحر خزر داخل این خلیجها نیست و بحر محیط نیست و ۲۰ بقصبهٔ خزر منسوبست که بر کنار رود اتل است بطلمیوس آنرا دریای ارقانیا خواند در میان آبادانیست و آنرا طواف میتوان کرد چنانکه از آن دریا

---

(1) حالطه: cf. Qaz. I, 124, II. 117. Dim. 142; I. H. 136; Ibn Jubayr, 350.
(2) Variants: عالاصیقون ،غالیطقون ،فالوطیقون with interchanges of diacritical points. (3) For ورانک often ورنک See Qaz. I, 105. II, 416. (4) Here a rough map of the Seas is generally given in the MSS.

گذر نباید کرد الّا از رودها که درو میریزد بباید گذشت و این دریا با
هیچ بحری پیوسته نیست بعضی آنرا دریای جرجان و دریای جیلان نیز
خوانند و عوام آنرا دریای قلزم[1] خوانند و در غلط اند شرح دریای
قلزم داده شد بر طرف شرق این دریا خوارزم و سقسین و بلغارست
۵ و بر شمال دشت خزر و بر غرب الان کوه و کوه لگزی و ارّان و بر
جنوب جیلان و مازندران و زمین این دریا گل است و بدین سبب
آبش تیره نماید بخلاف دیگر بحار که اکثررا زمین ریگ بود و آبرا صافی
نماید و قعر دریا دیدار آید و درین دریا مانند دیگر بحار جواهر و لؤلؤ
نیست و درو کمابیش دویست جزیره است مشاهیرش آبسکون[2] است
۱۰ که اکنون در آب پنهان شده است جهت آنکه جیحون پیشتر بدریای
مشرق میرفت که محاذی دیار یاجوج و ماجوج است بنزدیك خروج
مغول راه بگردانید و با این دریا گشت و چون این دریا بدیگر بحار
پیوسته نیست تا چار زمین خشك‌را بدریا افزود تا دخل و خرج مساوی
باشد جزیر ماران بزهر و جزیره جنّ[3] و جزیرهٔ سیاه کوه و جزیرهٔ
۱۵ روی و جزیرهٔ گوسفندان صحرائی[4] و از این جزایر در عهد سابق آبسکون
و سیاه کوه مسکون بوده است و آن نیز از سکّان خالی است و نزدیك
جزیره سیاه کوه از غلبه قوّت باد کشتی‌را خطر بود و جزیرهٔ الله اکبر[5]
که محاذی باکویه است اکنون معمور است و بندر آن دریا شده است و
دیگر جزایرش از کتب هیأت روشن شود و آبهای بزرگ چون اتل و
۲۰ جیحون و کر و ارس و شاهرود و سفید رود و امثال آن بدین دریا
میریزد طول این دریا دویست و شصت فرسنگ در عرض دویست
فرسنگ دورش تقریباً هزار فرسنگ است و این دریارا موجی عظیم بود
از همه بحار سخت تر و جزر و مدّ ندارد فلجهٔ اسکندر ببحر فرنگ بطرف

(1) cf. Dim. 147. (2) Variants الشکو ,آتشکون ,آبشکون (3) حاجن
(4) Qaz. I. 128. (5) Variants جزیره ابه and جزیره الله

کوه لگری با این دریا چنان نزدیکی دارد که مسافت در میان این دو دریا همان کوه است بمقدار دو سه فرسنگ باشد و در این دریا گرداب است عظیم چنانکه از مسافت بعید کشتی‌را در خود کشد و غرق گرداند در مسالك الممالك آمده و در پیش عوام مشهور است که آن موضع منفذ ۵ دریا است با بحر فرنگ و این روایت ضعیف است چه فلجهٔ اسکندر محدث است و بیشتر زمین خشك بود و آبادانی و اگر این روایت درست بودی بایستی که آن زمین نیز پیوسته دریا بودی و تدقیق کیفیّت این بحار و جزایر از کتب هیأت محقّق گردد و اینجا ربط سخن‌را این قدر ثبت افتاد و از این دریاها که ذکر رفت دریاے فارس و بحر خزر و ۱۰ دریای فرنگ محاذی ایران است،

اکنون ذکر بحیرات که در ایران و حوالی آن است و آنچه مشاهیر دیگر ولایات است یاد کنیم بتوفیق الله تعالی وحده، بحیرهٔ بجنکان بولایت فارس و ولایات خرمه و آباده و خیره و نیریز بر ساحل آنست و تا حدّ حاهك کرمان رسد آب درو میریزد و در حوالی آن ملاحه است طول ۱۵ آن بحیره دوازده فرسنگ در عرض هشت فرسنگ دورش تقریبًا سی و پنج فرسنگ، بحیره دشت ارزن بولایت فارس آب این بحیره شرین است بوقت بهار آبش بسیار بود تابستان با کم آید اکثر ماهی شیراز از آنجا باشد دورش سه فرسنگ در صور الاقالیم آمده که دورش سی فرسنگ بود، بحیره مور جره[1] بولایت فارس بحیره کوچك است دورش دو فرسنگ ۲۰ باشد و درو صید بسیار است، بحیره ماهلویه بولایت فارس میان شیراز و سروستان است و سیلاب بهاری شیراز درآنجا ریزد دورش دوازده فرسنگ است، بحیره در خوید بحیره کوچکست نهری که از آنجا میاید نهر بروآت[2] معروف است، بحیره باسفهویه بولایت فارس بحدود اصطخر طولش هشت

(1) Variants مور و حره ،موز ،موردس etc. (2) پرواب

فرسنگ در عرض یکفرسنگ و درو صید بسیارست، بحیرهٔ مرغزار شیدان (۱)
بولایت فارس در بهار بوقت آب خیز بحیره شود و بهنگام گرما خشك
شود دورش فرسنگی بود، بحیرهٔ چیچست بولایت آذربایجان آنرا دریا شور
گویند بلاد ارمیه و اشنویه و ده خوارقان و طروج و سلماس بر ساحل
۵ او است و در میانش جزیرهٔ و بر آنجا کوهی است که مدفن پادشاهان
مغول است آبهای تغتو و جغتو و صافی و سراو رود در او میریزد
دورش چهل و چهار فرسنگ باشد، بحیرهٔ ارجیش بولایت ارمن طولیست
و بر عرضش چنانکه اکثر جانب دیگرش مرئی بود و در آنجا ماهی
طریخ بغایت خوب میباشد و از آنجا بولایت دور برنـد دورش هشتاد
۱۰ فرسنگ بود طعم آبش تلخی و شوری اندك دارد، بحیرهٔ گوکچه تنگیز (۲)
بولایت آذربایجان و حدود ارمن آبی خوش دارد چنانکه اهل آن حدود
از آن خورند و به نسبت دیگر بحیرات شور و تلخ نیست دورش بیست
فرسنگ بود، بحیرهٔ چشمهٔ سبز بولایت خراسان بحدود طوس دورش یك
فرسنگ بود ازو دو جوی بزرگست که به نیشابور و طوس میرود هریك
۱۵ زیادت از بیست آسیا گردان بود و هیچ ملّاحی آن بحیره‌را نمیتواند برید
و بقعرش نمیتواند رسید و حکایت اسپ که از آنجا بر آمد و یزدگرد
بزه کاررا بکشت مشهور است (۳)، بحیرهٔ چشمهٔ زرچوبه بحدود آبسکون تیر
بکنارش نمیرسد در عجایب المخلوقات (٤) آمده که رافع بن هرثمة خواست
که قعرش بداند ملّاحان‌را درو فرستاد گفتند که قریب هزار گز فرو رفتیم
۲۰ و بقعرش نرسیدیم، بحیرهٔ زره بحدود سیستان طولش سی فرسنگ است
و عرضش ششفرسنگ آب هرمند و آب فره درو میریزد، بحیرهٔ خوارزم
اگرچه آن بحیره از ایران نیست و از این کتاب غرض شرح احوال

(۱) Variants سعدان ،اسبندان ،سیدان ،سندان ،صدان ،مسهدان (۲) دنکیز
(۳) Cf. *Shāh Nāmah*, III, 1474. (٤) Qaz. I. 196 عین الهم

ایران است امّا چون بعضی آب جیحون که محاذی ایران است
درو میریزد شمّهٔ از آن نیز یاد کردن اولی نمود دور آن بحیره بیش از
صد فرسنگ بود و بعضی آب جیحون و آب شاش و سیحون و رود
فرغانه و غیر درو میریزد و اگرچه آبهای خوش بسیار درو میریزد آبش
۵ شور است و از آب بحیره تا بحر خزر قریب صد فرسنگ زمین در میان
است عوام گویند که آب این بحیره در شیب زمین با بحر خزر متّصل
است و این قول اعتباری ندارد، بحیرهٔ تنیس[1] بحدود مصر اگرچه از
ایران دورست امّا چون از دیگر بحیرات ممتاز است شرحش دادن اولی
است آب آن بحیره از رود نیل است و هرگز شور و تلخ نشود و متعفّن
۱۰ نگردد و چندانکه هوا گرمتر باشد آبش بیشتر و سردتر بود چون آبش
بیفزاید در شورهزارها افتد و نمك شود و العلم عند الله تعالی و تقدّس،

قسم سیم در ذکر ولایاتی که اگرچه از ایران نیست امّا بعضی از آن
حکّام ایران ساخته اند و بحکم مثل اَلْمِعْمَارُ مُعَمَّدٌ آن بنیان‌را لا شك نظر
بر بیشتر ذکر باقی بوده باشد چنانکه در کلام بلغا آمده فَإِنَّ ٱلْمَبَانِي یَحْکِي
۱۵ هِمَّةَ ٱلْبَانِي و شاعر گوید، شعر

تِلْكَ آثَارُنَا تَدُلُّ عَلَیْنَا ۔ فَٱنْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَی ٱلآثَارِ

و نیز گفته اند شَرَفُ ٱلرِّجَالِ بِآبَاؤُهُ وأَبْنَاؤُهُ وَ هِمَّةُ ٱلْمَرْءِ دَارُهُ وَ جِوَارُهُ
خودرا بیاد آن بزرگان مشرّف گردیده شرح آثار ایشانرا چنانکه در کتب
قدما یافته ام بچهار طرف ایران در این کتاب مثبت میگردانم بامید
۲۰ آنکه روح و روان آن بزرگان و مؤلّف از ترحم خوانندگان و شنوندگان
بهره مند گردند إِنَّ ٱللّٰهَ وَحْدَهُ ٱلْعَزِیزُ،

طرف الشرقیّة و آن هشت بقعه است،

(1) MSS generally in error have بسر. The following is a mistranslation cf. I. H. 102.

بکن[1] بولایت چین اسکندر رومی ساخت و جمعی گویند که کیخسرو ساخت و اسکندر در جهان جز خرابی نکرد از اقلیم سیم است و شهری عظیم بزرگ و آب و هوای خوش دارد و مایل بسردسیر و مردم بسیار در او حاصلش مجموع حبوبات باشد و بغایت نیکو بود،
۵ سدّ یاجوج و ماجوج[2] باقلیم هفتم طولش از جزایر خالدات قط ل و عرض از خطّ استوا عج ذو القرنین ساخت و نصّ کلام مجید شاهد این تقریر است و ذکر این آیت از پیش گفته شد بروایتی سازندهٔ آن ذو القرنین اکبر بوده و هو ذو القرنین بن رومی بن لنطی بن یونان بن تارخ بن یافث بن نوح پیغمبر علیه السّلام و بقولی ذو القرنین اسکندر بن
۱۰ داراب بن اردشیر بن بهمن بن اسفندیار بوده است صفت سدّ در مسالك الممالك[3] میگوید که واثق خلیفهٔ عبّاسی بخواب دید که سدّ کشاده شده است وسلام ترجمانرا در سنه ثمان و عشرین و مائتین با پنجاه مرد زاد و راحله داد و بتفحّص آن حال فرستاد او از سامره پیش صاحب ارمنیّه و ابخاز شد و از آنجا پیش فیلان شاه صاحب شیروان و از آنجا
۱۵ نزد ملك الان و از آنجا پیش صاحب سریر یعنی ملك باب الابواب و از آنجا پیش طرخان ملك ملك خزر و طرخان با ایشان دلیلان فرستاد بیست و شش روز برفتند بزمینی رسیدند که در او بوی ناخوش می آمد ده روز دیگر برفتند بشهری و زمینی رسیدند که در اوّل مقام یاجوج و ماجوج بوده و خراب گشته در آن دیار بیست و هفت روز دیگر برفتند
۲۰ بحصنی چند رسیدند نزدیك کوهی که سدّ در شعب آن است و مردم آن حصون زبان فارسی و عربی میدانستند ودین اسلام داشتند امّا از حال خلفا بیخبر بودند و از بودن خلیفه تعجّب نمودند سلام ترجمانرا پیش سدّ بردند کوهی املس دید در رودی منقطع گشته و بر آن کوه هیچ رستنی

(1) Variants بکی and مکر بکر (2) For other versions see I. K. 162; Muq. 362; Yaq. III, 53; Qaz. II, 400. (3) I. K. 162.

نبود و آن رودرا صد و پنجاه گز عرض بود و دو بازو[1] از خشت آهنین و ملاط قلعی در آن رود نهاده بودند طول هر بازو بیست و پنج گز در عرض بیست و پنج گز و سدّ بر سر آن بازو نهاده و آب از سر چشمهٔ آن رود روان بود و از بیرون در اندرون میرفت و از آن بازوها ۵ و چشمها تا که طاق قریب ده گز پیدا بود و بیشتر از آن در آب بود و بر سر بازوها بشکل قنطره بعرض پنج گز در پیش دیوار سدّ ممرّی ساخته و دیوار سدّرا چنان بلند گردانیده که بر شرفاتش مردم رسیده چون کودك پنج شش ساله مینمود و طول بنیاد دیوار سدّ بر سر بازوها قرب سیصد گز بود و بر آنجا که شرفاتست اضعاف آن مینمود و بالای شرفات ۱۰ طرف کوه چنان راست شاهولی بر رفته که بر او رفتن بهیچ نوع قادر نمیباشد و عرض دیوار سدّ در پس شرفات چنانکه پنج شش مرد در پهلوی هم توانند رفت و در میان دیوار سدّ دری دو مصراعی آهنین بعرض بیست و پنج گز و علوّ تقریبًا پنجاه گز و ضخم دو گز ساخته و بر آن در بسته جایگاه قفل زده طول هر قفلی هفت گز و غلظ میان قفل ۱۵ دو گز و کلیدی بدوازده دندانه هریك چون دسته هاون طول آن کلید چهار گز از حلقهٔ آن در بیست و پنج گزی در آویخته و آن سدّرا هم چون بازوها از خشت آهنین و ملاط قلعی و مس ساخته و یکباره گردانیده و هر خشتی از آن یك گز و نیم در یك گز و نیم و ضخم شبری بود و بعضی از آن خشتها و دیگدان آن هنوز بر قرار است و حاکم آن دیار در ۲۰ هر جمعه یك نوبت با ده مرد هریك تبری در دست بیست منی در نزد آن در شدندی و هریك سه ضربت بقوّت تمام بر آن در زدندی تا قوم یاجوج و ماجوجرا معلوم باشد که نگهبانان سدّ بر قرارند و در جوار آن سدّ حصن حصین بود مسکن محافظان سدّرا زراعت و باغات داشت و معاش اهل آن مقام از آن حاصل شدی و حاکم آن دیار سلام ترجمانرا

(1) Many MSS. بارو throughout.

دلیلان و زاد و راحله داد و روان گردانید و او کا پیش بدو ماه بهفت فرسنگ سمرقند رسید بآبادانی و از راه خراسان بسامره رفت و از حال سدّ واثق خلیفه‌را خبر داد و مدّت غیبت سلام ترجمان در این سفر دو سال و چهار ماه بود، سمرقند از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات ۵ فطل و عرض از خطّ استوا لزل در مسالك الممالك آمده خوشترین و نزه ترین بلاد جهانست الحضین بن المنذر الرقاشی در حقّ آن شهر گفته است کَأَنَّهَا اَلسَّمَاءُ لِلْخُضْرَةِ و قُصُورُهَا اَلْكَوَاكِبُ لِلْاَشْرَافِ وَ نَهْرُهَا اَلْمَجَرَّةُ لِلْاِعْتِرَاضِ وَ سُورُهَا اَلشَّمْسُ لِلْاِطْبَاقِ[1] و آنرا عرصهٔ بود که شهر و قلعه و بعضی دیهها در آنجا بوده و آن عرصه دیواری داشته دورش پنجاه هزار گام و بعضی ۱۰ از آن دیوار تا هنوز برجاست در ایام سالف بر زمین آن عرصه قلعهٔ عظیم ساخته بود خراب شد بوقت آنکه جهان پهلوان گرشاسف آنجا رسید از زلزله بعضی اطلال آن قلعه بیفتاد و گنجی پیدا شد گرشاسف بر آن گنج آن قلعه‌را آبادان گردانید بعد از مدّتی باز خراب شد گشتاسف بن لهراسف کیانی تجدید عمارتش کرد و آن قلعه‌را حصن حصین و خندق ۱۵ عظیم عمیق ساخت دیواری ما بین صحاری آن دیار و ترکستان میانجی ایران و توران‌را بر آورد طولش بیست فرسنگ و اسکندر رومی در آن عرصه شهری بزرگ بر آورد و دورش دوازده هزار گام بود و بعد از او بعهد ملوك طوایف سمر نامی که از نسل تبّع یمن بود جهة خصومتی که با اهل آن دیار افتادش آن شهررا خراب کرد و بکند چنانکه هیچ عمارتی بر پای ۲۰ نگذاشت آنرا سمرکند خواندند عرب معرّب گردانید سمرقند گفتند هوای آن دیار سرد است و آبش از رود بوی و از نهر برش و بارمش[2]

---

(۱) Cf. I. F. 327. (۲) The variants here are numerous, we have نوی or بازمین ،مازیبن ،بازیق ،بارمیق finally ریوس and روس ،روایس ،روشن then بوی These names apparently are not given by any other authority.

و جوی بزرگ در میان عرصهٔ آن شهر روان است و بر آن باغستان فراوان ساخته اند و سغد سمرقند که از مشاهیر نزهات جهان است بر این آب است و از این آب در بهار بکشتی گذرند حاصلش غلّه و میوهٔ نیکو بود و از میوهاش انگور و سیب و خربزه در غایت خوب
٥ است مردمش بیشتر حنفی و شافعی مذهبند از مزار اکابر قبر ابو عبد الله محمّد البخاری صاحب اَلصَّحِیح بسغد است و سقیم[1] بن عبّاس که عمزاده محمّد مصطفی صلعم بود و محمّد بن فضل بلخی بسمرقند آسوده است و در حدود سمرقند تربتی است که آنرا دشت قطوان خوانند در شان او در معجم البلدان[2] از رسول صلعم مرویست وَرَآءَ سَمَرْقَنْدَ قَرْيَةٌ
١٠ يُقَالُ لَهَا قَطَوَانُ يُبْعَثُ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ شَهِيدٍ يَشْفَعُ كُلُّ شَهِيدٍ فِی سَبْعِينَ أَلْفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ و عِتْرَتِهِ و چون آن زمین در عهد سابق در کافرستان بوده مردم در حقیقت معنی این حدیث متعجّب بودند تا چون در عهد سلطان سنجر سلجوقی آنجا لشکر اسلامرا با کفّار قراختای محاربه افتاد و خلقی عظیم از مسلمانانِ آنجا شهید شدند و در زمان خروج مغول همچنان
١٥ خلقی بسیار از اهل اسلام هم آنجا بدرجهٔ شهادت رسیدند این معنی بر مردم روشن شد، سیاوخش گرد سیاوخش بن کیکاوس کیانی ساخت بوقتی که از پیش پدر بخشم ترکستان رفته بود و با افراسیاب وصلت کرده[3] و او آن دیاررا باقطاع بسیاوخش داده سیاوخش آن شهر ساخت، فرغانه ولایتی است از اقلیم پنجم انوشیروان عادل ساخت و در آن دیار
٢٠ از هر خانه مردیرا آنجا برد آنرا هر خانه خواند و بکثرت استعمال فرغانه شد دار الملکش اکنون اندگان است که قیدو بن قاشی بن اوکتای قاآن و دوا بن براق بن یسون بن مانکان بن جغتای خان آبادان گردانیدند امّا در زمان ما قبل کاث[4] و کاسان و اخسیکث بوده است

(١) هیثم (٢) Yaq. I, 518; III, 137; IV, 139. (٣) Cf. *Shāh Nāmah* I, 443.
(٤) Read وانكث and cf. Muq. 272; I. H. 395.

و اثیر الدّین اخسیکثی شاعر از آنجا و دیگر بلادش اوزکند و قبا و غیره ولایات بسیار و زراعت بی پایان است، کنگدز بمشرق از اقلیم دوم ضحّاك علوان ساخت منارههای سرحدّ ایران و توران بهرام گور ساخت[1]،

طرف الغربیّة و آن هفت موضع است،

اسکندریّه از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات نال و عرض از خطّ استوا لل لب اسکندر بن داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت بر ساحل بحر روم افتاده است و آن ثغری است میان اهل اسلام و فرنگ و در فضیلت آن بقعه احادیث بسیار است هوایش بگرمی مایلست و آبش از رود نیل است و کاریز و آن هوا با آن آب چنان موافقست ۱۰ که اگر آبرا ذخیره کنند و بدو سه سال که ایستاده باشد تغییر پذیر نشود و در آنجا بافندگی بدرجهٔ اعلی بود و قماش اسکندری از او بهمه جا برند اهل آنجا بمذهب شافعی بیشتر باشنـد و در جنب آن شهر بچهار فرسنگی قلعهٔ عظیم است بر روی کوهی نهاده که بر دریا مشرف است و جهت بلندی قدّش منارهٔ اسکندریّه مشهور است و از مشاهیر عمارات معظم ۱۵ جهان است مساحتش چنانکه در بعضی کتب آمده که بر آنجا زیادت از پانصد خانه بوده و در چندی بقرب هزار خانه رسانیده و بلندی دیوارش از پایه تا شرف ششصد گز بوده و بر آنجا میلی مربّع کرده اند بعلـوّ نود گز و بر سرش میلی مدوّر بعلوّ سی گز و بلیناس حکیم بفرمان اسکندر اینهٔ بقطر هفت گز ساخته بود و در آن میل مدوّر نشانده که بلندترین ۲۰ همه عمارات آنجا بود و بطلسمات چنان کرده بود که چون در آینه نگریدندی هر چه در قسطنطنیّه رفتی درو پیدا بودی و از اسکندریّه تا قسطنطنیّه دریای روم و فرنگ در میان است و تقریبًا سیصد فرسنگ مسافت دارد و جماعت فرنگیانرا از آن زحمتی عظیم بودی جمعیرا بفرستادند تا در اسکندریّه بصورت تزهّد بر آمدند و ایشانرا قبولی تمام پدیـد

(1) See *Shâh Nâmah* I, 39; III, 1545.

آمد پس در افواه افگندند که اسکندر در پس آن میل و پیش آینه گنجی عظیم نهاده است و آینه نشان اوست عمرو عاص که حاکم آن ملك بود با وفور کیاست و فرط ذکا و فطانت بدین مکر فریفته شد و اطمع گنج آنجا بشکافت هیچ نیافت و معنی ابیات

بیت

۵ عاقلی گفت در جد ارگنج • آرزو کرد جاهلی را گنج

نبری بسند و زمین بشکافت • چون بده گز رسید هیچ نیافت

در حقّ او مقرّر شد چون آینه باز جای نهاد آن خاصیت باطل شده بود آن جماعت‌را طلب داشت گریخته بودند دانست که مکر و کید کرده بودند و علمی چنان عظیم بشوی حرص و طمع نا چیز شد و راست ۱۰ گفته اند

بیت

طمع آبروی توقّر ریخت • ز بهر دو نان دامنی دُر ریخت

و در تاریخ مغرب آمده که از اسکندریّه بدین منار راهی در شیب زمین در سنگ بریده اند بعلوی بیست گز و بعرض هشت گز بریك طرف از این قلعه که منار میخوانند خارج قلعه عمارتی عظیم بوده است آنرا مسجد سلیمان ۱۵ هم گفته اند کایش سیصد ستون از سنگ رخام داشته بوده اند و بر درگاهش چهار ستون سنگین نهاده بودند و کوشکی بر فرازش ساخته اکنون یك ستون قایم است و سه ستون افتاده و شکسته شده و آن ستون قایم‌را کرسی مربّع بمقرنس در آورده و هر ضلعی شش گز در علوّ ده گز و بر سرش ستونی مدوّر دورش هشت گز و علوّ تقریبًا سی گز و کرسی دیگر ۲۰ بر فرازش سنگی یکپاره چون سقفی بر سر این چهار ستون نهاده پس بر سر آن سنگ کوشکی ساخته بودند چنانکه زمین کوشك بر بلندی پنجاه گزی بوده و آن عمارت‌را عمود صوارم[1] خوانده اند و آن سنگ رخام است و بلون سرخیست منقّط بسواد مثل جزع بلکه از آن خوبتر دیگر عمارات آن دیاررا در عظمت بر این قیاس توان کرد نقل است که چون

(1) Properly عمود السواری: cf. *Khiṭaṭ* I, 150.

اسکندر آن شهررا بساخت گفت بَنَیْتُ مَدِینَةً إِلَی ٱللّٰهِ فَقِیرَةً وَ عَنْ ٱلنَّاسِ غَنِیَّةً[1] اورا برادری معجب فرما نام بود بستیزهٔ برادر شهری بزرگتر و بهتر از آن بساخت و بنام خود منسوب کرد و فرما خوانـد و گفت بَنَیْتُ مَدِینَةً إِلَی ٱلنَّاسِ فَقِیرَةً وَ عَنِ ٱللّٰهِ غَنِیَّةً حرم اسکندر تا غایت معمور است
۵ و از معظمات و مشاهیر بلاد متنفع جهان و فرما هم در آن نزدیکی خراب شد و چندانکه در او عمارت بیش کند خرابی بیشتر باشد نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ ٱلْعُجْبِ وَ ٱلْغُرُورِ، دمشق از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات س و عرض از خط استوا لج ل در اوّل ارم بن سام بن نوح عم بر آن زمین باغی ساخت آنرا باغ ارم خواندند و ذکرش در جهان مشهور است و بخوشی
۱۰ ضرب المثل بوده پس شدّاد بن عاد بر آن موضع عمارت فراوان افزود چنانکه بهشت و دوزخ ساخت آنرا ارم ذات العماد گفتند و مصدّق این معنی کلام مجید است قوله تعالی[2] إِرَمَ ذَاتِ ٱلْعِمَادِ ٱلَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی ٱلْبِلَادِ پس تارح و هو آذر که پدر ابراهیم خلیل الله عم بود و وزیر نمرود بود در آن حدود شهر دمشق بساخت و بعد از خرابی اسکندر بن
۱۵ داراب تجدید عمارتش کرد بعد از آن بنی امیّـه بر آن عمارت فراوان افزودند دور آن شهر غوطه و هوایش معتدل است بگرمی مایل و اندکی عفونت دارد و آبش از رود بردی که از طرف بعلبکّ می آمـد و آن آبی بزرگ است چنانکـه در بهار گذار بدشواری دهد و از آغازش تا بدمشق هجده فرسنگ است و اکثر در سایهٔ درختان می آید و بدین
۲۰ سبب ناگوارنده است و باغستان غوطـه برین آب است و از نزهات جهان در صور الاقالیم گوید طول غوطه دو مرحله است در عرض یك مرحله در مذمّت دمشق گفته اند مَاؤُهَا دَمٌ وَ هَوَاؤُهَا أَتَمُّ وَ ٱلصَّدِیقُ أَثَمُ در مسجد جامع دمشق مزار انبیـا بسیار است و بر درگاهش که باب جیرون خوانند یحیی پیغمبر عمرا بکشتند و سرش بر دار کردنـد و در

(1) cf. Yaq. I, 250; Tab. I, 2587. (2) Qur. LXXXIX, 6 and 7.

عهد یزید بن معاویه علیه اللّعنة سر امیر المومنین حسین عمرا بر چوب
کردند بعد از آن ولید بن عبد الملك مروانی در آن مسجد عمارات عالی
کرد چنانکه پیش از آن عالی تر از آن عمارت مسجد نکرده بودند و در
تاریخ شام آمده که شش بار هزار هزار دینار زر سرخ بر آن عمارت صرف
۵ شده بود و اگر نویسنده جلد شرح و صفت آنرا بکماه نویسد کماهی نتواند
نوشت و ولید در دروازهٔ دمشق دار الشفاء و دار الضیافه ساخت که
پیش از او کسی نساخته بود و در صور الاقالیم آمده که محصول پنجساله
ملك شام بر آن عمارت صرف کرد ارتفاعات شهر دمشق از غلّه و پنبه و
میوه‌های الوان بغایت خوب باشد و بر ظاهر دمشق کوه قاسیون است
۱۰ بر آن شهر مشرف و بر آن کوه مقابر انبیا و آکابر و کهوف متبرّکه بسیار
است از جمله مغارهٔ ایست که گویند قابیل هابیل عمّار آنجا کشته است و
اثر خونش هنوز آنجا پیدا است و مغارة الجوع نیز گویند چهل پیغمبر در
او از گرسنگی مرده‌اند و قصبهٔ قالون بر چهار فرسنگی دمشق است و از
دمشق تا مصر مسافت برین موجبست از دمشق تا طبریّه بیست و دو
۱۵ فرسنگ باشد و از او تا رمله مدینهٔ فلسطین بیست فرسنگ و از او
تا غزه یازده فرسنگ قبر هاشم بن عبد مناف آنجاست و مولد شافعی آنجا
اتّفاق افتاده است و از غزه تا مصر هفتاد و سه فرسنگ بیابان است
جمله صد و بیست و شش فرسنگ باشد، رحبه از اقلیم سیم است و از
توابع شام در معجم البلدان آنرا قبّة الکوفة خوانده‌اند در رسالهٔ ملك شاهی
۲۰ آمده بر شرقی فرات افتاده است و از شهر تا آب دو هزار گام بود و دور
شهر پنجهزار پانصد گام است باغستان فراوان دارد چنانکه چهار فرسنگ
طول و یك فرسنگ عرض داشته است از میوه‌هاش آبی و سیب و امرود
و انگور نیکوست گویند که بعضی میوه‌های آنجا در هر سال دو نوبت ثمره
دهد و بسیم نتواند رسانید.

۲۵ طرسوس از اقلیم سیم است و از توابع شام عمر عبد العزیز مروانی

جامعی از سنگ رخام کرده است و مقصورهٔ هم از سنگ سفید بر آورده
و تمامت قرآن بعماری بر آن مقصوره نوشتند و در آن جامع چهار هزار
جای قندیل و روشنی بود و ولید بن عبد الملك مروان در فسطاط
عمارات عالیه فراوان کرد آنرا قطایع خواندنـد و در فسطاط نیز جامع
۵ معتبر ساخت و عبد الله بن طاهر ذو الیمینین در آن دیار عمارت عالیه کرد
و بر جامعهای آنجا زیادتی افزود و در سنه خمس و سبعین و مائتین اکثر
عمارات مصر سوخته شد خمارویه بن احمد بن طولون آنرا مرمّت فرمود
و عمارات بسیار بر آن افزود و آنرا قرافه خواندنـد و قبر شافعی در
قرافه است و از اسماعیلیان المهدی بالله در سنه سبع و تسعین و مائتین
۱۰ شهر مهدیّه بر آورد و پسر نبیره‌اش المعزّ لدین الله معدّ بن منصور بن
قایم بن مهدی در سنه اثنی و ستّین و ثلثمایه در جنب آن شهر قاهره
ساخت و معمار در آن خادم جوهر بود و حاکم اسماعیل که نبیرهٔ المعـزّ
لدین بود در او عمارات فراوان کرد و در استحکامش و در زینت سعی
کشید و در آن پهلوی شهر حسینیّه ساخت و همه با هم پیوست و در اوّل
۱۵ عهد مستنصر فاطمی در مصر هفت سال متواتر بسبب زیادتی آب نیل که
قطعا باکم نمیآمد و زراعت نمی شایست کرد وقحط و وبـا و عظیم غلا
بود چنانکه یك رطل نان پانزده دینار رسیـد پس بکلّی معدوم شد
متغلّبان ضعیفان‌را میخوردند و بدین سبب اکثر مردم هلاك شدند و
عمارات خراب گشت تا بعـد از آن مجال زرع شد امیر الجیوش بدر
۲۰ الجمالی در عمارات و زراعات سعی بلیغ نمود و آن ملك‌را در حال عمارت
آورد و ملك صلاح الدّین یوسف بن ایوب در سنه اثنی و سبعین و
خمسمایه تلافی آن سوختگیها کرده آن مداین و قلعه‌را بارو کشید دورش
بیست و نه هزار و سیصد گام و اکنون آنچه داخل آن باروست مصر
خوانند و در معجم البلدان گویند که عمارات مصر بمرتبهٔ رسید که در او
۲۵ زیادت از ششهزار مسجد و یك هزار و دویست حمّام و دوازده هزار مناره

در آن بود و در حدّ غرب معظم‌ترین بلاد بود و هوای مصـــر بگرمی مایل و آبش از رود نیل است و آب او شیرین و گوارنده است و بکثرت ایستادن تغییر نپذیرد و بگرما و سرما در آن شهر بارندگی نبود بلکه در اطراف بارو نبود و تا یك فرسنگ بشیب وبالای مصـــر بحکم
۵ افسون نهنگ مضرّت نتواند رسانید حاصلش غلّه و پنبه و میوه و نیشکر بسیار بود و در حقّ آن شهر گفته اند تُرَابُهَا ذَهَبٌ وَ نِسَاؤُهَا لَعِبٌ وَ ٱلْخَلُّ مِنْ عِنَبٍ دیه بوصیر بزمین الفیّوم که مقام شجرهٔ[1] موسی عم و قتلگاه مروان الحمار بود بر بیست فرسنگی مصر است بر غربی نیل و شهر ایله که حق تعالی قوم آنجارا مسخ فرموده جوانان‌را بوزینه و پیرانرا خوك گردانید بر
۱۰ یك فرسنگی مصر است و کلام مجید از حالشان حکایت میکند قوله تعالی وَٱسْأَلْهُمْ عَنِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِى كَانَتْ حَاضِرَةَ ٱلْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِى ٱلسَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا و يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ تا آیة قوله تعالی فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ[2] و از مصر تا ولایات مسافه بر این موجبه است تا اسکندریّه شصت و هشت فرسنگ و تا برقه
۱۵ دویست و چهل و پنج فرسنگ و تا طرابلس صد و هشتاد و هشت فرسنگ و از طرابلس تا قیروان هشتاد و سه فرسنگ، هرونیّه از اقلیم سیم است و از توابع شام در صور الاقالیم گوید که هارون الرشید خلیفهٔ عبّاسی ساخت شهری وسط است، المثقب در صور الاقالیم گوید حصین کوچك است و عمر عبد العزیز مروانی ساخت،

۲۰ طرف الجنوبیّة و آن هشت موضع است،

بازار اردشیر[3] به یمن اکنون تماشا میخوانند از اقلیم اوّل است بهمن بن اسفندیار ساخت، خطّ[4] جزیرهٔ بدریای فارس نزدیك هنـــد در

(1) Variant صخرة (2) Qur. VII, 163 to 166. (3) باراو and بازار Tabari I, 820 gives قساد or قسار and Dinawari 47, فران اردشیر (4) Cf. I. F. 30.

زمان سابق آن جزیره و قطیف و لحصی از حساب بحرین بوده است
اردشیر بابکان بر آن جزیره شهری ساخت نیزه خطی از آنجا آورند او
از اقلیم دوم است، رام فیروز[1] از اقلیم دوم است از توابع هند فیروز
بن یزدگرد بن بهرام گور ساخت، زیب خسرو[2] از اقلیم دوم و توابع
۵ هند است انوشروان عادل ساخت، سندومان[3] از اقلیم دوم است و
از توابع هند بر ساحل دریاست اسکندر بن داراب بن بهمن بن
اسفندیار ساخت، فرشاور از اقلیم دوم است و از بلاد هند است شاپور
ذو الاکتاف ساخت، صدوه[4] از اقلیم دوم و توابع هند است بر ساحل
دریا اسکندر بن داراب ساخت، مشرعه عدن از اقلیم اوّل و توابع یمن
۱۰ است انوشروان عادل ساخت،

طرف الشمالیّة و آن پنج موضع است،

باب الابواب عرب آنرا سریر خوانند و فرس بقولی دربند و بقولی
فیلان گویند و حاکم آنجارا فیلانشاه گفته اند و مغول تمور قاپو خوانند
از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عه و عرض از خط استوا
۱۵ مح لهراسف کیانی بنیاد کرد و بیره اش اسفندیار بن گشتاسف بن لهراسف
باتمام رسانید شهری است بمثل تفلیس بعهد قباد بن فیروز خراب شد آنرا
از خشت خام دیوار ساخت انوشروان عادل تجدید عمارتش کرد و باروی
عظیم از سنگ و صاروج بر آورد و دیواری متّصل بارو و یکطرف
بدریای خزر رسانید چنانکه کمابیش نیم فرسنگ در میان آب دریا و دیوار
۲۰ است و یکطرف بر کوه قبق برده چنانکه کمابیش دیگر امکان گذر نماند
است بعضی مردم آنرا سدّ یاجوج و ماجوج خوانند و این روایت ضعیف
است و تا غایت عمارت انوشروان باقیست و انوشروان بر سر باروی شهر

(1) Cf. Hamzah 55. (2) Variant زند خسرو in I. F. 115. (3) Ist. 171 سندمان ,سندان. Other variants are سدوسان, I. H. 234, has سدوسان.
(4) صدره ,صروه ,صعدوه

بگذرد و آلان و جرکز و فرنگ و فلجه اسکندررا غربی و دشت قپچاق
و بحر خزررا شرقی کرده بر دریای که غلاطیقون میگوید و جزایر ظلمات
نیز برین بدریای محیط پیوندد و این نزدیکترین خطّی است بوسط ربع
مسکون و از هر ملکتی آنچه معتبرتر و مشهورتــر است ایراد کرده ویرا
۵ شرح دهم و الله اعلم،

نصف الشرقیّة بیست و نه مملکت است ذکرشان بترتیب حروف
یاد کنیم،

بدریه و سوریه[۱] و بلند[۲] و ورانگ و انسور[۳] و بوده[۴] بلاد
و صحاری بسیار است خلف اقلیم هفتم در میان بحــر شرقی و دریای
۱۰ غلاطیقون و بیشتر سکّان آنجا صحرا نشیننــد و هوایش در غایت سردی
دارد و آنجا از ارتفاعات اندکی غلّه و اکثر جاورس و حبوب صیفی بود
و پنبه و انگور میوهها قطعا نباشد امّا مواشی بسیار بود و بنیاد و معاش
ایشان بر نتاج مواشی و محصول معدنیّات بلور بیشتر است، بلاساغون[۵]
ملکت وسیع است و از اقلیم ششم و هفتم و هوایش بغایت سرد است
۱۵ و بیشتر مردمش صحرا نشین و مواشی و دوابّ بسیار دارنــد و
علفزارهای نیکو باشد و از ارتفاعات غلّه اندکی دارنــد، تبت مملکت
وسیــع است از اقلیم چهارم و پنجم شهرهای بزرگ و هوای خوش
دارد و از ارتفاعات غلّه و میوه و حبوبات باشــد از بلاد مشهورش
خوجان و نغلشین[۶] بغایت بزرگ است و کثرت مردم در آنجا بغایتست،
۲۰ ترسیان و ایغور ولایت و مساکن بسیار است از اقلیم ششم و پنجم و

(۱) Variant سوریه (۲) بلنج (۳) ایسوره ،انسود ،ایسوره ،ابسور ،ایسوده: cf. Qaz. II, 416 ویسو (۴) بوره ،بوده: cf. Qaz. loc. cit. بورا (۵) In Habib III, pt. 1, p. 15, called غز بالبغ (۶) Forming a single name خوجاهوتغس and خوجاهوتقسین or as two names خوجان و نعیشین and خوجان و سوسقین: cf. J. N. 247; Yaq. IV, 249.

بلاد معتبرش قول و المالق وبیشبالق وخلخ[1] وجنگر[2] وبتك[3] و فاراب
که مقام ابو نصر اسمعیل بن حماد جوهری فارابیست صاحب صحاح اللّغة
بوده و کاسان و تاتار و فی[4] که شاعری در حق غلمان سنجری که در
خیل کنّار فراخطای سستی کردند گفته است بیت

[5] زهی شمشیر زن ترکان پردل • به نسبت از فی و تاتار و کاسان
شمارا پادشاه هفت کشور • رسانیده بیرسے از نخاسان
ولی از کودکی بر سینه خفته • همه در پیش دکّان رواسان
فلك کفران نعتهای سنجر • طلب کرد از شما حق نا شناسان
مسلّم بین که چون بیرون کشیدند • بشمشیر از کُس زنتان خراسان

تنگت مملکت بسیار است از اقلیم پنجم مغول آنرا قاشین خوانند از
بلاد مشهورش بری‌قبا[6] و قراتاش[7] شهرهای معتبر اند و در آن عمارات
بسیار و زراعات بیشمار و مردم صحرانشین بی‌حد، جرجت در مصنّفات رشیدی
آمده که ملکتی طویل و عریض است و با ملك خطای پیوسته آنرا هفتاد
تومان شمرده اند، چین مغول منزی و عرب صین خوانند مملکت طویل و
عریض است از اقلیم دوم وسیم و چهارم دار الملکش را مچین خوانند از اقلیم دوم
است طولش از جزایر خالدات قکه و عرض از خطّ استوا کب مردمش
بیشتر بت پرستان باشند بر دین مانی صورت گر و در میانشان مسلمان و
ترسا بود امّا جهود نیست و قلّة بحکم مسلمانانرا و غلبه کثرت بت پرستانرا
بود و در آن ملك علم صنعتها بدرجهٔ کمال است و دیگر بلاد بزرگش بسیار
است، ختای[8] ملکتی بسیار است از اقلیم چهارم و پنجم و دار الملکش

(1) Variants صلع ,وجلج (2) جیکل (3) بلك and cf. I. H. 302, 309, I. K. 28, 31. (4) Yaq. III, 936, IV, 227; in next line read, probably, جنگ for خیل (5) Cf. 'Awfi, pt. II, 174. (6) بری‌حسا ,بری‌مها (7) فراوناس, قراماس: cf. *Habib*, III, pt. 1, pp. 27, 28. (8) خطای

خان بالیغ[1] است باقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات قکد و عرض از
خطّ استوا لز و آن شهر بزرگ است و در اصل چنگدو گفته اند و
قبلای قاآن بر ظاهرش شهری دیگر ساخته است[2] و از دیگر بلاد بزرگ
و ولایات مشهورانش ننکنگ[3] و جوی آب بزرگ در آن شهر روانست
٥ و تبکسیك[3] و قلعهٔ شبکات[4] و طلمسکو[5] و غیر آن بسیار است،
ختن مملکتی بزرگ است و از اقلیم چهارم و پنجم از مشاهیر بلادش
کاشغر و بنگی تلاس[6] و صبرم و یارکند و ولایات بسیار و توابع بیشمار
دارد، خوارزم و جرجانیّه مملکتی بسیار است از اقلیم پنجم و سردسیر است
دار الملکش ارگنج است و اکنون بخوارزم مشهور است و در ما قبل اوّل
۱۰ قبل پس منصوره پس ارگنج گفته اند و شهر کاث‌را نیز جرجانیّه خوانده
اند و دیگر بلادش هزارسف و درغان وخاش و اردخشیثن و سافردز و
نوزوار و کردران خاش و قریهٔ فرانکین و ماذمینیه و مزداخقان و غردمان
و خیوق که مقام شیخ نجم الدّین کبری بوده است و این قصبه کوچك
است و ولایات بسیار و مواضع بیشمار دارد و ارتفاعات از غلات و
۱۵ میوه‌های خوب دارد بتخصیص خربزه بغایت خوب باشد، دشت قپچاق
باقلیم سادس صحاری و علفزارهای نیکوست بر شمال بحر خزر افتاده
است و درو عمارات و بلاد و قری اندکست و اکثر سکّانش صحرانشین
اند از بلاد مشهورش خزر که آن صحرارا بدو باز خوانند و دشت خزر
گویند و برطاس[7] و سوار و محتال[8] و سرای باتو و سریر درازش بکماه
۲۰ راه بود و اکثرش زمین هامون است و ارتفاعش اندکی غلّه بود و جاورس

---

(1) Variants خان بالق (2) Cf. *Habib*, III, pt. 1, p. 14, *Rauzat* V, 18.
(3) Variants of both names numerous: بانك، بلنك، تمكنك، تنلك، تبلك،
سكات، سنكات، شكار، سمكات (4) فكيتك. نيليك، عكسك، بيككك، تيكيك، بيكك
(5) طلمنكو، ظلمكو، طلمنك، طلميكو etc. cf. A. F. 303, 305. (6) تلاش (7) Cf.
Qaz. II, 390; I. H. 283. (8) محبال، مجبال

و توابع بسیار دارد ارتفاعش اندکی غلّه بود و صیفی نیکوتر آید، فرخار[1] مملکتی است از اقلیم ششم و ولایات و توابع بسیار دارد و اهل آنجا در حسن و خوبی صورت درجهٔ کمال دارند در حق ایشان گفته‌اند

بیت

۵ همه جور من از فرخاریان است • که مارا هم همی باید کشیدن
گنه فرخاریانرا نیز هم نیست • بگویم گر تو بتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از تست • ولیکن کس نمی یارد چخیدن
لب و دندان آن ترکان چون ماه • بدین خوبی نبایست آفریدن
که از ذوق لب و دندان ایشان • بدندان لب همی باید گزیدن

۱۰ قرغیز[2] و سنگا مملکتی است از اقلیم ششم دار الملکش قراقرم اوکتای قاآن ساخت هوای سرد دارد و آبش فراوان و غلّه اندك بود وحاصلش از حبوب صیفی بود و علفزارش نیکوست تا برود انن رسیدن که یورت اصلی چنگیز خان بوده است و اوکتای قاآن درآن شهر عمارات عالی کرده از کوشك و سرای و امثال آن فراوان و آنچه جای نشست او بوده آنرا

۱۵ قرشی خوانده اند، قندهار مملکتی بزرگ است از اقلیم سیم و چهارم بلاد بزرگش قراخالوك[3] و ولی شالوك[4] که دار الملك است و زابدندان[5] و اغناب[6] و دیگر بلاد و ولایات و صحاری بسیار و ارتفاعش غلّه و

(۱) Dawlat Shāh 69. The verses following are by Nāṣir-i-Khusraw, and are quoted by Jāmī in his *Bahāristān*. (۲) Variants قیرغز, فرعین, فرقه mostly without points. See Qaz. II, 392; Yaq. I, 33. Mustawfī in the *Guzīdah*, p. 559 line 7, gives the following discription of the boundaries of Mongolia و آن زمین‌را حدود شرقی تا ختای و غربی تا ولایة ایغور و شمالی تا قرغیز و سلنگا و جنوبی تا تنگت و تبت پیوسته است. For Salanga cf. *Rawḍat* V, 3 and *Habīb* III, pt. 1, p. 4. (۳) فراخانوك, فراحانك, قراچارترك (٤) ولی شایوك, ولیشانك, دنی شانك, دبی شابك (۵) رزین دندان, روی دندان, زرین وندان (٦) اغباب, اعیاب, اعناب

اندك میوه باشد، کابل ملکتی است از اقلیم سیم و بلاد و مواضع بسیار
دارد ارتفاعش نیشکر و دیگر محصولات گرمسیری فراوان باشد، کشمیر
شهر بزرگ است از اقلیم سیم و بارو و خندق عظیم دارد و ولایات بسیار
از اقلیم سیم و چهارم از توابع اوست و مردم آنجا چون با ترك آمیخته
٥ شدند حسن صورت دارند و بغلبه حسن و فرط ملاحت مشهور اند،
کیاك [١] ولایات و صحاری بسیار دارد و از اقلیم ششم است درو عمارات
بسیار بلاد و قری کمتر است و سردسیر است و مزروعات و مغروسات
نادر نباشد امّا دوابّ و مواشی بسیار بود، ماچین مغول تکیاس [٢] خوانند
ملکتی طویل و عریض است از اقالیم اوّل و دوم ودار الملکش شهر
١٠ خنسای است و بعضی سیاهان [٣] گفته اند که از آن بزرگتر شهر در ربع
مسکون نیست و باتّفاق در حدّ شرقی بزرگترین بلاد است و آنرا بحیره در
میان شهر است دورش شش فرسنگ باشد و در حوالیش عمارات شهر
است و هوایش گرمسیر است ارتفاعش بیشتر نیشکر و برنج بود و خرما
آنجا چنان معدوم و عزیز الوجود است که یك من بده من شکر بدل
١٥ کنند و گوشت خوردنی اکثر از ماهی و گاو بود و گوسفند نادر بود و
سخت گران باشد و درو کثرت مردم چنانکه حامی و حارس از الوف
گذشته اند و بتومان رسیده و اکثر آن قوم کافر اند امّا با قلّت عدد
مسلمانانرا قوّت بیشتر باشد، ما وراء النهر ملکتی بزرگ است از اقلیم
چهارم از و بلاد مشهورش بخارا و سمرقند و سغد و خجند و زرنوق [٤]
٢٠ و نور [٥] و کش و بدخشان و ترمد و اشناس و بیکند و اسروشنه و
اوزکند و اترار و چاچ و اسبیجاب و نسف و نخشب و طراز و فاراب
و فناکت و سغناق و کنت [٦] و در صور الاقالیم آمده گوید که در زمان

---

(١) Yaq. I, 33; IV, 401; I. K. 28, 31. (٢) Variants نکیاس ,بیکتاش (٣) سیاحان ,سیاخوان (٤) *Zafar Nāmah* II, 046. (٥) possibly بورة ,نوره ,سوران (٦) Cf. Yaq. II, 127; IV, 300.

ما قبل بخارا دیواری داشته که قطرش دوازده فرسنگ بوده و سغد
مشهور است که از نزهات جهان بوده است از بخارا تا سمرقند هشت
روزه راه است بر کنار آب باغ بباغ بوده است و اهل ما وراء النهر
غریب دوست و صاحب مروّت باشند و در آن ملك بقرب بیست هزار
دیه و مزرعه بوده و در اکثرش مردم سپاهی و مسلّح بوده اند و از کثرت
مخالفت باکفّار هر کس‌را با سلاح و زره لازم بوده است، مکران مملکتی
بزرگ است از اقلیم دویم وسعتش دوازده مرحله دار الملکش فنزبور
طولش از جزایر خالدات صح و عرض از خطّ استوا کد هوایش گرمست
و آبش از رود و دیگر بلاد بزرگش تیز و منصوره و فهلفهره و زراعات
و عمارات بسیار و قری بیشمار دارد، مکس[1] و باشفرود[2] دو شهر بزرگ
است با اقلیم هفتم و صحاری و مواضع بسیار از توابع اوست و اکثر
سکّانش صحرانشین، هند مملکتی بسیار است بر و بحر و اکثر گرمسیر و در
فسحت عرصه آن گفته اند که دانگی از معمور جهان باشد و در این کتاب
چند ولایت اورا که[3] مشهور ترند یاد کنیم و مشهور است که کثرت
مردم و لشکر آنجا بیقیاس بود و بلاد بزرگش دهلی از اقلیم دویم است
و اکنون تختگاه سلطان و شهری بس بعظمت دویرقیر[4] از اقلیم دویم است
و زیتون و سرندیب از اقلیم اوّل است و سومنات و قنّوج از اقلیم دویم
است و کنبایط[5] و گجرات و مرغ و ماه[6] از اقلیم دویم است ومعبر و
ملی بار و مقدشو[7] و تلنگ و ملعه مشهوربست بسر حدّ چین و در
آن دکان ارزیز است و بدین سبب ارزیزرا قلعی خوانند و ارور[8] و
تانه و دیگر بلاد معتبر و ولایات بیحد و اندازه است چنانکه ملی بار و

---

(١) Variant مکش (٢) Qaz. II, 411; Yaq. I, 468. (٣) For the towns named see A. F. 340, 356. Ibn Baṭūṭah III, 340, 366; IV, 46, 53, 297, 302. (٤) دیبر ,دوبسر ,ودیبر (٥) کبایت ,کبابد (٦) مرغ و مار or مابی (٧) Yaq. IV, 602. (٨) اروس and اورس Muq. 477; A. F. 347, 358.

میفرماید که قوله تعالی[1] أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ ٱلْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ و در تفاسیر آمده که آن عمارت‌را پادشاه رس از روی و مس و ارزیز و آهن ساخته بود چنانکه هیچ منفـذ نداشت و بر سر باروهاش چندین هزار پاسبان نشانده بود و أَصْحَابُ ٱلرَّسِّ که در قرآن ذکرشان ۵ آمده بدو منسوبند[2] و در تاریخ قضاعی آمده که هلاك قوم عاد در زمینی بوده که ما بین عمان و حضرموت است از حساب یمن،

نصف الغربیّة و آن بیست و هفت مملکت است، ارمنیّة الاصغر از اقلیم چهارم است مشاهیر بلادش سیس و قرین و طرون[3] و دیگر بلاد و ولایتی بسیار و مملکتی بیشمار است هوایش بسردی مایل است و بعضی ۱۰ معتدل است و انواع زراعات و الوان میوه بسیار است، آس و روس[4] از اقلیم هفتم است بلاد بزرگش کوتابه و اربا[5] و دیگر بلاد و صحاری بسیار و علفزارهای خوب و مردم آنجارا دوابّ و مواشی بسیار و بیشمار است و بنیاد و معاش آن طایفه بر آن است و موئینه روسی بسیار آرند در این ولایت، افریقیّه از اقلیم دویم و سیم است مملکتی طویل و عریض ۱۵ است و بلاد مشهورش طرابلس و مهدیّه و تونس و تاهرت و سجلماسه[6] و قسطنطینه و قفصه[7] و حامه[8] و سماط[9] و ملیانه[10] و قموده[11] و دار الملکش قرطاجینه بوده است و از غایت خوشی شهرش به بهشت نسبت داشته اند و باروش از سنگ مرمر بوده است بزمان عثمان در

---

(۱) Qur. IV, 80. (۲) Cf. Qur. XXV, 40. (۳) Variants قبرین، قبرس، قهرس، قرس، طرس، طربرون، طربران، قربرون، طریزون (٤) See Yaq. IV, 318, who quotes from Iṣṭakhrī, but the passage is not to be found in the printed text. A. F. 223; I. B. II, 445. (٥) انامه، ارما، ازبار، اربار، ارتاد، اوربار، اوبار، اوزبار etc. (٦) I. B. IV, 376. (٧) I. H. 69. (٨) حمه، حمد، حمیه cf. I. H. 69. (٩) سباطه: cf. Muq. 225. (١٠) بلیانه cf. I. B. IV, 327, مسیله، قلشانه (١١) قمونیه، possibly قمتور cf. Muq. 217 and Idrisi 29, 30.

حرب مسلمانان خراب شد و از آن وقت باز خراب است و از جملهٔ
عمارات درو دو ستون پیدا است از مرمر دورش پانزده گز در علوّ چهل
گز دیگر عمارائش بر این قیاس توان کرد و اکنون دار الملکش افریقیّه
است، الآن و سوداق از اقلیم پنجم است مملکتی فسیح و ولایتی طویلست
٥ و صحاری بسیار دارد و مردم آنجا بیشتر صحرانشین باشند و دوابّ و
مواشی دارند و معاش ایشان از آن باشد، اندلس از اقلیم سیم و چهارم
است و مملکتی طویل و عریض است در صور الاقالیم آمده که بزمان سابق
اندلس‌را از حساب ملك روم شمرده اند و در عهد اسلام مملکتی علی
حده شده است و دار الملکش در ما قبل قرطبه بوده است و در مغرب
١٠ بزرگتر و پر نفع تر و پر میوه تر از آن شهر نبوده است و بارو از سنگ
داشته و درو مردم متموّل بسیار بوده و اکنون در عمارات وسط است
و دار الملك اندلس اشبیلیه شده است و دیگر مشاهیر بلادش جیان و
سرقسطه و نطیله و لارده و فرج[1] که وادی الحجاره نیز خوانند و
قونکه و قرقشونه[2] و قنطره و قسطیلیه[3] و قلعهٔ ایوب و المریه و
١٥ بلنسیه و قادس و ترجاله و قوریه و مارده و اشخه و قبره و ربه و غرناطه
که شهری بزرگ است چنانکه سه جامع دارد و قریش[4] نیز شهری بزرگ
است و درو معادن آهن و سنگ مرمر بسیار است و از میوه‌هاش فندق
بیشتر بود و بجیره[5] کوره ایست و درو قصبات و قری بسیار است و
از میوه‌هاش زیتون بیشتر است و مدینة النحاس[6] که از عجایب عمارات
٢٠ جهان است در آن ملك است و آنرا دور بارو چهار فرسنگ است و
علوّ دیوار زیادت از پنجاه گز و دروازه ندارد بعضی گفته اند که ذو
القرنین اکبر ساخته است و اصحّ آنکه دیوان بفرمان سلیمان علیه السلام
کرده اند و مفسّران در تفسیر آیهٔ قوله تعالی وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنْ

(1) A. F. 179. (2) Yaq. IV, 65. (3) Yaq. IV, 97. (4) Idrisi 207.
(5) Variant قیره (6) Qaz. II. 375.

اَلْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ گفته اند از آن چشمه روی گداخته آن بارو ساخته شد و بنی آدم آنجا کمتر رسند و در عهد بنی امیّه شخصی آنجا رسیده بود خلیفه‌را از حال آن حصار خبر داد خلیفـه با او کسان فرستاد و از اندرون حصار آواز غلبه میشنودند امّا از استحکام حصن دخول در وی متصوّر نبود و هر کرا بحیله و تدبیر بر سر بارو فرستادند قهقهه زد و در اندرون حصار افتاد پس شخصی‌را مال بسیار پذیرفتند و نردبانی ساختند چنانکه بر فرازش رفت و در درون حصار توانستی دید و آن مردرا ریسمان محکم بر میان بستند و بر آن نردبان رفت چون در درون حصار نگرید او نیز قهقهه زد و میخواست که اندرون حصار در ١٠ افتد ریسمان بکشیدند آن مرد دو پاره شد نیمی در اندرون افتاد و آن نیمی که در ریسمان بسته بود بیرون بماند و قطعا از اندرون حصار حال معلوم نشد بقیاس آن نوّاب با خلیفه گفتند که مگر سلیمان پیغمبر عَم دیوانرا در آن حصار محبوس کرده است و این افعال ایشان است زیراکه بنزدیك مدینة النحاس بحیرهٔ بسیار مَوّاجست و در گردش نی فراوان ١٥ رسته است پیش از این تفحّص هم در عهد بنی امیّه امیر موسی بن نصیر ملّاحانرا در آن بحیره فرستاده بود و از آن ظرفی چند بر آورده بودند از مس و قلعی ساخته و مهر کرده چون آنرا میشکستند شکل مردی زرین باسلاح سوار یا پیاده پیدا میشد و در هوا میرفت و میگفت یا نَبِيَّ اللهِ مَا نُعَاوِدُ إِلَيْكَ قَطُّ فهم کردند که سلیمان عَم دیوانرا در آن محبوس کرده و ٢٠ هم بنزدیك مدینة النحاس دو لوح از سنگ ساخته اند و بر آنجا احوال انبیا علیهم السلام و ذکر پیغمبر نیز صلّی الله علیه و سلّم نوشته و مواعظ و وصایای بسیار مفید آورده و این نقلها از تاریخ مغرب است و در عجایب المخلوقات گوید که سبب قهقهه زدنِ مردم برویت مدینة النحاس آنکه در آنجا کوه سنگ باهت است و خاصیّت این سنگ چنانکه هر آدمی که نظر بر آن افتد قهقهه زند و خنده ناك شود و چندان بخندد تا بمیرد

شهریست بزرگ و ولایت و توابع بسیار دارد و از مشاهیر بلادش بجا و زیلع و عیذاب[۱] و دیگر بلاد و قصبات بسیار است، حجاز ملکتی است باقلیم دوم و خلاصهٔ آن دیار مکّه و مدینه است شرّفها الله تعالی و شرحش در قسم اوّل یاد گردانید و دیگر بلادش طایف و نجران[۲] که مقام ۵ اصحاب اخدود است و حجر که مقام بنی ربیعه است و قرن المنازل[۳] و تهامه و دیگر بلاد و صحاری بسیار و مردم آنجارا معاش از تجارت و دوابّ بود، حمیر ملکتی است طویل و عریض باقلیم اوّل، سبا ملکتی است باقلیم دوم و سیم ذکرش در کلام مجید آمده قوله تعالی[۴] لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ ۱۰ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ، شام از اقلیم سیم و چهارم است و دار الملکش شهر دمشق و شرحش از پیش رفت و دیگر بلاد بزرگش حمص و حماه و حلب و عکّه و سلمیه و انطاکیه و لادقیه و اجنادین و قنسرین و طبریّه و شمشاط و بلقا و فیق و صور و طرابلوس و بعلبكّ و مرعش و رحبه و دیرخالد و بیره و تدمر و اردن و بعضت ترین عمارتی در آن ۱۵ ملك کنیسه و جامع انطاکیه بوده و در رسالهٔ ملکشاهی آمده در جامعش ستونی یکپاره مربّع است از چوب صنوبر دیدم در بلندی چهل گز و هر ضلعش یك گز ساخته‌اند و در کنیسه گنبدیست چهل گز در چهل گز و علوّ هشتاد گز طبقهٔ اوّل آن عمارت از سنگ تراشیده بر آورده و طبقهٔ دوم از آجر و گچ و طبقه سیم بچوب مسقف گردانیده و بامش بقلعی ۲۰ اندوده و دیگر عمارات آنجا بدین قیاس توان کرد و بشهر تدمر هم عمارات عالی عظیم بوده و در صور الاقالیم گوید که بزمان سابق ملك شام داخل ملکت روم بوده است و در عهد اسلام باز داخل ایران شد تا در سنه احدی و سبعین و خمسمایه آل ایوب داخل مصر گردانیدند و از آن

---

(۱) A. F. 153, 100. Variants میلاد ,جیلاد ,سلاب (۲) Yaq. IV, 755.
(۳) لحخه ,نجهه ,قصه I. K. 133, 150. (۴) Qur. XXXIV, 14.

وقت باز داخل مصر است حصن تبوك سر حدّ است میان شام و تهامه[۱] و اصحاب الایکة آنجا بوده اند و شعیب پیغمبر عم بدیشان مترل بوده و مدین که مقام شعیب پیغمبر عم بوده بر شش مرحله آنجاست و قبیلهٔ مدین بدان موضع منسوبند و بقولی بمدین بن ابراهیم خلیل عم منسوبند ۵ و آن موضع نیز بدو نسبت یافته و در مدین چاهی است که موسی عم جهت دختران شعیب عم و گوسفندان او از آنجا آب بر کشیده است و آن قصّه مشهور است و در قرآن مذکور قوله تعالی[۲] وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمِ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ ٱلرِّعَاءُ وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَسَقَى ۱۰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى ٱلظِّلِّ و صخرهٔ موسی عم بقولی در انطاکیه بوده است و غار اصحاب کهف در کوهی بحدود شهر طرسوس، صعید و بلاد عبد المومن مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم و سیم و دار الملکش و بلاد مشهورش مراکش دیگر مواضع و قصبات بیشمار و بیشتر آن موضع گرمسیر است و مردم آنجا دین اسلام دارند و در زهد و تقوی درجهٔ عالی دارند و هیچ ۱۵ کاری خلاف شرع از ایشان ظاهر نگردد، طرابلس مملکتی است از اقلیم دوم و سیم و بلاد مشهورش فزان و ولایت بسیار دارد، طلیطله خوش شهری است بر سر کوهی بلند و اکثر عماراتش از سنگ کرده‌اند بنزدیك نهر تاجه است و آن رود در بزرگی بدجله نزدیك بود از اقلیم پنجم است و در بعضی کتب آنرا از بلاد اندلس نهاده اند و در چندین مملکت ۲۰ علیحده گفته اند مواضع و نواحی فراوان از توابع اوست و در صور الاقالیم گوید در آن ملك سمور بسیار است، طنجه مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم و سیم و دار الملکش شهر طنجه که نواحی و مواضع و قصبات بسیار و توابع دارد، فرنگ مملکتی بزرگ است از اقلیم پنجم و ششم و هفتم

(۱) Yaq. I, 825. (۲) Qur. XXVIII, 22 to 24.

و خلف آن و دار الملکش شهر بزنطیه که اکنون آنرا قسطنطینیّه خوانند
و دویم قیصر روم که قسطنطین نام داشت ساخت و استنبول نیز گویند
و از اقلیم ششم است و طولش از جزایر خالدات مط ن و عرض از خطّ
استوا مه طالع عمارتش برج سرطان و در مسالك الممالك آمده که آن شهر
۵ بر جزیرهٔ افتاده است که سه طرفش شرقی و غربی و جنوبی متوصّل بحر
روم است و شمالی با خشکی پیوسته و از طرف شرق تا غرب طول آن
جزیره شش فرسنگ است و آن شهر دو بارو دارد و بلندی بارو درونی
هفتاد و دو گز است بعرض دوازده گز و یك هزار و دویست و بیست
و پنج برج دارد و بر هر یك رهبانی ملازم و بلندی باروی بیرونی چهل
۱۰ و دو گز بعرض هشت گز و فاصله میان هر دو بارو شصت گز در آن
شهر کنیسه بنام فطرس و بولس حواریان ساخته اند طولش سیصد گز
بعرض دویست گز و بلندی دیوارش کابیش صد گز و سقف و روی
دیوار درونی مقام صدر آن کنیسه از مس ساخته اند و در آن شهر کنیسهٔ
دیگر است که آنرا بیت المقدس خوانند طولش یك میل که درو
۱۵ قربان مذبح[1] ایشان است و نزدیك آن مذبح تخته از سنگ سبز زمرد
مانند طولش بیست و چهار گز در عرض شش گز در دیوار خانه صدر
آن مقام نشانده و برو شکل عیسی عم و مادرش مریم نگاریده و در جوارش
دوازده تمثال بر اشکال حواریان از زر طلا ساخته طول هریك دو گز و
نیم و هم چشمهاشان از یاقوت سرخ فروزان کرده و در این کنیسه
۲۰ بیست و هشت در از زر طلا و قرب بکهزار من از مس و روی نشانده
بیرون از آنچه از عاج و آبنوس و صندل و ساج و غیر آن کرده اند و
در این شهر کثرت عمارت چنانکه زیادت از چهار هزار حمام داشته و
کیسه‌ها در خور آن، فلسطین مملکتی بزرگ است و باقلیم سیم منسوبست
بفلسطین بن ارم بن سام بن نوح عم و بقولی این فلسطین از نسل حام بن

(1) Variant throughout مطبخ

که بریك فرسنگی دریاست و شهری بزرگ و خوش و درو جامههای خوب بافند و میوههای فراوان باشد و زویله و صبرة قیروان و سوسه و سفاقس[1] و غیر آن ولایتی بسیار است، قلزم شهر وسط از توابع مصـــر است و اقلیم دویم بر ساحل بحر قلزم و آن دباررا بدان شهر باز میخوانند و آنجارا ۵ آغاز لسان البحر خوانند اگرچه آن شهر از توابع مصـــر است امّا جهت معروفی آن بحر شرحش علیحـــده نوشتن بهتر بود، مصر مملکتی طویل و عریض است باقلیم سیم و شرح مصر و اسکندریّه در قسم ثالث گفته شد و از آن دیگر بلاد مشهورش مثل دمیاط و منف و عریش و انتوهی و ایله و قوه و قیس و منیه[2] و قفط که وقف علویان است در معجم ۱۰ البلدان آمده[3] که در آن ملك غیر از آن موضع و حبس الجیوشی وقف نیست و الفیوم که بعهد یوسف عم صحرای بی نفع بود و یوسف عم بامر حقّ تعالی جوی از نیل اخراج کرده در مدّت هفتاد روز آن موضـــع آبادانی شد و مردم تشین فرعون گفت هذا عمل الف یوم آنرا الفیوم و بدان نام منسوب شد و یوسف عم بر آن جوی ولایات بسیار ساخت و ۱۵ مدار مصر اکنون بر ارتفاعات آنجاست و آغاز آن ولایت از مصر کهنه است، مغرب از اقلیم اوّل است و ما قبل اوست و مملکتی فراوان بی اندازه دارد بلاد بزرگش مدینة الفیل و آنرا قطانیه خوانـــد شهری بزرگ است و درو کنایس بسیار و عجایب و غانه[4] و قماطه و قصـــر الفلوس[5] و دیگر بلاد بزرگ در صور الاقالیم آمده که در مغرب بنزدیك ۲۰ خطّ استوا و سفالة الزنج مفازه ایست قرب پانصد فرسنگ در پانصد فرسنگ و درو از کثرت ریگ روان و گرما و خشکی زیادت عمارتی نه و به بعضی روایات آنرا مفازة العالج گفته اند و از رسول صلعم مرویست که من قال حین

(1) Variants رفاده (already given) and رصافه (impossible) cf. Idrisi, 106, 109, 110, 111. (2) Idrisi 145, 148, 151. (3) Yaq. IV, 152. (4) Idrisi, 6. (5) Yaq. IV, 118, 173.

بنام علی فراشه استغفر اللّه الذی لا اله الاّ هو الحیّ القیّوم و اتوب الیه غفر اللّه ذنوبه و إن کان مثل رمل العالج و در جامع الحکایات آمده که یکجانب آن مفازهٔ ریگ روان است که یك راه بیش ندارد و آن راه جز در هر هفته روز شنبه گذرند و در میان ریگ شهری است که درو
۵ همه زنان اند[۱] و اگر مردی آنجا رود از اقتضای آن آب و هوا از مردی بیفتد و باندك زمانی بمیرد و تناسل ایشان از چشمهٔ ایست که چون زنان درو نشینند حامله شوند و دختر آورند و اگر احیانا پسری آید بطفلی بمیرد و چون آن زنان از حیض پاك شوند اگر در آن چشمه بنشینند دویم روزرا باز حیضشان معاودت کند و چندان خون از ایشان رود که
۱۰ بیم هلاکشان باشد و بقدرت خدای تعالی آن زنان طالب شهوت نیستند تا بمرتبهٔ که اگر زنی از ایشان بدین ولایت رسد چون مردی با او دخول کند عظیم برنجد امّا چون مدّتها آنجا باشد و با این آب و هوا خوشی کند اورا نیز آرزوی مرد پیدا شود و ایشان دین اسلام دارند و در کار طاعت و عبادت درجه شان عالیست و هر کاری که جهت نظام امور
۱۵ دنیوی مرد آنرا باید کرد از فلاحت و صناعت و غیر آن آنجا همه زنان کنند و هر چیز شان که حاصل شود همرا با هم شرکت بود و بزرگی و کوچکی و نزاع جهت سود و زیان در میان ایشان نیست و زیادت جوئی و تنعّم طلبی و زینت خواهی وذلّه بندسے بمعتقد ایشان حرام است و الحق خوش مذهبی و روشی دارند و چنین زنانرا بر بسیار مردم ترجیح
۲۰ و تفضیل میرسد و بدیگر کران آن مفازه هم در ریگ روان شهری دیگر است و در آنجا بعضی از یك سبط بنی اسرائیل ساکن اند و ایشان بعد از غرق شدن فرعون و قبطیان از خدای تعالی در خواسته اند یارب مارا باری دیگر بمیان مردم مبر و بدیشان مشغول مگردان و بجائی فرست که بی تشویش و وسوسهٔ شیطان ترا پرستش توانیم کرد لطف بردانی

(۱) Qaz. II, 408.

ایشانرا از وساوس شیطانی رهانید و بدان زمین رسانیده است و آن ریگرا سدّ ایشان گردانیده است چنانکه در هر سال یك روز بیش راه بدین ولایت ندهد و آن نیز از بهر آنکه تا مردم گاه‌گاه از حال ایشان واقف گردند و در طاعت حق سبحانه و تعالی با ایشان موافقت کنند و در ۵ قرآن در حقّ ایشان آمده است[1] وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و در کتب معراج آمده که رسول صلعم در شب اسری بدان شهر رسیده و آن قومرا دیده است و ایشانرا باسلام در آورده و در میان ایشان سؤالها و جوابها رفته اوّل پرسید که خانه‌های شمارا همه بیك بالا و یك رسم و شکل بی تکلّف می بینم و هیچ مرتبه و شرف بر هم ندارد سبب ۱۰ چیست گفته اند سبب آنکه ما همه از یك نژادیم و جز از بهر پرستش حق تعالی از والدین نزادیم و در پرستش هیچ فضیلت بر هم نداریم و در این مهمان خانه دنیا بر گذاریم و راه گذاری و سفری‌را دل بر مرحلـه نهادن و آنرا تزیین دادن از جهل بود گفت بر در همه خانه‌ها گورها میبینم چرا چنین کرده اید گفتند جهت آنکه از مرگ فراموش نکنیم و در ۱۵ هر عملی کوشیم که از آن در گور حلّهٔ رحمت پوشیم گفت طاعت بی خورش و پوشش حلال نبود و در معرض قبول نیفتد خورش و پوشش شما از کجا است که بی شبهه بود گفتند که ما همه زن یك خانه ایم و مؤنت همه بر خداوند آن خانه بود و خداوند خانهٔ ما خدای تعالی است و رزق ما بر دست اوست ما تخم غلّه و پنبه و دیگر چیزهـا در صحرا زرع کنیم و ۲۰ آبش حقّ تعالی از هوا بفرستد ما آنرا بورزیم و بر داریم و بیك جا نهیم بقدر حاجت از او هر کس بر میگیریم خدای تعالی برکت میدهد و تا سال دیگر مارا کفاف میباشد گفت گوشت خوردنی از چـه سازید گفتنـد گوسفندان بر صحرا و همچون غلّه و غیر آن در میان داریم که همه راست امّا اکثر قوم ما حیوانی کمتر خورند گفت ترازو و پیمانه در میان شما باشد

(۱) Qur. VII, 159.

تا هر کس داند که تا چه میبرد گفتند نه چون هیچ کس زیادت از
احتیاج نمی بریم به پیمانش چه حاجت بود گفت در آنجا پیشه‌وران باشند
یا نه گفتند همه پیشه‌ور باشد امّا متاعشان فروختنی نبود بجهت یکدیگر
بقدر حاجت سازیم گفت شمارا قاضی و حاکم جائی بود که میانشان نزاع
۵ باشد تا دران انصاف باید کرد گفتند چون ما همه عیال الله ایم و ما بحتاج
ما بقدر حاجت او میدهد مارا با هم چه نزاع باشد تا در آن انصاف
باید داد و تا بقاضی و حاکم محتاج بشویم گفت چون قاضی و حاکم نیست
اگر از یکی جریمه صادر شود حکمش چگونه کنند گفتند تا غایت که شرف
دین اسلام نیافته بودیم لطف یزدانی طریق وساوس شیطانی برما مسدود
۱۰ گردانیده بود و بی وسوسهٔ شیطانی عصیان از آدمی صادر نشود اکنون
که بشرف دین اسلام مستسعد گشتیم امیدواریم که در طاعت درجهٔ ما
عالی تر گردد از زمان سابق و هیچ معصیتی لا حق نگردد گفت اینجا
طبیب باشد گفتند نه رنج وراحت بفرمان خدای تعالی است اگر رنج مرگ
آید بیشك طبیب آنرا دفع نتواند کرد و اگر مرض الموت نبود خود
۱۵ بطبیب حاجت نیفتد گفت در این زمان آواز گریه بگوشم رسید و آواز
خنده از دیگر جایی سببش چیست گفتند خنده بران بود که شخصی با ایمان
رحلت کرد و گریه بر آنکه فرزندی متولّد شد نمیدانیم که با ایمان خواهد
بود یا نه حضرت رسول صلعم چون ایشانرا در همه امور چنین نیکو کار
و پاك اعتقاد یافت در حقّ شان بنیکوئی دعا کرد و روان شد که اَللّٰهُمَّ
۲۰ اَغْفِرْنَا بِحُرْمَةِ حُسْنِ اَعْمَالِهِمْ و اشغلنا بِطَاعَتِكَ عَنْ اَمْثَالِهِم بِرُبُوبِیَّتِكَ وَ
مَلَائِكَتِكَ و اَنْبِیَائِكَ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ اَلرَّحِیمِ، هرمان بحدود مصر است
و از اقلیم سیم و از عجایب عمارات جهان در تاریخ مغرب گوید که بعضی
گفته اند که ادریس پیغمبر عم ساخته و بر بیرون در احجار آن هرمان
اشکال نمودارست اکثر صنعتها منقوش گردانیده تا چون جهان‌را از واقعهٔ
۲۵ مثل طوفان و غیر آن خرابی رسد و نسل منقطع شود و صنایع پوشیده

ماند چون باز قومی پیدا شوند آن اشکال و نقوش ایشان‌را دستور آن صنعتها گردد و بعضی گفته اند که از عمارات فراعنـه است و خوابگاه ایشان و از چندان استحکام غرض آنکه امتداد زمان آن عمارات را چیز نگرداند و اشخاص آن مدّتی ظاهر نشود و پوشیده بماند و جمعی گفته اند ۵ بسبب قدمت بانیش معلوم نمیشود و زیرا کتابتی که در آنجا مسطوراست بخطّی است که در این عهد کس نمیتواند خواند و بدین سبب حقیقت آن سخنها معلوم نمیگردد و در تاریخ بنای آن آنچـه در افواه مشهوراست بنی هذا الهرمان نسر الطایر فی السرطان و بدین دلیل چون اکنون نسر الطایر در آخر جدی است و در هر برجی کم از دو هزار سال نمیتواند ۱۰ برید اگر هیچ دور تمام نکرده باشد از تاریخ عمارتش تا اکنون زیادت از دوازده هزار سال بود و العلم عند الله تعالی، هفت گنبد است بزرگترین آن‌را هرم میدوم خوانند و در مسالك الممالك و در تاریخ مغرب و غیر آن گوید که چهار صد ذراع در چهار صد ذراع طول و عرض دارد و بمقدار بیست گز و سی گز شاهولی بر رفته است و بعد از آن بشکل گنبدی ۱۵ نیز در آورده چنانکه هر ضلع آن مثلّثی نماید و علوّ آن هم چهار صـد گز است و بمقدار بیست گز در بیست گز در میانش گنبدیست زیرش مربّع و بالاش مثمّن گردانیده پس بمرور گنبدی در آورده و چنان باندام سنگها بر هم نشانده که گوئی یکپاره است و درو وصل ندارد و در شیب آن سردابه که عمق عظیم دارد و بریسمان دراز در آن توان رفت و درو ۲۰ قبور موتی است و بعضی‌را اعضا و عظام هنوز بر قرار است و آن از خاصیّت خاك مصر است و باقی دیوار آن هرم بتمام آگنده است و غیر از آن گنبد در آن هرم هیچ تجویفی در آن دیوار نمیدهد و از سنگ تراشیده ساخته اند هر سنگ کما بیش بیست و پنج گز در بیست و پنج گز در عرض سه گز از سنگ سرخ منقّط بسواد ساخته اند و هم برین شکل ۲۵ مربّعی که ذکر رفت کما بیش صد گز در صد گز باشد و مسطور است که

هرم بزرگترین بسیصد سال و کوچکترین بهفتاد سال تمام شده است و
دیگرهاش برین قیاس، یونان ولایتی طویل و عریض بوده است از
اقلیم پنجم و ششم و درو خلقی انبوه بوده و حکمای فراوان از آنجا برخاسته
اند و علوم بسیار حلّ کردند مثل ریاضی و آلهی و منطق و حکمت و صنعت
۵ و فلسفه و رمل و تاریخ و هیئت و نجوم و اقلیدس و طبّ و غیر آن و
شهر بزرگ آنرا ماقدونیه گویند خاصیّت هوای آنرا صفای ذهن و تیزے
فهم و قوّت حفظ و زیادتی عقل و حکمت بوده است اسکندر بقوّت فتح
بلاد جهت کثرت حکمت اهل آنجا از فتح آن عاجز شد چون آن زمین‌را
درگو یافت از دریای روم و فرنگ ممرّی بریـد تا آن دیار بدان آب
۱۰ غرق شد و بفلجهٔ[1] اسکندر مشهور است و بعضی گویند که فلجهٔ اسکندر
آنکه دریای روم و فرنگ میخوانند بر اقالیم رابع و خامس و سادس و
سابع واقع است و بربعه اش سکه اسکندر ساخته آنکـه مقبره هرقاس
میخوانند و محاذی خلیج زقاق و بحر محیط است و علمای هیئت از این
روایت ضعیف نهاده اند و فلجهٔ اسکندررا روایت نخست شمرده اند نقل
۱۵ است که چون کشتی بر زمین ماقدونیه عبور کند از خاصیّت هوای آن
ساکنان کشتی‌را جمیع احوال و اعمال گذشته بخاطر آید و العلم عند الله

کتاب الخواتم، بوصف عجایبی که در برّ و بحر ربع مسکونست و اگرچه
بعضی از این روایات عقل بدشواری پذیرد امّا بمعنی قدرة الله تعالی
لا نهایة لها باعتقاد مقبول باید داشت و آن مشتمل است بر مخلصی و مقطعی،
۲۰ مخلص در ذکر عجایبی که در ایران زمین است و هـر مملکتی‌را
علی‌حده یاد کنیم، خراسان و قومس و مازندران و قهستان در عجایب
المخلوقات[2] آمده که به پنج فرسنگی دامغان چشمهٔ ایست که آنرا بادخانی
خوانند اگر از نجاسات چیزی درو افگنند باد و سرما و بارندگی پیدا شود
و چون بر دارند تمام فرو نشیند و چنانکه نجاست بیشتر بود باد و سرما

(۱) Variants here and elsewhere قلپه ,فلجه ,فلج. (۲) Qaz. I, 190.

پیش باشد و این معنی در آن ولایت مشهور است، دیگر در عجایب المخلوقات[1] آمده که چشمهٔ ایست در میان غزنین و جیبال[2] همین خاصیّت دارد، دیگر هم در آنجا آمده[3] که در دیه سیاه سنگ بولایت روغد از توابع مازندران در قعر چشمهٔ کرمان اند جمعی که آب آورند اگر یکی از ۵ آن کرمان چیزیرا بزیر پی بیرند آب سوی او و هر که در عقب او آید، گنده شود و هر که در پیش آبش خوش بماند، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده در ولایت مازندران هر بیشه‌را که ببرند و بسوزانند تا زمین هامون شود و بر آن زراعت کنند در سال اوّل بی آنکه تخم افشانند از آن زمین سوخته هندوانه شیرین حاصل شود، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده که ۱۰ در ولایت بلخ در سنه ثمان و عشرین و خمسمایه زنی بچه آورد مثل یك نیمه آدمی چنانکه از فرق تا قدم بدو نیم کنند و بسال دیگر بچه آورد بیك تن و دو سر و چهار دست و دو پای، دیگر در قبلهٔ دمغان بر سه فرسنگی چشمهٔ ایست گرم آب بیك نوبت که درو نشینند از مرض جرب خلاص شوند صاحب قولنجرا نیز مفید است[4]، دیگر در عجایب ۱۵ المخلوقات[5] آمده و هم در تحفة الغرایب آمده که به دیه ابلابستان[6] ما بین اسفراین و جرجان غاریست ازو بلك بیك آب بیرون میآید و در هر چند سال بموجبی بسته شود و چند گاه دربند باشد تا اهل آن دیار مرد و زن لباسهای خوب پوشیده و با ساز و ملاهی شادی کنان بر در غار روند و نوبت چند سماع دارند همان روز آب روان شد، دیگر در ۲۰ عجایب المخلوقات و معجم البلدان آمده[7] که در بامیان چشمهٔ ایست که هر چند نجاسات درو افگنند قبول نکند و بر خشکی افتد و اگر خواهند که سنگ در میانش افگنند مگر بر کنار بتواند ایستد پای بلرزد و درو افتند

(۱) Qaz. I, 193. (۲) Variants هیبال ,بیبال (۳) Qaz. I. 192. (٤) Qaz. I, 190. (٥) Qaz. I, 189. (٦) Cf. Qaz. II, 202. Variants املاسان ,ابلانسان, ابلاسعان (۷) Qaz. I, 190; Yaq. III, 31.

و غرق شوند، دیگر در حدود هرات دو پشته است در پهلوی هم یکی‌را ایران و دیگری‌را توران خوانند در هر سال لشکری که از توران بایران خواهد آمد سنگی از پشتهٔ توران بگسلد و غلطان شود و چنانکه بر پشتهٔ ایران زند آوازش اکثر سکّان آن حدود شنوند، دیگر صاحب اعظم[1]
۵ خواجه عماد الدّین خوافی حکایت کرد نزدیك هرات در کوه چاهی است بادی عظیم از آنجا بیرون میآید چنانکه اگر چند من سنگی درو افکنند بقوّت باد آنرا بر بالا افکند و بدین سبب کس قعر آنرا در نیافته است، دیگر در عجایب المخلوقات[2] آمده که در کوه دماوند چاهیست عمیق چنانکه کس قعر آنرا ندانسته است و بروز از آنجا دودی بر آید و بشب آتش
۱۰ اگر چیزی درو افکنند قوّت بخار آنرا بالا افکند، دیگر چشمهٔ فراوز در عجایب المخلوقات آمده[3] که غسل در آن آب تب ربع‌را زایل کند، دیگر چشمهٔ اروند[4] بسبستان نی بسیار درو میروید چندانکه در آبست بسنگ شده و آنچه در بیرون آب است نی مانده بود، دیگر در بسطام در مزار شیخ المشایخ ابو عبد الله داستانی[5] بر سر قبر او درخت خشك است
۱۵ چون از فرزندان آن شیخ یکی‌را وفات رسد از آن درخت شاخی بشکند ایشان نیز بوصیّت گویند که آن درخت در اوّل عصای پیغمبر ما صلعم بوده است و نسل بر نسل به امام جعفر صادق عم رسید و امام جعفر بسلطان بایزید بسطامی داد و بایزید وصیّت کرد که بعد از او کابیش دویست سال از داستان درویشی خیزد و آن عصارا بدو دهند
۲۰ چون شیخ المشایخ داستانی بظهور پیوست آن عصا بدو رسید و بوقت وفاتش بوصیّت او در مدفن او در پیش سینه اش بزمین فرو بردند درختی شد و شاخها کشید و در فترت غز شاخی ازو ببریدند آن درخت خشك شد آن کسان که اورا بریده بودند اکثر در آن روز هلاك

(1) Variants خوانی ,جلال الدّین خافی (2) Qaz. I, 198. (3) Qaz. I, 191
(4) Qaz. I, 189. (5) Variant باستانی

شدند و از آن وقت باز آن درخت‌را این خاصیّت موجود است، عراق عجم و کردستان و لرستان و جبلانات در عجایب المخلوقات آمده[1] که بولایت همدان بحدود نهاوند چشمهٔ ایست که همان خاصیّت چشمه دیه سیاه سنگ روغد دارد وهمان کرمان در رهگذر آن چشمه اند هر که از ۵ آن چشمه آب آورد اگر از آن‌کرمان چیزرا به پی ببرد آب سبوی او و هم که در عقب او باشد گنه شود و هر که در پیش او بود بر قرار ماند، دیگر در سمیرم[2] از توابع لرستان چشمهٔ ایست که چون در ولایتی دیگر ملخ رسیده بود دو مرد که بر ایشان خمر نخورده و زنا نکرده بروند و از آن چشمه آب بر دارند و بولایت ملخ رسیده برند چنانکه بر زمین ۱۰ ننهند مرغان سار در پی آن آب بروند و ملخ‌را دفع کنند و این معنی در مملکتها شهرتی تمام دارد و گویند که سلیمان عم با ملخ شرط کرد که دیگر خرابی نکند و آن چشمه‌را گواه گرفت و ساران‌را مقرّر کرد که اگر باز ملخ خرابی کرد ایشان دفع آنرا از لوازم شمرند و این خاصیّت از آن است، دیگر چشمهٔ ایست بولایت طوالش که آبش چون مسافتی برود سنگ گردد ۱۵ و خوردنش در زمستان مضرّ نیست، دیگر در دیه عبد الله آباد[3] در خرقان همدان چشمهٔ ایست آبش مقدار قامتی بر بالا میجهد و هرچه درو افگنی آنرا بر بالا میاندازد، دیگر بحدود جنبدق[4] چاهی است درو کبوتران بسیار و قعرش کس ندانسته است و درو زیادت از پانصد گز فرو روند از غایت سرما دیگر نتوان رفت عوام گویند کی خسرو جام گیتی ۲۰ نما در آن چاه نهاده است، دیگر در عجایب المخلوقات[5] آمده است که در کوه نهاوند همدان شکافی است هر گاه که مردم آن حدود بآب محتاج شوند جهت زراعت یا بآسیا بدر شکاف روند و ببانگ بلند آب طلبند آب از آن شکاف بیرون آید و چون مقصود حاصل کنند هانجا روند و

(۱) Qaz. I, 195. (۲) Variant شیرم; cf. Qaz. I, 192. (۳) Qaz. I, 193.
(٤) Qaz. I, 198. (٥) Qaz. I, 195.

گویند که آب کافی است آب بایستد، دیگر هم در آنجا آمده که همچنین چشمهٔ ایست در ولایت ری و رستمدار، دیگر چشمهٔ اردیبهشتك[1] در قزوین بوقت خربزه آنجا روند و از آنجا آب روان خورند اسهال آورد و اگر از آن آب بجائی دیگر برند آن خاصیّت ندهـد، دیگر در صور ۵ الاقالیم آمده در ولایت قزوین در دیه ناشقین[2] جامه و غیرها رنگ نمیگیرد و در ارشت آهن خوی نمیریزد و در کنجیان شبنم نمی افتد و همه در یك فرسنگ زمین است، دیگر در دیهی بولایت قولنجان[3] قومشه در عهد اولجایتو سلطان دختری‌را بوقت بلوغ زهار درو کرد و بعد از چند روز موضع قبل او درد کرد و شکافته شد آلت مردی و خصیتین از او ۱۰ بیرون آمد و مردی شد و در جامع الحکایات آمده که در بغداد مردی محمّد نامرا همچنین دختری بود و در حالت زفاف از قوّت دخول شوهر ازو آلت رجولیّت پیدا شد و پسر شد و زن خواست و اورا فرزندان آمدند، دیگر در دیه بیقان[4] بولایت قزوین مردابیست دورش هزار گز باشد و در میانش لی رسته پنج نیها درهم رفته است و خاك در میان آنها ۱۵ پنهان شده و از زمین مرداب قلع گشته و مانند کشتر بر سر آب میگردد و جوانان بر سر آن رفته و تماشا کنند و هر سال از حاصل نی آنجا پنج شش هزار دینار بمالك آن دیه میرسانند، دیگر در کوه الوند همدان ماران بسیار می بودند و بمردم ایذا میرسانیدند و در زمان سلف بر آنجا چاهی عمیق فراخ کنده اند و ماران‌را بافسون درو محبوس کرده اند اکنون ۲۰ نیز پرمارست و هر مار دیگر که در آن ولایت باشد بی اختیار برود و خودرا در آن چاه افگند و ازو بر نتواند آمد، دیگر در زبدة التواریخ آمده که در مانرود لر کوچك نوعی از مارست که بر طرف دم نیز سری دارد و بنزدیك هر سری دو دست دارد، دیگر امسال در ولایت قزوین

---

[1] Qaz. I, 189. [2] Variants باشلین ,ماشین ,باشین . [3] قولجان
[4] یلقان possibly ,دهقان ,ده مغان ,ده بیغان و ده وامقان ,دیه وستان

زنی دختری آورد نیمهٔ زیرین بر شکل دیگر دختران و نیمه بالائین‌را از ناف دو پیکر شده وچهار دست داشت و دو سر و همه متحرّك بود و یك سر کاہیش بگاه از سر دیگر ببرد و قریب پنج شش ماه آن بچه در حیات بود، دیگر مؤلف تاریخ مغرب گوید در سنه اثنی و عشرین و خمسمایه ۵ بابهر رسیدم قاضی ابو البشر الاسدی جهت من حکایت کرد که در حدود ابهر برستم کوه غاریست و در آن غار سوراخی که دسته دسته چوبهاے باریك بریسمان در بر هم بسته از سقف آن فرو میافتند اگر دسته فرو گیرد دیگری فرا پیش آید و الاّ بر قرار ایستاده بود، دیگر امسال در قزوین مردی غریب در بازار در شب وفات یافت سگی داشت بـر ۱۰ بالای او خودرا بر زمین میزد چون اورا بمقبره بردند و بخاك سپردند سگ همراه بود پیش باز آمد و بجای وفات او چندان خودرا بر زمین زد که هلاك شد و این حال همه اهل بازار مشاهده کردند و بر همگان وفاداری سگ محقّق شد، دیگر بر سه فرسنگی قزوین در کوه رودبار چشمهٔ ایست انکول خوانند و در روزهای گرم تابستان آب آن چشمه یخ ۱۵ بندد و اگر روز خنك بود یخ کمتر باشد چون در شهر یخ نماند از آنجا بشهر آورند، دیگر در زمان سلطان ابو سعید در سلطانیّه مردی بریش کوتاه دیدم که بر نیمهٔ بالای اندام چون خرس مویها دراز داشت امّا بر رویش بجز ریش موئی نبود و سخنش مفهوم بود گدائی کردی، فارس و کرمان و شبانکاره در عجایب المخلوقات آمده[۱] که در هندیان از توابع ۲۰ فارس چاهی است در میان دو کوه از آنجا دودی بر میآید که هر پرنده که بر بالای آن چاه بگذرد از عفونت آن بمیرد، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده که چشمهٔ رود خاره[۲] بشبانکاره دو سه آسیا آب از او بر میجهد سی سال جاری بود و سی سال دیگر در بند بود و هیچ آب ندهد تـا

(۱) Qazw. I. 201. (۲) Variants رود خواره ،رود غاره ،رود خوره

بعد از سی سال دیگر جاری باشد و لا یزال احوالش چنین باشد، دیگر هم در آنجا آمده[1] چاه دیه عبد الرّحمان عمقش بقدر دو قامت بود و بوقت آنکه بآب احتیاج افتد خواه جهت زراعت و خواه جهت آسیاها آنجا روند و آب طلبند چندان آب که ایشانرا کافی بود ۵ جاری گردد و چون بآب محتاج نباشند باز خشك گردد، دیگر چاه صاهك بارّجان[2] فارس بقعرش نمیتوان رسید و چندان آب که ایشان‌را کفاف است میدهد، دیگر در صور الاقالیم گویند باردشیر خرّه چشمهٔ ایست که هر که از آن آب خورد اسهال آیدش و هر کرا هوس دارد خوردن از آن آب خدمتی نیکو کند، دیگر هم در آنجا آمده نزدیك دیه ۱۰ مورجان غاریست[3] از سقف آن غار آبی می بر آید اگر یك کس درو رود بقدر کفاف او آب دهد واگر بیشتر روند چندانکه در آنجا گنجند بقدر کفاف بدیشان آب دهد و گویند از طلسمات است، دیگر هم در آنجا آمده که بدشت بارین[4] در آن کوه چشمهٔ ایست آنرا چشمهٔ نوح گویند آبش تداوی علل است و دفع عفونات میکند و از آن آب بولایت ۱۵ دور میبرند، عراق عرب و خوزستان در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب آمده که در میان بصره و اهواز رودیست که در بعضی اوقات چیزی بر شکل مناره از آن رود پیدا شود و از او آواز طبل و بوق آید، دیگر هم در آنجا آمده از نقل سنان بن ثابت حرّانی که زنی‌را دید که هر دو دست نداشت و همه کاری که بدست توان کردی او بپا کردی و من ۲۰ نیز در حلّه مردی چنین دیدم که بپا خیاطت کردی و در عهد غازان خان در تبریز همچنین مرد موجود است که بر میدان نو هنگامه میگیرد، دیگر در بغداد زیر دار شاطبیّه بر شاطی دجله زمینی است کما بیش صد گز باشد ثیابی که در آنجا شویند طراوت خوب داشته باشد و بر هر

(1) Qaz. I, 201. (2) Qaz. I, 200. (3) Qaz. I, 183. (4) Variant دشت مادین

زمینی دیگر از شاطی دجله که شوبند آن طراوت نداشته باشد، دیار بکر و ارمن در عجایب المخلوقات[1] آمده که در ارمینیّه چشمهٔ ایست آنرا زراوند خوانند هر که در آن آب نشیند هر دملی و قرحه که بر بدن او باشد صحّت پذیرد و اگر از آن بخورد هر باد فاسدی که در درونش باشد ٥ اخراج کند و از اطراف مردم معلول بدانجا روند و صحّت یابند، دیگر هم در آنجا آمده که در مرغزار باسی[2] چمن بولایت ارمن چشمهٔ ایست آب او چنان بقوّت ازو بر میجهد که از مسافتی دور آوازش میتوان شنید هر جانور که درو افتد در حال بمیرد و خوردن او اسهال عظیم آورد، دیگر در جامع الحکایات آمده که صاحب تاریخ دیالمه گوید که از ارمن ١٠ تحف بخدمت ناصر الدّوله آورده اند دو مرد در میان بودند پشت ایشان بر هم چسپیده و عمرشان قریب بیست و پنج سال رسیده و احوال اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم و حکایت هاشم و عبد الشمس پسران عبد مناف جدّ رسول صلعم که هم برین صورت چسپیده بودند و ایشانرا بشمشیر جدا کرد مقوّی این تقریر است، دیگر هم در آنجا آمده که ١٥ در شهر نشوی[3] آسیائی بوده است که آب پیوسته آنرا گردان داشتی و بهیچ اصلاح و استاد محتاج نشدی هر که خواستی که بار دروی نهد یا بیرون آرد گفتی بحقّ یونس پیغمبر عم بایست از گردش باز ایستادی و آب همچنین روان بودی تا او مراد حاصل کردی پس گفتی که بحقّ یونس که با حال خود رو با حال اوّل شدی، روم و گرجستان در عجایب ٢٠ المخلوقات آمده[4] که در ملطیهٔ روم چشمهٔ ایست که چون آبش مسافتی برود سنگ گردد و خوردنش بزمستان مضرّ نیست، دیگر در عجایب المخلوقات[5] آمده که در میان آقشهر و انطاکیه چشمهٔ ایست که چون

(۱) Qaz. I, 191. (۲) Variant تاشی cf. Qaz. I, 196. (۳) نیشابور، نیسادر
(٤) Qaz. I, 191. (٥) Qaz. I, 195.

خشك گردد شهر بسوزد و سلطان علاء الدّین کیخسرو سلجوقی آزمودن
کرد چنین بود، آذربایجان و موغان و ارّان و شیروان در عجایب
المخلوقات[1] آمده که در دیه شیرگیران بولایت مراغه دو چشمه است در
پهلوی هم از یك آب در غایت سردی بیرون میاید و از دیگری از غایت
۵ گرمی چنانکه در هر دو دست نگاه نمیتوان داشت، دیگر در عجایب
المخلوقات[2] آمده که درو چشمهٔ ایست که آنرا وشله گویند هر که از آن
آب بخورد هر چه در درونش غذا بود در حال بیرون آید، دیگر هم در
آنجا آمده[3] که در صحرای دیه جنبدق از توابع مراغه چاهی است درو
کبوتران بسیار دام بر سر چاه افگنند و کبوترانرا صید کنند عمق آن چاه
۱۰ زیادت از پانصد گز است فرو میرود و بروشنی رسد و در آن حدود
چاههاست که کمتر از پنجاه گز بآب نمیرسد و همچنین در اسکندریّه
غاریست که کبوتر فراوان از آن صید کنند، دیگر هم در آنجا آمده که
بحدود خوی چشمهٔ ایست آنرا قوقور[4] خوانند آب آنرا با عسل آمیخته
خورند تب ببرد و عجب آنکه عسل تب انگیز است و بمجاورت آن آب
۱۵ مزیل تب میشود، دیگر هم در آنجا آمده[5] بحدود دیگر چشمهٔ ایست که
ازو آب بیرون میآید و سنگ میشود برتبهٔ که اگر در قالب خشت نهند
خشتی سنگین ازو حاصل شود، دیگر صاحب تاریخ مغرب گوید که چون
درسنه اثنی و عشرین و خمسمایه باردبیل رسیدم سنگی دیدم کمابیش
دویست من چنانکه گوئی از آهن ساخته‌اند قاضی بهاء الدّین سعید
۲۰ اردبیلی گفت چون اهل اردبیل بباران محتاج شوند این سنگ در شهر
آورند باران آید و چون بیرون برند ساکن شود و مؤلّف این کتاب
میگوید که این سنگ‌را بکرّات در اردبیل دیدم بر در مسجد نهاده و
هیچ باران نمیآید و معتقد اهل اردبیل آنکه آن سنگ‌را بی آنکه دست

(۱) Qaz. I, 192. (۲) Qaz. I, 196. (۳) Qaz. I, 198. (۴) Variant قوقو Qaz. I, 194. (۵) Qaz. I, 189.

بشر بدان رسد ازین در مسجد بدان در دیگر نقل میکند امّا من همیشه
آن‌را بر یك قرار یافتم و بر یك مقام دیدم اگرچه بر شکل سنگ‌را می
ماند همانا آهن آتش تابست و در آتشخانه بوده است تا اخگررا
گرم دارد و نمیداند چه برو کوفت کرده اند و چیزها برو نوشته
٥ و اگر سنگ بودی کوفت نپذیرفتی، دیگر هم در آنجا آمده که در پای
کوه سبلان درختی است و در حوالیش گیاه بسیار رسته امّا هیچ جانور و
مرغرا قدرت آن نیست که از گیاه و ثمرهٔ آن درخت خورد چه خوردن
و مردن یکیست و گفته اند که همانا آنجا مقام جنّ است، دیگر هم در
آنجا آمده که در ولایت باکویه زمینی است که ازو آتش فروزانست
١٠ چنانکه بدان آتش نان و آش میتوان پخت و در هنگام بارندگی منطفی
نمیشود بلکه مشتعلتر میگردد و من آن زمین‌را دیده ام و عجب آنکه درآن
حوالی مرغزاریست چون بر آن مرغزار اندکی حفره کنند از آن حفره نیز
آتش مشتعل شود، دیگر هم در آنجا آمده که در مقابلهٔ این زمین در کوه
شکافیست و ازو آب بیرون میآید و در آن آب مس پارهها بوزن دانگی
١٥ و دو دانگ میباشد و بآفاق میبرند، دیگر در اوّل عهد ابو سعید در
ارّان گوسالهٔ دیدم چهار چشم داشت دو بآدمی مانده بود و دو بگاو،
دیگر در صحاری دیهبار[1] از توابع تبریز چشمهٔ ایست که هر که از آن
آب خورد اسهال آیدش و مردم بوقت حاجت بدین سبب آنرا خورند

مقطع، در ذکر عجایبی که در دیگر ولایات ربع مسکون است در بر
٢٠ و بحر، فی البرّ آنچه در خشکی است بهر ولایتی حکایتش یاد کنیم، در صور
الاقالیم و عجایب المخلوقات[2] و تحفة الغرایب آمده که در کوه سمرقند
چشمهٔ ایست که بتابستان آبش یخ میبندد و بزمستان بیضه می پزد، دیگر
هم در آنجا آمده[3] که بکوه اسبره بولایت فرغانه سنگیست چون انگشت

(١) Variants هاد ,هاد سار ,دیه ساز (٢) Qaz. I. 190. (٣) Qaz. I, 153.

میسوزد و آنرا بدل فحم بکار می برند و رمادش بدل صابون باشد ، دیگر در عجایب المخلوقات[1] آمده که در ترکستان کوهیست که آنرا جبل النّار خوانند در آن کوه غاریست هر که درو رود در حال بمیرد و غار دیگر هر که از پیش او بگذرد از چرنده و پرنده و دونده در حال بمیرد ، ۵ دیگر هم در آنجا و در تحفة الغرایب نیز آمده[2] که در زمین مکران رودیست و بر آن قنطرهٔ ساخته اند هر که بر آن قنطره گذرد شکمش از جمیع اغذیه پاك شود و ایشان‌را چون وقت مسهل خوردن باشد بر آنجا بگذرند ، دیگر هم در آنجا آمد که در ولایت شاش[3] چشمهٔ ایست بر سر عقبه هر روزی که هوا کشاده و بی ابر بود درو قطرهٔ آب نباشد و ۱۰ چون هوا نغیم گردد پر آب شود ، دیگر هم در آنجا آمده که بزمین سمرقند کوهیست و در آنجا غاری و در آن غار قطرات آب میچکید بهنگام گرما چنان سرد میباشد که یخ میبندد و بوقت سرما چنان گرم که بیضه میپزد و همچنین در ولایت نشابوریه و شهربار پشتهٔ سرخیست در زیر آن پشته غاریست و در آن غار مثال پستانهاے شتر آویخته است و ازو قطرات ۱۵ میچکد و در اکثر اوقات آن غار از آن قطرات پسر آب است و مردم معلول‌را مفید است و بتبرّك بجایها برند و گویند از برکت امامزاده است که در آن نواحی آسوده است ، دیگر هم در آنجا آمده است که در ولایت تبت سنگ است خوشرنگ و صافی هر غریب که آنرا بیند بی اختیار خندان بخندد چندانکه هلاك شود و در مقیمان آن دیار تأثیری ندارد ، ۲۰ دیگر هم در آنجا آمده است[4] که جیهانی در کتاب خود آورده است که بزمین ختن کوهیست که آنرا کوه سم خوانند جهت آنکه در آنجا درهٔ ایست و جادهٔ عام است از چین بجانب تبت بفرو رفتن و بر آمدن در آن دره جاده معیّن کرده اند و بر آن طرف نشانی نهاده اگر روندگان از

---

[1] Qaz. II, 348. [2] Qaz. I, 185. [3] Variant چاچ: Qaz. I, 190.
[4] Qaz. I, 164.

آن جاده تجاوز نمایند از بخار زمین نفسشان بگیرد و هلاك شوند، دیگر هم در آنجا و در آثار الباقیة آمده که پادشاه سجاب از بهر نوح بن منصور سامانی اسپی فرستاد که دو سر داشت و دو پای و دو پر داشت که طیران میکرد، دیگر در جامع الحکایات آمده که زنی دیدم روی و اندامش ۵ پر موی بر شکل خرس و دندان زیرین نداشت و سخنش مفهوم نشدی گفتند که خرس با مادرش جمع شده است و اورا آورده، دیگر هم در آنجا[1] و هم در تاریخ مغرب گویند که در ولایت اندلس بر سر بیابانی که آنرا وادی النمل خوانند بطلسم مردی و اسپی از مس ساخته اند روی بآبادانی کرده هرکه خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند ۱۰ و مانع گذشتن او باشد و اگر ملتفت نشوند و بروند و بگذرند در آن صحرا مورچکان اند هر یك چون سگی آن روندگانرا هلاك کنند امّا از آن سوار مسین بدین طرف نیتوان آمد، دیگر در مسالك الممالك[2] آمده که در زمین قوم عاد بطلسم منارهٔ از مس ساخته اند و بر آنجا سواری از مس کرده چون ماههای حرام در آید از آنجا آب زاینده شود اهل آن ۱۵ موضع از آن آب چندانی ذخیره کنند که تا سالی دیگر بان موسم رسیدن ایشانرا کافی بود، دیگر در رسالهٔ مالکشاهی آمده که در زمین ارتاح[3] از توابع انطاکیه چشمهٔ ایست چون آب آنرا بر زمین پاشند که درو کردم بسیار بود همه کردمان از سوراخها بیرون آیند و بر آن آب جمع شوند و مردم ایشانرا هلاك کنند و از شرّشان برهند، دیگر هم در آنجا آمده که ۲۰ در شهر انطاکیه خانهها ساخته اند و بر پشت آن خانهها باغات کرده و درخت نارنج وترنج و امثال آن نشانده اند و بعادت باغاترا آب میدهند و در خانهها دود میکنند و هیچ یکدیگررا مضرّت نمیرسانند، دیگر در مسالك الممالك[4] آمده که در سرای ملك الروم خانهٔ بقفل بوده

(1) Qaz. I, 185. (2) I. K. 116. (3) Yaq. I, 190. (4) I. K. 157.

و هیچ حاکم آن قفل نکشودی بلکه هر یك قفل دیگر افزودی تا بیست و چهار قفل درو جمع شد پس لودریق که آخر حکّام آنجا بود در کشودن آن قفلها و دانستن احوال در درون خانه مبالغه نمود هر چند اساقفه و کشیشان مانع شدند و شفاعت کردند فایده نداد و در بکشود ۵ تمثال چند دید بر هیئت عرب بعضی شتر سوار و بعضی اسب سوار با تیرها و اتّفاقًا همان سال مسلمانان از ملك عرب آنجا رفتند و آن دیاررا فتح کردند، دیگر در عجایب المخلوقات[۱] آمده که در حمص شام کوهی است که آنرا لبنان خوانند از همه نوعی در آنجا میوه هست خود روی ولی آنکه آنرا کسی تیمار کند ثمرهٔ نیکو دارد امّا طعم و بویش آنجا نیکو نبود و چون ۱۰ از آنجا بیرون برند و بر نهر الثلج بگذرانند بوی و طعم خوش بود، دیگر هم در آنجا آمده[۲] که در کوه واسط بزمین اندلس غاریست و درو شکافیست و در آن شکاف سواری از آهن هرگاه لمس دست بنی آدم بدان سوار رسد غایب شود و چون دست باز گیرند پیدا گردد و اگر در حصول آن مبالغه نماید آتش از آن شکاف بیرون آید و تا سرکهٔ ۱۵ فراوان برو نزنند ساکن نشود، دیگر هم در آنجا آمده[۳] که در زمین اندلس رودی است که آنرا نهر السّبت خوانند زیرا که جز در روز شنبه گذار ندهد و بر کنارش مردی از مس ساخته بر سینه‌اش نوشته که اینجا گذار مکنید و الّا امکان رجوع نباشد، دیگر در عجایب المخلوقات[۴] و در تاریخ مغرب آمده که در ملك اسکندریّه چشمهٔ ایست درو صدفها و اورا ۲۰ موسمیست که در آن هنگام صدف که از آن چشمه بر دارند و بپزند و با عرق بخورند از علّت جذام خلاص یابند، دیگر هم در آنجا آمده[۵] که در ملك عکّه بولایت شام چشمهٔ ایست آنرا عین البقر خوانند جهت آنکه ۲۲ گاوی که حقّ تعالی آنرا بآدم عم فرستاد تا بدان زراعت کند از آن

(۱) Qaz. I, 138. (۲) Qaz. I, 173. Misquoted and misunderstood. (۳) Qaz. I, 180. (۴) Qaz. I, 189. (۵) Qaz. I, 190.

چشمه بیرون آمد و اکنون آن چشمه زیارتگاه است و آنجا مشهد است و بحضرت امیر المومنین علی عَم منسوب است و آب آن چشمه چون بمزروعاتی که رویندگی نکند سقی نمایند زروع شود قوّت گیرد و حاصل نیکو دهد، دیگر هم در آنجا آمده[۱] که در حدود بیت المقدس چشمهٔ ایست که ۵ آنرا زغر خوانند و بدختر لوط پیغمبر عَم که همین نام داشته بود منسوب است جهت آنکه آن دختر همانجا متوفّی شد نقلست که در آخر الزمان آن چشمه خشك شود و آن نشان درست باشد از ظهور قیامت، دیگر هم در آنجا آمده که در قاطون[۲] از توابع مصر چشمهٔ ایست آبی ازو بر میآید قطرات آن که بر زمین میافتد آتش میماید، دیگر هم در آنجا آمده[۳] ۱۰ که در صحرای غرناطه بولایت اندلس کنیسهٔ ایست و در پیش آن درخت زیتون و چشمهٔ در هر سال یکروز آبی از آن چشمه بیرون می آید ودرخت‌را سقی کرده همان روز درخت مثمر شود و بر دهد و اهل آن کنیسه‌را آن زیتون یك سال کفاف بود و آن آب از بهر تداوی بر دارند و دیگر روز هیچ آب نبود، دیگر هم در آنجا آمده[۴] که بر کوه اندلس ۱۵ در پهلوی هم دو چشمه است چنانکه ما بین هر دو سه گز بیش نیست از یکی آب گرم بیرون آید چنانکه گوشت بپزد و از یکی آب سرد چنانکه یخ میبندد، دیگر هم در آنجا آمده[۵] که در زمین مصر کوه است که آنرا کوه طاهر میخوانند از آنجا آب شیرین بیرون میآید و در حوض جمع میشود و بهمه جوانب روان میگردد اگر جنب یا حایض بکنار حوض ۲۰ آن رسد آب باز ایستد و تا آن کس دور نشود آن آب که در حوض باشد بیرون نریزد و آب روان نشود، دیگر هم در عجایب المخلوقات[۶] آمده که در دیه منیه هشام در ولایت طبریهٔ شام هفت چشمهٔ آب است هفت سال متواتر آبش جاری باشد و هفت سال متواتر در بند بود و

(۱) Qaz. I, 191. (۲) Variant طوقان: cf. Qaz. I, 195; II, 186. (۳) Qaz. I, 193. (۴) Qaz. II, 339. (۵) Qaz. II, 170. (۶) Qaz. I, 195.

هرگز این صورت بر نگردد، دیگر در مسالك الممالك[1] آمده که در قبلهٔ
بیت المقدس سنگی سفید است و بی آنکه بر آنجا دست بشر بدو رسیده
منقور شده بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الاّ الله محمّد رسول الله نصره حمزة
و بر سنگی دیگر نوشته که، علی ولی الله[2]، دیگر در تاریخ مغرب و بناکتی
٥ آمده که در جزیرهٔ مجمع البحرین میلی از سنگ سفید صلب ساخته اند
ببلندی صد گز و بشب فروزان میباشد و بر سر آن میل صورت آدمی
است و بر آنجا راه نیست و کنیسهٔ در غایت عظمت در جنب آن ساخته
بودند و قبّهٔ بزرگ در حوالی آن و پیوسته غرابی بر سر آن قبّه نشسته
باشد و بدان سبب آنرا کنیسة الغراب خوانند هر چند نفر مهمان که
١٠ بدانجا خواهند رسید بعدد هر یك غراب بانگی کند و اهل کنیسه چندان
برگ مهمان ترتیب کنند و کس حقیقت آن معلوم نکرده فسبحان الله
العظیم ما اکثر عجایبه، دیگر هم در تاریخ مغرب گوید که در حدود مصر
بطرف مغرب ریگ روان عظیم بوده است و در زمان سابق بطلسم شکل
مردی از سنگ رخام ساخته اند بر مهیب و بافسوس چنان بسته که ریگ
١٥ روان ازو نمیتواند گذشت و آبادانیهارا آسیب رساند و آن شکل‌را
از غایت هیبت ابو الهول خوانند، دیگر هم در آنجا آمده که در شهر عین
شمس بدیار مصر گروه جنّ بفرمان سلیمان عم مناره مربّع از سنگ رخام
سرخ منقّط بسواد در بلندی برتر از صد گز باشد و برو شکل سه آدمی
از مس میانی بزرگتر و کناری کوچکتر کرده از شیب آن اشکال لا
٢٠ یزال آبی از آن مناره فرو میآید و در حوض جمع میشود و در آن ملك
جوی و کاریز قطعًا نیست و آب ایشان همه از چاه بود و در مسالك
الممالك[3] آمده که آن آب هرگز بزمین نمیرسد و تا نیمهٔ مناره بیش نمیآید
و منقطع میشود و آن عمارت از بنای هوشنگ است، دیگر هم در آنجا آمده

---

(1) I. K. 177; I. F. 100. (2) Variant محمّد رسول الله (3) I. K. 161.

که در عسقلان مشهد است آنرا مشهد طاهر خوانند و درو همیشه خون تازه بر روی زمین پیدا بود و گویند قابیل هابیلرا آنجا کشته است و اثر خون اوست که پیداست، دیگر در صور الاقالیم آمده که بولایت جفار که از توابع مصر است دیهای عظیم مرتفع بوده و نزهتگاه فرعون بسبب ۵ نافرمانی ایشان حقّ تعالی غضب فرموده از آن زمین ماران هر یك بقدر شبری بر آورده و آن ولایت‌را از آن وقت باز بسبب آن ماران خراب و عاطل گذاشته اند و در کلام مجید میآید قوله تعالی وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آن زمین‌را اکنون عریش میخوانند، دیگر در جامع الحکایات آورده اند که در عهد سلف در بیت ۱۰ المقدس زنی فرزندی آورد دستش بر مثال آدمی و پای بر مثال بزغاله و رویش بهیچ جانوری مانند نبود، دیگر در جامع الحکایات آمده است که حکما در زمان نمرود در هفت شهر جهت او هفت طلسم ساختند که بدشواری عقل پذیر شود در یکی صورت بطّی بود که چون غریبی در آن شهر در آمدی آن بطّ آواز کردی از حال وی متفحّص شدندی و در ۱۵ دوم طبلی که هر کرا چیزی گم شدی دستی بر آن طبل زدی آوازی آمدی و دزدرا نشان دادی و در سیم آینهٔ که هر کرا عزیزی بسفر بودی و از حال او خبر نداشتی در هر سال یکروز معیّن درو نگریدی آن عزیز در هر جا و هر حال که بودی بدیدی و در چهارم حوضی که هر سال یکروز معیّن نمرود بر کنارش جشنی ساختی و هر کس درو از مشروبات ۲۰ چیزی ریختی مثل خمر و گلاب و جلاب و سرکه و امثال آن اگرچه آن هم بهم بر آمدی ساقی از آن هر کس‌را که دادی همان خوردی که آورده بودی و در پنجم غدیری پر آب که در داوریها حاکم بر کنارش نشستی و مدّعی و مدّعی علیه‌را بر آن آب گذر فرمودی صادق گذر یافتی و کاذب غرق شدی و در ششم غدیری بر اطرافش صورت بلاد که درحکم نمرود بود نگاشته اهل شهری که با نمرود مخالفت کردندی نمرود

چوبی از آن غدیر بر صورت آن شهر روانه کردی در آن سال آن شهر
غرق شدی و در هفتم درختی بر دربارگاه نمرود ساخته بودند که کم و
بیش هر چند خلق در سایهٔ آن ایستادندی آن قدر مردرا سایه دادی
و با وجود چنین نعمتها چون حقّ آن ندانست و بشکر آن قیام بنمود و
۵ دعوی الوهیّت نکرد و تکذیب ابراهیم عم نمود و اورا بآتش انداخت و
پس از ملك خود براند حقّ تعالی غیرت اورا آن نعمتهارا از و باز استد
و اورا بزخم پشّهٔ هلاك کرد تا عبرت جهانیان باشد، دیگر هم در آنجا آمده
که در ارمنیّهٔ الاصغر آتشخانهٔ ایست که بامش بصاروج اندوده و در
زیر ناودانش حوضی ساخته آب باران که از آن بام در آن حوض جمع
۱۰ شود خورش ایشان از آن باشد چون آب باندك باقتد بدان آب بام
آتشخانه‌را بشویند باز باران آید و حوض پر شود، دیگر در مسالك
الممالك[1] آمده که در زمین رومیه در ولایت فرنگ درخت است در آنجا
چند مرغ سار از مس ساخته اند چون هنگام زیتون باشد آنمرغان در
صفیر آیند ساران صحرای بتصوّر آنکه ایشان محبوسند هر یك سه دانه
۱۵ زیتون دو درپای و یکی در منقار پیش ایشان آورند و بریزند مگر ایشان
خلاص شوند چندان زیتون جمع بشود که نگهبانان آن درخت‌را تا سال
دیگر بخرج و مونت ایشان کفاف باشد و در آن حدود تا بیست فرسنگ
درخت زیتون نیست، دیگر در عجایب المخلوقات[2] آمده که صاحب تاریخ
صقلیّه آورده که در آن ملك کوه عظیم بلند است و قلّه اش هرگز از
۲۰ برف خالی نیست بر آن قلّه معادن کبریت است و در روز از آنجا دودی
مشاهده کنند و در شب آتش و این آتش و برف هرگز از آن قلّه خالی
نبود، دیگر در تاریخ مغرب آمده که در صقلیّه کوهیست که آنرا جبل
النّار خوانند بروز دود و بشب آتش عظیم از آن کوه فروزان میباشد
چنانکه تا ده فرسنگ روشنی دهد و اهل آن دیار بدان روشنی در شب

(۱) I. K. 116. (۲) Qaz. I, 160.

همه کاری نواند کرد و از آن کوه احیانًا سنگ پارههای فراوان در هوا
رود و بر هر جانوری که آید آنرا بسوزاند و اگر بآب فرو رود آتش
از ان منطفی نگردد و سوزندگی در آن آب نیز کم نکنـد امّا اشجار و
نباترا زحمت نرساند و جز حیوانرا نسوزاند، دیگر هم در آنجا آمده[۱]
۵ که در بحر خزر جزیرهٔ ایست و درو ماران بیشمار چنانکه زمین از ایشان
پوشیده شد و ایشان بر سر هم افتاده مرغان بر فراز ایشان بیضه مینهند
و بچه میآورند و مارانرا قدرت آن نه که هیچ آسیبی به بیضه و بچهٔ آن
مرغان رسانند و هر آدمیرا که از آن بیضه و بچه و مرغان چیزی همراه
بود هیچ مار اورا زخم نتواند زد، دیگر هم در آنجا آمده[۲] که از آن روی
۱۰ دربند درمیان دو درخت چشمهٔ ایست که آنرا عین الثواب خوانند و در
هر شب آدینه مردم آنجا روند و در بعضی شب از آن چشمه روشنائی
پیدا شود که بنور خورشید مانده بود، دیگر هم در آنجا آمده[۳] کـه در
بلغار استخوانهای قوم عاد دیدم کلّهٔ سر چند قبّه و دندانرا بعرض شبری و
در طول چهار شبری و ان استخوانها در صلابت از عاج سخت تر بود،
۱۵ دیگر هم در آنجا گوید که در بلغار مردی دیدم از نسل قوم عاد بالاش
زیادت از هفت گز و قوّت و اعضا در خور آن و صاحب بلغار اورا
پیشوای لشکریان خود کرده بود و فراخور او سلاحها ساخته و او تنها
زیادت از هزار مرد بزدی، دیگر در مسالك الممالك آمده[٤] که در حدود
بحر خزر ولایتی است مستطله درو دایم باران بارد چنانکه مزروعاتشانرا
۲۰ خورد کردن بدشواری مجال دهد و بدین سبب در خوشه بنهند تـا
بفرصت خورد کنند و همانا که آن دیار جیلانانست که اکثر اوقات بدین
مانده است، دیگر در مسالك الممالك آمده که در حدود صنعای یمن زمینی
است که ازو آتشی عظیم بر میآید، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که

(۱) Qaz. I, 128. (۲) Qaz. II, 342. (۳) Qaz. II, 412. (٤) I. K. 156.

در ولایت اسفار[1] جوی آبی است که یك سال روان باشد و هشت سال دربند بود و باز نهم سال روان شود و لا یزال چنین باشد، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که از شافعی مرویست که در ولایت یمن دیدم زنی بچه آورد و بزرگ شد نیمهٔ زیرین تا سینه بر شبوهٔ دیگر زنان داشت ۵ و از سینه تا فرق بر هیئت دو زن شدن دو سر و دو سینه و چهار دست و همه کاری میتوانست کرد و بشوهر رفت، دیگر هم در آنجا آمده که در ولایت صنعا کوهی است و بر آنجا دو کوشك ساخته اند که در شب همچون دو کوکب فروزان است و بر آنجا رفتن و صفت و حقیقت آن معلوم کردن کس‌را مقدور نشد گویند که از مبانی جنّ است، دیگر ۱۰ در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب آمده که در ملك هند صورت دو شیر ساخته اند و آب از دهان ایشان بیرون میآید و بر آن آبها دو دیه معمور بودی یکی دیه متصوّر آنکه آب ایشان زیادت شود دهان شیر دیگررا شکستند آب باز ایستاد و آب ایشان هیچ زیادت نشد و اهل دیه دیگر برفتند و بمکافات دهان شیر دیگررا بشکستند آن آب نیز باز ۱۵ ایستاد و بشومی جهل هر دو دیه خراب شد، دیگر هم در آنجا[2] آمده که بزمین هند چشمهٔ ایست که آنرا عین العقاب خوانند جهت آنکه چون عقاب پیر و ضعیف شود در آنجا غوطه زند پرهای کهن بیفکند و پرّ نو بر آورد و قوّت جوانی آورد، دیگر هم در آنجا آمده[3] که کوه شکران بین با باندلس کوهی عظیم است و بر راه قلّهٔ آن بادی هایل دهد چنانکه ۲۰ مجال برو رفتن ندهد و بر آن قلّه در روز صورت طاوس مشاهده کنند و در شب روشنی آتش و حقیقت آن کس معلوم نکرده، دیگر در مسالك الممالك آمده که راجهٔ هند جهت مامون خلیفه تحف بسیار از انواع جواهر و لآلی فرستاده بود و کنیزکی در غایت حسن و جمال قدّش هفت گز تناسب اعضا همچنانکه از دیدنش دل سیری نمی یافت، دیگر هم در آنجا

(1) Qaz. I, 177. (2) Qaz. I, 193. (3) Qaz. I, 165.

آمده[1] که در صنعای یمن و آن حدود در ماههای حزیران و تموز و آب
و بعضی ایلول که غایت گرما باشد همه روزه یك نیمروز باران بارد و
قطعًا هیچ روز بی بارندگی نبود چنانکه مردم باهم در امور باستعجال
گویند زود باش پیش از آنکه باران آید و العلم عند الله تعالی،

فی البحر عجایب که در بحر است از حدّ و حصر متجاوز است و علم
کس بدان محیط نشود و از اینجا گفته اند حدّثوا عن البحررا از آنچه
مشهور است و در کتاب علماء صادق القول دیده ام یا از روایت معتمدان
شنیده ام یاد کنم و العهدة علی الرّاوی، در عجایب المخلوقات آمده که در بحر
هند حیوانی است که از دریا بیرون میاید و بر صحرا چرا میکند از
دهانش آتش بیرون میآید که حوالی چرا گاهش‌را میسوزاند، دیگر هم در
آنجا آمده است[2] که در بحر خزر جزیرهٔ ایست برو چشمهٔ از سنگ بیرون
میآید و در میان آب آن چشمه روی پارهها بوزن دانگی و نیم دانگ
میباشد، دیگر هم در آنجا آمده که در بحر خزر بهنگام حکومت واثق خلیفه
صاحب سریر بحضور سلام ترجمان که بجهت تفحّص احوال سدّ یاجوج
و ماجوج رفته بود بشکار دریا رفت ماهی بزرگیرا صید کردند در
اندرون او کنیزکی صاحب جمال یافتند بی پیراهنی و شلواری هم از پوست
آدمی تا زانوی او ودست بر روی میزد و موی میکند و نوحه میکرد و
بعد از زمانی بمرد صاحب تاریخ مغربی تصدیق این کرده است، دیگر
هم در آنجا آمده که در جزیرهٔ قیصور[3] بهند جائی است و در آنجا ماهیان
اند و چون ایشانرا از آنجا بیرون آرند سنگ خارا شوند و در ایشان
حیوانیّت نماند، دیگر در مسالك الممالك آمده که در بحر هند ماهی میباشد
طولش بیست گز که اندرون او ماهی دیگر و در اندرون او یکی دیگر
همچنین تا چهار ماهی در اندرون یك دیگر باشد، دیگر هم در آنجا آمده

(1) I. K. 156. (2) Qaz. I, 128. (3) Variant فیصور

است که در آن بحر سنگ پشت میباشد دورش بیست گز باید میباشد و شیر میدهد و از پوست آن آلات حرب می سازند و در اندرون او کا بیش یك هزار خایه میباشد، دیگر هم در آنجا آمده که در بحر قلزم ماهی بر شکل شتر گاوی باشد که میزاید و شیر میدهد و از پوست ایشان ۵ اسلحه و سپر میسازند و حربه درو موثّر نباشد، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که در بحر هند سرطان است تا در آبست از گوشت است و چون از آب بیرون آید سنگ باشد و درو حیوانیّت نماند، دیگر هم در آنجا آمده که در جزیرهٔ صقلیّه ببحر مغرب چشمهٔ کبریت است بشب از دور روشنی دهد چنانکه بروشنی او راه توان دید و اگر از آن بر گیرند و ۱۰ بجای دیگر برند این خاصیّت درو نبود واین دلیلست بر آنکه چون کثرت دارد روشنی میتواند داد و چون ضعیف میشود خاصیّت بظهور نمیتواند رسید، دیگر هم در آنجا آمده که در جزیرهٔ کله هم ببحر فرنگ درختان اند که مرغ بار می آورند و بوقت شگوفه انبانچه بار می آرند و مرغ در آنجا و منقارش بانبان متعلّق چون برسد انبان شکافته شود و مرغ بیرون ۱۵ آید و اکثر گوشت و خورش مردم آن ولایت از آن مرغ است، دیگر هم در آنجا آمده در جزیرهٔ ایربیا[1] ببحر فرنگ چشمهٔ ایست هرچه درو نهند بیك هفته ظاهرش سنگ شود، دیگر هم در آنجا آمده که در همان جزیره در آن بحر کوهیست از آنجا آتش مشتعل میشود چنانکه دو سه نیزه بر بالا میرود نیز منطفی ۲۰ نگردد ولایزال فروزانست و بوقت اجتماع و استقبال نیران مشتعل‌تر باشد و العلم عند الله تعالی

(1) Variants برِیا ,سوبیا

تصحیح

صحیفه ۱۹۹ سطر ۱ عوض آنچه در متن موجودست باید این فقره اینطور باشد

کوه کرگس در مفازهٔ ایست بحدود شهر نطنز و با هیچ کوه پیوسته نیست دورش ده فرسنگ است کوه سخت بلند است و از بلندی [کوه غیر از] کرگس بفرازش نمیرود بدین سبب بدین نام مشهور است و در آن کوه وحلی است که از دور آب نماید صیاد روارو بتصور آب نزدیک آن وحل روند و از غایت تشنگی مایل آب شوند و بوحل فرو روند و هلاک گردند،

جدول الابواب و الاقسام،

THE GEOGRAPHICAL PART
OF THE
NUZHAT-AL-QULŪB

COMPOSED BY

ḤAMD-ALLĀH MUSTAWFĪ
OF QAZWĪN

IN 740 (1340)

EDITED BY

G. LE STRANGE

AND PRINTED FOR THE TRUSTEES OF THE
"E. J. W. GIBB MEMORIAL"

LEYDEN: E. J. BRILL, IMPRIMERIE ORIENTALE.
LONDON: LUZAC & Co., 46 GREAT RUSSELL STREET.
1915.

Cambridge:
PRINTED BY JOHN CLAY, M.A.
AT THE UNIVERSITY PRESS

(Translations of the three Inscriptions on the Cover.)

1. Arabic.

"These are our works which prove
what we have done;
Look, therefore, at our works
when we are gone."

2. Turkish.

"His genius cast its shadow o'er the world,
And in brief time he much achieved and wrought:
The Age's Sun was he, and ageing suns
Cast lengthy shadows, though their time be short."

(*Kemál Páshá-zádé.*)

3. Persian.

*"When we are dead, seek for our
resting-place
Not in the earth, but in the
hearts of men."*

(*Jalálu 'd-Dín Rúmí.*)

This Volume is one
of a Series
published by the Trustees of the
"E. J. W. GIBB MEMORIAL."

The funds of this Memorial are derived from the Interest accruing from a Sum of money given by the late MRS GIBB of Glasgow, to perpetuate the Memory of her beloved son

ELIAS JOHN WILKINSON GIBB,

and to promote those researches into the History, Literature, Philosophy and Religion of the Turks, Persians, and Arabs to which, from his Youth upwards, until his premature and deeply lamented Death in his forty-fifth year, on December 5, 1901, his life was devoted.

تِلْكَ آثَارُنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا • فَانْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الآثَارِ

"The worker pays his debt to Death;
His work lives on, nay, quickeneth."

The following memorial verse is contributed by 'Abdu'l-Ḥaqq Ḥámid Bey of the Imperial Ottoman Embassy in London, one of the Founders of the New School of Turkish Literature, and for many years an intimate friend of the deceased.

جمله يارانى وفاسيله ايدركن تطييب
كندى عمرنده وفا گورمدى اول ذات اديب
كنج ايكن اولمش ايدى اوج كماله واصل
نه اولوردى ياشامش اولسه ايدى مستر گيب

ABBREVIATIONS USED FOR WORKS QUOTED IN THE FOOT-NOTES

Abu-l-Ghāzī	Edited by Desmaisons, St Petersburg, 1871.
A. F.	Abu-l-Fidā (Reinaud and De Slane).
Aghānī	Kitāb-al-Aghānī (Bulāq, 1868).
Awfī	Lubāb-al-Albāb (E. G. Browne).
Bil.	Bilādhurī (De Goeje).
B. L.	Bombay Lithographed Edition of the Nuzhat.
Bukh.	Bukhārī (Krehl).
Dawlat-Shāh	Edited by E. G. Browne.
Dim.	Dimashqī (Mehren).
Dīnawarī	Edited by Girgas.
Fihrist	Edited by Flügel.
F. N.	Fārs Nāmah (in *J. R. A. S.* 1912).
F. N. N.	Fārs Nāmah Nāṣirī (Tihrān, 1895).
Guzīdah	Gibb Facsimile.
Ḥabīb.	Ḥabīb-as-Siyar: by Khwāndamīr (Bombay, 1857).
Hamdānī	Edited by D. H. Müller.
Ḥamzah	Edited by Gottwaldt (Leipzig, 1844).
Ibn Baṭūṭah	Edited by Defrémery and Sanguinetti.
Ibn Bībī	Edited by Houtsma.
Ibn Jubayr	Edited by Wright (1852).
Ibn Qut.	Ibn Qutaybah, Kitāb-al-Ma'ārif, edited by Wüstenfeld.
Idrīsī	Edited by Dozy and De Goeje.
I. F.	Ibn Faqīh, edited by De Goeje.
I. H.	Ibn Ḥawqal, edited by De Goeje.
I. K.	Ibn Khurdādbih, edited by De Goeje.
I. R.	Ibn Rustah, edited by De Goeje.
Ist.	Iṣṭakhrī, edited by De Goeje.
J. N.	Jahān Numā (Constantinople, 1742).
Khall.	Ibn Khallikān, edited by Wüstenfeld (Göttingen, 1837).
Khiṭaṭ.	Maqrīzī (Bulāq).
M. al M.	Mishkāt-al-Maṣābīḥ (Bombay, 1295 A.H.).
Mas.	Mas'ūdī, edited by Barbier de Meynard.
Matthews	Capt. A. N.: translation of M. al M. (Calcutta, 1809).
Muq.	Muqaddasī, edited by De Goeje.
Naf.	Nafaḥāt-al-Uns, edited by N. Lees (Calcutta, 1859).
Naw.	Nawāwī, edited by Wüstenfeld.
Qaz.	Qazwīnī, edited by Wüstenfeld.
Qud.	Qudāmah, edited by De Goeje.
Qur.	Qurān, edited by Flügel.
Rawẓat.	Rawẓat-as-Safā by Mīrkhwānd (Bombay, 1850).
Shāh Nāmah	Edited by Turner Macan (Calcutta).
Yaq.	Yāqūt, Mu'jam-al-Buldān (Wüstenfeld).
Z. N.	Ẓafar Nāmah by 'Alī Yazdī (Calcutta, 1887).

"E. J. W. GIBB MEMORIAL"
SERIES

VOL. XXIII.

(*All communications respecting this volume should be addressed to G. le Strange, 63 Panton Street, Cambridge, who is the Trustee specially responsible for its production.*)

"E. J. W. GIBB MEMORIAL" SERIES.

PUBLISHED.

1. *The* Bábar-náma, *reproduced in facsimile from a MS. belonging to the late Sir Sálár Jang of Ḥaydarábád, and edited with Preface and Indexes, by Mrs Beveridge, 1905. (Out of print.)*
2. *An abridged translation of Ibn Isfandiyár's* History of Ṭabaristán, *by Edward G. Browne, 1905. Price 8s.*
3. *Al-Khazrají's* History of the Rasúlí Dynasty of Yaman, *with introduction by the late Sir J. Redhouse, now edited by E. G. Browne, R. A. Nicholson, and A. Rogers. Vol. I, II (Translation), 1906–07. Price 7s. each. Vol. III (Annotations), 1908. Price 5s. Vol. IV (first half of Text), 1913. Price 8s. Vol. V (second half of Text), in the Press. Text edited by Shaykh Muḥammad 'Asal.*
4. Umayyads and 'Abbásids: *being the Fourth Part of Jurjí Zaydán's* History of Islamic Civilisation, *translated by Professor D. S. Margoliouth, D. Litt., 1907. Price 5s.*
5. *The Travels of* Ibn Jubayr, *the late Dr William Wright's edition of the Arabic text, revised by Professor M. J. de Goeje, 1907. Price 6s.*
6. *Yáqút's Dictionary of Learned Men, entitled* Irshád al-aríb ilá ma'rifat al-adíb: *edited by Professor D. S. Margoliouth, D. Litt. Vols. I, II, 1907–09. Price 8s. each. Vol. III, part 1, 1910. Price 5s. Vol. V, 1911. Price 10s. Vol. VI, 1913. Price 10s.*
7. *The* Tajáribu 'l-Umam *of Ibn Miskawayh: reproduced in facsimile from MSS. 3116–3121 of Ayá Sofia, with Prefaces and Summaries by il Principe di Teano. Vol. I, to A.H. 37, 1909; Vol. V, A.H. 284–326, 1913. Price 7s. each. (Further volumes in preparation.)*
8. *The* Marzubán-náma *of Sa'du'd-Dín-i-Waráwíní, edited by Mírzá Muḥammad of Qazwín, 1909. Price 8s.*
9. *Textes persans relatifs à la* secte des Houroûfîs *publiés, traduits, et annotés par Clément Huart, suivis d'une étude sur la religion des Houroûfîs par "Feylesouf Rizá," 1909. Price 8s.*
10. *The* Mu'jam fí Ma'áyíri Ash'ári 'l-'Ajam *of Shams-i Qays, edited from the British Museum MS. (Or. 2814) by Edward G. Browne and Mírzá Muḥammad of Qazwín, 1909. Price 8s.*
11. *The* Chahár Maqála *of Niḍhámí-i 'Arúḍí-i Samarqandí, edited, with notes in Persian, by Mírzá Muḥammad of Qazwín, 1910. Price 8s.*
12. Introduction à l'Histoire des Mongols *de Fadl Allah Rashid ed-Din, par E. Blochet, 1910. Price 8s.*
13. *The* Díwán *of Ḥassán b. Thábit, edited by Hartwig Hirschfeld, Ph. D., 1910. Price 5s.*
14. *The* Ta'ríkh-i-Guzída *of Ḥamdu'lláh Mustawfí of Qazwín. Part I, containing the Reproduction in facsimile of an old MS., with Introduction by Edward G. Browne, 1910. Price 15s. Part II, containing abridged Translation and Indices, 1913. Price 10s.*
15. *The* Earliest History of the Bábís, *composed before 1852 by Ḥájjí Mírzá Jání of Káshán, edited from the Paris MSS. by Edward G. Browne, 1911. Price 8s.*

16. *The* Ta'ríkh-i Jahán-gushá *of 'Alá'u 'd-Dín 'Aṭá Malik-i Juwayní, edited from seven MSS. by Mírzá Muḥammad of Qazwín. Vol. I, 1912. Price 8s. (Vols. II and III in preparation.)*

17. *A translation of the* Kashfu'l-Maḥjúb *of 'Alí b. 'Uthmán al-Jullábí al-Hujwírí, the oldest Persian manual of Ṣúfism, by R. A. Nicholson, 1911. Price 8s.*

18. Tarikh-i moubarek-i Ghazani, *histoire des Mongols de la* Djami el-Tévarikh *de Fadl Allah Rashid ed-Din, éditée par E. Blochet. Vol. II, contenant l'histoire des successeurs de Tchinkkiz Khaghan, 1911. Prix 12s. (Vol. III, contenant l'histoire des Mongols de Perse, sous presse; pour paraître ensuite, Vol. I, contenant l'histoire des tribus turkes et de Tchinkkiz Khaghan.)*

19. *The* Governors and Judges of Egypt, *or* Kitâb el 'Umarâ' (el Wulâh) wa Kitâb el-Quḍâh *of El Kindí, with an Appendix derived mostly from Raf' el Iṣr by Ibn Ḥajar, edited by Rhuvon Guest, 1912. Price 12s.*

20. *The* Kitāb al-Ansāb *of al-Sam'ānī. Reproduced in facsimile from the MS. in the British Museum (Add. 23,355), with an Introduction by Professor D. S. Margoliouth, D. Litt., 1912. Price £1.*

21. *The* Dīwāns *of* 'Abīd ibn al-Abraṣ *and* 'Āmir ibn aṭ-Ṭufail, *edited, with a translation and notes, by Sir Charles Lyall, 1913. Price 12s.*

22. *The* Kitáb al-Luma' fi 'l-Taṣawwuf *of Abú Naṣr al-Sarráj, edited from two MSS., with critical notes and Abstract of Contents, by R. A. Nicholson, 1914. Price 12s.*

23. *The geographical part of the* Nuzhat-al-Qulûb *composed by Ḥamd-Allâh Mustawfî of Qazwîn, edited by G. le Strange. Price 8s.*

IN PREPARATION.

An abridged translation of the Iḥyá'u 'l-Mulúk, *a Persian History of Sístán by Sháh Ḥusayn, from the British Museum MS. (Or. 2779), by A. G. Ellis.*

A translation of the geographical part of the Nuzhat-al-Qulūb *of Ḥamd-Allāh Mustawfī of Qazwīn, by G. le Strange.*

The Futúḥu Miṣr wa 'l-Maghrib wa 'l-Andalus *of Ibn 'Abdi 'l-Ḥakam (d. A.H. 257), edited and translated by Professor C. C. Torrey.*

The Qábús-náma, *edited in the original Persian, with a translation, by E. Edwards.*

The Díwáns *of aṭ-Ṭufayl b. 'Awf and aṭ-Ṭirimmáḥ b. Ḥakím, edited and translated by F. Krenkow. (In the Press.)*

The Persian text of the Fárs Námah *of Ibnu 'l-Balkhí, edited from the British Museum MS. (Or. 5983), by R. A. Nicholson and G. le Strange.*

Extracts relating to Southern Arabia, *from the Dictionary entitled* Shamsu 'l-'Ulúm, *of Nashwán al-Ḥimyarí, edited, with critical notes, by 'Aẓímu 'd-Dín Aḥmad, Ph. D. (In the Press.)*

Contributions to the History and Geography of Mesopotamia, *being portions of the* Ta'ríkh Mayyáfárikín *of Ibn al-Azraḳ al-Fáriḳí, B. M. MS. Or. 5803, and of* al-A'láḳ al-Khaṭíra *of 'Izz ad-Dín Ibn Shaddád al-Ḥalabí, Bodleian MS. Marsh 333, edited by W. Sarasin, Ph. D.*

The Ráḥatu 'ṣ-Ṣudúr wa Áyatu 's-Surúr, *a history of the Seljúqs, by Najmu 'd-Dín Abú Bakr Muḥammad ar-Ráwandí, edited from the unique Paris MS. (Suppl. persan, 1314) by Edward G. Browne.*

PREFACE

The present volume contains the text of the third, or Geographical, part of the Nuzhat-al-Qulūb which Ḥamd-Allāh Mustawfī compiled in the year 740 (1340).

Of the various chapters in this part dealing with Persia and Mesopotamia I published a summary in the *Journal of the Royal Asiatic Society* for 1902, basing my work on the lithographed edition which appeared in Bombay, in 1894 (A.H. 1311), under the editorship of Mīrzā Muḥammad Shīrāzī, surnamed Malik-al-Kuttāb (Chief of the Writers). This lithographed edition runs to 260 pages, and contains the whole work, which is divided into an Introduction and three Parts. The Introduction (called *Fātiḥah* or *Muqaddamah*) treats of the spheres, the heavenly bodies, and the elements, followed by a notice of the inhabited quarters of the earth, with an explanation of latitude and longitude, and the division of countries among the seven climes. The First Part (*Maqālah-i-awwal*) deals with the mineral, vegetable, and animal kingdoms. The Second Part (*Maqālah-i-duyum*) treats of man, his nature, faculties, and qualities. The Third Part (*Maqālah-i-Siyum*) is that which we have now under consideration and, as already said, it treats of geography.

The Bombay edition, though useful, leaves much to be desired in matter of accuracy. There are numerous lacunæ, and the place-names are given at hazard with or without diacritical points. Thus Tawwaj, the celebrated commercial emporium of the early middle-ages in Fārs, figures as *Nūḥ* (Noah); while the city of Ardabīl in Ādharbāyjān is constantly confounded with Irbīl in Upper Mesopotamia. Then again as concerning the rivers of Persia (which for the most part do not find their way to the sea), the Bombay editor states, in turn, that each runs into *Maghārah*

'a cave', when we should read Mafāzah, which in the mediæval usage is the name for the Great Desert of Central Persia, now usually called the Kavīr. Many other examples might be cited, and in short the Bombay lithograph has been edited with such regrettable carelessness, that a new edition was desirable. It is, however, to be mentioned that the text of two series of chapters in the Third Part has already appeared in print, adequately edited: these being the sections describing 'Irāq 'Arab, 'Irāq 'Ajam, Ādharbāyjān, Mūghān and Arrān, Shirvān and Gurgistān, which will be found in the *Supplément au Siasset Nameh* edited by C. Schéfer (Paris, 1897, pp. 141 to 230); with the sections on Māzandarān, Qūmis, and Gīlān which are given by B. Dorn in Vol. IV. of his *Muhammedanische Quellen* (St Petersburg, 1858, pp. 81 to 87).

The present edition is based on the Bombay lithograph collated throughout with four MSS (to be noticed presently):—and further, in part, collated with five of the other MSS found in the British Museum, with the five MSS of the Bodleian at Oxford, with the three MSS of the University Library at Cambridge, and with an excellent MS from the Vienna Library which, thanks to the India Office, I was able to borrow. Then further, in the Paris National Library there are half a dozen MSS, all of which I have examined, and of these one indeed has become my chief authority, for it is older by a century than any other copy with which I am acquainted. In the British Museum the oldest MS is one (Add. 16736) said, in Dr Rieu's Catalogue, to have been written before 969 (1652); for completeness and careful pointing, however, the next in date (Add. 7708) is far better, and this, from a photograph, has been collated throughout. The Paris MS to which I have referred (Anciens Fonds, 139) is one originally bought by the Minister Colbert; and of this also, through the kindness of M. Blochet, I obtained a Bromide photograph. It was copied in 853 (1449), that is to say, a little more than a century after the time when Mustawfī wrote. Lastly my friend Mr G. Grahame (now H. M. Consul General at Isfahān) was able to buy and send me two MSS from Persia, and these (one a small 4to, the other in 8vo) I have had at my elbow in preparing the text. The 8vo, of which some pages are missing, is dated in the colophon 1119 (1707): the 4to MS is very much older, the

date is wanting, but to judge by the paper and the writing it would appear to have been copied in the 10th (16th) century. These two MSS will ultimately find a resting-place in the Cambridge University Library.

Ḥamd-Allāh Mustawfī composed his Geographical treatise, the Nuzhat-al-Qulūb, in 740 (1340) when he had finished writing his History, the well-known Tārīkh-i-Guzīdah, and, to judge by the form in which it has come down to us, the final draft of the Nuzhat was never completed by the author. For in all the older MSS, besides frequent lacunæ and blanks left for distances and dates, there are many headings of articles, with the name of the town in red ink, of which the description has never been written in. In the later MSS, and in the Bombay lithograph, these blanks disappear: the text runs on continuously, articles that lacked all information concerning the places named being omitted without comment. And it must be added, in point of fact, that with the MSS alone as guide, though these are numerous, and some are of quite exceptional excellence, the place-names could not with any certainty have been restored. The reading has in most cases been obtained by a reference to the volumes of De Goeje's *Bibliotheca Geographorum Arabicorum* and to Wüstenfeld's edition of Yāqūt. I have also had recourse to the Turkish (printed) text of Ḥājjī Khalfah's *Jahān Numā* and to the work in Persian attributed to Ḥāfiẓ Abrū, the Secretary of Tīmūr, of which there is a good copy in the British Museum, and another, even better-written and older, at the India Office.

The chapter on Fārs, Mustawfī has copied verbatim, but with omissions and changing the order, from the earlier text of Ibn Balkhī called the *Fārs Nāmah*; and I have published an annotated translation of the Geographical section of this work in the *J. R. A. S.* for 1912. In many cases the *Ẓafar Nāmah*, written by 'Alī of Yazd, has been of the utmost use for place-names, these occurring in his description of the campaigns of Tīmūr. Where Ḥamd-Allāh quotes from Qazwīnī, the Arabic text has been at hand for verification in the edition published by Wüstenfeld. Indeed the whole of our author's last chapter on Wonders and Marvels has been translated from this work of his fellow-townsman of Qazwīn. He has made abridgements, and often, as will be noted, he mistranslated the Arabic original: one

instance among many is in the account he gives of Qaṣr Shīrīn; and again, the article on the Canal that ran Milk. Ḥamd-Allāh mistranslated also, in quoting many other of his Arabic authorities; notably Ibn Khurdādbih in the description of the Wall of Gog and Magog, and Ibn Ḥawqal in the short account of the Lake of Tinnīs in Egypt.

With regard to the number of variants in our MSS (when no reference to the original authority can be found), it is even as Saint Jerome wrote concerning the texts from which he was translating to produce his Vulgate. In answer to Pope Damasus, who had enquired as to their reliability, Jerome was obliged to confess—"Si enim Latinis exemplaribus fides est adhibenda, respondeant quibus: tot sunt paene quot codices." My readings of unverifiable place-names are often as numerous as my MSS: and as an instance the reader may be referred to the name of the post-station at the junction of the highways, four leagues south of Qazwīn, where the southern road to Isfahān and Shīrāz branched from the great eastern highroad to Marv. Tentatively I have read the name Sūmīqān, but there are at least ten other readings, any one of which is as likely as any other to be the true spelling. The same may be said of the numerous lists of villages given in the chapters describing Persian 'Irāq and Ādharbāyjān.

In most cases it has been easy to identify the authority primarily consulted by our author to supplement whatever may have been his personal knowledge of the province he is describing. For the chapter on Rūm (Asia Minor), however, I have sought in vain for the source of Mustawfī's list of cities, and as a consequence the spelling of about a third of the place-names cited is still uncertain. It seems probable that he consulted the Revenue-lists to which he must have had access in his official capacity as Accountant, and these evidently dated from the days of the Saljūq Sultans, whose glory, when Mustawfī wrote, had already waned before the rising power of the Ottoman Turks. Ḥājjī Khalfah the Turkish geographer (and bibliographer) of the seventeenth century, who has translated much of the Nuzhat in composing his Jahān Numā, has unfortunately made no quotations from this chapter in his description of the Asiatic provinces of the Turkish Empire, which he tabulates as matters stood in his own day, when the Ottoman conquest had completely obliterated

the nomenclature of the Saljūq dominion. For an emended text of the paragraph on the Vulture Hills (printed on p. ٣٠١) my thanks are due to Sir Albert H. Schindler.

And here, in conclusion, I must add a personal note of explanation. The draft of this preface had been thus far written out, and 128 pages of the text printed off, when, in October 1912, I partially lost my sight: lost it indeed entirely for all purposes of reading, and hence could no longer correct the proofs. With a kindness, in return for which anything that I can say or do is but a poor acknowledgement, my friend Professor E. G. Browne came to my help, and undertook the weary work of proof-reading for the whole of the latter half of the book: and this task was the more laboursome to him in that he has not made oriental geography his special study. I am now debarred by blindness from further work, but I owe to him the great satisfaction that the time spent in preparing this text has not been rendered of no avail by an accident that it was beyond my power, unaided, to have remedied.

While preparing this text for the printers, I took occasion to write out a translation, adding such notes as should identify the places and persons named, and this translation—if the funds of the Gibb Trust admit of it—I hope may before long be published.

G. LE STRANGE.

ERRATA

p. ٢٦٣, l. 9 *for* صفّاح *read* سفّاح

p. ٣٤٠, right hand column l. 15 *read* سفّاح: خليفه: ٢٧: ٢٦٢:

p. ٣٤٧, right hand column l. 15 *dele* صفاح (سفاح) خليفه: ٢٦٢: